

علم الانسان ما لم يقم

کتابخانه  
جامعہ اسلامیہ اسلامیہ  
دہلی

شعبہ ۰۵۱

شماره ۴۶۲

جلد داخلہ ۱۴۵۲۱



# کلام اکمل فی التلویح و الجواب

مسند و اعجاز من کتب سفید و عر طبعی و طبعی من نجیب  
 زبان انوار و کتب طبعی و کتب کتب و کتب  
 جلد اول

م  
 مشفق

مشق بر تمام و فنون و کتب و کتب و کتب  
 ریاضیات - طبعیات - آلیات - تجارت - اخبار -  
 طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کتب - نبات - حیوان

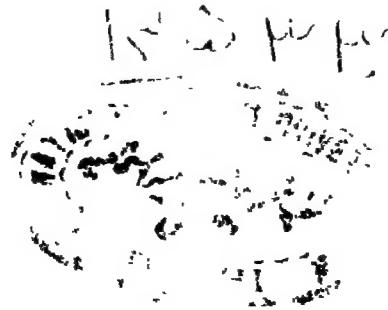
محبوب دکن ہا سید الیٰں مطبوعہ





## فہرست مضامین

نمبر	تمام مضمون	نام مضمون نگار یا مؤلف
۱	خواجہ جبریل دہلوی	مولوی جمال الدین صاحب مبینی
۲	ناموری اور رقابت	مولوی وحید الزمان صاحب
۳	ترقی زبان اردو	ایضاً
۴	قواعد اہل حرفت و تجارت	محب حسین
۵	تجارت پر ایک دلچسپ مضمون	ایضاً
۶	زراعت	مولوی وحید الزمان صاحب
۷	صنعت	محب حسین
۸	حفظ صحت ازواج	ایضاً



# ادب

## فوائد جریده

لا سعادة لامة ليس بها سائق

الى انفضايس ولا لاجر عن الرضا اكل

عجیب است حالت انسان۔ عجیب است حالت انسان کہ صراط مستقیم سعادت و راز است نیک بخشی را ترک نموده در اراضی و عواید شقا و سنگلاهای بد بخشی جو بای رفاه عال و آسایش نیش می باشد۔

اگر است معفو تو اینچ و کتب بسر را بنظر اعتبار مطالعه کند و دستها <sup>من</sup> آتفا بدیده بصیرت خود نماید بی شبهه بر و ظاهر و روشن خواهد شد که غنی و ثروت و امنیت و راحت و سلطه و سطوت و قوت و علو کلمه و عزت و شان و شهرت بر امنی از احم و جزئیه از قبایل و ران زمانه نبوده است که افراد آن است متعلق با خلاق فاضله و متصف بصفات پسندیده بوده اند و هر طبقه از طبقات آن قوم را بهره وافر بوده است از بصیرت و بینائی۔

و فقر و فاقه و ذل و مسکنت و ضعف و انحطاط کلمه و حقارت و پریشانی عالی و گم نامی آن و ران و ست بوده که جمل و عیش و نایبانی مرم اشخاص آنرا افزا گزشت و صنف و صنف آن گروه بسطوطیه و فساد اخلاق و تباهی افکار مبتلا گردیده بودند۔

و بدین سبب و دوران هر کس می تواند حکم کند که سعادت اتم نتیجه بینائی و اخلاق مهذب و شقاوت آنها اثر غیبات و سحایای ناستود است۔

بنا بر آنکه کسی نتواند تیر نماید و این مسئله که سعادت استیلا با هم واحد  
 نامیده و البته واحد و ششخته می شود بلکه فاجیت هر فردی از افراد آن حاصل نمی گردد مگر  
 بتفاوت آن تفاوتی که با لیدر است و این مسئله شرف و کم فیلد است که با لیدر از احادیثی چند  
 بوده باشد که کتب قبایح به معیشت ضروری خود نیاید که اگر در آنجا که استیصال سعادت تمام  
 در فاجیت است که از برای قوی شدن و در آن زمان که از آن حاصل شده و محققه الطبعیه  
 صورت و نوع نخواهد پذیرفت مگر بتفاوت و اشتغال و تناسبات و این وقت و این و این  
 بدان آنکه آن افراد و مستعد و در مدت حدائید حاصل آید و استقامت و تعادل و در  
 عمل در عالم خارج پس این وجود و هستی نخواهد یافت جز با عدال اخلاق با صبیحه و قومی نفسانی  
 و نزاهت آنها و استقامت اصدق و اعتدال و سنجیدگی و بر آن وجود پذیرد و این با بصیرت  
 و مبنای و تعدیل قوی فیلد و تقویم و تهذیب ملکات آن البته آن مدبر بصیرت و مصلح  
 خواهد کرد که علت حقیقی و سبب اصلی سعادت تامه بر است از اتم عقل و بصیرت و نزاهت  
 و اعتدال اخلاق آن است است و باعث شقا و موجب پریشان حالی آن و زوال آن است  
 چون این ظاهر شده پس باید دانست که اخلاق نفسانی و قومی و ملکات عقلیه  
 را عجائب جرمی و تدری و قبضی و بسطی و ارتقاعی و انحطاعی و از دیادمی و نقصانی و  
 عروجی و مهبوطی میباشد حتی اگر استی از اتم فطرت و زبده زمانه فیلد از مراقبت و فطرت  
 اخلاق نفسانی و قومی عقلیه خود چشم پوشد و در تعدیل و تقویم و ادوم و تثبیت آنها  
 بر مراکز لایقه تساهل کند آن اخلاق و قومی اگر چه بدرجه عالی رسیده باشد رفته رفته روی  
 با ضحلال و درده تا آنکه بالمره معدوم و نابود خواهد گردید و آن امت نه تنها از سعادت و  
 فاجیت محروم خواهد شد بلکه در اندک زمانی از دایره انسانیت بیرون شده بجهنمات و

لحق خدا بر اوید۔

پس بر ائمه را باید علی الذوات از برای معیانت، تخلیق، حفاظت سعادت و اوقاف  
بسیور سعادت منتهی از غفلت و صیانتی از بیسود و سائق بسود فضائل و قانعی بجانب کمالات  
و مائمی از زوایا و تراجمی از انقاص و آمرسے به معروف و نا مسمی از منکر بوده باشد۔

و چون است با بصیرت بر بنمایم و میزان عقل استویم هیچ چیز است و درین روش  
نیستیم که مشفق چنین این اوصاف و درانی بکلی این طریق بود باشد که بران و انبیا و ائمه  
یومیه۔۔۔ زیرا که بر نعمت و در غرض موضوع است نماند و یا همانیکه از بسود و انقاص نماند  
به منزل خاص گردیده است و در حقیقت آن را از استغرق شده چنانکه این خورشید و در عالم  
عدیست پوشیده و از سود و زیان و تقدم و تاخر انما غفلت و زریده است بلکه ضرر است  
معیشت او و در نال و اوقات از اتقان نعمت خویش باز داشته است۔

و ان شاء الله این باب در سعادت است که موضوع آن عموم احوال و احوال  
امم و غایتش اصالی شئون است خویش و جلب سعادت و رفاهیت و امنیت است  
برای آن بلکه از برای جمیع امور باشد۔ (۱) و نیست که خبریده و اخبار و  
سابقیت میناید و از نشر فضیلت و باب فاعل اول از برای محبت حق که جزای حد  
فضیلت است و ثانیاً از برای محبت دیگران بر کتاب فضائل۔ (۲) و رسالت  
میکند بر ذکر و اقل اینک ضرر بانی آنها متعدی است بحیث که صاحب رفایده و  
سائر ناس از ارتکاب مثل آن۔ (۳) منافع اخلاق جمیل را با و له و افیاد و بیانا  
شافیه بنحیکه حوام از آن فائده گیر و خواص نیز بے بهره نماند هر روز و راعده خود  
او اینها و مساوی صفات خبیثه و نوبه را و مضرات آن را و عالم از اینها و احوال

از برای پیشرفت و بسط میا چ - (۳) فوائد علوم را از برای عموم چنان بیان می کند  
 که هر کس - یقیناً به معانی علوم که سعادت بهر تنی در رفاهیت و عزت آن علوم حقیقه و معارف  
 و ترقی بهر دو - بهر چیز آنها و سعادت و رفاه آن عمل بطور مستقیم نماید که عاقل  
 نمی اعتراف می کند که بر علیه و معیبت را که بدی که او را رسیده است از شما متحمل  
 بوده است - (۵) در باب شرف علوم را با اندازه منافات ندارد و در عالم انسانی تعیین  
 نماید و مقدار لوازم هر یک را مدلل و مبرهن می سازد تا آنکه نادانی جهت فایده و تمییز  
 صرف عمر گران ببارانند و از فائده جلیله نیکی از اشتغال بعلم و دیگر حاصل می شود  
 نگردد - (۶) و وجوب صنایع را که ترویج علوم است در عالم مدنیت تثبیت و برود  
 حصول رفاهیت و سعادت بدون ترقی و صناعات اقامه بر این قاطعه می کند  
 (۷) و معارف ضروری که بر انسان را از برای صدق اسم انسان برود آنست  
 واجب و لازم است چه اولیات جغرافیه و چه مبادی طبیعیات و چه انموذج فلکیات  
 و چه حوادث جویه و چه لوازم زراعت و چه مقتضیات حرف و چه ضروریات طبیعت و چه  
 ترقیب منزل و چه منطقیات بلاد و چه تربیت اولاد بر نوعی که عوام الناس از آن بیرون  
 شوند ذکر می کند - (۸) تحدید انسان و شرح فضیلت انسانیت را نموده پس  
 از آن اخذ و از باب کمالت را بفضیلت انسانیت دعوت و انشاء مکاتب عمریه  
 از برای علوم و معارف و صنایع و بنای و از اشفا با ترغیب و تشویق می نماید -  
 (۹) و از برای برانگیختن جمیع خالقه و احیای نفوس میته ذکر فضائل آبائی و تنبیه  
 و اجداد سالقه را بجهت اولاد و اخفا و تنبیح شیرین گاه و بی گاه فریضه و دست خود  
 میداند - (۱۰) احوال و اخبار اعم بعید را در اعمده خود بتفصیل نقل می کند

تا آنکه صاحبان سیاست نصیب خویش را از ان بردارند و خداوند این تجارت حط و بهره خود را بگیرند و از باب ملامت خواند عقیده را اکتساب کنند و احادیث را حوال آیهان نظر نموده اگر اهل سعادت اند اجتهاد نموده اسباب انرا بفهمند و پس از ان جهت خود را برانگیزند و عرق حمیت و غیرت خویش را حرکت داده و رصده و مہارات و مجاہرات آہنا برآیند و اگر از اہل شقاوت باشند از ان عبرت گرفته از بواعث آن اعتنا نمایند۔

(۱۱) و عالم را بر عدالت دعوت و فوائد آنرا بیان و دو کالت عموم رعیت را نمود و شکوای آہنا را بکجاست میرساند و دفع ظلم مأمورین و دفع حکام شرست خوار را میکند۔ حوادث آئینہ را تفرس نموده از باب حل و عقد را آگاہ می سازد تا آنکہ قبل از حدوث آن در دفع و علاج آن بکوشند و حکومت و رعیت از ضرر آن محفوظ ماند۔

(۱۲) و اگر شخصی اجنبی امر نا ملایمی بقوم آن نسبت بدہد بآجلہ و برابین تنہد کہ برند و تراست در نزد انایان از شمشیر با وقایع از قوم خود را واجب میداند۔

(۱۳) و دایع افکار ہر مافقی را بسیار عقلا میرساند و عالمان را بیکدیگر آگاہی میدہد۔

(۱۴) حکایات لطیفہ و نکلت ظریفہ و اشعار لطیفہ را از برای انشراح صدور گاہ گاہی بقاریکن خود عرضه می کند۔ (۱۵) اجزاء را متلاشی اقتت را و اعضا را متفرقہ آنرا جمع نموده و بحیات تازہ زنده اشس میگردد۔

(۱۶) و خوانندگان خود را نشسته میر و سیاحت عالم دل شاد می کنند۔

(۱۷) و بیمار ان بامراض مزمنہ را باطبار ماہرین ولالت و جالبان را باطفاقین ریسری و فقر را مباحث غنا و اکتساب ارشادی نماید۔ (۱۸) دوست امدت را از دشمن نیز مبدد و لباس تبیس را منقش می سازد۔ (۱۹) و بکین گاہ ہای شر شقا

از برای احترام کردن اخبار کرده و بشاه راهبهای سعادت ارشاد میکنند از برای جلبت  
دفع حضرت حقانی اشیا را چنانچه در واقع است جلوه داده اشکارا بنمایند و در هر جا و در  
هر چیزیکه منتهی از برای امت خود دیده حالا اعلان میکند —

و بالجمله جریده انسان خواهان سعادت را و در پست جهان نما —

و ذره حقیقت پیرا — و راه برست نیک فرجام — و صد یقین سعادت انجام  
و طیب است شفیق — و ناصحیت صدیق — و تعلیم متواضع — و مآدب است  
خاضع — و دیده بانست بیدار — و عاریست هوشتیار — و مرتبست کامل از برای عموم  
و تریاق شافیت بجهت جمیع عموم — و بهترین مشغلی است خالین را — و نیکوترین نیست  
تافین را — و روح بخش است و لهامی مرده را — و بر انگیزنده است افکار افسرده را —  
و در وحدت بطین است — و در وحشت انیس — عالمان راست سرایه — و عارفان راست  
پیرایه — تاجران را رهبر — و عالمان را مشرعدت گستر — زارمان را قانون فلاح است  
و صانعان را دوستا و صناعت — و جوانان را و بستان — و عوام را است ادبستان —  
ارباب بهیرت است نور دیده — و خداوند سیاست را و ستر است پسندیده — و نیت  
حضرت حصین و سعادت انسانی را جملی است متین —

و شرف و منزلت و رفعت جریده و کثرت آن بر حسب ترقی اعم است

و در علوم و معارف و عروج آنهاست بدایع مدیت زیرا که عالم عارف حاجات و ضروریات  
خویش را از اجایل غافل بیشتر میداند و در استحضال آنها زیاده سعی میکند و مل میدارد —

پس هر انشی که جوین سعادت و خواهان رفاهیت بوده باشد باید بداند که

بغیر از جراند و اخبار نامهای بریده معصود اصلی و مطلوب حقیقی خود نخواهد رسید —

پس بصفت صاحبی بپایان نپایید و راضی پست و بلند را بیسوده قطع نه نماید.

ولاکن بشرط آنکه صاحب جریده بنده حق بوده باشد نه عید و تیار و در هم زبانه

اگر بنده و تیار و در هم بوده باشد حق را باطل و باطل را حق و حق را امین و امین را ظالم

و صادق را کاذب و کاذب را صادق و مدو را صدیق و صدیق را مدو و قریب را بعید

و بعید را قریب و ضعیف را قوی و قوی را ضعیف و منفعت را مضرت و مضرت را منفعت

و حسن را قبیح و قبیح را حسن و موجود را موجود و موجود حقیقی را موجود ناموجود و ناموجود

البته عدم اینگونه جریده از وجود آن براتب غیر متناهیته بهتر است -

چون فائده اخبار نامها و منزلت آنها معلوم گردید اکنون مراد است که کاسف

خویشتن را اظهار کرده بگویم هندوستانی که از قدیم زمان معادن علوم و معارف و منافع

صنائع و بدایع و صنایع و حکم و فلسفه و کان قوانین و تقاضات و هدایت بوده است چرا باید

جرائم را و او را و آنقدر که باید و شاید مقدار و منزلت نباشد و جرائم منطبقه و ران عبارت

از معدودی چند باشد با کثرت مددستان ملکی که بدو صد میلیون (بسیار کم در) بالغ می شود

و چرا ایامی آن مملکت را رغبت نامور خواندن جرائم نباشد با عظم فائده و کثرت منافع آن

و اما آن قدر که بعضی از ارباب و جاهت هند و رباب خواندن جریده تقدیر

کرده میگویند که جرائم مطبوعه ویرین مالک مطالب نامه و مقالات مفیده را حاوی نیست

لهذا طبع بقرائت آن رغبت نمی نمایند البته آن قدر مقبول نخواهد افتاد و نمی دانم که معلوم است

نه هر صاحب بصیرتی که اتقان صناعت و احکام حرف و تاقی در اعمال و تحسین افعال

بر حسب رغبت و میل عدم است می باشد پس نقص ما باید در افکار عمومیته دانست نه

در اختیار نامها -



ہا اگر عدم ایالی را بجنتی کامل وسیلی صادق از برای خواندن جرائد حاصل  
 دنی مشہود صاحبان جرائد صرف افکار منوہہ انجہ در خیایانی عقول دہشتہ باشند برای تلاش  
 افراد امت منہضہ شہود جلوه خواهند داد بلکہ فکر نویس را با افکار دیگران شریک کردہ ہرگز  
 مقالہای شیرین از برای تربیت و تہذیب عموم انتشار نخواہند نمود۔ اینست بجل انچہ میخواستم  
 در فضیلت جرائد بیان کنم والسلام فقط

### ناموری اور رقابت

یہ دونوں مسفتین ایسے ہیں جنکو اکثر قابہرین بنظر حقارت دیکھتے ہیں اور جس نیک  
 کام میں کسی نیک آدمی کے طرف سے کوشش کی جاوے اس کے غایت اور غرض یہ ہوتا  
 امر قرار دیکر اسکو بے وقت کر دینے ہیں اگرچہ ہلکے اس میں کلام نہیں ہے کہ نیک  
 کام میں صرف ناموری کا قصد کرنا اصول اسلام کے ردی چاہا نہیں ہی مگر ہلکے اس میں  
 ہنسی مشبہ نہیں کہ ناموری کا خیال ایک مخفی امر ہے جسکی اطلاع بجز علام الغیوب کے کسی کو  
 نہیں ہو سکتی جہاں تک ہمارا خیال بلند پروازی کر سکتا ہی وہ ہی ہے کہ ہم ہر ایک  
 نیک کام کو نیک اور بد کام کو بد سمجھیں جو کوئی نیک کام کرے اسکو لائق امداد اور  
 امانت اور ستی ثناء اور ثواب جانیں اور جو کوئی برے کام کرے اسکو سزا اور  
 ملامت اور نفرت اور موروہ و غصہ اور عقاب مانیں دیکھتے صحابہ کرام نے اس  
 بہادر کو جس نے صف مجاہدین میں سے نکل کر بڑی جرات سے دشمن کا مقابلہ کیا اور  
 مارا گیا اپنے علم و یقین کے موافق جتنی سمجھا پراؤ نکو دل کا بید معلوم نہ تھا وہ کیونکر  
 کہتے کہ اس نے یہ کام ناموری کے لئے کیا ہی جب خدای تعالیٰ نے اپنی رسول کو بتلایا  
 کہ اس نے یہ کام صرف ناموری کے لئے کیا تھا اور اس کے دل میں خلوص کا نشان نہ تھا اور

اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے صحابہ سے بیان کیا اور سب لوگ ان کو کمال  
 حال کہلا کر غرض قاعدہ اسلام جس پر ظاہر شریعت بنی ہو یہی جو کہ ہم ہر نیا کام کو نیک ثابت  
 اور بد کام کو بد مانتے ہیں اب ہمارے خیال پر نیک کام کو نیک کہتے ہیں اور بد کام کو بد کہتے ہیں  
 و حقیقت ایک شیطانی خیال ہی جس کا بری سے برا اثر یہ پڑتا ہے کہ اس بات کو بد کہتے ہیں  
 اور جو شخص اس کا کرنے والا ہوتا وہ لوگوں کو اس اتفاق سے جو جو ہر وار اس سے ہوا کرتا ہے  
 پس جو لوگ کہ ظاہر میں علیہ صدق اور صفائی آراستہ بنتی ہیں اور بری اتفاق سے ہوتا ہے  
 کا دم بہرتے ہیں لیکن اس کے ساتھ ہر نیا کام کو برا اور ہر نیک کام کو ناموسوز کہتے ہیں  
 دیکر اس کو مٹانا چاہتی ہیں وہ حقیقت شیطان کو بڑی مدد ملتا ہے یہ لفظ قیاس ہے  
 اور نیکو منع الخیر کہیں تو یہ باہمی اور جو اونکو ابلیس کا نائب کہیں تو یہ ہمارے قیاس  
 اس ناموری اور رقابت کو خیال کر اس زمانہ کے مصلحت کے لئے ہے  
 دینا چاہی اس لئے کہ ہماری زمانہ میں وہ عورتیں تھیں جنہوں نے قیاس سے بچ کر  
 ہو گئی ہیں اگر ہم اپنی اور اپنی کو ناموری اور رقابت سے بچیں تو یہ راستہ اور چست رہے  
 تو کیا قیامت ہی اگلی نہ کوئی ہے بھی اس خیال کو سسکا رہا ہے، نیکو ہی اور ناموسوزی قابل  
 کرنے میں ترغیب دی ہو، حدی علیہ الرحمہ کہتی ہیں نوشیروان مردانہ نام کو گشت  
 اور بسا نام نیکو فی بیجاہ سال ہا کہ کینام زشتش کند پامیاں چہ نوشہ اندر سے پند  
 نویسند و رانیست فردا امید چہ بکند ہم کہتے ہیں کہ ناموری کا خیال انکے فطری خیال  
 ہی جس کو بشریت اسلام فی بہت بڑا اثر دیکر دیا ہے مگر بالکل وہ خیال غریب نہیں ہے  
 اور اگر بالکل دب جاوے تو اس کے دامن میں ثواب کیا ہو گا حصول ہر حق اور عزت  
 اور جاہ ہر شے کو بالظن مرغوب ہی اور ہر قلب کو بالذات محبوب ہی ہے یہاں خوب ہوا اگر

ہم اسی زبان کے روسی اپنی قوم کو فائدہ دیوین اور نیک کاموں میں رغبت دینے میں  
 بہت خیال دے رہے ہیں۔ یہ وہ خاص بات ہے جو ابھی ذات پر منحصر ہے اور اسکا منفی بیٹا اور عام  
 بہت ایک شہد اور خاص شہر کے خیال سے ہے کہ عام ہی ہم کو نہ ہو مام نہت اور غیر کو روکنا  
 نہ است نہیں تو کبھی فقط

## ترقی زبان اردو

ہم سب جہاں تک ہو سکے اپنی زبان اور ملک کی ترقی کریں یہ امر ظاہر ہے کہ ہر زبان کی ترقی اس وقت  
 ہوتی ہے جب اس زبان سے جاری مقاصد اور اغراض متعلق ہوں خود یہ مقاصد دین کی ہوں یا دنیا  
 یا دونوں کی جہاں تک متعلق مقاصد اور اغراض کا کسی زبان سے بڑھتا جاوے گا وہیں تک دوسرے زبان  
 کی ترقی ہوتی جاوے گی اور جہاں تک مقاصد اور اغراض میں انحراف ہوگا وہیں تک اس زبان کا  
 تنزل ہوگا ہماری ملک کی زبان اردو ہے جو درحقیقت ایک مرکب زبان ہے اور میں سنسکرت  
 اور پانچا اور فارسی اور عربی اور انگریزی الفاظ مخلوط اور متعل ہیں جب ہم چاہیں اپنی اردو زبان کو  
 وسعت دیوین اور مالک اجنبیہ میں اس زبان کو پہلا دین تو ہر کوئی امور لازم میں ایک یہ ہم  
 زبان اردو کی تحریر اور املا کو نہایت سلیس اور آسان کریں کہ زبان سیکھنے والے کو اسکی الفاظ  
 لکھنے میں کسی قسم کی دشواری پیش نہ ہو۔ مثلاً اور سس اور ص کا امتیاز واجب اور ضروری  
 نہ جانیں اس طرح قح اور قح اور ترا کا فرق لازم نہ جانیں ہر ایک لفظ عربی زبان کا جو اردو  
 متعل ہے اور تقریباً کثرت استعمال کی وجہ سے وہ لفظ زبان اردو کا ایک جز ہو گیا ہے اور میں  
 ان حروف میں سے کوئی حرف موجود ہو تو کتابت میں ایسی آسانی برتن کہ لکھنے والے کو ہتھیرا  
 کلی حاصل ہو مثلاً ظلم کا لفظ خواہ ض سے لکھا جاوے یا ز سے یا ط سے ہم کسی ایک طور کو غلط  
 نہ سمجھیں دوسری یہ کہ ہم اردو زبان کی گریز یعنی صرف اور نحو کے قواعد اچھی طرح سے درست کریں

اور جہاں تک ہر مسئلے اس قسم کی کتابیں صرف اور نحو اور لغت اور اشتقاق اور ادب کی اپنی زبان میں تالیف کر کے پڑھیں تیسری یہ کہ ہم عمدہ عمدہ علوم اور فنون کی کتابیں خواہ وہ دینی ہوں یا دنیاوی اردو زبان میں تالیف اور ترجمہ کریں تاہیج اور تجربے اور زمانی کے مقتضی سے یہ امر اظہر من الشمس ہے کہ جس زبان میں علوم اور فنون بہت ہوتی ہیں اس زبان کا بقا اور قیام ایک مدت مدید تک رہتا ہے اور یہ سلسلہ تالیف و تصنیف کا اور علوم جدیدہ کے ترجمہ کرنے کا اور زبان میں جاری رہے تو علاوہ بقا اور قیام کے روز افزون ترقی ہوتی جاتی ہے آپ عربی زبان دیکھیں کہ ہندوستان میں اس وقت قیام اسی وجہ سے ہے کہ ہمارے دینی اغراض اور مقاصد اس زبان سے متعلق ہیں اگر ہمارے دینی مقاصد عربی زبان سے متعلق نہ ہوتے تو ہندوستان میں آج ایک شخص بھی عربی باتیں والا نہ نکلتا خیال کیجئے کہ فارسی زبان کیسی شیریں اور فصیح زبان ہے مگر چونکہ رواج اسکا ہندوستان میں محض مغایہ سلطنت کے زور سے تھا، اسلئے اس سلطنت کے باقی جی لٹنا بڑا اعتزل اور انحطاط فارسی زبان کا ہو گیا ہے برخلاف اس کے انگریزی زبان کا شیع اور فروغ روز بروز بڑھتا جاتا ہے اگرچہ ہم اس امر کو تسلیم کرتے ہیں کہ حکومت کے زور سے بھی زبان کی ترقی اور زحمت ہو سکتی ہے اور زبان انگریزی کی شیع کی جو وجہیں ہیں ان میں ایک یہ بھی وجہ ہے کہ حکومت اور سلطنت سرکار انگلیشیہ کی ہے اور عواماً حصول ملازمت اس زبان کی تحصیل پر موقوف ہے اور مقام و فائز سرکاری میں بھی یہی زبان مروج اور مستعمل ہے لیکن اس کے ساتھ ہم یہ بھی کہہ سکتے ہیں کہ علوم اور فنون کی وجہ سے زبان انگریزی کا زیادہ تر شیع و تظہور ہزاروں بلکہ لاکھوں آدمی ہندوستان میں ایسے نکلے چکے کہ وہ علوم و فنون کے شرق میں زبان انگریزی کی تحصیل کرتے ہیں فرض کیجئے کہ آپ علم کیمیا یا جبرئیل یا علم نبات

ایموان یا معاون حاصل کرنا چاہتین تو نیکو نیکو انگریزی سیکھی ہوئی حاصل کر سکتے ہیں اگر یہ علوم و فنون ہماری ملکی زبان یعنی اردو زبان میں موجود ہوتی تو ہلکا انگریزی حاصل کرنے کی احتیاج نہ ہوتی اگر ہماری نقل سلیم ہی تو ہم نجوئی سمجھ سکتے ہیں کہ کوئی حکومت یا سلطنت حوادث اور انقلاب سے بچ نہیں سکتی اور صفحہ تواریخ پر ہمیشہ اوسکی حالت مسترد قائم نہیں رہ سکتی پس اپنی زبان کی ترقی ایسی بے بقا اور مہموم اور موقت شے پر منحصر کروینا حقیقت ایک بہت بڑی غلط فہمی ہے ہم ایسے مہموم اور موقت شے پر کیوں جسے رہین اور مضبوط اور مہموم شے کو لیون نہ اختیار کریں وہی جو کہ ہم مہموم و فنون کو زیادہ اپنی زبان میں رواج دیوین اور جہان تک دوست دوست کے ترقی اور انڈیز میں جہمینی اور فرانسیسی زبانوں سے علوم و فنون لیتا ہیں ترجمہ کر کر اپنی زبان میں شائع کریں جب یہ صورت جلوہ ظہور میں آوے تو ممکن نہیں ہے کہ ہماری زبان کی روشنی اور ترقی کسی کے متناقی صفت سے خواہ کیسی ہی سلطنتوں کا انقلاب

خواہ کیسی ہی حوادث کا زور ہو مگر ہر وقت وہ ہے۔

ہم نے میں ہماری زبان کے طرف نو لون کی

احتیاج قائم رہی اوجہان تک احتیاج باقی

رہی وہ ہماری زبان کی تحصیل

میں اور اوسکے ترویج میں

کوشش کرتے ہیں

## تجارت

### قواعد اہل حرفت و تجارت

۱۔ ہر کاروبار کی وجہ ایمان نہ ہو بلکہ ہر تجارت میں تمام کام میں راستہ سے قائم ہوتی ہو اور ایک سیدھے کام ہی اس کی نیت ہو اور چھین ایسا نہ ہو کہ وہ جس سے اتفاق ہو نہ ہو۔

۲۔ ہر کاروبار کو اپنے قول و قرار پر مستقل طور سے قائم رہنا چاہیے نہ کہ کام کو بے پرواہی اور بے محنت کرنا چاہیے۔

۳۔ جو کام کہ وہ خود بخود ان کے لئے بڑی سودمند ہے اس سے ہمیں گرا کرنا چاہیے ہر چیز کو اس وقت اور محال سے کہنا چاہیے۔

۴۔ کسی کام کو کہ وہ اور نام نہ ہو بلکہ چھوٹا چاہیے نہ کہ بڑا اور نام نہ ہو اور جس کو حسب اتفاق زمانہ اور سبب کرنا چاہیے۔

۵۔ اپنے ارادہ اور کام کو دوسروں کے نظریے پر مشدد نہ کرنا چاہیے اپنے کام کو ان کے ماہرے خوش مزاجی سے پیش کرنا چاہیے اور ان کی ایک ہی بات کہنا چاہیے۔

۶۔ بضاعت سے زیادہ تجارت نہیں کرنا چاہیے۔

۷۔ ہر ایک قرض کو بہت قرض پر ترجیح دینا چاہیے اور نقد کو اور بار پر خرید و فروخت کے معاملہ میں اور قرض دینے میں ہر ایک سے نفع کر جان روپیہ ڈھونڈنے کا خوف کم ہے اس کی ترغیب دینا چاہیے ہر ایک روپیہ یا سہ جانی کا اندیشہ زیادہ ہے



۱۱۱۔ شہنشاہی اور پٹہ وغیرہ دوسرے تقدسی معاملات کو دریغ کرنا چاہیے۔  
 ۱۱۲۔ نسبت سے بھائی آکا و ہونا چاہیے کہ کس طرح آدمی دوسرے شخص کا ضامن ہو جاتا ہے اور انسانیت اور فومی ہمدردی کے کاموں میں سختی رہنا چاہیے۔  
 ۱۱۳۔ ہر شخص کو چاہیے کہ ان قواعد پر اچھی طرح عمل کرے اور یہ بات یاد رکھے کہ جسکو خدا نہیں چاہتا ہے وہ اپنی محنت سے کچھ فائدہ نہیں اٹھاتا ہے۔ لیکن انشاء اللہ ان ان سب باتوں کو خیال رکھنے سے وہ سب اپنے کاروبار میں کامیاب ہوگا۔

## دوکان لگانے اور کاروبار کے لئے جگہ مستر کرنے کے قواعد

۱۔ اگر تم دوکان لگانا چاہتے ہو تو مندرجہ ذیل کے قواعد کو بغور دیکھو۔  
 ۲۔ پورے سرمایہ والا — اول ہم اس شخص کا حال بیان کرے گا جو تجارت کے حالات سے محض ناواقف ہوتا ہو اور قلیل سرمایہ سے تجارت شروع کیا جائے اور نقد روپیہ سے اسباب خرید کیا جاتا ہو کہ تجارت کے ذریعہ سے وہ اپنی لذت ان بعزت کرے۔ ظاہر ہو کہ اگر ایسا شخص دو راغزیشی سے اور خوب سچ سمجھ کر اپنا کام نگر جائے تو اسکا روپیہ بغیر کسی کافی نتیجہ کے صرف ہوجائے گا اور کرایے اور محصول اور سپر چارج جیسا اور اسکا مال پڑا رہیگا یا خراب ہوجائے گا اور اسوائے اسکو ضرورت نقصان ہوگا۔ کیونکہ فراور انقصان قلیل مضافت کو مثل تھوڑے پانی کے خشک کر دیگا اور ہمکو اور مصیبت کی تصویر کھینچنا ضرور نہیں ہے جو اسوقت اسکو پیش آئیگی جبکہ وہ شے جو ایک تاجر کو بہترین اصل ذریعہ ہے اس کے پاس نہ ہوگی۔

بڑے سرمایہ والا — بڑی سرمایہ والا کا بھی حال قاعدہ مذکورہ بالا سہی



استثنیٰ نہیں ہے کیونکہ جب کوئی شخص جسکے پاس بہت سرمایہ ہوتا ہے تجارت شروع کرتا ہے تو وہ بہت  
سارے چیزیں اسباب کی خرید میں لگاتا ہے اور بڑے کرایہ کی دوکان لیتا ہے اور بڑے بڑے محصور  
اور اکڑتا ہے اور وہ دکانداروں اور نوکروں کی خواہ بھی زیادہ ہوتی ہے۔ اس واسطے اگر مال  
جلد نہ بکاتا تو اسی قسم کا نتیجہ سبک دینے اور پر بیان کیا ہے جلد یا دیر میں ہر چیز اچھا ہوگا۔

جگہ۔۔۔۔۔ اس واسطے ہزار ہا کو چاہئے خواہ اس کے پاس سرمایہ  
فیل ہو یا لٹر کہ دوکان لگانے کے وقت اول وہ اس جگہ کو تجویز غور کرے جہاں  
وہ دوکان کھولا جائے گا جہاں کہ کس قسم کی وہ جگہ ہے اور آدمیوں کی تعداد اور اونکی بائحتاج  
اور عادات کو خیال کرے اور یہ دیکھے کہ کس قدر مال اور دوسرے تاجروں اس جگہ فی الحال  
لائے ہیں اور کھان تک لوگوں کی احتیاج رفع ہوتی ہے۔

جدید مقامات۔۔۔۔۔ نئے مقاموں پر دوکان لگانے کا میلان کم بقاعدت  
والے تاجروں میں اس امید سے زیادہ ہوتا ہے کہ وہ جلد ہی لوگوں سے میل و جوا مل  
کرین۔ اور تھوڑے کرایہ کی وجہ سے بھی اونکو ان مقاموں پر دوکان لگانے کی  
خواہش ہوتی ہے۔ جھگڑا اپنی ذاتی تجویز سے معلوم ہوا ہے کہ ابتدا و باہر بلکہ یا شہر کے  
دوکان لگانے سے ہمیشہ ناکامیابی ہوتی ہے۔ ان مقامات میں سود اگر بہت جلد  
جہاں ذرا بھی وہ آباد ہوتے داخل ہوتے ہیں اور قبل اسکے کہ مکان وہاں تیار  
ہو چکیں وہ اونکا کرایہ نامہ لکھ دیتے ہیں اور اسباب کو فروخت کے لئے بیک وقت  
ہیں اور اس وقت جب وہ دوکان لگاتے ہیں شارع راہ پر کنکڑ وغیرہ بھی بچھے نہیں  
ہوتے ہیں اور شریکین نامہوار اور زمین غیر مسطح مثل شہر وں کی بھیون کے ہوتی ہے  
اور جو چند لوگ ان مقامات کے باشندے ہوتے ہیں وہ گرو و نواح کے قصبوں سے



کی چیزیں۔ کیونکہ ان مقامات کے باشندے وہ لوگ ہوتے ہیں جو مثل اس کے بغرض کتبہ ہوتے ہیں۔  
اپنی مقامات میں جہاں ہر شے ارزان ہوتی ہے وہ وہاں اعتبار کرتے ہیں اور اگر یہ  
صورت ہوتی ہے اگر وہاں کے لوگ معمول اور دولت مند ہوں جو دیہات میں رہنے کو  
شہر کی بود و باش پر ترجیح دیتے ہیں اور جنگی آمدنی شہر اور دیہات دونوں میں صرف ہوتی  
تو ان کے پاس گھوڑے اور بلیاں ہوتی ہیں چیزیں سوار ہو کر وہ شہر کو آتے ہیں اور وہاں  
عمدہ بازاروں میں ہی جہاں ہر طرح کی قیمتی چیزیں اور طرح طرح کے سامان دیکھانے کے لیے  
رکھو ہوتے ہیں اپنی آرائش اور زیبائش کی چیزیں خرید کر لے جاتے ہیں۔

ضرورت کی چیزیں — اس واسطے اس دوکاندار کو چاہئے جو  
دیہات میں دوکان لگائی کہ وہ روزمرہ ضرورت کی چیزیں اپنی دوکان میں رکھتے۔  
پانچ کوس کے فاصلہ سے روٹی لانا ہو کے لوگ پسند نہیں کرتے ہیں اور بہت دور ترکاری  
لینے جانا فی الواقع بڑی تکلیف کی بات ہے۔ بارہی۔ قصاب۔ بساہری یا عطار۔ خردہ فرو  
اور ترکاری فروش وغیرہ چلے اپنی دوکان کو دیہات میں قائم کرتے ہیں اور اپنی عیشت  
کو بڑا مانتے ہیں اور اگر دکانی اور ٹوپی بنانے والے اور بزاز اور موچی اور موزے  
بنانے والے اور دیگر چوڑے چوڑے پیشے والے لوگ اپنی دوکان پہلے گاؤں میں  
نہ لگائیں گے تو ان کو اپنی دوکان میں جلد ترقی ہونے کی امید ہے۔

خوش اخلاقی — بڑے مقامات میں جہاں ہمیشہ لوگ کثرت سے  
ہوتے ہیں ایک چوٹا دوکاندار اپنے بڑے ہم پیشہ والے سے صرف ایک سبب  
کی وجہ سے اکثر بڑھتا ہے۔ وہ سبب کامیابی کا ایک جز ہے جو ہر بضاعت کو ترقی دیتا  
اور اگر اس سبب پر عمل نہ کیا جائے تو اس کو نقصان پہنچتا ہے۔ اس سبب کا نام خوش اخلاقی

ہو۔ خوش اخلاقی ہر چاہ چاہیے لیکن تجارت میں اوسکے لئے اذیت نہ آئے۔ کیونکہ خوش خلق  
کی وجہ سے کم بضاعت والا دکاندار بہت بڑے قیاس پر ترقی کے درجہ پر پہنچ جاتا ہے۔  
خوش اخلاقی میں ایک ایسا بڑا جادو ہے جو بیان نہیں ہو سکتا۔ خوش اخلاقی ایسی بات کی ہونا  
چاہیے جس سے خوشامد اور چالوسی اور لالچ اور غو۔۔۔ ہی ظاہر ہو جائے وہ ایک سید کا  
سادہ اور پسندیدہ طریق خلق کا ہو جس سے آدمی کو خریدنے کی رغبت ہو اور جس سے  
یہ معلوم ہو کہ یہ سب باتیں خریدار کے ہٹکنے کے لئے بنائے گئے ہیں۔

ایمانداری — دکاندار کو چاہئے کہ وہ تمام اسے کاروبار  
میں صرف ایمان داری اور خوش اخلاقی پر چھروسا۔ کب اور یہ لوشو آئے کہ خریدار  
اوسکے دکان پر آنے سے خوش اور محفوظ ہوں۔ اگر دکاندار سب بات کا لحاظ  
رکھتے گا تو اوسکالین دین سب سچی بخوبی ہو جائیگی۔ جب تک وہ اس طریق سے کاروبار  
کرتا رہیگا اوسکو اوسکے گاہک اور خریدار ہرگز نہ چھوڑیں گے۔

دکاندار کے فرائض — جو لوگ اوسکے دکان پر آئیں وہ  
اوسکے کاروبار پر مطمئن رہیں دکاندار کو چاہیے کہ وہ محنت اور توجہ سے اوسکو  
راضی اور خوش رکھتے اور امیر اور غریب کے ساتھ بے لسان پیش آئے اور اپنی نعمت  
کے لئے کسی کو دھوکا اور فریب نہ دے۔ تمام اپنے اخراجات میں اوسکو کفایت  
کرنا چاہیے۔ اور سود اگر میسر سے نفع ادا ہوا اگر دوسروں کے مال پر لالچ اور رش  
نکرنے اور دکاندار کو چاہئے کہ لوگوں سے ایسا معاملہ کرے کہ جب وہ اپنی  
کاروبار کو چھوڑ کر بیٹھے اور اپنی محنت کے ثمر پر امیر اور غنی ہوں تو اوسکو کوئی  
بات نہ افسوس اور تاسف ہو۔ الغرض جب لوگ ایسے شخص کو پائیں تو اپنے فائدے

نہایت اہمیت کے پاس مجموعہ کے ساتھ اور تاجرانہ احکام کے ساتھ فقط۔

## تجارت کا ایک دلچسپ مضمون

### مہم

مہم ترین باتیں کے قبل ضرور یہ ہے کہ اوسکا تاریخی بیان اول میں  
 تھا اس کا لکھا جائے تاکہ پڑھنے کو مضمون اور نام کے مقاصد اور اغراض پر کما حقہ روشنی  
 حاصل ہو اور مضمون کے مطابق بخوبی دہن نشین ہوں سو اس کے قبل اس کے کہ مضمون  
 تجارت کو شروع کروں یہ مناسب سمجھتا ہوں کہ پہلے کچھ تاریخی بیان تجارت کا لکھا جائے  
 اور نفع علیہ السلام کے زمانہ سے لے کر اب تک جو جو قومیں دنیا میں مشہور اور  
 معروف ہوئی ہیں ان کی تجارت کے طریقے اور مہم ترین باتیں اور  
 ہر ایک قوم کے اصول تجارت اور اشیاء تجارت اور سامان تجارت کے آمد اور برآمد پر  
 غور ہے اوس قوم کی ترقی اور تزلزل کے اسباب بیان کئے جائیں گے۔ اس واسطے میں  
 اس تاریخ تجارت کو سات زمانوں میں تقسیم کیا ہے وہ یہ ہیں۔

۱۔ ابراہیم کا زمانہ

۲۔ مصریوں کا زمانہ

۳۔ ہندوؤں کا زمانہ

۴۔ یونانیوں کا زمانہ

۵۔ رومیوں کا زمانہ

۶۔ عربوں کا زمانہ

۷۔ اٹالیوں کا زمانہ

## زراعت

زراعت یعنی کھیتی پختی اور توغیری کی کان ہی سارے عالم کی بقا اس زراعت پر منحصر ہو اور معاش  
 میں انسان کے لئے زراعت سے زیادہ کوئی امر مہم اور ضروری نہیں جہاں تک ہو سکے  
 اصلی تکمیل اور ترقی میں سہی کرتا چاہیے اللہ تعالیٰ جل شانہ نے سب سے پہلے جب حضرت  
 انسان کو دنیا میں پیدا فرمایا تو اسکو زراعت کی تعلیم کی اسوجہ سے کہ اس کی زندگی قوت پر  
 موقوف ہو اور قوت کا حاصل ہونا دنیا میں جو لازم اسباب ہیں ان زراعت کے  
 مشکل بلکہ محال ہی اگر سچ پہنچے تو مزارعین اور کاشتکاروں کا ساری عالم پر اس  
 ہی اون کے احسان سے کوئی فرد بشر ہرگز ہرگز سبکدوش نہیں ہو سکتا اب اس  
 احسان کا شکریہ یہ کہ ہم مزارعین اور کاشتکاروں کی ہر طرح مدد اور اعانت کریں  
 اور جو قدرتی آفات اون پر واقع ہوں اون کے دور کرنے میں جہاں تک ہو سکے  
 کوشش کریں ہر گورنمنٹ اور ہر محکمہ کا قیام رعایا سے ہی اور رعایا کی حیات اور بقا مزارعین  
 اور کاشتکاروں پر موقوف ہے پس غلامہ مملکت اور سلاسل سلطنت اور مہربانی اور  
 سرپرست جو کچھ کہیے وہ کاشتکار ہیں اور ہم سب اون کے محتاج اور بدلہ خوار جس  
 سرکار میں زراعت کی کثرت ہی اور مزارعین خوشحال و ہی ملک آباد اور سرسبز ہی  
 اور جس سرکار میں زراعت کی قلت ہی اور مزارعین تباہ وہ ملک بھی خراب اور زنا؟  
 اور رعایا وہاں کی مفلس اور پریشان ہوتی ہی حاصل یہ کہ جو کچھ دنیا کی آبادی اور  
 رونق ہی وہ زراعت ہی کی وجہ سے ہی اور زراعت ہی وہ چیز ہے جس پر ہمارے جان  
 عزیز کا بقا اور قیام موقوف ہے کیا خواہی زراعت کن کہ خوش گفت آنکہ گفت \*

نوع ثالث زراعت ثلث ہم زراعت + اس شعر کا مطلب یہ ہے کہ زرع میں تین  
حرف ہیں زر نو سونا ہی اور میں ہی زبان عرب میں سوسٹ کو کہتے ہیں گویا زراعت میں سونا  
ہی سونا ہی اگر خوش اسلوبی اور عمدہ تدبیر سے زراعت کا کام کیا جاوے تو ہی کہیا ہے  
اللہ تعالیٰ جل شانہ نے اپنی کلام پاک میں زراعت کا جا بجا ذکر فرمایا ہے ارشاد ہوتا ہے

یا ایہا الذین آمنوا اطعموا من طیبات ما رزقکم یا ایہا الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم  
وما اخرجنا لکم فی الارض کزرع اخرج شطاه فاذر فاسموی علی سوقہ تعجب الزراع البغیظ

ہم الکفار مثل ما یفقدون فی سبیل اللہ انما انما تبت سح سنابل فی کل سنبلة  
ما تہتہ واللہ یضامن یشاء واللہ اسع عیم۔ نبوی نے اپنی تفسیر میں بائو اسل  
حضرت انسؓ سے روایت کیا ہے کہ حضرت علیؓ اللہ علیہ وسلم نے ارشاد فرمایا۔ ما کسبتم  
یعنی جس سے اس زراعت کا قیام ملے اس سے ان کا اور طیرا و حیوتہ الا کانت بہ صدقہ یعنی جو کوئی  
سمان کوئی وقت لگا دے یا کھیتی کرے یا زمین سے کوئی آدمی یا پرندہ یا چارپا  
کہا دے تو ہر ایک کے کھانے سے اس کو صدقہ دینا ثواب حاصل ہوگا۔

کان زید بن عتبہ یغرس فی ارضہ فقال لہ عمر اصبت استغن عن الناس لیکن اصون  
لربک واکرم قلب عیبکم کما قال صاحبکم اھیئہ ان الکرم علی الاخوان والعمال زید بن عتبہ  
اپنی زمین میں درخت لگا رہے تھے حضرت عمرؓ نے دیکھا فرمایا تم نے بہت اچھا کام کیا  
بے پرواہ ہو جاؤ لوگوں سے اسی میں تیرا دین بچے گا اور تیری عزت ہوگی جیسے اھیئہ شاہ  
عرب نے کہا ہے کہ سب بھائیوں میں عزت مند وہی ہوتا ہے جو مالدار ہو پیغمبروں میں  
سے حضرت آدمؑ اور حضرت ثبث زراعت کیا کرتے تھے اور رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
کے بڑے بڑے صحابہ جلیل القدر جیسے ابو ہریرہ اور عبداللہ بن عمر اور عبداللہ بن عباس

## کیسیا صنعت

اعلیٰ رجب کی کار آمد چیزوں کا تذکرہ

برتنوں پر چاندی چڑھانی کی ترکیب

کوئٹون کی آئینہ پر کوئی ترو یا پتیلی۔ کابی رہاہ وین اور اوس رگانی مین  
بالوریت بہر دین۔ اوس ریت پڑتی لی پالی یا کٹھالی بلین۔ اوس کٹھالی مین تہو  
ساگندک کا تیزاب یا شورہ کا تیزاب اور چاندی کا برادہ ڈالین۔ اس جب تہو  
عرصہ مین اوس ریت لی حرارت سے چاندی کا برادہ تیزاب مین حل ہو جائے تب  
اوس مین کھانے کے ٹکڑے سفوف اسقہ ڈالین کہ وہ کاڑھ ہو جاوے بعد اوس  
کاڑھی چیر کو جاذب کاغذ کے فلٹر پر رنڈر پھان ٹکڑے پانی سے دھو دین کہ دھوئی ہو  
پانی مین ترشی نہ رہے پھر صافی پر چکی ہوئی چیز کو ایک چینی کے پیالے مین رکھ کر  
اتنا سا ڈاڈا فٹا سم اس مین ڈالو کہ وہ چمیل ہو جاوے بعد ازان اوں معلول  
مین کھرباشی کا سفوف ملا مین اوں جس برتن پر چاندی چڑھانا ہو اوس پر برتن سے  
لگان مین سو کہہ جانے کے بعد اوس کو صافی سے اور پھر پانی سے صاف کر ڈالین۔  
پتیل اور تانبے کے برتن پر تو اس ترکیب سے بہت اچھی طرح چڑھ جاتی ہو مگر بہت  
نہیں چڑھتی ہو۔

## چاندی پر سونیکامٹع کر نیکی ترکیب

سونا سے نہایت سستے پتے ٹکڑے کر کے

فلٹر اوس چیز کو کہتے مین جس سے کوئی چیز جانی جائے۔



نیز میوری ایک ایسڈ (شورہ اور پٹک کا تیزاب ملا ہوا) میں ڈالیں جب وہ حل ہو جائے تب اس میں ایک سفید کپڑا تر کر کے اور وہ ہوب میں خشک کر کے آٹ میں جلایں جس تقریبی چیز پر سونے کا طبع کرنا ہوا دس پر پہلے چربی نہیں لگے۔ اس کپڑے کی راکہ کو تھوک میں ملا کر اوپر چڑھا دیں پھر سفید پتھر سے صاف کر ڈالیں اس ترکیب سے خاک اڑ جائیگی اور خالص سونا نکل آئے گا۔

### سونے سے طبع کرنے کی دوسری ترکیب

لندک اور نوساد رساوی الوزن اس قدر کھل کرین کہ دو ٹوکے ذات ہو جائیں پھر درشقال ورق طلائی کو چینی سے پیالہ میں رکھ کر اجڑا کر ڈال دیں اسے ایک دانہ لیکر اس میں ڈالیں اور پھر شیشے کے کھل میں خوب سپین جب ورق طلائی حل ہو جائے تب چینی سے پیالہ کو ذرا آگ پر گرم کرین تاکہ نوساد اور لندک دور ہو کر زرمحلول رہ جائے اب اس میں گوند کا پانی ملا کر نقاشی کے کام میں لائیں یا تانبے یا لوہے یا جاندی کی چیز کو خوب صاف کر کے اس پر طبع کرین۔

### تانبے کو تقریبی کر نیکی ترکیب

آدہ سیر تانبے کے واسطے دو چٹانک شورہ اور دو چٹانک کھیا کو میسلر کتھالیمین ڈالکر اور آل پر رکھ کر گلائون بعد گل جانے کے آگ سے اوار کر پیسین اس سفوف کے ساتھ صاف تباہ اور فائنٹ ٹارٹار (شراب کا پھٹ جڑ سفید رنگ کا ہونے والا) ڈیڑھ ڈیڑھ اونس (یہ ایک انگریزی وزن کا نام ہے جو ابھی چٹانک کے برابر ہے) ملا کر اور لٹھالی میں ڈالکر گلائون بعدہ اس کو بھون کر پین ڈالکر ریزہ ریزہ کرین اور تانبے کے پتروں کو چھلہ ساتھ مرتبہ آگ میں تپا تا کہ پانی میں

جیادین پھر چرخ دیکر اوسین مصالح مذکور کو تھوڑا تھوڑا چھتہ چھتہ منٹ بالخط بعد واسطے زمین  
جب سب مصالح جو چھتے آگ تیز کر دین تاکہ پاؤ گشتہ میں تانبہ مع مصالح سے پیدا کیا۔  
جگہ ہو جائے پھر زمین میں نالی بنا کر ڈال دین بعد سر جو سٹے کئے بغیر جو مالدین کا  
تانبہ پارہ کے موافق سفید ہو جائیگا۔

### تانبے کو طلسمائی بناؤ کی ترکیب

صاف زرخار دو چٹانک - صاف طوطیا ایک چٹانک -  
آدھی چٹانک - سہاگہ سواتولہ - ان سب کو خشک پیکر تیل میں کونہ دالیں  
اور کٹھالی میں رکھ کر گلا لیں پھر تانبے کو ذرا گرم کر کے اوپر اوپر سے  
لوہے پر تانبے کا رنگ چڑھانے کی ترکیب

ایک اونس یعنی آدھی چٹانک تانبے کے پتروں کو اک میں  
صاف کر کے ڈبڑہ چٹانک "اکو اریچیا" میں مل کرین جب ٹہنڈا ہو جائے ایک  
پر کے ذریعہ سے لوہے کی چیز پر لگائیں - اس ترکیب سے آجی سے مصطفیٰ اور طلا  
ہو جاگی جب کثرت استعمال سے یہ مصنوعی رنگ ہلکا پڑ جائے تو پھر ترکیب مذکورہ بالا  
عمل میں لائیں -

### لکھنے کے لئے آب زربنانے کی ترکیب

ورق طلسمائی کو آب صمغ عربی میں مل کرین بعد "قدری" باقی کلورائیڈ  
مرکوری "اسین شامل کرین اور شیشے میں رکھ کر چوڑین وقت ضرورت کو کام میں لائیں  
+ اسکو نایڈ کلورڈ باڈولک ایسٹری کہتے ہیں -

\* باقی کلورائیڈ مرکوری - دھندلے کلورین اور پارہ کلورین کا کوئی ہندوستانی نام نہیں ہے

نہیں یا نقش و نگار کر دے کہ آگ اب نقشہ بنائی کی ترکیب

وہ جو نقشہ کو گوند پانی خور و بیضہ مرغ کی سفیدی میں

میں لے کر آگ میں تھام کر دے۔

## بزر و شنائی بنائی کی ترکیب

طوطیا دو حصہ۔ زرنخار دو حصہ۔ کریم آف مارٹر (شراب کا

درم ایک حصہ۔ پانی آبنہ حصہ۔ طوطیا اور زرنخار پانی میں ملا کر پیرا وین

کریم آف مارٹر ڈال کر بکواس قدر جوش دین کہ پانی نصف رہ جائے پیرا سکوپ جائے

تو پتھر زرد چوڑا دین۔

## لوہے کی چیزوں پر حرف کہو و نیکی ترکیب

اول موم کو گرم کر دین پیرا چوڑا لکھنا ہوا اس سے لوہے کی چیز پر

لکھیں بعد نو سادہ۔ طوطیا سبز۔ پتھر کی۔ تینوں چیزیں ہوزن لیکر پانی میں

ملا کر اوس پر چڑھائیں اس ترکیب سے حروف نمودار ہو جائیں گے۔

## چاندی کی چیز پر حرف کہو و نیکی ترکیب

اول موم سے لکھیں پیرا نو سادہ۔ نیلا تھوٹا۔ گندک۔

مساوی الوزن لیکر لیو کے عرف میں پیکر اوس پر چڑھائیں اور دھوپ میں سکھا کر

دھو ڈالیں حروف نمودار ہو جائیں گے۔

## پتھر پر حرف کہو و نیکی ترکیب

موم کو روغن کچھ کے ساتھ بذریعہ حرارت کے حل کر دین

پیرا دس سے پتھر پر لکھیں بعد تین روز کے تیز سڑک سے دھو ڈالیں اس ترکیب سے

## حفظ صحت ازواج

سبحان اللہ جلد تعریف او سہی خالق بے جاہ و در صانع بے در  
اور مصور کامل کو سزاوار ہے جسے ایک قطرہ نجس کو انسان کی پیدائش کا سبب بنایا  
اور اسی قطرہ سے لوگوں کو شاہوار اور وزیر بے بہا بنائی جتنے آب و تاب سے زمین و  
آسمان روشن ہوا اور جنگی بزرگی اور عظمت سے زمین کا دماغ عرش پر ہوا۔  
اسی قطرہ نجس سے کیسے کیسے حسین معشوق مل اندام پری چہرہ خلی حسن و جمال کی  
تحریر میں قلم کو سکتے ہی پیدا ہوتی ہیں اور اسی قطرہ سے کیسے کیسے حکیم اور فیلسوف  
اور عالم و فاضل اور عارف اور زاهد پروردہ غیب سے عالم وجود میں آتے ہیں یہی  
قطرہ تو ہی جس نے رستم اور بہرام اور اسفندیار کو عالم ہستی دیلہایا اور یہی وہی  
قطرہ تو ہے جسے سدا میں عظام کو اس دار فانی میں موجود کیا۔ الغرض نسل آدم  
کی حفاظت کے لئے یہ ضرور ہے کہ عورتوں اور مردوں کی حفظ صحت ربے تاکاؤ  
قوی اور صاحب فہم اور فراست پیدا ہو۔

جیسا کہ انسان میں قاعدہ نوالہ اور ناسل جاری ہے اور  
اوسکے واسطے عورت اور مرد کی مجامعت ضرور ہے اسی طرح اور دیگر حیوانات  
مثل گھوڑا بائی وغیرہ اور نباتات میں بھی یہ قاعدہ جاری ہے پس حیوانات اور  
نباتات پر خیال کرنے اور انکی حالت دیکھنے اور ان کے پھل اور پھول کو خود  
کرتے سے وہی بات برآمد ہوگی جو انسان کے حالت پر خیال کرتے سے ہوگی  
دیکھو جب ایک درخت تر و تازہ ہوتا ہے اور اوسکے پتے اور ڈالین ہری ہری  
ہوتی ہیں تو اوس میں پھول اور پھل ہی بڑے اور سبز اور شاداب اور خوشنما

اور خوش رنگ لگتے ہیں اور جب وہ درخت کسی وجہ سے پژمرده ہوتا ہے اور اس کے پتے نکلتے اور ڈالین مرجھاتی ہوتی ہیں اور جڑ میں دیمک دوسری جہی ہوتی ہے تو اس کے پتوں کی رنگت زرد ہوتی ہے اور اس میں پھول پہلے میت لگتے ہیں اور بالآخر اس کے درخت بار بار بھی ہوتا ہے اس کے پھول نکلتے ہوتے اور پھل پھرتے ہوئے پیدا ہوتے ہیں۔ اور ان پھلوں اور پھولوں میں وہ تروتازگی اور خوش رنگی اور شادابی نہیں ہوتی ہے جیسے کہ اس درخت کے پھل و پھول میں ہوتی ہے کہ جو تروتازگی اور صحت اور سالم ہے۔

پس یہی حالت انسان کی ہے اور عورت کی تشبیہ ٹھیک ایک درخت سے دی جا سکتی ہے دیکھو جب عورت تندرست ہوتی ہے اور سب بیماریوں اور بے صحتیوں سے میرا ہوتی ہے اور مرد بھی صحیح اور سالم ہوتا ہے تو جو اولاد ان سے پیدا ہوتی ہے وہ ایسی تروتازہ اور قوی اور زور آور ہوتی ہے جسے جیسے کہ ایک درخت تندرست کے پھل اور پھول ہوتے ہیں وہ صحیح اور سالم بچے جو تمام امراض صلبی سے پاک اور صحت مند ہوتے ہیں صرف اپنے ماؤں کا دودھ پیکر اور سادھی خوراک کھا کر کیسے روز بروز بڑھتے جاتے ہیں اور اس کے ہاتھ اور پاؤں دن و دن اور رات چو گنی طاقت اور پھیلتے جاتے ہیں۔

چونکہ انسان کے قوی جسمانی اور قوی عقلی میں ایک رشتہ اور جب ایک کو صدمہ پہنچتا ہے تو دوسرے پر اس کا اثر ضرور متعدی ہوتا ہے اور جب ایک میں نقص ہوتا ہے تو اکثر دوسرے میں نقصان آتا ہے اور وہ اپنی کامل ترقی تک نہیں پہنچتا ہے مثلاً جو شخص امراض بدنی میں گرفتار ہوتا ہے اور اس کو درد اور دکھ پہنچتا ہے

(۷) اور جو صاحب بلدیہ میں نشر فیض فرمائیں پین اوٹن کے نام سے وصول کیا جائے گا

(۸) اس رسالہ کی خریدی جن صاحبوں کو منظور ہو یا کو یہ ضامین پہنچا دے نظر ہوں

تو وہ مولوی محمد حسین صاحب تبرہم دفتر متذللانہی سرکار نظام و نظم جلسہ خیر خواہانہ حیدرآباد وکن کو نام لکھ کر  
یہ رسالہ بغیر درخواست کو یہی رسالہ اور عاید کو نام روانہ ہوتا ہے مگر جن حضرات کو  
خریدی منظور نہ ہو تو براہ مہربانی بذریعہ خطاکاری مطلع فرمائیں۔ اور جو صاحب تحریر انکار کسی مطلع  
نفر مانگو اور ان کا نام درج کتاب خریداران سے مل گیا جائیگا اور جو صاحب بعد پینچے دو یا زیادہ رسالوں کو  
انکار کرے گا وہ کو ایک پچھلی قیمت ادا کرنی ہوگی۔

زرقعت بذریعہ ہندوی یا نوٹ یا ٹکٹ یا می نیم ادا کرے بذریعہ جبرٹری ارسال فرما  
اور اگر ٹکٹ نیم آنہ ارسال فرمائیں تو فی روپیہ آدھ آنہ ٹکٹ زیادہ ارسال کرین مگر سب سے  
اور باکفایت طریق جو حال میں جاری ہو ڈاک قانون کے معرفت روپیہ بچھنے کا ہے۔

### اجرتا الطباع اشتہارات

اس رسالہ میں اشتہارات مفید خاص اور عام اجرت طبع ہو تو پین  
جن صاحبوں کو ضرورت ہو ارسال فرمائیں اور نفع حسب ذیل ہو۔  
اول مرتبہ فی سطر دو آنہ فی صفحہ تین روپیہ اور جو صاحب مکرر سے کرتا  
چھپوانے والے دن سے نصف اجرت لچائیگی۔

خاکسار صاحبان مفصلہ ذیل کا ہایت شکوہ ہر جنہوں نے ازراہ قدر  
اور فیض رسائی رسالہ معلوم کی خریداری کے لئے قبل اجرا ہونے کے درخواست فرمائی

۱	نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر سید محمد عبداللہام شہر قلات
۲	مولوی محمد جبار علی خان صاحب قایم مقام سید خباب دارالہمام سرکار علی علاقہ مال
۳	نواب رسول یار خان بہادر سید الطہور
۴	اگہور تاجہ جٹو پادی صاحب سید بہتم مدرس سرکار نظام
۵	سندھی بہا گوٹ پرشاد صاحب نائب ناظم عدالت دیوانے
۶	مولوی محمد وحید الزمان صاحب سرشتہ دار دفتر سید خباب دارالہمام سرکار علاقہ مال
۷	مولوی محمد اعظم صاحب نائب سرشتہ دار
۸	پنڈت گٹو لیا صاحب پنجم علاقہ خباب نواب وقار الامرا میرزہ بہادر دام اقبالہم
۹	سید مقام محمد خان صاحب منصب دار علاقہ
۱۰	مولوی منصب علیہ صاحب کیا تہ دفتر گزینہ شیر ذبیح اورنگ آباد
۱۱	مولوی محمد واصل صاحب مدرس
۱۲	مولوی محمد عبدالقادر صاحب بہتم صفائی و تعمیرات بیرون بلدہ
۱۳	مولوی محمد ذکریا صاحب مددگار بہتم مردم شماری سرکار نظام
۱۴	شیخ محمد کریم الدین صاحب
۱۵	مولوی محمد عید اللہ صاحب مددگار بہتم بندوبست
۱۶	مفتی محمد سعید احمد صاحب محاسب دفتر سید خباب دارالہمام سرکار علی علاقہ مال
۱۷	مولوی محمد علیہ الزمان صاحب صدیقی صلیفہ دار
۱۸	مفتی روشن راوٹ صاحب
۱۹	محمد عبدالقادر صاحب عرف قادر بادشاہ صاحب مددگار سید بہتم تاجہ خانہ
۲۰	مفتی مراد ان علیہ صاحب مترجم مرچشی دفتر بہتم بندوبست
۲۱	نکدہ بہر تاج بہرینی صاحب ادیبکہ
۲۲	شیخ غلام علی صاحب جاگروار
۲۳	سرکار علیہ صاحب بہتم تعمیر و صفائی اندرون بلدہ
۲۴	نواب سکندر راجہ صاحب تعلقات اول

### واجب العرض

یہ برچہ علی العموم خدمت میں نامی نوابان کلبشان اور مہاراجگان بلند مقام واقع اطراف  
واکناف ولایت ہندوستان کو ماہ بہ ماہ با سید قدر دانی اور قبولیت روانہ کیا جاوے گا یقین کلی ہو کہ  
ہمارے ملک کو رسوا و دہالیاں ملک بخوشی تمام سکی خریداری منظور فرما کر زرباشکی یکسالہ سوائت  
سطح کی فرو تگی ہم بحال منوبت او کو اسامی و مقام و فائدہ کو سنے رہیں گے۔

کتابت کتب فی الجوامع و کتب جلد فہو حق

نہ و اکثرت در سنیہ و در خواستہ ہنس نہ  
نشان ۱ غار ماد صفر ۵۹ جہوری مطابق نمبر ۵ انگریزی ۱۸۸۱ء  
جلد اول رسالہ فی نظریہ کیمیا تا شریہ

کام

معرفہ

شفیق

مشتمل: علوم و فنون متدیمیہ و جدیدہ یعنی علوم و فنون  
ریاضیات - طبیعیات - آہیات - تجارت - اخلاق -  
طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نبات - معدن

در مطبع رحمان واقع حیدر آباد مطبوعہ



۱۰ سالہ قیدی جیل سے نکلے ہو کر خریداروں کے پاس روانہ ہوا کرتا ہے۔

تجارت - انماق - طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نبات -

... 1948

مفسدین و فحشوں کے تیار کرنے کے مجرب نسخے اور دوا میں انبیاء کے بندے

یہ ترنمیں تو کون سے ہیں۔

زراعت اور دیسی پیداوار کی ترقیوں کی تدبیریں مندرجہ ذیل ہیں اور زراعت کے

مغربی مختلف زبانوں کے در سالوں سے ترجمہ ہو کر شائع ہوتے ہیں۔

ہر مضمون کے صفحہ کے بند سے اللہ اللہ کہو گئے اس میں یہ ہے

جس مضمون کو چاہیں ملحدہ لوگ اسلی ایک مستقل کتاب بنالیں۔

شرح قیمت بحساب مندرجہ ذیل ہے

۱) جو صاحب بدہ میں تشریف لے گئے ہیں ان سے سالانہ پیشگی

(۲) " شش ماہی " "

پس " " " سہ ماہی " " "

[illegible]

۵) اور جو صاحب بلدہ میں منشی رف فرمائیں یہیں اور سالانہ محصول والے منشی

شش ماہی

سے ماہی مچھل وال

## فہرست مضامین

نمبر	نام مضمون	نام مضمون نگار یا مؤلف
۱	تعلیم و تربیت .....	مولوی جمال الدین صاحب حسینی
۲	..... ملک کی سلا .....	محب حسین
۳	..... اقامت شہر اصفہانی کے جواب سوال .....	محب حسین
۴	..... جزائریہ لسانی .....	مولوی حافظ حاجی محمد وحید الزمان صاحب
	مترجم شرح وقایہ و مولف عاشق میرزاہد وغیرہ	
۵	..... جغرافیہ کے عام اصول .....	محب حسین
۶	..... بقیہ مضمون زراعت .....	مولوی حافظ حاجی محمد وحید الزمان صاحب
۷	..... بقیہ مضمون حفظ صحت ازواج .....	محب حسین

## تعلیم و تربیت

ایة امة دانت لسلطان العلم فقد استوت علی غیر السعۃ

انسان را با جلالت قدر و عظم شأن و قوت ادراک و حدت ذهن و وجود قریح و سعه عقل و صنایع بدیعه و اختراعات عجیبه ای که با فارق عادات و عمارات و مجاریث و آثار و تیزی فکر که از ارضیات در گذشته بد تطاول با سمانها دراز کرده است همیب و غریب حاصله و حیرت افزا خلقت و پیدایشی است - زیرا آنکه انسان چون تولد می شود و از کمون ببر و زو از غیب بشود جلوه می کند و قدم بر عرصه وجود می نهد از همه حیوانات پست تر و عاجز و نادان تر می باشد - هر حیوانی که زائید می شود بیارامی فطرت و الهام آبی جمیع مضار و منافع خود را می داند و دشمن جان خویش را می شناسد و در ماکل و مفتر و مبتی محتاج به علم نیست و در دفع و جلب و تقارب و تنافر و صیانت وجود است تا می تواند و اما انسان چون بدین عالم پامی نهد لویست ساده و کتانیست نانوخته و زنیست لایزال و بجز فطرت بسیطه و قوه مجزیه و طبیعت صرفه چیز دیگری در وی نیست - زیرا که از تر یاق نیز نمیدهد و قریب را از بعید فرق نمیکند توانا بر ادراک مصالح و مفاسد و منجیات و مصلکات نیست و قدرت بر دفع منافرات و اکتساب ملائمت ندارد و ضرورتاً معیشت و لوازم حیات را نمیداند و از اکل و شرب یومیه عاجز است و از ارباب راسه ایستادن و حرکت کردن نمیتواند نه صفات حسنه را و نه خصلت های ناه - تنو و امن و محنتش را آلوده نموده است - و با جمله انسان در بین تولد میور است بلکه

در این بیرون نشین، شروع پدر و مادر و خویش و اقارب آنچه در خود دارند از اخلاق  
 عادات و آداب و افکار و در آن مولود جدید برود از زمان و دویعه میگذرانند و بصورت  
 آنها را مقبول افتد. صورت ساخته و آنچه ایشانرا پسند آید در و نقش میکنند و آنرا  
 در نای زلی باون در رنگ کرده و در جمیع امور ماثل خویشین میسازند و اگر پدر و مادر  
 و ندان و متخلف با خلاق فاضله و منصف با آداب پسندیده و دارای افکار عالیه  
 بوده باشند البته آن مولود پدید را بواسطه الکتاب این امور که بواجب حقیقیه نمیکند  
 سعادت مطاف دست خواهد داد و الا در جهات شقا و بدخقی و حضرت پامی آفتاب و در نهانها  
 و در اینانی بلایا و مصائب و افتاد و بخت روزا و آداب ناستوده و افکار خسیسه  
 اندک استحصالی نمود. است از سعادت بالکلیه محروم میگردد و چون باحوال پدران  
 و مادران نظر اندازیم ظاهر می شود که آنها غالباً از خود چیزی نداشته اند بلکه هر چه  
 در ایشان بوده است از نیکی و بدی و استقامت و اعوجاج همه پنج ارشاد و دویعه بوده است  
 و تعلقات این سلسله در آخر بملار و دانشمندان و پیشوایان آنها منتهی خواهد گردید.  
 لهذا اگر ما فزیه بین بصیرت و بنیائی را بر دبدۀ عقل نهاده از خیایای عقول هراستمتی  
 از ازم و از زوایای نفوس هر قوس از اقوام و از مکامن عادات هر عیش و شادی از  
 عشا بر غفیش نمایم بغیر از افکار علماء و اخلاق دانشمندان و سیرت پیشوایان آنها هیچ چیز  
 دیگر چه خورد و بوده باشد چه بزرگ و ایشان نخواهیم دید. پس فی الحقیقه سائق و قائم  
 و روح حیات و محرک و دلاب هراستمتی از ازم علماء و پیشوایان آن است و میباشد علماء  
 آن قوم را اگر افکار عالیه و نفوس مهذب و عادات جمیله بوده باشد هدیت مجموعه ایشانرا  
 آنا فائز و از یاد و بجهت رفعا رسته تازه دست خواهد داد و همگی احاد آن نخوت

و ششم عزت نفس و سلامت طویه و اتحاد کلمه و محبت نامه و بصیرت و بینائی متصف شود. پس از آنکه  
 و چون مجموع این امور آنها را حاصل گردیده بهیچ ریبی بر مباحث نیک بختی ارتقا نموده  
 غنا و ثروت و امنیت و راحت و علو شان و نیوی را استقامت و بسندت ابدیه فائز  
 خواهند گشت. و اگر پیشوایان آن قوم خود را عالم نمیده و در واقع و نفس الامر  
 از علم حقیقه بی و از افکار عالی بیرون نباشند و یا اخلاق و عادات خود را  
 نهذیب و تعدیل نکرده باشند البتة پیردان ایشان بجاه منالالت افتاده و آن  
 است را فقر و فاقه و شقاق و نفاق فرا گرفته رفته رفته اجزای آن که عبارت از  
 احاد است بوده باشد روی بتلاشی آورده بالمره مضلل و نابود خواهد گردید۔  
 و چون تأثیرات پیشوایان در اعم و عظم شان علمای کمالین و مضار و مفاسد  
 ناقصین عالم نما و کشن گردید پس باید دانست که خست و شرف و قوت و ضعف  
 معلومات چه در عالم کبیر و چه در عوالم صغیر و چه در افعال اختیاریه انسان بسبب  
 علل آنهاست و در هیچ مالی از عوالم ممکن نیست که خسیسی علت شریف و یا خود ضعیفی  
 علت قومی گردد۔ و در اعمال انسانیه بهیچ علی اشرف و اقوی از افعال فکر و طریق  
 سعادت و آسایش و قائل علوم حقه و معارف صدقه نباشد۔ و در اشرف  
 بودنش بدینچه گفتیم ظاهر شد و اما اقوی بودنش از جمیع اعمال بجهت آنست که شوار  
 و ثقل هر صنعتی از صناعات و گران و ثقیب هر حرفه از حرف بر عضو مخصوص  
 و جاره بی مخصوصه میباشد و سایر اعضا و جوارح را در عین اشتغال بدان صفت  
 نوعی راحت و آرامی حاصل است۔ و بار و گرانای افعال فکر در علوم بر مجموع عصبی  
 و دماغ میباشد و چون مجموع عصبی را کلال و ضعف پدید آید جمیع اعضا و جوارح

تا توانی دستی و حشمتی فرا خواهد گرفت و لهذا باید که علت آن در نهایت شرف و قوت بوده  
تا آنکه او در عالم وجود و آید و صورت هستی پذیرد. پس مجرد احتیاج طبقه ارباب صنعت فکریه  
در عالم تعاون و توازن با اعمال سایر طبقات انسان موجب علت صنعت آن طبقه نخواهد  
چنانچه نفس آن احتیاج و سایر طبقات علت و باعث اعمال و حرف می شود چه آنکه اولاً  
خود احتیاج با اعمال سایر طبقات اقتضا نمیکند مگر علی را که معادل سایر اعمال بوده باشد  
در شرف و قوت و صعوبت و دشواری چونکه مقصود درین بنیام مجرد مبادله خواهد بود  
و ما مقدار شرف صنعت فکریه و قوت و دشواری آنرا بیان کردیم و ثانیاً احتیاجات  
این طبقه با اعمال طبقات دیگر فی حد ذاتها بسیار کم است زیرا آنکه غالب احتیاجات  
مردم بنیکد بگرازی برای کمال و معیشت و زینت و ملائیس و زخرف و مساکین و ثانی  
در ماکل و توغل در شهوات است و ارباب این طبقه را سه عقل از لذت ذات ملائیس شمع  
و مساکین مزخرفه منزه ساخته و اعمال فکر و استعمال مجموع عصبی موجب فتور سایر اعضا  
و جوارح آنها گردیده ایشان را از تأنق و ماکل و توغل در شهوات محروم نموده است  
خصوصاً که این جماعت علی الدوام سر پای شهوات و لذت ذات را که شبهه و جوانی  
بوده باشد در راه طلب علوم و معارف صرف مینماید پس واجب شد که سببی فعال  
و باعث دیگرے مؤثر با احتیاج این گروه منضم شود تا آنکه این مجموع علت صنعت  
فکریه تواند شد. و چون اعمال بدنیه و افعال نفسانی انسان استقرار شود  
بیچ علی فعال و بیچ فعلی مؤثر و آنها یافت نمی شود که ضمیمه احتیاج آنفرقه شده تمام  
علت تا سه اعمال فکریه گردد و بدارد آن جماعت را بر تحمل بار گران و حمل ثقیل بر زمین  
مگر محنت حق و احترام بشرف علم و تجلیل و توقیر و تعظیم و تعظیم از باب آن چنانچه شاید و بنا

و تجربیه نیز حقیقت این استنباط و دلالت میکنند زیرا آنکه مشاهده میکنیم که کثرت علوم و معارف و دقت نظر  
و فضل و بسیاری مؤلفات و مصنفات در ممالک باندازه شرف منزلت و علم مقدار ارباب علم است  
و رتبه و اهالی آن ممالک حتی در بعضی بلاد چون شرف خداوندان معارف بدرجته رسیده است  
که هیچ شرف و عزت و بدان پایه نتواند رسید و جمیع مراتب پیش آن مرتبه جلیله نیست و حقیر  
گردیده است علم را چنان صعود و عروجی حاصل شده است که پس ماندگان عالم انسانها فی بنفاه  
رصدیه خیال هم اوست و پایه او را دیدن نتوانند و تألیفات و تعنیفات آنقدر بسیار گردیده است  
که نادانان حساب و شماره آنها را هم ندانند و چون ظاهر شد که اعتراف احوال امت نیست  
منزلت عالم موجب حصول معلوم حقه است و حصول معلوم حقه علت وجود سعادت مطلقه است  
اکنون با هزار تاسف و اندوه میتوان گفت که سبب فقر و فاقه و سکنت و ذل و بدبختی  
اهالی مشرق زمین از آن است که آنها هیچ وجه مقدار علم و عالم را نمیدانند و شرف و منزلت  
و دانشمندان را نمیشناسند و خداوندان معارف را توقیر و تعظیم نمیکند و چنان خیال می  
کنند که علم صناعتیست فصول و زائد و پیشه ایست بی فائده و بی ثمر و کار و حرفه بیگانه است  
لهذا عدد و علماء در آنها آنقدر کم شده است که با نگشت شمار توان کرد و این را ندانستند  
که جمیع سعادت آباء و اجداد ایشان بلکه جمیع سعادتی که در عالم یافت شده است نتیجه  
علم و معرفت بوده است - و این را ادراک نکرده اند که آنها سزاوارتر از تعظیم علم و عالم از دیگران  
اولا از برای اینکه مریض را بطیب احتیاج بیشتر است از صبح المزاج و ایشان را البته هیچ تکیه ایست  
برضی ممکنست و ذلت و این بیماری را طبیعی سخن عالم عارف کی خواهد یافت شد و ثانیاً چون نظر کنیم  
بر اهالی مشرق می بینیم که جل آنها از اولاد علماء و حکما و عرفا و فضلا و انبیاء و کرام و رؤسای عظام  
میباشند پس آنها احقند تمجید و تکریم در شأن آنها و خوشتر از دیدن آن اجداد ایشان

بجای وحشی و برهنه (یعنی جنگلی) بوده اند و اگر آلهی مشرق زمین از زمین غفلت بیدار نشود و اصلاح شأن خویش و خلاصی از بیماری ذل و بیماری بگنجیم دانشندان نکوشند البته آنها رفته رفته استعجابانند منصفی و نابود خواهند گردید و شرف آباء و اجداد خود را به بار و سنگ مبدل خواهند ساخت و محیب است که این بیماری بپارانی بیماری احرام طلبی خود که علما بوده باشند سستی می کنند و در تفرغ و اغنیاء بخل و کوشش بینمایند در تعظیم اولاد و اطلمان و دستگاران و جد بلع بجا می آورند و در مکرم آنان که مقام مالیه و خالی و محتال را بر دوش گرفته باشند و غافل از اینکه اینها ثروت را خفایان هملک و راحت را صنایع و آبی و سعادت را دوا و مقام میباشند افسوس هزار افسوس از این روش و از این بنفش و ازین دانش و باید دانست که مراد ما از عالم آن عالم است که معارف آن گمرازان طریق سعادت را با دمی و رهنما باشد و دانشش دلهای مرده را بجا و زنده گانی تازه عطا کند و سخنانش بیمارانی ذل و مسکنت را شفا بخشد و عیال را نش چون مقناطیس اجزا را متلاشی است را جمع کند و کلانش صیقل دهد نفوس را از کدورات بوجش شفا که عبارت از اخلاق رفیده بوده باشد و دلش تا بلین آفتابی و درخشان غورشیدی باشد که چون طلوع کند از مشرق عقل آن عالم نور و ضیائش بر ساحت نفوس جمیع است بتابد و هر کس را که در آن منور و بینا گردد و هر کس را که منافع و مضار و مصالح و مفاسد خود را بداند و سعادت و آبریز را از روی بصیرت استحصل کند - نه آن عالم است که در ظلمت کده و حشت ناک او بام نشسته علی الدوام بهیمه و دود و دمه مشغول و افساد را اصل و گمان میکند و خود راه نمیداند و راه بری و دومی بینماید و نه آن که در نور شایه کینه پر خف و حشمت گماند و بر اینها سهیم است و خیالات مسکن گرفته چون بوم گاه و بیگاه ندای جهالت مانع در سید بد و بختی و دمار و دلاک شروه میرساند و از غایت دنیا و این گشتی هر نفسی حقیقت عالم بنا گفت جدا نماید و رانی و گشتی بنا می برانند و پاکت و سکه و مسکه را در عالم نابا نماند و این محال است که در سستی آن

آدم سید جمال الدین حسینی



## اردو کہنے کی سلاست

اردو تو ایک ایسی زبان ہے جو عربی فارسی ترکی چغامی پہا کاسنکندہ اور کچھ کچھ انگریزی اور پرتگیزی زبان کے لفظوں سے مرکب ہو چکا ہے تاکہ جیسے کہ اردو میں عربی الفاظ کے تلفظ کرنے میں عام کیا بلکہ خواص بھی دث، س، ص، ص، (ظ، ح، ہ) کے تلفظ کرنے میں کچھ مخرجوں کا لحاظ اور کسی قسم کی تیز اور بغیر تیز نہ ہو اسباب ہی چاہئے تاکہ کہنے میں ہی اون لفظوں کی جہن یہ حرف آئے ہوں کچھ رعایت اور پابندی بکجانی بلکہ سیدھی اور سلیس سلیس تلفظ کو کہہ دیا جانا کیونکہ کتابت تو تابع تلفظ ہی پس جیسی کہ اوزمونہ سے نکلے ادھی کو تحریر میں ضبط کرنا چاہئے کیونکہ جبکہ بولنے والا خود کچھ (ز، ذ، ض، ظ) کے تلفظ میں تیز نہیں کرنا تو کاتب کو کیا ضرور کہ وہ ادھین فرق اور تمیز کرنے کی تکلیف اٹھائے اس میں بڑا فائدہ یہ ہے کہ اردو کہنا ہیٹ جلد آسکتا ہے خصوصاً ایسے لوگوں کو جو باتو عورین ہیں کہ جنگو اور کوئی مسلم نہیں ہے یا کسی ایسے ملک کے آدمی ہیں کہ جو زبان تو اردو بولتے ہیں مگر ملک نہیں دہیت ہی آسانی سے صرف چند روز حروف بھی پڑھ کر اور ان کی ترکیب یاد کر کے فوراً فر فر اردو لکھ سکیں گے حالانکہ اب اردو کہنے میں جب تک کہ اون عربی الفاظ کی اصل بھی یا مصدر یا مشتقات نہ معلوم ہوں نہیں لکھ سکتے مثلاً کوئی مرہٹی یا منگلی زبان کا آدمی مرہٹی یا منگلی تو لکھ پڑھ سکتا ہے مگر اذہ صرف بولنا ہی آتا ہے تو جبکہ اسکو اردو حروف بھی سکھا دی جائیں اور وہ اس کے جوڑ توڑ سیکھ لے لایا اب اسکی لئے اور کوئی حالت منظرہ باقی نہیں رہتی چاہئے جسکی وجہ سے وہ سیدھی سلیس صاف صاف اے جسکو وہ خوب بول سکتا ہے نہ لکھ سکے کیا ضرور ہے کہ وہ جب تک کہ عربی بھی نہ پڑھتے

بالا اعلیٰ فارسی میں کچھ تہوڑی ہیئت متحدہ نہ پیدا کر لے تب تک اوسکو اردو کہنا جائز نہ ہو  
 کیا فاسٹے کی بات ہو کہ اردو زبان سیکھنے کے لئے جبکہ وہ ایک سہل اور سلیس زبان تو  
 اور ایک شخص کو آتی بھی ہے مگر اوسکے سیکھنے میں وہ فارسی یا عربی پڑھنے کا محتاج  
 ہو تو اس میں ایک چوڑی سے بات کو ایک بھت بڑی بات پر موقوف رکھنا ہی اور یہ بات  
 دانشمندی سے ہیئت بعید ہے۔ پس ضرور ہو کہ جو لوگ اپنے لڑکے اور لڑکیوں کو  
 اعلیٰ درجہ کی تعلیم فارسی یا عربی کی دینی نہیں چاہتے اور اتنی خواہش رکھتے ہیں  
 کہ وہ لوگ اردو لکھتے پڑھتے ہوئے خود کو ضرور سمجھیں کہ اوسی طریقہ کو اختیار کریں کہ  
 جو بات عربی اور فارسی پڑھ کر سوں میں آتی ہے وہ بات اس طریقہ سے سمجھوں  
 بلکہ ہفتوں میں آسکتی ہے۔ بعضے صاحب ایسا اعتراض کوینگے کہ اگر اسطور سے  
 منہاج کی تیز دہا دیا جائے تو پڑھنے میں ہیئت دھوکا ہوگا اور سمجھ میں نہیں آجگا  
 کہ لکھنے والے کی منشا کیا تھی اوسکے جواب میں ہم کہینگے کہ یہی عذر اور یہی اعتراض  
 بولنے اور سننے میں ہو سکتا ہی کیونکہ بولنے والا بولنے میں تو کچھ (ٹ، س،  
 (ص، اور ظ، ذ، ض) کی تیز رکھنا ہی نہیں سبے تو ہم اچھی طرح سے اپنا مطلب  
 سمجھ لیتے ہیں پس ایسا ہی پڑھنے میں ہی ہوگا۔ اب ہم مثال کے طور پر ایک  
 رقعہ اور چند اشعار اس سلیس اردو کے طرزِ تحریر کے باب میں لکھتے ہیں۔

قصہ

محب بندہ سلاست

آجکا رفا کل سداور چھا اڑت بڑھائی از ہد ہروز ہوا اوسمیں جو  
 آپ نے میری غیبت کا تذکرہ فرمایا تھا سداور مہربانیت میں چار دن سے میں الیل ہوں

آپ کو آفرمایا ہے کہ ہر تہی سبباً نہ تالا و شافی منلق جلد شفا انابت اور انا فرماؤ  
 آپ نے سنا ہو گا کہ ابد الحق صاحب کا نام زینت ہو گیا ہے۔ اب زاہرا کو مٹی  
 کاش فی البقیۃ اور فی الواسعۃ نذر نہیں آتی۔ خدا اپنا فرل کوسے۔  
 ہر مال میں سب اور شکر چاہئے۔  
 راقم بندہ زلیٰ ابد الجلیل

ندو

نسا چھہ سے گو دل ہزار بار کیا۔ ولیکہ تو نے کسی ہی نہ اثنا کیا  
 خزان میں برق کا ڈر تھا نہ کچھ غم ستاد۔ تباہی تھی تو نے سبھ بہار کیا

ندو

سربالین ترے کشتو کو قزاقہ تھی + کرگئی تیغ ادا مغشعین بدنام سبھ  
 ہون وہ ہر دم کہ جب دور ہو ہے آخر جہ ای ویدائی ہو تب یادی و جاہم بھ

راقم حسین

راقم اور ایک اجنبی شخص کے جواب و سوال

ایک روز اتفاقاً ایک صاحب جن سے کسی جان پہچان تک نہ تھی دروازہ  
 برآمد ہوئے اور سلام و علیک کہل کر کم فرما ہوئے۔ بعد سلام و علیک کے چوتھے ہی  
 فرمائے گئے کہ ایک رسالہ معلم جاری چاہی کیا آپ ہی اس کے ایڈیٹر ہیں۔ میں نے عرض کیا  
 کہ حضرت ایڈیٹر ہی کی لیاقت تو ہندہ میں نہیں ہے مگر دوستوں اور اراجاہوں کے کہنے سے  
 سے اس خاکسار نے اس کے اہتمام کو اپنے ذمہ لیا ہے۔ کہنے لگے کہ تھرت اس رسالہ میں  
 بارہ علم ہیں وہ کون صاحب ایسے اس زمانہ میں پیدا ہوئے ہیں جو ان علوم سے واقف ہیں

اور جو سقراط افلاطون اور اعلیٰ کوس پر نوقت لیگئے ہیں۔ ہلایہ علم تو دور ہیں کوئی صاحب میرے سوالوں کا جواب ہی دین تو معلوم ہو بندہ سنے اسکے جواب میں عرض کیا کہ اگر گستاخی معاف ہو تو ایک عرض کروں کہ جسے لکے کیا میں نے کہا کہ اگرچہ یہ بیچیدان کسی قابل نہیں لیکن الرجاء سوالات کریں تو میں بھی اپنا ذہن لٹاؤں اور طبع آزمائی کروں اور اگر انطی ہوگی تو حضرت اصداغ فرماویں گے اور اسی وجہ سے مجھ کو استفادہ ہوگا اگر ہم سے کوئی جو اب کسی علم میں ندیا جائے تو یہ کچھ شرم کی بات نہیں ہے۔ کیونکہ بقول مولانا محمدی علم و یا است بنے مدہ کنار۔ طالب علم است خواص بخار۔ بلکہ مجھ کو ہمیشہ علم کی تلاش رکھنا ہوتی ہے اور دوسرے لوگوں سے جوابات ملے اور سکو سیکنا چاہئے جس کا کسی بزرگ نے کہا۔ طلب العلم من المبدأ الی اللہ اگر کوئی بات مجھ کو نہ معلوم ہوگی تو اس بحث میں صرف ہوا جلی کہ جسے خیر ہے ان سوالوں کا جواب تو دیجئے۔ وہ ہوتا۔

سوال۔ حضرت معلم شفیق چلیجہ توفیق کے علم کو اسطے سیکتے ہیں اور اس سے کیا فائدہ  
جواب۔ اسے حضرت معلم شفیق توفیق بنندہ نہیں اس سے لامجازا وہ اور اراق کا خدا مراد ہیں جن پر لایق و فایق صاحبوں کے مضامین لکھے ہوئے ہیں بندہ تو ایک خادم ہے۔ لیکن جواب اس سوال کا یہ ہے کہ علم اسو اسطے چکھتے ہیں کہ اسکے ذریعے ہم نیکی اور جہی میں تیز کر سکیں اور خدا کی قدرت پہنچنے میں مدد اور اس سے ہم کو ایک قوت حاصل ہوتی ہے جسکی وجہ سے ہم اپنے حالات اور حالات کو جن سے ہم کو ہر اندہ کام پڑتا ہو درست کر سکتے ہیں۔ اس قوت کے استعمال سے جو ہم کو علم سے حاصل ہوتی ہے ہم دنیا میں اپنی زندگی خوشی کے ساتھ بسر کرتے ہیں۔

سوال۔ کیونکہ علم کو حاصل ہونے سے ہم بہ خدا پیدا ہوتی ہے کہ ہم اپنی حالتوں اور اس پاس کی چیزوں کو

جواب۔ علم ہم میں بساتے جیسے کی استعداد پیدا اگر ہاں کہ تدریس میں جس کے لئے ہلکے ہلکے مٹھا اور نر و ناز  
ہو انکے نافرور ہو۔ علم سے ہلکے پتہ معلوم ہوتی ہے کہ جو انی اور باقی چیزیں جنہیں شراب پید ہوتی ہو وہاں  
حسیت پیدا کرتی ہیں اگرچہ ہم اسکو و پختہ سین یا سوگٹ سکین یا کیطرح ڈھکے وجود کو دریافت نہ کر سکین  
جب ہم کو پتہ معلوم ہوئی ہم اپنی پاس تمام اون چیزوں کے دفعہ کرنے میں مضامین کرتے ہیں جو ہلکے ہوتے  
کرتی ہیں۔ یہ ایک مثال اون بہت سی مثالوں میں جو جنہیں ہم علم کے دیر سے محاکمہ کو بہت کرنا ہی حاصل کر  
س۔ اور دوسرے مثالوں کا بھی ہم لیجے جنہیں علم سے ہلکے تقویت اور مدد ملے۔

ج۔ علم جہز فزیک اور علم جہاز رانی کے پختہ سے عالم کو اسباب کی لیاقت حاصل ہوتی ہے کہ وہ کچھ چیزیں  
بے کن رہیں جہاز پیدا ہو اور اس بند کو نشان کرینا جو جسکو چاہتا اگرچہ ہلکا کہیں اور بند پر نہ کیا تو  
علم کیسے کی پختہ سے ہلکے قدرتی اشیاء مختلفہ کو ملائی اور جدا کرنے بغیر انکی تحلیل اور ترکیب کی استعداد حاصل  
ہوتی ہو مثلاً علم اون پتھر و تانہ کا کار و اثر کا بدہ معلوم ہوتے ہیں مفید اور فحش ہاں میں حاصل کرتے  
اور اون چھوٹے پتھر و تانہ میں شعاع کا لہر محال ہی چکا در شیشے بناتی ہیں اور اشیا روغنی سے صاف  
تیار کرتے ہیں اور جسمانہ سے گیس یعنی ہوا پیدا کرتے ہیں۔ جو وہاں زمین کی قہ میں ہوا پر سے  
گڑھی ہوئی نہیں وہ علم کے زور سے نکالی جاتی ہیں اور ہمارے کانون کو آراستہ کرتی ہیں۔ اگرچہ وہ  
مٹ سے زمین میں پوشیدہ تھیں مگر اب علوم کے فریاد سے وہی ظاہر کی جاتی ہیں اور صد ہا آدمیوں کا  
دل خوش کرتی ہیں بے نور اور کھوئے قسم کے پتھر و تانہ چمک دار شیشے بنا کر جاتے ہیں جو ہمارے  
کمر وں کی کٹر کیوں کو آراستہ کرتی ہیں اور سرور ہوا و آگ کے جو کون سے ہلکے پختہ ہیں اور زمینہ کی  
پہلو کو روکنے ہیں اور برف کے سرد ٹھنڈوں اور آولوں سے بنا دہنی ہیں لیکن بیرون کے بیرون  
کی طرح شیشے کی چمک دار چادرین روشنی اور گرمی کو آگے دیتے ہیں اور صاحب خانہ کی روح  
کو آرام ہونے جاتی ہیں اور انکھوں کو خوش نما معلوم ہوتی ہیں۔

علم طب کے یکنے سے عیون کہ اس بات کی استدراجوتی ہو کہ وہ امراض شدیدہ کی  
تخلف کو روک سکیں اور مرض کو عطرطبی کے پیشتر مرنے سے باز رکھ سکیں۔  
علم نسج اور علم جراثیمی کی تہہ سے یہ فائدہ ہوتا ہے کہ جراثیم اور ہڈیوں کو جو بہت ٹوٹ جاتی ہیں  
جوڑ سکتا ہے اور جو زخم خوفناک ہوتے ہیں، وہ آراہم کر سکتا ہے بلکہ جو پوڑے اور پھسلیاں جسم کے  
اندرونی اجزاء میں ہو جاتے ہیں اور بغیر علاج کے مہلک ہوتی ہیں، وہ کو دفع کر سکتا ہے۔

علم جراثیمی کے یکنے سے یہ بات پیدا ہوتی ہے کہ انسان اپنی قوت کو آلات اور کلیں بنا کر  
عرفی دوسکتا ہے۔ جہاز و دھاتی جو سمندر کو پھیلافت ہوا رطوبتوں یا آگ یا برف یا آبی ہوا کے  
ساتھ میل راستہ مل کر رہتا ہے اور دھاتی یا توڑا جو لوہے کی چادروں کو ایک دم میں گھٹا کر دیتا ہے  
یہ سب کے سب اس قوت کے نمونہ ہیں جو انسان کو علم جراثیمی کے پھوس سے حاصل ہوتی ہے  
علم البرق کے تہہ سے انسان کو اس بات کی استدراجوتی ہو کہ وہ خاک باد اور آتش  
آتش کی لڑائی میں اپنے آپ کو بچاتا ہے۔ بجلی جو ایک شعبہ برق کا ہے اور بن چیزوں پر گرتی ہے جو اس کو  
کھینچتے ہیں۔ بجلی میں وہ بڑی قوت ہوتی ہے جس سے کہ ایک دم میں بڑی بڑی مالیشان مٹا دے اور گرجا  
مند رسا اور خاکستر ہو جاتا ہے۔ مگر جب انسان کو علم البرق کے یکنے سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ خاص  
دھاتوں سے بجلی یا برق بٹھے زور سے کھینچ آتی ہے تو وہ بلند مکانوں پر اون دھاتوں کی ایسی لٹکیاں  
کھڑی کر رہی جو زمین کے اندر کہو سی ہوتی ہیں۔ جب بجلی گرتی ہے تو وہ بٹے زور اور شور کے ساتھ اون  
مکانوں کی طرف دوڑتی ہے اور باو اس کو وہ دھاتوں کی سہیلے کھینچتے ہیں اور بغیر کسی نقصان زمین  
میں بجلی گیس جاتی ہے۔ اس طرح سے انسان کو کہہ سکتے ہیں کہ وہ بجلی کو اپنے ہاتھ میں پکڑ رہا ہے  
اور خوفناک اور نیست و نابود کرنے والی قوت کو خاک میں ملا رہا ہے۔ پس یہ صلیح شیاں انسان کو زمین علم کی خواہش سے

## جغرافیہ

جغرافیہ بنیاتی

جغرافیہ کے بہت سے چھوٹے بڑے رسالے انگریزی اور ہندی زبان میں شائع ہیں اور کچھ تعلیم جغرافیہ کی سرکاری اسکولوں اور مدرسوں میں بھی ہوتی ہیں مگر ہم جس جغرافیہ سے بحث لیا جاتا ہے وہ ایک نئی ڈھنگ کا ہے ہم یہ جانتے ہیں کہ اس جغرافیہ کو لکھین جو تاجرون اور سوداگروں کو بڑی مدد دیوے ظاہر ہے کہ یہ تک ہموک ہر مال کا دسوا در معلوم ہو ہم اس مال میں منفعہ اور کثیر منفعہ نہیں کما سکتی اور یوں پیسے دو پیسے تو ایک ہی شہر میں ایک بازار سے دوسرے بازار میں آ جاتے ہیں جب ہموک یہ منظور ہو کہ ہم دونا ملنا چوگنا نفع حاصل کریں تو ہموک یہ ضرور ہی کہ ہم چیز کو جسکی سوداگری کریں اور اسے کان سے منگوا دیں جب تک ہموک ہر مال کی کان اور دسوا در کا مکان معلوم ہو نفع کی توقع نہ کرنا چاہیے مثلاً ہم چاہیں کہ زعفران کی تجارت کریں اور اسٹیکل پنچو پر اسے ڈھڑے پر مٹی سے زعفران منگوا لیں تو شاید بڑی مشکل سے ایک آنہ روپیہ ہموک مل جاوے اور یہ بھی احتمال ہے کہ گرائی اور ارزائی نرخ سے بعض وقت میں نقصان ہو مگر یہ ممکن نہیں ہے کہ ہم زعفران کی کان سے زعفران منگوا دیں اور ہموک خسارہ ہو گو ہم کوڑیوں کے مول بیچ ڈالیں تب بھی کم سے کم ہموک دونا نفع ہو گا اور جو ہم اچھی طرح سے کسی گماشتہ کے ذریعہ سے دسوا در میں بندوبست کر لیں تو ملنا چوگنا نفع بھی حاصل ہونا ممکن ہے اشیائی تجارتی دو قسم کے ہیں ایک فطری دوسری مصنوعی پہ فطری کے قسمن بنیاتی اور حیوانی اور معدنی اور مصنوعی کے ہزاروں قسمن ہیں ہم اب کے مضمون میں

مختصر جغرافیہ نباتی تمام ملکوں کا کہتے ہیں پھر جغرافیہ حیوانی پھر جغرافیہ معدنی پھر جغرافیہ مصنوعی  
لکھتے ہیں پھر اسکے بعد ہر برشے کی پوری پوری تفصیل وقتاً فوقتاً درج کرتے رہیں گے  
یقین ہے کہ اس قسم کے جغرافیہ کو ہمارے ملک کے قدروان اور باہنر سوداگر بہت  
پسند کریں گے اور اس شبانے تجارتی کے منگوانے میں اس کا لحاظ رکھیں گے سب سے  
پہلے ہم ہندوستان کے نباتات کو لکھتے ہیں۔

### ہندوستان

جو پیداوار ہندوستان کے بڑے بڑے ہیں وہ یہ ہیں۔ جاول۔  
گیہون۔ اور آبلج۔ رومی۔ تیل۔ اقدون۔ بنگ۔ گانجہ۔ سن۔ اور ریشہ دار چربین۔  
چامی۔ لٹا۔ لاک۔ زعفران۔ آچھی۔ سبہا۔ مچ۔ شکر۔ گڑ۔  
اس ملک کے تمام اضلاع زیرین بہار اور بنگال اور ساحل سمندر کے گرد۔ جاول  
پیدا ہوتا ہے بنگال میں بردوان کے قریب اور ارکان میں ہر سال اس کی دو فصلیں  
ہوتی ہیں ممالک مغربی اور اضلاع پنجاب میں گیہون بہت پیدا ہوتا ہے اور وہی  
اگر لکھنؤ میرٹھ گوبالگیہون کے معدن ہیں ان شہروں کے برابر ساری ہندوستان  
میں کہیں گیہون ارزان نہیں ملتا۔ جو۔ جو۔ باجرا اور چوٹی اناج نیلگرمی کے  
پھاڑوں میں بہت پیدا ہوتے ہیں دکن کے برابر جو باجرا کہیں کا نہیں ہوتا  
لیکن باجرا ممالک مغربی اور شمالی میں دکن سے زیادہ ارزان ملتا ہے اس طرح چٹائی  
ممالک مغربی اور شمالی میں بہت ارزان ہوتا ہے۔ آلو۔ اور آدوی۔ ممالک پنجاب اور  
ممالک مغربی اور شمالی میں بہت کثرت سے ہو لیکن آدوی جبل پور کے نواح میں نہایت  
کھان اور مزیداد ہوتی ہے۔ ممالک دکن میں پوسا کے اطراف میں آلو بہت کثرت سے

ایک

ایک

نیک

آدوی



پیدا ہوتا ہے تمام بنگال پر سببندی اور اراکان اور بنگوین روئی بوئی جاتی ہی مگر گجرات اور ناگپور اور ماڑواڑ میں اوسکی کثرت ہی بمالید اور گنگا کے درمیان نیل بوجا جاتا ہے  
 چھاڑ اور بنگال سے ۸۰۵۰ من نیل اور ولایتوں کو جانا ہا ہی دکن میں کہیں کہیں  
 نیل کی کاشت ہوتی ہے زعفران اطراف اور جوانب بن کشمیر کے پیدا ہوتی ہے  
 اگر کوئی نیا آدمی زعفران کے کہیتوں پر جاوے تو اس کے سر میں درد ہونی لگتا ہے  
 مگر وہ ان کے لوگوں کو بالکل تخلیف نہیں ہوتی سب درخت پہلوں کے اول شاخ  
 و برگ لاسے بن پہر پھول بر خلاف زعفران کے کہ جب زمین سے چار نکشت اوسکا  
 درخت نکلا تو پھول سوسنی رنگ چار پٹھری کا اوس میں نمودار ہوتا ہے اور اوس میں  
 نارنجی ریشمی کرم کی طرح ہوتی بن اور زعفران ہی ہے کہیں ایک کو کس کہیں آدمی  
 کو س نک زعفران کا تختہ ہوتا ہے دوسرے بہت خوش نما معلوم ہوتا ہے۔ ایفون کی زمین  
 بہت کاشت آسام اور گنگا کے جنوب کی طرف بنگال اور بہار بنارس اور مالو میں  
 ہوتی ہے۔ ایفون کا تھیکہ سرکار انگریزی نے خود لے رکھا ہے اور اوسکا شافع سرکار  
 پانچ کروڑ روپیہ سے لیکر سات کروڑ روپے تک حاصل ہوتا ہے لیکن اب تک بعض  
 ریاستوں میں ہنوز بہت ایفون کی کاشت ہو کر قی غمی اور وہ وہاں کے رعایا  
 صرف ہوتی غمی پر سرکار انگریزی نے چند مصالح کے لحاظ سے سب ریاستوں میں  
 ایفون کی کاشت یک فلم موخوف کرادی ہی مالوے میں یہ حال ہے کہ فی روپیہ ۲۵ تولہ  
 تک عمدہ ایفون ملتی ہے اور بیس تولے سے نو کم تھیں ملتی لیکن سرکار نے اوس پر  
 دس روپیہ فی آثار محصول مقرر کر رکھا ہے اسوجہ سے چودہ ہند روپے سیرت کہ  
 ایفون نہیں پڑتی پس اسی وجہ سے مالک مغربی اور شمالی اور اضلاع جت و ستان

سولہ روپیہ سیرافینون بجا کرتی ہے لیکن مالک دکن میں تین تو لے اور دو تو لے فی پڑ  
 بنتی ہے بنگ گانجہ پٹ سن سن شیلج اور بیاس کے کناروں پر اور مسو  
 اور بنجال میں بہت پیدا ہوتی ہیں ہزاروں اور لاکھوں میں سن اور روئی ہندوستان  
 سے وناہٹ کو جاتی ہے اور وہاں سے عمدہ عمدہ کپڑے بن کر آتے ہیں جنکو تمام ہندو  
 کے لوگ غرضی سے خرید کرستے ہیں ہزاروں کپڑوں کے بنانے کے لئے اپنے ملک میں  
 کچھ سمی نہیں کرنے چاہی تھوڑے دنوں سے ہندوستان میں پیدا ہونے لگی ہے  
 آسام کچا رسلٹ اور دارجلینگ کے قریب چاروں برکما یون میں دادمی کا ٹکڑا  
 پیدا ہوتی ہے اور مالک مغربی اور شمالی میں منصورہ پر اور مالک جنوبی میں نلگر  
 پر بھی چاے پیدا ہوتی ہے لیکن یہ چاے عمدگی میں چین کے چاے کے برابر نہیں  
 چای کا قاعدہ ہے کہ وہ ہمیشہ اکس زمین پر پیدا ہوتی ہے جو سطح سمندر سے دھرا  
 فیٹ سے لیکر پانچ ہزار فیٹ تک بلند ہو قہوہ لنخا اور نیلگری میں پیدا ہوتا ہے  
 اور ارون کے شمال و مغرب میں دسید میں بھی ماریہ قہوہ عمدگی میں عرب کے قہوے  
 کے برابر نہیں ہوتا اگر مالک دکن میں خصوصاً حیدرآباد کے نواح میں کوشش کی جائے  
 تو قہوے کی پیداوار بخوبی ہونے لگے اسوجہ سے کہ یہ ملک اکثر امور میں قریب  
 قریب ملک عرب کے ہے لگتا سا ہے ہندوستان میں پیدا ہوتا ہے اگر مالک مغربی  
 اور شمالی میں بہت کثرت سے ہوتا ہے شاہجہان پور اور بریلی اور دہلی اور میرٹھ میں  
 راب درگڑ اور شکو نہایت ارزان ہی میں نے دیکھا ہے کہ بعض دنوں میں راب  
 روپیہ کی ایک سو دو سو تک ہو جاتی ہے اور گڑ روپیہ کا سولہ سہ بیس سہ تک ہوتا ہے  
 انسانی آم کی مالک مغربی اور شمالی میں بہت کثرت سے اور نہایت ارزان میں ہے

ہندوستان

چای

قہوہ

رہ

علی الخصوص صوبہ اودھ میں آم کی پیداوار بہت ہونے سے کہٹائی یہی نہایت  
سستی رہتی ہے کہٹائی اٹلی کی نواح دکن میں نہایت ارزان ہے۔

سرخ میچ ممالک مغربی اور شمالی اور تمام ہندوستان کے قطعات میں پیدا  
ہوتی ہے سیاہ میچ اور الائچی ساحل طیار کے کنارے پر پیدا ہوتی  
ہے پورے میں کوس کے فاصلے پر الائچی کا بڑی پیداوار ہے اور گجرات میں بھی  
الائچی ہوتی ہے ساگوان کی لکڑی بہت عمدہ ہوتی ہے اور جازون اور سکا  
کے تعمیر میں آتی ہے وہ طیار کے پھاڑوں اور مدراس پریسڈنسی اور  
واہی نرپا اور پنجاب اور تناسرم اور بنگو اور اودھ میں کثرت سے پیدا ہوتی ہے  
جولہ ہندوستان کے تمام قطعات میں کم و بیش پیدا ہوتا ہے اسکے  
جہاں سے چمڑا ب صاف ہوتا ہے۔ سال یہ لکڑی بیماری اور مضبوط اور  
دیر یا ہوتی ہے نیپال اور بھوٹان کے جنوبی سرحدوں اور اڈریک کے کوہستانی  
انضام میں ہوتی ہے بانس جسکو اہل دکن بنو بھی کہتے ہیں مشرقی ہندوستان  
میں بہت پیدا ہوتا ہے اور تعمیر کے کاموں میں صرف ہوتا ہے سو ان کے طرح  
طرح کے مہوہ جات جیسے آم خوبوزہ تر بوز کنولا سنگتوہ کلبہ امرود اعلیٰ سیجا  
نہ پاتی انڈور انار جامون فالسہ کھرنی چکوترا انناس شہتوت آلو چنٹا ہلتر  
سہتا چل یعنی شریفہ پیدا ہوتے ہیں مگر جامون بنگلور کے عمدہ ہونے ہیں اور  
خوبوزہ کہنٹو اور ٹٹک اور جادرہ میں اچھا ہوتا ہے اور امرود آباد کا اور آم  
مدراس اور بمبئی کا اور شریفہ حیدر آباد کا افسہ سپاری می ممالک بنگال اور  
دکن میں کثرت سے پیدا ہوتی ہے فقط وحید الزمان

## جغرافیہ کے عام اصول

- (۱) زمین کے بیان کو جغرافیہ کہتے ہیں۔
- (۲) زمین گول شکل کی ہے اور اس واسطے اسکو اکثر کہتے ہیں۔  
قطر میں اسکی پیمائش ۷۹۱۲ میل ہے اور دائرہ یا گہیرہ میں تقریباً ۲۴۰۰۰۔
- (۳) اون متعدد سیاروں میں سے مختلف فاصلہ پر سورج کے گرد پھرتے ہیں ایک زمین بھی ہے۔
- (۴) ہر چوبیس گھنٹہ میں ایک بار زمین اس طرح جاتی ہے جیسے کسی شے کو گرد پر لہو متی ہو اور ایک سال کے عرصہ میں وہ اپنی گردش کو آفتاب کے گرد پورا کرتی ہے۔
- (۵) سطح زمین کا براعظم پانی سے ڈھکا ہوا ہے۔
- (۶) سمندر میں زمین خشک مختلف اندازہ و شکل اور بہت اونچے و نیچے قائم ہوئی ہے۔ اسکی سطح نہایت نامواری ہے کیونکہ بعض جگہ قریب قریب ایکساں اور بعض جگہ اونچی ہوئی ہے اور بعض جا اونچی پہاڑیوں اور چھاتیوں قطاروں میں بلند ہوتی ہے۔ فقط

راقم محب حسین

بسمه تعالی

زراعت، کیا کرتے تھے ہر ایک صحابی کے مقطعے اور جاگیرین تھیں ٹکلی تردد اور ترقی  
فی قاریہ اور وہ صرف جتنی اسی واسطے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے انہیں  
اطلبہ الرزق و جنای الاصلہ تھو ہونے تھے۔ دوسری گوزمین کے یہاں زمین اور

اکیس : ایسا یہ ہے کیا ہے فرمایا : من غرس غرسا فاشترطوا اللہ من الاجر  
 اتوا بایرج من الثمرین : جو شخص کوئی درخت لگا دے پھر وہ پہلے تو اللہ لگا  
 اور اسکو اس ثواب دے گا جس قدر جس نے یہ اجروں اور پھر یہ روئی اللہ عنہ نے

وہ اپنے والد علیہ السلام سے روایت کیا کہ آپ نے فرمایا۔ من نبی نبیان  
 فی عینہ ولا امتی او غیرہ فی عینہ غلام ولا عتدی کان لہ فید اجر جابر  
 الشقیع بعمادہ الامین۔ جسے آپ نے شجرہ کے کوئی عبارت بنامی بغیر غلام اور زیادتی

سید ہارون دہشت گردانہ بیخود نامہ لکھ کر دیا دینی کے تواو سکاتواب جاری رہیگا  
جب تک کہ اللہ کی مخلوق اور میں سے فائدہ اٹھاتی رہے اور ایک روایت میں  
کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ان اللہ تبارک و تعالیٰ اذا اراد

انا نخرج الحج جبل ابينا - بنده و قصب البركة و يوم بل جبل حبه ملكا يحفظها و اذا فرغتم  
 شيئا ففقدوا اللهم اجعل البركة والرحمة - يعنى الله تعالى جبل شانه جب كوئى  
 انسى بيد الزنا جانا همى قوادى سكي باليون اور و نديون مين برکت ركبہ و ديا ہے

اور ہر ایک داس نے ہر ایک فرشتہ مقرر کرنا ہی جو اس کی حفاظت کرتا ہو پس جب تم تجھے بود تو کہو یا اللہ برکت اور رحمت کر اگلی بزرگوں نے جو وصیتیں اوتار کیا ہیں اصلاح نراعت کے لئے فرمائے ہیں وہ ہیشمار میں ایک شخص نے

ابو جہز رضی اللہ عنہ سے پوچھا مروت کیا ہے انہوں نے کہا اللہ سے ڈرنا اور اپنے کو

درست کرنا۔ قیس بن عاصم نے اپنی بیٹیوں سے کہا تم اپنی مال کی درستی کرو  
یعنی کھیت اور باغ کی کیونکہ وہ ہوشیار کرتا ہی سخی کو اور بے پرواہ ہوتا ہو اور سخی  
وجہ سے آدمی بخیل اور کم ظرف سے عتبہ بن ابی سفیان نے جب اپنے غلام کو  
مال سپرد کیا تو کہا دیکھو میری مال کی حفاظت کرنا ایسا نہ ہو کہ بڑا مال چھوٹا ہو جاوے  
بلکہ ایسا ہو کہ چھوٹا مال بڑا ہو جاوے ایک بزرگ کی وصیت یہ ہے کہ جو شخص  
کھیت یا باغ کا مالک ہو اسکو چاہئے کہ وہ خود اپنے کھیت یا باغ کو دیکھتا ہی  
چھوڑ کر غائب نہ ہو جاوے خاص کر جب جو تنے بوئے کا وقت ہوتا کہ محنت کریں  
اور کام چور و دونوں قسم کے لوگوں کو پہچان لیں بے پروا یعنی ہوں اور ناگوار اور  
انعام دیوے اور جو کام چور یا بیچار ہوں ان کی بدلی کرے عرب میں ایک  
مثل مشہور ہے نقول الضیغ لصاحبہا ارفی ظلمک اعمر یعنی کھیت یا باغ اپنے  
مالک سے کہتا ہے تو اپنا سا بس مجھے دکھاتا رہ میں آباد رہوں گا۔ منقول ہے  
کہ سب سے پہلے جس نے جتنا دیا وہ آدم علیہ السلام تھے اور ان کو اللہ تعالیٰ  
نے زراعت کی تدبیر بتلائی تھی پھر ان کے بعد شیث بن آدم نے زراعت کی  
پھر ادریس علیہ السلام نے پھر جب طوفان ہوا تو کسی کو زراعت کی تدبیر بتلائی  
اور سوقت حضرت نوح علیہ السلام نے کھیتی کی تدبیر سکھلائی۔

### علم زراعت کی تعریف

علم فلاح اور زراعت وہ علم ہے جس میں زمین درست کرنے کی تدبیریں  
اور درخت لگانے کے طریقے اور غلہ اور دانوں کے بوئے کی تدبیریں  
اور انکو عمدہ اور بہتر کرنے کے طریقے اور جو آفات سادھی کھیت یا باغ پر

بقیہ مضمون  
ادارہ

تو اس کے دماغ کی قوتیں بھی تکلیف پاتے ہیں اور اس کے دماغ کے قویٰ اچھی طرح ترقی نہیں  
پا سکتے ہیں۔ اس طرح سے جس قدر کہ ایک تندرست آدمی دماغی محنت اور جسمانی ریا  
کر سکتا ہو اور قدر ایک بیمار آدمی اور ضعیف اور ناتوان شخص ہرگز نہیں کر سکتا ہے۔

اب بیان سے یہ معلوم ہوا کہ جو ناتوان اور بیمار لڑکے پیدا ہوتے ہیں  
وہ علاوہ جسمانی ترقی کے دماغی کاموں میں بھی ایسی ترقی نہیں کر سکتے ہیں جیسے کہ  
بچے جو صحیح اور تندرست مان و باپ سے پیدا ہوتے ہیں اور سوائے اسکے وہ بچہ جو  
اوپر ان بچے نامہ پر ان مان و باپ کے بے اعتبار طبعیوں اور گناہوں کا کفارہ دیتے ہیں ان  
اپنے والدین کی بے پردائیوں اور چالاکت کی وجہ سے تمام عمر باریوں اور دکھوں میں  
متلاشتہ ہیں اور آخر الامر عظیمی تک نہ پہنچ کر اس جہان فانی سے گزر جاتے ہیں۔

پس جہان اور خرابیاں ہماری قوم میں آج کل پائی جاتی ہیں وہاں  
ایک یہ بھی ہے کہ لوگ اپنی حفظ صحت سے غافل ہیں اور خصوصاً ہمارے ملک کی عورتیں  
اس قدر قواعد حفظ صحت سے دور ہیں جس کا کچھ بیان نہیں ہو سکتا ہے۔ روزمرہ کی چوٹی چوٹی  
باتیں ملک اور ملکوں میں وہ یہ نہیں جانتے ہیں کہ ایام حیض میں کن کن چیزوں سے  
پرہیز کرنا چاہیے اور وضع حمل میں کون کون باتوں کو ملحوظ رکھنا چاہئے اور بچے کو  
دودھ پلانے میں کن کن باتوں کی احتیاط ضرور ہے۔ جو اثر کہ ان چوٹی چوٹی باتوں سے  
ہماری قوم پر رفتہ رفتہ ہوتے جاتی ہیں اور جنسی ہمارے ملک کے لوگ عموماً بیمار اور کامل  
اور ناتوان اور ضعیف ہوتے ہیں اور ملک توڑا نہ سمجھنا چاہئے اور ان کو حضرات  
کی نظر سے نہ بکھنا چاہئے۔

اس واسطے میں چاہتا ہوں کہ اس باب میں تین مضمون لکھوں

یہیں سے پہلے میرے اور ایک نیک نسل کی نسبت اور ایک دودھ پلانے کے باب میں لکھتے  
تاکہ لوگوں کو واقفیت حاصل ہو اور وہ صحت ازواج کو ایک ضروری اثر سمجھیں۔

### حفظ صحت ازواج

{ ترجمہ از کتاب ایڈویس ٹو وایف }  
{ مؤلفہ ڈاکٹر ہائی ہینری کواسی صاحبہ }

مضمون اول

### حیض

حیض بلوغ کی علامت ہے اور اسکا اعتدال سے جاری رہنا عورت کی تندرستی اور  
عمل کے لئے ضروری ہے۔ ایام عمل میں ہمیشہ اور عورت کے لئے عورتوں کے لئے  
بیماری میں اکثر حیض بند ہو جاتا ہے۔ حیض ہر ماہ ایک مرتبہ رخ اور عورتوں کے  
میں عموماً جاری ہوا کرتا ہے۔ اور بیس سال تک حیض جاری رہتا ہے پھر وہ باندھ  
ہو جاتا ہے اور اس کے موقوف ہونے کے بعد اندک عرصہ میں عورتیں  
۱ عورتیں بہت کثرت سے باندھ ہوتی ہیں اور اس طرح اس کا ایک

فیصدی ۲۰ ہی یعنی سو عورتوں میں سے بیس عورتیں بے اولاد ہی ہوتی ہیں۔  
لکھا کوئی ایسا سبب نہیں ہے جسکی وجہ سے یہ نہ ہو یا اور اس کو سن نہ ہو  
ہوتا ہے۔ بیشک کوئی سبب ضرور ہے لیکن اس میں بھی کوئی شک نہیں ہے کہ  
یہ سبب اکثر سورنوں میں رک سکاتا ہے۔

۲ جس طرح سے کہ ایک درخت اپنے پھل و پھول کی وجہ سے چھٹا

جاتا ہے وہی طرح ایک تندرست جسم ہی جو حاملہ ہونے کی قابلیت رکھتا ہے



حیض کی وجہ سے جانا جاتا ہے۔ کیونکہ اگر حیض ہر طرح سے ٹیکہ ٹیکہ اور اچھی طرح سے جاری ہو تو ہر قاعدہ سے کے موجب اس بات کا کوئی سبب نہیں ہو کہ عورت حاملہ نہ ہو اور پورے دنوں بعد صحیح و سلامت بچہ نہ بنے۔ اب بیان سے یہ معلوم ہوا کہ حیض کا صحیح ہونا بہت ضرور ہے اور بھی وہ مضمون میں جو ہم بیان کیا چاہتے ہیں۔ یہ وہ مضمون ہے جسکی بہت ضرورت ہے اور جسکے طرف ہر عورت کی توجہ ہونا چاہئے کیونکہ اگر حیض کا جاری ہونا صحیح اور درست ہی تو رحم بھی تندرست ہی اور قاعدہ کے موجب و غوریت بھی تندرست ہی اور حاملہ ہونے اور بچہ بننے کی قابلیت رکھتی ہے۔

۱۰ عورت کی زندگی میں ایک بہت بڑا قابل لحاظ زمانہ ہونا ہی جو تین دہائیہ مانوں میں تقسیم ہو سکتا ہے۔ (۱) ابتدا حیض یا زمانہ بلوغ (۲) حیض کا عادت معین پر جاری رہنا۔ یا اولاد کا زمانہ (۳) حیض کے زمانہ کا اختتام یا ولادت کے بند ہونیکا زمانہ یا جسم میں ایک انقلاب ہونے کا زمانہ۔

۴ آغاز حیض۔ حیض کا اچھی طرح آغاز ہونا نہایت ضروری ہے ورنہ لڑکی کی تنہائی میں خلل آئیکا یقین کامل ہونا ہی اور اسکے مختلف اعضا میں شل پیپرے وغیرہ کے صدمہ پہنچنے کا خوف ہو سکتا ہے۔ (۲) حیض جاری رہنے کا زمانہ۔ حیض کا اچھی طرح اوقات معین پر برابر اور بخوبی جاری رہنا بہت ضروری ہے ورنہ جب اولاد کی شادی ہوگی حل نہ رہیگا۔ (۳) حیض کے بند ہونے کا زمانہ۔ اس زمانہ کی زدہ ہو شکاری کرنا چاہئے اور اسکا عہد انتظام ہونا چاہئے تاکہ امراض سخت پیدا ہونے پائیں جنکا احتمال اسوقت بہ نسبت اور اوقات کے زیادہ تر ہے۔

۵ اس واسطے حیض کے بند ہونے کی احتیاط اور ہوشیاری اچھی طرح کرنا چاہئے

خواہ وہ زمانہ آغاز حیض کا ہو یا اس کے جاری رہنے یا اختتام کا ہو ورنہ نقص لا علاج ضرور ہو گا۔

۷ حیض یا ایام۔ لڑکی کی عمر کا ایک بڑا قابل اہم زمانہ وہ ہے جب حیض کا خون دینہائی دینا ہی یہ زمانہ لڑکپن اور بلوغ کے درمیان ایک جدی اور سن بلوغ کی ابتدا ہے۔ اسوقت عورت کا جسم منو پاتا ہو اور پیدائش ہو اور اس کے قوی عقلی بین ترقی ہوئی ہے۔ اسوقت اس کے لڑکپن کا زمانہ ختم ہوتا ہے اور وہ بالغ ہوتی ہے۔ اسوقت اس کے حاملہ ہونے کی استعداد اولاً پیدا ہوتی ہے۔

۸ اگرچہ اسوقت عورت کا زمانہ بلوغ شروع ہو جاتا ہے لیکن یہ نہیں کہہ سکتے ہیں کہ وہ پوری جوان ہوا اس کے جسم کی تکمیل پوری ہونے کے لئے آٹھ یا دس سال کا عرصہ لگتا ہے یعنی بیس یا بائیس برس تک یہ سب تکمیل ہو جاتی ہے۔ اور اگر وہ شادی کر چکا ہو اور وہ کرے اور اتفاق ہو تو یہ عرصہ اس کے واسطے بہت مناسب ہے۔

۹ جب چھوٹی عمر کی عورت شادی کرتی ہے تو اس کا جسم کمزور ہو جاتا ہے اور پورا منوا اس کے جسم کا نہیں ہونے پاتا ہے۔ علاوہ برین زچگی میں بہت شدید تشنج یا ایٹھن ہوتی ہے اور ایٹھن زچگی کی تحلیفوں میں ایک سخت تحلیف ہو سکتا ہے جس کے جب ایک عورت بارہ یا تیرہ برس کی عمر میں شادی کرتی ہے تو اس کے کوئی کی پڑتیاں یعنی بچے کے دھڑکی پڑتیاں اسوقت کافی طور سے منو نہیں پاتے ہیں اور بچہ جتنے کے لئے مناسب شکل کی نہیں ہوتی ہیں اور بچہ کا سر آسانی سے سکھنے کے لئے کافی فاصلہ نہیں دیتی ہیں جیسا کہ بیس یا بائیس سال کی بچہ عمر میں ہوتا ہے۔ اس واسطے حالت زچگی بہت خوفناک اور سخت دقت طلب ہوتی ہے۔ ایسی کم سن عورت کی زچگی

نہ کرو اگر خوفِ تک اور سخت ہرقے سے بھاگ دے بلکہ ہر کچھ راہوں کا کھینچ بیٹھ چھا چھوہا ہے  
 مقصود کے دیکھنے سے ثابت ہوتا ہے کہ فیضانی سے مورخین لکھن میں نہ وہاں کوستہ ہیں  
 وہ اسلئے شادیوں میں نہ آئے خواہ اس حالت میں وہ فیضانی سے جو بعض وقت باہر آجایا کرتا  
 تھا جان بڑا ترقی ہے۔ اس لئے کہ باہر سے باہر پر مریضی ہو کر وہ اپنے اہل بیت کو لایا  
 اور ان سے مل کر رہا۔ اور اس خوف کے تو زمانہ اس سے آگے نہیں بڑھا۔ اور ان کے  
 میں آئی۔ اور ان سے مل کر رہا۔ اور ان سے مل کر رہا۔ اور ان سے مل کر رہا۔ اور ان سے مل کر رہا۔  
 یہ منظر ان کے ہر کچھ راہوں کا کھینچ بیٹھ چھا چھوہا ہے۔

[illegible][illegible]

۱۱۔ مگر ہوی صورت زیادہ سرین تا حق را۔ یعنی بعد تیس برس کے



شادی کوئے کے معانی میں ایک تندرست خاندان ایک مالدار خاندان سے زیادہ تندرست  
لیکن فی الحقیقت تندرستی ایک دولت ہو اور دولت قیمتی شے ہو۔

۱۵ ہم شادی کو ذرا اور زیادہ بیان کرتے ہیں کیونکہ یہ امر بہت  
ضروری ہے۔ عموماً یہ بات ہے کہ کم زور خان و باپ سے کم زور بچہ پیدا ہوتا ہے  
اور بیمار والدین سے بیمار اولاد پیدا ہوتی ہے اور سوداوسی مزاج و اسکے باپ  
و من سے سوداوسی مزاج کے بچہ پیدا ہوتے ہیں۔ اس لیے خان و باپ کو  
اولاد کی مساعی کے لئے اس سے بچہ کا یہ عوامی ہوتا ہے۔ معصوم بچہ نہ صرف لکھنوی  
و باپ کی دیت سے تکلیف اور ہمت میں بدلہ دیتا ہے۔ اس لیے عتیقہ والدین کے  
سبب سے ہی تکلیف برداشت کرتے ہیں۔ اس طرح سے بیماری اور کم زور سی  
ایک خاندان سے دوسرے خاندان میں منتقل ہوتی ہے اور اہل ہند کی اولادوں  
میں زیادہ تر خراب ہوتی جاتی ہے یہ جو کچھ اوپر بیان کیا گیا ہے نہایت افسوس  
ہو اور اس میں اور سب لوگوں کی کوششیں درج ہیں۔ اس لیے ملک میں صحت پر توجہ  
اور اسکی ترقی چاہئے ہیں۔

۱۶ یہ سچ ہے کہ اب آدمی نسبت پریشانی سے زیادہ عرصہ تک بیمار  
اور یہ بات اس سبب سے ہے کہ علم طب اور روزمرہ کی زندگی کی باتوں میں ترقی نہیں  
ہوئی ہے جس سے کمزور و ناتواں افراد اور بیمار لوگ زیادہ رہتے ہیں۔ لیکن طبی  
شے اور ان میں آویسوں سے جن سے آبادی زیادہ ہے صرف ناتواں افراد  
اور بیمار اولاد مسل اور بچے پیدا ہوتی ہے۔ اور کمزور خان و باپ کے عرصہ بیمار  
بچے نہیں منتقل ہوتے ہیں بلکہ ان و باپ کی اخلاقی و عقلی کمزوری یا نقصان ہی



# شکریہ

نکاسار صاحبان - مفصلہ ذیل کا نہایت مشکور ہے جنہوں نے  
 ازراہ قدردانی اور فیض رسانی رسالہ معلم کی خریداری فرمائی اور علوم کے شایع  
 ہونے میں اپنے نیک نیتی سے اور بنظر خیر خواہی قوم امداد کی خصوصاً جناب مولانا  
 مولوی محمد چراغ علی خان صاحب مددگار معتمد جناب مدار الہام سرکار عالی علاقہ مال  
 نکاسکریہ نہایت تہ دل سے ادا کیا جاتا ہے جنہوں نے اپنی نیک نفسی اور  
 سچی ہمدردی قوم کی وجہ سے اس رسالہ کے پانچ پرچے بنفسفہ خرید فرمائے  
 اور رسالہ کے شیعین میں مدد پہنچائی۔ یہ صاحب فے الواقع ایک نہایت  
 نیک طبیعت اور فرشتہ فصال ہیں اور علم دوست اور حکیمانہ منش ہیں۔  
 اور انگریزی عربی فارسی زبانوں میں ایک عمدہ لیاقت رکھتے ہیں اور پرانی  
 زبانوں میں شیرازی اور یونانی وغیرہ میں بھی ماہر ہیں۔

نام نامی واسامی گرامی خریدارانِ معلم

- ۲۵ نواب احمد علی خان بہادر نواب عابد علی خان بہادر نواب غفران آباد پرنس دلار کاٹ  
 دوا و نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر معتمد مدار الہام متفرقات - تنظیم  
 ۲۶ مولوی سید حسین صاحب بنڈائی بنڈائی - ایٹ معتمد جناب مدار الہام سرکار عالی  
 علاقہ متفرقات و خاکی۔

- ۲۷ . مولوی سید اسد اللہ صاحب عرف میر نواب اول تعلقدار ضلع گلبرکہ
- ۲۸ . ستر مانگ شاہ بابو جی صاحب دوم تعلقدار ضلع ایگندل
- ۲۹ . مولوی محمد عبدالقیوم صاحب ناظم دفتر گزیتیر سرکار عالی نظام
- ۳۰ . حکیم محمد وزیر علی صاحب طبیب خاص حضرت بندہ سالار متعالی حضرت رنور  
دام اقبالہم -
- ۳۱ . ماسٹر پرشوتم داس صاحب چوڑا پتہ اقبال دفتر متحدہ جناب دارالاسلام سرکار علی
- ۳۲ . سیدنا درمیرزا صاحب دکنیہ رجہ اول
- ۳۳ . حافظہ عبدالرحمان صاحب دکنیہ رجہ دوم
- ۳۴ . منشی سید احمد صاحب عرف احمد پادشاہ و شیخ
- ۳۵ . منشی محمد عبدالقادر صاحب سبب دفتر متحدہ جناب دارالاسلام سرکار علی
- ۳۶ . مولوی محمد میران صاحب نائب میر منشی دفتر میری صاحب سرکار علی
- ۳۷ . نواب سید محمد ابراہیم صاحب
- ۳۸ . مولوی محمد عنایت علی صاحب مددگار متحدہ جناب دارالاسلام سرکار علی
- ۳۹ . منشی محمد ظہور علی خان صاحب صیفہ دار دفتر متحدہ جناب دارالاسلام  
سرکار علی علاقہ مالگزار می -
- ۴۰ . مولوی محمد الباری صاحب مددگار صیفہ دار مال " "



۱۷۹ اور جو صاحب بلند مین تشریف فرما تھیں جن اون سے فی رسالہ

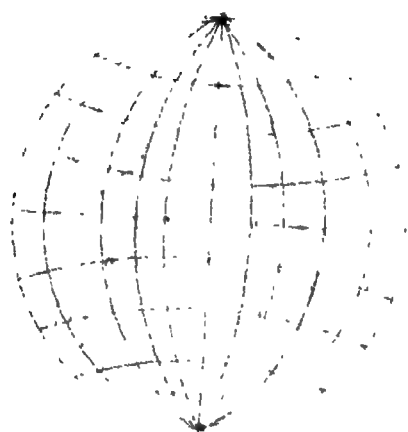
واضح ہو کہ جو صاحب اس ریاست میں ہیں اور اسے رقم سکہ عالی اور سروں سکہ پنی لکھو  
اس رسالہ کی خریدی جن صاحبوں کو منظور ہو یا کچھ مضامین بیجا نہ نظر ہوں تو وہ جب حسین  
مترجم دفتر معتد الذہاری سرکار نظام و منتظم جلسہ خیر خواہ ہندوستان آباد و دکن کے نام روڈ افرو  
پہ رسالہ بغیر درخواست کے بھی روٹا اور عاید کے نام روانہ ہوتا ہو مگر جن حضرات کو  
ظہور نہیں تو براہ مہربانی بذریعہ خط انکار می مطلع فرمائیں۔ اور جو صاحب تحریر انکار می  
مطلع نہ فرمائیں گے اور ان کا نام درج کتاب خریداران مستقل کیا جا جا اور جو صاحب بعد پینچے  
دو یا زیادہ رسالوں کے انکار کیسے گئے تو ان کو پچھلی قیمت ادا کرنی ہوگی۔

ترقیمت بذریعہ ہندوستانی یا نوٹ یا ٹکٹ یا سی نیٹ آن کے بذریعہ رجسٹری ارسال فرمائیں  
اور اگر ملک پنج آنہ ارسال فرمائیں تو فی روپیہ آدھ آنہ ٹکٹ زیادہ ارسال کریں مگر سب سے  
اصل اس کا کیفیت طریق جو حال میں جاری ہے ڈاک خانوں کے معرفت روپیہ پہنچنے کا ہے۔

### اجرت انطباعات شہادت

اس رسالہ میں شہادت مفید خاص اور عام اجرت پر طبع ہوتی ہیں  
جن صاحبوں کو ضرورت ہو اس سالانہ زمین اور خرچ حسب ذیل ہے۔

اول مرتبہ فی سطر دو آنہ فی صفحہ تین پیر اور جب سب سے کم تر سے کر چھپوا گئے اور سب نصف اجرت لکھی  
واجب العرض پہنچہ علی العموم خدمت میں تمامی زبان عالیشان اور ہمارا جگہ بلند مکان  
واقع اطراف اکیلا فہ لایت بند و شان جاہاہ بامیدقہ وافی اور قبولیت روانہ کیا جاوے گا بغیر کسی  
نہ ہمارے ملک اور دوسا اور الیان ملک خوشی تمام اسکی خریداری منظور فرما کر زر پیشگی یکساں  
حالت مطبع کی فروزگی ہم بحال منونیت او کو اس کے کراسی وقتاً فوقتاً مرجع کیسے رہیں گے۔



# فہرست مضامین

صفحہ نمبر	مضمون
۱	ادب -
۲۵	زمانہ کی بے اتفاقی اور فدا شدہ محبت میں
۳۴	اسباب حقیقیہ حادثہ و شہداء مولوی جمال الدین جہاں سینی
۳۳	میریہ منیراں -
۳۳	مکانات - پستان کی موت لیکن کنہا
	وہ کچھ خیال رکھنا چاہئے -
۳۵	کیسیا -
	بقیہ مضمون صنعت .....
۳۷	تشخیص -
	دل کی جلیہ .....
	اخلاق -
۳۸	اپنا ذکر کرنا .....
	حفظ صحت -
	طوبال عمر کی ترکیب ..... مولوی حاجی غلام محمد وحید الزمان
۱۰	ارضی اور سماوی آفات سے بچنے اور حوادث زمانہ سے محفوظ رہنے کی ترکیب -
	محب حسین
	زراعت -
۱۲	بقیہ مضمون زراعت ..... مولوی حاجی غلام محمد وحید الزمان

## صحت نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۱۰	بالطبعہ	بالطبع
۳۰	۱۶	الکڑون	الکڑ
۰	۱۸	سوانع	سوانع
۳۱	۱	۰	۰
۳۲	۳	حور	حور
۳۳	۲	مندان لے ل	مندان کہ
۳۰	۱۷	نگرد	کرد
۱	۱۹	باتون کا	باتون کا
۲	۱	منقہ	منقہ
۱	۳	اوسی مدر	اوسی قدر
۰	۴	بیٹے	بیٹے
۸	۷	سرادر سکا	میر اور سکا

## زمانہ کی بے التفاتی اور ناقدر دانی

ہر زمانہ میں لوگوں کی ایک خاص شے کی طرف رغبت اور ایک خاص کام کی جانب میلان ہوا کرتا ہے جس سے اشخاص کا اہل وجود ہوش حاصل ہوتی ہے اور محنتی لوگوں کی طبیعت اس طرف مائل ہوتی ہے۔ وہی شخص ہے جس میں خدا داد اوس کام کی نفاذ ہو چکی اوس کے زمانہ میں قدر منزلت ہوا۔ یہاں وہی آدمی ہے جس میں قدرتی و وقار بہت ہے اور اس کے زمانہ کے مناسب ہے۔ کتنے بہت سے شخص ہم اس زمانہ میں دیکھتے ہیں جو علم اور فنون میں گویا سبقت لیجائے اگر اُن کے سابقین اور متقدمین اعلیٰ کاموں کو نہ جانتے اور کتنے ایسے بہت سے لوگ جن حنین بڑے بڑے کام کرنے کی لیاقت اور بڑی بڑی باتوں کے دریافت کرنے کی استعداد موجود لیکن کچھ بھی سوا چھوٹی چھوٹی باتوں اور نا کارہ چیزوں کے مافیہ چاہتے اور دریافت کرتے۔ برخلاف اسکے وہ لوگ جن میں اوسط درجہ کی لیاقت ہے بہت مشہور اور معروف ہو جاتے ہیں کیونکہ اُن کے زمانہ میں جس بات کی قدر و منزلت ہوتی ہے اوس میں وہ لیاقت رکھتے ہیں اور اوس کام کی قیمتیں وہ ادا کر دیتے ہیں۔

مثلاً جب یورپ میں لکھنے پڑھنے کا چرچا ہوا تو اس وقت لوگوں کی رغبت غنی لکھاریں تصنیف کرنے کی طرف تھی بلکہ پڑھنے لکھنے کا حاشیہ اور شرح لکھنے کا شوق عموماً تھا۔ پس اوس زمانہ میں کیا امید تھی کہ نئی کتابیں لکھے جاتیں جیسے صد ہا پرانی کتابیں ایسے تھیں جنکو یہ تو کوئی

جاننا ہی نہیں بتا یا جٹو کو سی سمجھ ہی نہیں سکتا تھا۔ یہ بات اس وقت خلاف عقل تھی کہ نئے فتوحات کی کوشش کی جاتی اور بڑے بڑے شہر اور قطعات زمین جو ویران اور بے زراعت پڑے تھے وہیں ہی بے آباد چھوڑ دے جاتے۔ اس واسطے اس زمانہ میں کتابوں کی شرحیں اور تفسیریں لکھنے کا ایک خاص شغل اور کام تھا۔ بہن مختصر اس زمانہ میں صرف تفسیر ہی ذاتی لیاقت رکھتا ہو گا وہ ضرور یا یوسی کی حالت اور کم نامی کی بلایں کر قرار ہوا ہو گا۔

جب پرانی کتابوں پر حاشیے اور شرحیں کافی طور سے لکھ لکھ کر اہل علم اور فضل نے انکی تقلید شروع کی اور اس سے بہت نتیجہ پیدا ہوا کہ بادشاہ کلہنٹ ہفتم اور اسکندر ششم کے وقت میں ایک کثیر تعداد ان زبان کے شاعروں اور فیسوں اور مددخون کی ہوئی۔ پہرانی کتابوں کی تقلید کا جوش و خروش صد سال تک لوگوں میں رہا اور دوسرے علوم اور فنون کی جانب اور دیگر اشغال کی طرف لوگوں کی توجہ بالکل نہ تھی اور وہ مفقود ہو گئی بعد ازاں چند شخصوں نے یہ بات دریافت کی کہ جو کتابیں طبیعت سے بغیر تقلید کے لکھے جاتے ہیں وہ پرانے کتابوں کے زیادہ مشابہ ہوتی ہیں بہ نسبت ان کتابوں کے جو محض تقلید کے ذریعہ سے لکھے جاتے ہیں۔ اس وقت سے نئی زبانوں کو ترقی شروع ہوئی اور ادیبین فصیح اور شاعر مدہا ہوئے اور انہوں نے خوب ان زبانوں میں فصاحت اور بلاغت کو زور دیا۔

یہی حال بعینہ ہندوستان کا ہوا ہے اور اب تک کچھ کچھ چلا جا رہا ہے کہ مدت تک لوگوں نے پرانی عربی اور فارسی کی کتابوں پر حاشیے اور شرحیں لکھیں

اور صد یا سال پہلے فارسی مصنفوں اور مؤلفوں کی تقلید ہوا کی بلکہ اب تک یہی ہے کہ جب کا نتیجہ یہ پیدا ہوا کہ بہت سے لوگ اس ملک کے عربی اور فارسی میں نولایت ہوئے اور بڑے شاعر اور فصیح گذرے لیکن اور علوم و فنون جتنے بنے وہ مفقود ہوئے گئے کیونکہ لوگوں کی رغبت اذکر کی جانب نہ تھی اور ان کی قدر و منزلت بالکل نہ تھی بادشاہ اکبر کے زمانہ میں کچھ ہند کی زبان یعنی سنسکرت کا شوق ہو اور پھر شاہ جہان بادشاہ کے وقت سے ایک نئی زبان یعنی اردو پیدا ہوئی اور اوس میں بھی شعر و شاعری کا چرچا ہوا اور آج تک صد ہا عمدہ شاعر اردو زبان کے وقتاً فوقتاً پیدا ہوتے رہتے ہیں۔

جب مصنف اور شاعر اور قصہ نویس بکثرت پیدا ہوتے ہیں تو بالاطبیعہ بڑھنے والے بہت سست اور کاہل ہو جاتے ہیں اور اس سے یہ نتیجہ برآمد ہوتا ہے کہ لوگوں کے دلوں میں اس بات کی خواہش پیدا ہوتی ہے کہ جہاں تک ہو سکے علم بہت آسانی سے حاصل ہو۔ ظاہر ہے کہ جس آسانی سے فن مصوری اور قصہ نویسی اور شاعری وغیرہ حاصل ہوتے ہیں اور سطح سے معلوم نہیں حاصل ہوتے ہیں پس یہاں سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ جب لوگوں کو اکثر ان فنون کے طرف رغبت اور میلان ہوتا ہے تو معلوم پیدا ہوا چھتا ہے اور ان کے تحصیل میں زوال شروع ہوتا ہے اور اس طرح تلیل شاعری اور کمال مصوری کا زمانہ کچھ ہی قدم علوم و فنون کے زوال کی طرف کے زمانہ کے آگے ہوتا ہے۔ مثلاً اگلے زمانہ میں بھی جب شاعری اور مصوری کو فروغ ہوتا ہے یہ زمانہ علوم و فنون کے انحطاط اور زوال کے زمانہ کے کچھ ہی آگے ہوتا ہے۔







اور کیا کوئی اس بات کی امید کر سکتا ہو کہ اس قوم میں اس کی تعریف ہو کر لوگ اس کی عزت اور قدر و منزلت کی مثال نہ بنیں یہ خیال غامض ہو گا جو کل کے زمانہ کے چمکے امید نہیں بلکہ ہو گا اس زمانہ سے توقع ہی نہیں جب کبھی خدا کی مہربانی ہوگی اور پتہ کی باد باری پہلے اور علوم اور فنون کی نسیم پھری لے دو تو سو تو دہا زہ کیا ہماری اولاد کیورہم سے آراستہ اور تہذیب کے جامہ سے پہراستہ پیدا ہوگی اور وہ چشم انصاف سے ہماری کتابوں اور کوششوں کو دیکھ کر تعریف اور تحسین کا بہنہ برسانے اور مستغنون اور مفلکون کو لکھ کر جس سے پاؤں نہ ٹٹے۔

اسوقت ہمارے دل سے وہ شیخ و ملال بھی دور ہو گیا جو اس زمانہ کی نسبت دین ہر ہوا اٹھا اور اسٹیم قزم کی شکایت کا حل بھی باقی نہیں رہا۔ کیونکہ زمانہ سے کسی کا پس نہیں۔ جب عام اس زمانہ میں علم اور فضل کی تاقدری ہو اور عموماً بجاالت اور کمالی پھیلی ہوئی ہے تو کیا شکایت کا موقع ہے۔ جب تک کسی قوم میں ایک بات سمجھنے کی استعداد نہیں ہوتی ہو اور اس کے خیالات علم کی روشنی سے مجھلا نہیں ہوئے ہیں تب تک اس قوم سے کسی علمی بات کی قدردانی کی امید رکھنا محض فضول ہے۔ اور جب وہ قوم بیدار ہوتی ہے اور اس کی آنکھیں کھلتی ہیں تب اس کو علم و ہنر کی قدر و منزلت خود بخود معلوم ہو جاتی ہے۔ یہ خیال ہمارا اکثر ان کے طرف ہوتا ہے کہ خواص کے جانب کیونکہ ہند کی ثقافت آبادی قریب بیس کروڑ کے ہے

اسوقت ایک شخص کی صانع عمری کا حال جو نہایت ہفت انگیز ہے میرے سامنے موجود ہے اور اس کے دیکھنے سے دل پر ایک عجیب چوٹ لگتی ہے جو

اوسکی زندگی پر کمال افسوس آتا ہو اگر اسوقت کچھ تہوار سب جان اوسکے صوالح عمری کا  
اس موقع پر تحریر کیا جاسے تو یقین سے کہہ سکتے ماضی میں کو اچھا اور دلچسپ معلوم  
یہ شخص جسکا میں بیان درتہ جاتا وہم کار بنوا لانا اور  
اوسکا نام کاراویجیوتا۔ یہ شخص فن مصوری کا استاد تھا اور جس نے اوسکی ہائی فوٹی  
تصویر کو دیکھا ہے وہ کہہ سکتا ہے کہ یہ شخص اس میں اس قدر دل و جہد آدمی تھا۔ لیکن  
باوجود اسکے کہ وہ فن مصوری میں اوستا و زمانہ بہت بہت اور بہت بہت بہت بہت  
ہوا اوسکیلکاتہ تہوار ناموری اور شہرت اور حالات زمانہ سب کے سب اوسکے ہی نصیب  
گو کہ اوسکو تصویر کا فن یاد تھا لیکن بڑی لونوں کی خوشامد کے  
ڈھنگ یاد نہ تھا اور انکی چالوسی کزنا نہیں آتا تھا اسوجہ وہ نہایت شکستہ حالت میں تھا اور  
ایک شہر سے دوسرے شہر میں روتی کے ٹکڑوں پر تصویریں بناتا کہ لوگوں کو دیتا تھا  
ایک روز حسب اتفاق ایک معزز شخص سے اس بات پر چٹک ہو گئی کہ اوہ ہونچے اوسکی اور  
عزت ملی جسکے وہ مستحق تھا۔ اور اسوجہ سے اوسکو روم کی سکونت ترک کر فی ہڑی اور  
نئے پانون ہمار موہ بے بار و دو کار پیدا ہوا اور اس شہر سے روانہ ہوا اور اسقدر  
اوسکے پاس کچھ نہ تھا کہ ایک روز کی فوت بھری ہوئی۔

آخر کار وہ بے چارہ مصیبت کا مارا اسطرح پر جہان نک اوسکی فوت  
سہارا دیا وہاں تک چلا گیا۔ ہوک کی شدت پیاس کا غلبہ نمودن میں چنانے پڑی ہو  
اور پریتکے ہوئی اس حالت سے وہ ایک ٹوٹے پوٹے سر میں دارو ہوا سر ہوا اور زرا  
جگہ بھرنے کے لئے مالک سرا ملگئی۔ اوسنے جو اس بچہ آفت زدہ زمانہ کی گردنیں مار ہوئی  
شکل دیکھی فوراً پہچانیا کہ یہ شخص نہایت مصلح اور شکستہ حال ہوا اور انکار کیا کہ بغیر پیشگی لئے

نہیمان پیر بنے کو قید اور نہ کہا سنے کو رومی تیرے۔

اب کیا ایسا جب کچھ نہ بن آیا تو ادھنی اوس تختہ کو جو راکے دروازہ پر  
 لکھا ہوا تھا او جیسکو سائن بورڈ کہتے ہیں جہاں اوتا لیا اور اسکو سر۔ می لکھ دیا  
 اصلی اجرت میں الگ نے دور وئی اور ایک کو زاپانی کا دیا جسکو اوسنے صبر و حاکمیت کا کبھی  
 اس طرح کا راجیو تھو بھی دیر دم لیکر پروان سے روانہ ہوا اور ملک  
 نہ اچھے خوش ہوا اور دور وئی ہی اوس تختہ کی تباہی کی عرض میں دینا اسکو پار گزارا۔  
 پیر سے عہدہ کے بعد اوس سرزمین چند شخص کسی دوسرے ملک سے آئی اور انہوں نے  
 دوازا پر اوس تختہ کو دیکھا جو کارا و جیو گئے تیار کیا تھا۔ جب ادھنی نے اوس تختہ  
 کی خوبصورتی اور صنعت کو دیکھا تو بے مثل پایا اور ہزار جان سے اسکی تعریف کی اور  
 مالک سے اسکا ہلا کر اسکو پانچ اشرفی دیکر نہ دیا۔

جب مالک سرائے اوس تختہ کی یہ قدر دیکھی تو اپنی جہالت پر ہزار  
 افسوس کیا اور کہا کہ اگر کاش میں اوس معصوم سے چند ایسے تختے تیار کرا لیتا تو  
 میں اسوقت مالدار ہو جاتا۔ ایسے ایسے خیال کر کے وہ کارا و جیو کے تلاش میں  
 نکلا اور کوسوں، سکوڈ ہونڈا ہوا اور پھلا گیا آخر الامر ہزار افسوس اوس زمانہ کے  
 ماحول سے اور فلک کے ستارے کو ایک سڑک کے کنارے پر مرا ہوا پایا۔ اور  
 معلوم کیا کہ بیوک اور پیاس مایوسی اور ہراس سے اور راہ کے تکان سے مر گیا۔  
 کیا ہم یہ نہیں کہہ سکتے ہیں کہ اس زمانہ میں ہی علوم اور فنون  
 کی ایسی ہی ناقدری ہو جو کارا و جیو کے زمانہ میں فن مصوری کے روم میں  
 اور کیا ہم یہ نہیں کہہ سکتے ہیں کہ اکثر لوگ جو علوم و فنون میں لائق و فانی ہوتے



خانوں کے پاس نہیں رہنا چاہتے۔ پاس پر سڑک کے مہر یون کو تھمترا آنا چاہیے اور پانی کے رستوں کو دینا چاہیے۔ جو یون کے لئے ڈالو زمین میں واقع ہو تو اور سکا پانی بخوبی نکل جانا ہی بہ نسبت اون مکانوں کے جو چائے کی چوٹوں پر باہر کے پینے کی سطح زمین پر بنے ہوئے ہیں۔ کوشش اور محنت ایسی چاہیے ہو کہ پاس اختیار کر دیا جائے آفتاب کی شعاعیں سیدھی پڑیں۔ ورنہ مکان پر چڑھ کر دیکھو یہ بات غلطی سے لئے بہت ضروری ہے اور اس سے غم اور پریشانی پر ترجیح دینا چاہیے کہ وہ جلیں اور پانی وغیرہ شرف شمالی یا پوری اور قریبی ہو اسے محفوظ ہوں۔

دوم جس مکان کو تم کرایہ سے لیتے ہو اس کی دو چوٹی اور منہ سمت جہان تم کاروبار کرتے ہو غور کرو اور دیکھو کہ بازار اور دوکانوں کے لئے قدر فائدہ ہے جب ہم ان ضروری اور خاص باتوں کو غور کر چکے ہیں تو پھر مکان کو فائدہ دینا چاہیے اس سے جانچنا چاہیے اور اس کی درستی اور درست کو دیکھنا چاہیے۔ چونکہ مکان توڑی ہوں اور نوغری سے دیکھو اور خیال کرو کہ آیا باورچی خانہ درست اور صاف ہے یا نہیں اور روبرو اون پر قلعہ ہے یا نہیں اور دیکھو کہ دروازوں کے بندھے اور درجہ بن اور دروازے اور کھڑکیوں کی تزئین درست ہیں یا نہیں بعد ازاں ایک فہرست اون چیزوں تیار کرنا چاہیے جو متعلق مکان ہونی چاہیے اور جن کو کرایہ دار نہیں لے سکتا ہے اب یہ تحقیق کرو کہ اہل کرایہ اور محصول کچرانی وغیرہ کرایہ دار سابق نے ادا کیا ہے یا نہیں اور جن سے تم مکان کو لے لیتی ہو وہ خود ملک مکان میں یا ان کا کاروبار میں۔ راقم محسن

مکان کو لے لیتی ہو وہ خود ملک مکان میں یا ان کا کاروبار میں۔ راقم محسن

حروف یا نقش بہتر نمایان ہو جائیگے۔

مصنوعی زریرید بنانے کی ترکیب

بہارِ نبوت کے ٹکٹے بنا کر ایک کو سی مٹی کی رکابی میں ملو اور علیحدہ علیحدہ  
کھانکھانیاں بنائی آگ پر رکھیں جب ٹکٹے خوب گرم ہو جائیں تب ادھر سے پتھر کی  
پانی میں ڈالیں اور پانی سے وہ ہلکا ہونے لگے تب اسے پانی میں ڈالیں اور  
پانی میں ڈالیں اور پانی سے وہ ہلکا ہونے لگے تب اسے پانی میں ڈالیں اور

کے سے ہندوستانی سیاہی کا دماغ دور کرنے کی ترکیب

جہاں سیاہی کر پڑے اوس جگہ خوب نیل ملا کر دلائی  
 رہا ہوں ست و ہوا العین مگر شرط یہ جو کہ وہ کپڑا جو جی کے یہاں نہ دہلا ہو۔

کڑے سے تیل کا داغ دو کر نیکی ترکیب

جہان قتل گر پڑے وہاں ہندوستانی سیاہی خوب  
ملین پر صبا ہوا ہے وہو الدین اس میں بھی شریطیچہ ہے کہ کپڑا وہو بھکی  
جہان ڈھلا نہ ہو۔

نہرے سے خون کا داغ دو کر نیکی ترکیب

چہان پر خون کا وہ تہہ پڑا ہو وہاں اول لعاب دہن  
 و الیہن جب وہ قریب خوشک ہو جاوے تب ابھی طرح دہو دین یقین ہے کہ  
 غزنہ کا دانت رفع ہو جاوے گا۔

منہان سے کھپون کو دور کرنے کی ترکیب

برجی

نہ خود آئند بلکہ غرض اس نیت جو ان کو پانی کے  
مستطاب بیگواروں اور زمین پر چھڑا کر سنتے ہیں اور جو جانتے ہیں۔

## پستون کے دفع کرنے کی ترکیب

تخلیل کو پانی میں پسند کر دینا پھر لیا اسکی بوتے پہلو  
موقع ہو جاتے ہیں۔

## چھڑوں کے دفع کرنے کی ترکیب

جو بے شعور یا شقی کو بڑھاتے ہیں اور وہ نہ دیکھتے ہیں  
اور جو جانتے ہیں۔ بڑھ کر وہ نہ دیکھتے ہیں۔

## زہنوں کے دفع کرنے کی ترکیب

اندل یا کمسن کے۔ جو میرا سنتے اور وہ جانتے ہیں۔  
دل کی جلیہ

مشہد سے کہ دل باہر جاتے ہیں۔ یہ وہ جلیہ ہے جس سے  
انکو جلیہ نیت میں رہتی ہے۔ اور ان کو وہ دیکھتے ہیں۔  
پانی کی لہریں کے پچھتے ایک خط سے کہنی جاتے تو بڑھ کر  
ا۔ لہریں کو باہر جاتے ہوئے ہی ہوئی ہو اور متعلل پانچوں پسلی کے واقع ہیں لیکن  
جس سے ہم مل جلیہ زیادہ تر باہر جاتے ہیں۔ ان کی طرف کو قیاس کرتے ہیں یہ کہ انکو دیکھ کر  
باہر جاتے ہیں زیادہ تر معلوم ہوتی ہے کہ ان کی طرف سے اس کے بعد ہی طرف معلوم کر سکیں کیونکہ انکو چاروں  
پسلیوں میں انکو جلیہ نام لیتا۔ دیکھ کر ہی باہر جاتے ہیں۔ اس جلیہ کو خون تمام بدن میں  
جانا ہوا جو حرکت اس میں شامل ہے۔ اور ان کو ہوتی ہو اور انکو جلیہ نام لیتا۔ دیکھ کر ہی باہر جاتے ہیں۔  
انہم محب حسین



## اسباب تحقیق سعادوت و شقایق انسان

ما اودعک فیها ایها الانسان سنجیه الا لان تجلب بها سعادته فیها

عن مسلك الحق کیدا تجعلها وسیله الشقا

حکیم نظامی چون برین عالم وسیع و فضا مملو از شمس و اقمار نظر اندازد و ببیند که  
بصیرت و تابش کرب تدبیر و تفکر و ربط و بر یک از آنها را بدیکری و قوام هر واحدی فی تنه  
ملاحظه نماید با شک بدین قبضه بلیذ (البس فی الامکان ایدع تماکان) اعتراف کند  
و اگر بعض خود بین خود کفایت متونیات و فنی نمون جوانات و اتقان وضع آنها را  
مشاهده کند از تسبیح این کلام محکم است ان العالم قد وضع وضعاً حکمياً لیس فیہ افراط و  
لا تفريط (سرچشمه) و چون او را کش بدین پایه غریب نماید و بدین مقام و مهل گردد  
البتة بر و مناشف خواهد شد که اتقان و احکام و انتظامیک در آن عوالم طایفه بجا رفته  
بناها با تمام در اخلاق و سجا یا سرعی بوده و آن جراثیم اخلاق که در انسان است بر فتن  
حکمت گذاشته شده است تا بدینا حفظ حیات و الکتاب سعادت مطلقه و استخصال  
لذات نظر خود را نماید و لکن بشبه با آنکه بر تنه قضیات آنها رفتار نماید و بسوا تصرف خود  
آن قوای مقدسه را از حد اعتدال و محال طبیعی اخراج نماید و تغییر فطرت البتة ندید  
و عبارت اخری حکمی که کتاب عالم را پیش نهاد خود کرده است و همیشه بر اوراق انعام و سطر  
حوادث و کلمات موالید نظر میکند البتة بر و فایز و همدید خواهد شد که متبدع کون این کوا  
زاهرات و مصابح باهرات را که بحساب و شمار و بشمار نیاید بجابل قوفا جاذبه عمومی میکند  
پیوسته و مربوط ساخته است تا هر یک دارای مدتی مخصوص بوده دوری نگزیند و بقوه  
طایفه آنها را حاضر مسافات معینه و باعوا محوره نموده است تا هر یک در مدار خویش



آید با کلام و بنده روتنباشان را بهشتور و انجشید و غمها و غلظتها از حوادث  
 خارجی مضمون و مغنونا گردانیده و جهت آنست که بهد خوار چون نخل و غیر آنرا با سامع اسباب  
 تخیل آنها گردانیده تا مایه القا و الهام افش برساند و از این جهت است که  
 از شبیه بنا و آنگاه حیوانات و خدمت بهاد و نه زرد و آبی برای راه  
 بر آید و فاکته و نونی منبج و زیب و زینت داده و بخت عدم وقوع نقص و  
 بهد را نیز بدین خدمت گماشته است - و اوراق اشجار را مانند اکباد و حیوانات  
 از برای طرد و دفع اجسام غریبه وضع نموده - و در هر یک از حیوانات آنچه باید و شاید  
 از برای زیست در رسیدن آنها بحال منظر خود بدایع صنع بخار برده و به عضو و جاسه  
 آن تعلیش و بقا آنها لازم است بوضع بدن سی و پنج میکائیلی بر پا کرده و هر یکی  
 از آن اعضا را براس او ای خدمت آنچه لازم باشد از قوه و برداشته می داده است  
 و کبد و ریه حیوانات نموده را از برای تصفیه خون بواسطه تنفس و دلباسه  
 آید که از این اشیاء و اضطراب است بخت و شش و بسط آن بجمیع اعضا و جوارح  
 و سکوین غریبه - و از برای احساس و ادراک و قبض و بعد حرکت  
 و سکون غریبه - و از طبقات متنج و دماغ مانند اسلاک تلخ و اف و اطباب  
 یکایکی هر جای بدن کشیده و بر صورتی را از آن بروی نخشیده است تا آنکه به  
 ادراک مرغوب و منفور قادر و جالب ماینبی و دفع ماینبی توانا گردود - و حیات  
 حیوان و نبات را یکدیگر بسته و هر یکی را وسیله زیست و دیگری ساخته حیوان را  
 بر این داشته که با جسم خود و با فرائد (قارئون) نبات را خدمت نماید و نبات را  
 بدین گماشته که در مقابل این عطیه علمی و تصفیه (اُقبیرن) و تخلیص آن برای

تسیر جیو مات بکوشد دو بخل اجساد و شمارتہ موت نو نہر - چون بین اطراف  
 مدد و دو ترقی بران - لطف صمیم ہلکہ لہ شود یقین - اندک اصول اخلاق و جانیہم  
 سہو و بی صاحبان - دست خلعت بالغہ نمود و دانشان گذشتہ است از ہر  
 شخصیت و بپ رات و عمارت پیدا شدہ از ہر اس - آئندہ برآہنا و - ہوا تہ  
 از شاہ - پناہ است بپشت و پیرایہ بیدار د - پس آن اخلاق و فحش کو و  
 البینہ است و بین نوع الربا بفساد و شدت و موجب بقا و بلالت کرو و باید و  
 نہ آن بسبب سوء تصرف خود انسان و بکار نہ بردن آہاست و موارید لائقہ خود  
 پرستش فغان عقل و صفت - بیان این - بقی آیند - جامع الدین حسین

معلوم ہوا کہ این معاملہ رامن و چپہ ہا پیش نہشت ہر ہودہ ششہ آن را گرفتہ کہ ملاحظہ کند  
 دیگر با پس نہا و رہہ لہذا بر خود لازم دانستہ کہ آخر از باقیہ داد و بروقتہ آئندہ و بیج ہر ہودہ نام

### اپنا ذکر کرنا

جب لول اپنا ذکر این تو نہ خوب است و دونان کان لہا کر سوز -  
 بہ عمدہ طریقہ ہے آدمیوں پہاے گا - کیونکہ آدمی ایسی ہی خبر واری اس بات کی  
 کیونکہ غلو کہ او سلی زبان سے ایسی بت نہ نکلے پادب جس سے او سکا حال لہذا  
 فوہی اکثر کوی نامی بات زبان سے ایسی محل جاتی ہے جس سے او سکی چال چلن حال  
 معلوم ہوتا ہو اس واسطے ہم تم کو نصیحت کرتے ہیں کہ تم کہی اپنے نسبت بائیں نہ کرو اور نہ  
 اپنی سزا - روایات بیان مکر - اگرچہ جملہ امیہ سے کہ تم میں کوئی برائیاں نہیں  
 اس کوئی چہ پناہ - تاہم آدمیوں میں کسی نہ کسی طرح کا عیب یا نقص ہوتا ہو جس کا کھانا کرنا  
 محض فضول اور غیر مصلحت ہے فقط - راقم محب حسین

## طول عمر کی ترکیب

اطلباسی متقدمین اور متاخرین اور جدید محققین کی تحقیقات اور علمی اور پرانی تصنیفات کے دیکھنے سے جہاں تک اس فقرہ کو طول عمر اور حیات کی تدبیر میں معلوم ہوئیں ہیں ان کو ایک مختصر تقریر میں لکھنا چاہتا ہوں کیونکہ اگر اس بحث کی تفصیل کیجاوے تو اس کے لئے ایک دفتر چاہئے بالفعل میرا قصد یہ ہے کہ ہر ایک آدمی جو طول عمر اور حیات کا خواہاں ہو وہ کمال سعی سے بے وقت اور تطویل اگر اداں باتوں کو حاصل کرنا چاہے جن سے حیات میں ترقی ہوتی ہے تو اس فقرہ کو دیکھا حاصل کرے اور حتی المقدور کمال احتیاط اداں پر عمل کرنا ہی خدا چاہے تو اس کے حیات میں ترقی ہوگی اور اس کی عمر بڑھوگی اور اسے خلق خدا سے عموماً نیکی اور احسان کرے خصوصاً اپنی عزیز و اقارب کی جو محتاج ہوں جہاں تک ممکن ہو خبر گیری کرے اور اداں کو راحت اور آسائش پہنچا دے۔

دوم نجاست اور گندیگی اور بدبو سے بہت اجتناب سیکھ ہمیشہ سکونت اپنے مقام میں اختیار کرے جو بلند اور خشک ہو اور گرو و پیش اس کے کوئی گہورہ یا نالہ یا تالاب نجاستوں کا نہ ہو اور اطراف میں اس کے بہت درخت بھی نہ ہوں اگر نہ توڑے درخت ہوں تو مضایقہ نہیں ہے ہوا کی مہارت اور پاکیزگی حفظ صحت کے لئے نہایت ضروری اور بدون حفظ صحت کے طول عمر ممکن نہیں ہے اور جو ہو ہی تو بیمار رہ کر زندگی موت سے بدتر معلوم ہوتی ہے۔ سوم جس مکان میں سکونت اختیار کرے اس میں کئی باتوں کا مواظفہ کرے۔

ایک برکہ اوس مکان میں ہوا ہے اور رفت کی مقدار ہون یعنی ایک طرف سے ہوا  
 آئے تو دوسری طرف سے نکل جاوے اور اس مطلب کے لئے یہ ضرور ہے  
 کہ اوس مکان میں مقابل کے دروازے یا شبکے ہوں اگر صرف ایک جانب سے  
 مکان کھلا ہووے اور تین طرف سے بند ہووے جیسے جند وستانی دالان  
 یا کوہر یا ہونہ ہونہ اور اوسکا سقف پنجہ ہووے تو ہرگز اوس میں نہ رہی البتہ  
 اگر سقا پوش ہو تو چندان ضرر نہیں ہوا سنے کہ ہوا سنبے کی اوپر گیلیوں کے  
 منافذ سے نکل جاوے گی اور اوپر کی ہوا اوہیں سوراخوں سے نیچے آجاوے گی مگر  
 چہرہ ہی اوس میں رہنا بہتر اور قرین احتیاط نہیں ہے۔

دوسری یہ کہ وہ مکان سوکھا اور خشک ہو یعنی اوسکی دیواروں اور چیت  
 سیل اور تری نہ ہو اگر اوسکے دیواروں میں تری اور لونی ہو تو ہرگز وہا  
 نہ رہے نیز تری یہ کہ اوس مکان میں پانی بہنے کے لئے ہنری ہو کہ بارش کا  
 پانی اکٹھا نہ ہے اسطرح نجاست کا پانی و نان جمع ہو کر ہو کو متعفن نہ کرے۔  
 تہنہ یہ کہ وہ مکان نہایت تنگ اور محقر نہ ہو کہ سے کم ایک آدمی کے لئے  
 اثنا بڑا دالان یا حجرہ یا بال ضروری کہ اوسکا طول پانچ ہاتھ کا ہو اور عرض ہی  
 پانچ ہاتھ کا اور بہتر یہ کہ طول اور عرض پانچ پانچ گز یعنی دس س ہاتھ سے  
 کم نہ ہو لیکن اگر ہوا اسکے لئے اوس میں شبکے اور دروازے مقابل کے کفوت  
 سے ہوں تو اس سے کم ہی چندان نقصان نہیں کرتا اگر ایک مکان میں  
 کئی آدمی رہا چاہیں تو اسی حساب سے جگہ ہو ضروری یعنی فی آدمی دس گز  
 کمر کے سوا گز ہونے میں جگہ ہونا چاہیئے پانچوہن یہ کہ وہ مکان نشیب میں

واقع نہ ہوا اور گرو پیش اوس کے اوس سے بلند مکانات نہ ہوں کہ نازی ہوا آئے  
نہ پائے اس طرح یہی ضرور ہے کہ نیرہ وقار اور تنگ گلی میں واقع نہ ہو اگر مکان  
شرایط صحت مذکورہ بالا کے موافق ہے لیکن خام سفال پوش یا چھپر کا ہو تو پھر ہے  
اس سے کہ ایک عالیشان محل ملے مگر ان شرائط کے خلاف ہو۔

چستی بہ کہ اوس مکان کا باور چھنا نہ ایسے مقام میں ہو کہ سوچنے اور بیننے کی جگہ  
دہوان نہ آوے۔

چہارم بہت گنجان آبادی جیسے شہر کے بچا بچ چوک یا بازار میں نہ رہے۔  
پنجم جس ملک میں رہے وہاں کی آب و ہوا اوس کے مزاج کے موافق ہو اور  
جو تھوڑی سے ناموافق ہو اور اصلاح سے اوسکا تدارک ہو جاوے تو قباحت نہیں  
مگر جس صوبت میں انرا اوس ملک میں بیمار رہے تو فوراً اوسکو چھوڑ دیوے اور  
نوا مدہی کے موافق مناسب مزاج ملک میں سکونت اختیار کرے۔

ششم اگر اوس شخص کو قبض رہتا ہو تو دوسرے یا تیسرے روز رفع قبض کی  
تدبیر کرتا رہے اس میں ہرگز کوتاہی نہ کرے بلکہ سالی چاہے دودھ ڈال کر رات کو سوتے  
جب کہا نامعدے سے اوتر جاوے پی کر سو پا کوے اور اگر جی چاہے تو صبح کو پا کر  
لیکن چاہی نہ پی کیونکہ وہ خود قابض ہے اور جو قبض کا عارضہ نہ ہو تو نہارا دہنتے  
ہی چاہے دودھ ڈال کر پا کوے اور اوس کے ساتھ نہایت قلیل لیکٹ یا اور کوئی غذا کھالیا  
مہضم ہمیشہ غذا سریح الہضم اور معتدل کھایا کوے جیسے روٹی گیہوں اور جوار اور  
باجری اور جن کی اور وال یا گوشت شرابیوں کے ساتھ جیسے کدو اور نرمی اور پانک  
اور آلو اور شلجم اور چغندر و غیرہ اور چانول شوربا کے ساتھ بہتر غذا ہے لیکن پھر روکے

کہ روغن کا استعمال بیت نہ کرے اور ہمیشہ سنگین اور ثقیل غذاؤں میں جیسے ملاؤ بریانی  
 مرغ مرغی باب شہر مال سو پانچ طرح طرح کے نمک نہ کھاوے اگر کوئی بھی سنگین یا ثقیل  
 غذا کے کھانے کا اتفاق پڑ جاوے تو بیٹ تھوڑی کھاوے اور اوسکا مدارک  
 بعد غذا کے کر لےوے ہمیشہ چار ملک کے ایر اور معمول انہی عمدہ غذاؤں کی  
 وجہ سے چار مہینے چن اور کم عمر مر جاتے ہیں اور غریب ان عوارض سے بری  
 ہونے میں روتی ہمیشہ اوس آسنے کی کھاوے جس میں پیوستہ ہی شرب ہو مہدی کا  
 استعمال کہی نہ کرے اور ہمیشہ گیہوں کی روئی نہ کھاوے بلکہ کبھی چوہا یا جو یا  
 باجر کی روئی بھی کھاوے اور روز قورم یا قلیہ دو نوں وقت نہ کھاوے  
 بلکہ ایک وقت وال اور بیاجی اور دوسرے وقت گوشت کا استعمال کرے  
 ایک قسم کی غذا کی بھی عادت نہ کرے اور تھی المند ورجا اور غیر ضروری پہرہ ہنسے  
 پر ہنسے رکھے اور چہان تک روغن فائدہ کرے وال سکتا ہی لیکن جب گرانی یا فسخ  
 لاوے اور اشتہا میں کمی کرے فوراً ترک کرنا چاہیئے۔

ہشتم شراب یا گانج یا افیون یا مک یا ہینک یا اور کسی نئے چیز کا استعمال  
 کہی نہ کرے جب پہلے پہل کبھی شراب کو پتیا ہی تو اوسکایت بڑا فائدہ تمام قوی میں  
 معلوم ہوتا ہی حرارت غریزی کا زور ہو جانا ہی اشتہا بہت ہوتی ہی طبیعت سرد رہتی  
 پس وہ دھوکے میں پڑ کر شراب کو اکیسرت پتیا ہی اور یہ نہیں جانتا کہ شراب ایک عجیب  
 قسم کا زہر ہے جو استعمال کے وقت مفید معلوم ہوتا ہی لیکن رفتہ رفتہ چند روز میں اپنی  
 سمیت کا اثر بد کھاتا ہی اور اس سے زیادہ کون سا بڑا اثر ہوگا کہ شراب پینے والے کی  
 عمر طبیعت جاتی ہو اور اکثر بلکہ تمام شراب خواہ جوان مرنے میں اور جو شادناور کو می



نہ وہ ان روپ تو عیش اور فلاح اور لقا اور اکثر امراض بملکہ میں گرفتار رہتا ہے  
 جیسے بادشاہ شہزادہ کہ سب ہیں وہ سب جوانی میں مرتے ہیں اور جو غمی بڑھا  
 ہوئے ہیں وہ اکثر طویل العمر ہوئے ہیں دیکھنی شہنشاہ اکبر اور ملکہ اراد  
 شاہ و جہان لو کہ ان لوگوں نے شراب کا استعمال نہیں کیا تھا پس اتنی استقامت  
 اور خوشی توئی برس کی عمر میں انہوں نے انتقال کیا۔

پہم جب غذا کھوے تو پیٹ پر اثر نہ کھاوے بلکہ آدھا پیٹ کھانا کھا دی  
 اگر پیٹ جلدی لگی تو کچھ قیامت نہیں پڑے تو اس کا کھانا لیوے توڑا توڑا کھانا  
 لکے بار کیک جو طبیعت پر گمان نہ پڑے بہتر ہے اس سے کہ ڈٹ کر ایک بار  
 اٹھا کھا لیوے کہ اٹھا نہ جاوے غذا اس وقت مناسب ہے جب تھی ہو کہ معلوم  
 اور علامات اوٹکی یہ کہ نفس خواہش کو نہ ڈاکے اور کھیتے میں کہ چن ہو اور  
 طبیعت میں ضعف اور قیامت معلوم ہو اور غذا کھاتے ہی طبیعت بٹاش اور  
 خوش ہو جاوے۔

دوہم جب غذا کھوے تو خوب چبا چبا کر ہر ٹہر کے کھاوے جلدی جلدی  
 کھانا بالکل منع اور نہ صدمہ ہو ہر ایک نولے کو اٹھا چھانا چاہیے کہ وہ پسک گھل جاوے  
 اور خوب باریک ریزہ ریزہ ہو جاوے نہیں تو معدے کو دانوں کا بھی کام کرنا  
 ہوگا پس چند روز میں معدہ کم و زور ہو جاوے گا اور ہضم میں فتور لاوے گا کم سے کم وقت  
 کھانا کھا آدھا گھنٹہ ہے اور ایک گھنٹہ بہتر ہے۔

یا زوہم کھانا کھاتے وقت طبیعت کو خوش اور بٹاش رکھے اور چنانچہ کھانا  
 کھانے کے وقت خوشی کے سامان مہیا کرے اگر دوست احباب میں بیٹھ کر اور

ساتھ ہانا لیا دوسرا ہینٹ ہے اور چودھواں آجیاب نہ ہون تو اپنے خیالات کو اون  
امویک طرف اتوجہ کرے جو خوشی دین کوئی رسالہ یا اخبار ایسا دیکھتا جاوے  
جس سے بچے پڑھنے پر مشق ہو سکے اور عیب اور بد متوجہ ہو جاوے۔

دوازدہم ہانچانہ میں جاتے کے لئے وقت مقرر کرے ہر دن رات میں  
دوبارہ ہانچانہ جاوے صبح اور شام اور خواہ اجابت ہو یا نہ ہو لیکن آدھ گھنٹہ  
ہانچانہ میں بیٹھے اس ترکیب سے اکثر بڑے بڑے غنڈے والو تک قبضہ رفع  
ہو گیا ہے اور اکثر قبضہ کا مارضہ اس شایب کے چوڑھویں اور اسیارہ روز  
نہ کر کے مارضہ ہوتا ہے۔

سیز دہم سردی اور گرمی اور بارش میں ہر فصل کے موافق لباس اور  
نذائین احتیاط کرے جائے میں نہ نذائین کہاوے جیسے اندھ گوشت  
دیغہ اور لباس ہی خوب گرم پہنے اور اگر ترے کی عیب رہنی ہو تو سر پر گرم ٹوپی  
اور عامہ رشتے رستے اور احتیاط رکھے کہ سرد ہولے موقع گھٹنے نہ پاوے اور  
گرمی میں غذا معتدل یا مل بہ حرارت یا مائل بہ برودت کہاوے جیسے چانول  
آتش جو پھوڑی دیغہ اور لباس اس قدر گرم پہنے کہ گرم ہو جسم تک سرایت نہ کرے  
اگر اندر پہننا رہے تو مناسب ہو اور برسات میں موقع کے موافق لباس پہنو  
اور غذا معتدل کہاوے لیکن خشک غذا میں کھانا بہتر ہے جیسے چوک روٹی  
جوڑی کی روٹی مٹی ساگ بشیر طبع مزاج میں پیوست اور خشکی نہ ہو۔

چہار دہم اگر ممکن ہو تو ہر روز نہین تو ایک دن بیچ حمام کرے جائے میں  
نیم پانی سے نہا دے اور گرمیوں میں سرد پانی سے مکروہ و نون فصلوں میں

احتیاط رکھے کہ بنائے وقت کا بھی ہوا بدن میں نہ لگنے پاوے۔  
 پانچویں بعد حمام کے اچھے کپڑے پہنے پاؤ جو سہ ہوسے بدستے اور پانچواں  
 بین وہ خوشبو لگاوے جس سے ترسے کی تحریک نہ ہو اگر اوجھلے لپٹے۔  
 تو اسی چیزوں کو دہوا کر بادِ خوب میں ڈال کر پین لیوس۔ ایک کین آئینہ روئے  
 بعد ضرور بدل ڈالے اور کپڑوں کے ساتھ پنک کی چادرین اوڑھنے اور  
 چوسنے کے بھی بدل لے۔ اور ٹیکوں کے خلاف بھی بدستے اگر بر روز یا دو برسے روز  
 ان چیزوں کو بدلنا ممکن نہ ہو تو دن کو دھوپ میں ڈالو یا کرسے پر آٹھ رہا  
 بعد ضرور بدل ڈالے۔

ششام و ہم اگر پانی یا ہوا تھوڑی سے ناسازی کرے تو اون کی اصلاح کرلے  
 پانی کی بون اصلاح کرے کہ پہلے اسکو جوش دیوے اٹنا کہ دو ٹنٹ پانی جل جاوے  
 پہر ایک ٹنٹ پانی کو کوئیون اور بیتی میں مقطر کر لیوسے یا غلغلہ میں دو لکڑیاں  
 کرے اور چوکی بون اصلاح کرے کہ گرد و پیش کی نجاست اعمد رطوبت کو دور کرے  
 اور مقابل کے دروازوں میں چلینین ڈالے اور مکان میں رہنی چھوادیوے  
 اور چونے کے بڑے بڑے ڈبیر چاروں طرف ڈال دیوے اور مکان کی چھت میں  
 نوکرا کیون کا لٹکا دیوے اور کوئیون میں عموماً اچونا۔ کہسا دیوے  
 اور سونے سے کچھ پہلے لوبان یا عود سلکا دیوے اور جواسن بھی آب و ہوا ناموا  
 ہو تو اس ملک کی سکونت ترک کرے۔

ہفتہم جس مکان میں رے وہاں آٹھویں روز گندک کی دھونی کر دیا کرے  
 اور اگر اس کے نو ہر روز لوبان یا عود کا دھواں کیا کرے اور اس کے مافون میں

تیرا ہوا اور تیرا لہو ہو۔۔۔  
 یہ کہہ کر مہر اور شام یہ صفت مہمانی یعنی اور ہشت سائے اور تیرے رومانی  
 زیادہ ہوئی یہ ہے اسی رہ چھوٹی محنت کو بڑا ہونا ہوا۔۔۔ بترا یا صفت یہ ہے  
 کہ انسی اسے دندہ سٹے قدر ہوا ہے جسے کشتی کہیو پانی بہرے لہریاں چرس  
 کا غلہ چھاپنے پر یہ چوک دہرے کو دے اور نہ چھپے پانی میں تیرے گینے  
 ہرچہ اور تھما دے چھپے ہر کہ لہو ہے پر چھپے تھرا دوارا ہے اور پھر اور  
 ہر اور سکا لہو ہے یہ ہے کہ چھوٹے میں چھوٹے مہمانے یا بلہی میں سوار ہونے  
 ہو جہاز چھپے ہر ایک شخص کو اپنی اپنی طاقت اور قوت کے موافق اس کے لائق  
 ریاضت اختیار کرنا چاہیے لیکن جب اخیر قسم کی ریاضت کی عادت ہو جاوے تو  
 اس سے اوپر کی ریاضت اختیار کرے اس ترکیب سے ضعیف اور کم قوت کی  
 طاقت اور قوت میں بہت جلد ترقی ہو سکتی ہے جب ریاضت کو تو خالی ہو  
 پر مہرے کہے اور لباس گرم پہنے رہتے تاکہ بدن میں عرق آجاوے اور  
 ریاضت کو رفتہ رفتہ ختم کرے جب بالکل طبیعت بحال ہو جاوے اور خون کی  
 تیزی اور حدت جاتی رہے اور حوصلہ غذا کا استعمال کرے۔۔۔  
 تو تیرے جو ہم آہنگ بنتے سے زیادہ اور چھپنے سے کم نہ سووے اور جس جگہ  
 سووے کرمان و ہوان نہ ہو اور اس جگہ جانوں طرف کی پوا ہلکی ہلکی  
 آواز اور خلش رہی اور چھان تک ممکن ہو وہ مکان بلند اور وسیع ہو۔۔۔  
 ہر قسم ہمیشہ سو رہے اور نیند کی عادت کرے اگر مسلمان ہو تو فجر کی  
 آواز نہ میرے منہ نہ ہا کرے لیکن سوئے سے جب بیدار ہو تو فوراً ہر عمل کو

بائیں سے اوٹھ کر ذرا پرستے پر اُپر سے وغیرہ میں کرنا یہ سستہ باہر نکال  
بہت ویکم صبح اور شام منہ دھو یا کرے دانتوں کو بائیں اور صاف کرے  
اگر مسلمان ہو تو پانچوں وقت منہ کا دھونا بہتر ہے بعد یہ سنت ہے کہ جب سکون  
ہو جاوے تو منہ دھو ڈال کرے جب کسی قسم کا کام کر کے اوٹھے خواہ داغی ہو  
یا جسمی توشہ کا دھو لینا بہتر ہے۔

ہیں یہ اکس امور ہیں جو آب زر سے لکھنے کے قابل ہیں ماعقل کو چاہئے کہ  
ان امور کو نظر غور سے دیکھے اور جہان تک ہو سکے ان پر مواصلت اور مداومت  
کرے ان امور کو نظر حقائق سے نہ دیکھے اور ان پر بے التفاتی نہ کرے  
اسلئے کہ یہ خلافہ ہیں ان تحقیقات کا جو اگلے اور پچھلے حکموں نے بہت  
بڑی دقتیں اوتھا کر کے ہیں اب میں اخیر میں ایک اپنے دوست کا حال لکھتا ہوں  
جلی وادہ میں مسلمان ہجری میں ہونی اب کہ شمس کی رات کی عمر ۹۹ برس کی ہوئی  
ہے اور وہ سب طرح مند رست اور چلتے چہرے ہیں دانت ہی ان کے سب  
میں ٹوٹے بغلہ بعد راجستہ موجود ہیں جب میں نے ان کے معمولات کو  
تجویز کیا تو مجھے جواب شافی نہ ملا اسوجہ سے کہ وہ علمی خیالات اور مطالب سے  
تعلق نہیں رکھتے مگر جہان تک انہوں نے بیان کیا تو وہی باقیہ نکلیں جو  
اوپر مذکور ہوئیں مثلاً انہوں نے کہا کہ میں نے فذائیں پر ہر نہیں کیا مگر  
اور لوگ کیا کرتے ہیں کہ ہمیشہ ایک ہی غذا کھایا کرتے ہیں کوئی قلیہ چاقی  
بھاتا ہی کوئی صرف کچھ ہی کھاتا ہی کوئی دودھ ہی چٹا ہی کوئی تینی پر اپنی اچھا  
گذا تا ہی ملک جو مل گیا روکھا سو لہا یا مرغین عمدہ کھالیا اور میں اکثر صبح سے شام

[illegible][illegible]

سازمان پستی و مخابرات کشور

11. 11. 1943

١٠٠

4. The following information is provided for the year ended 31/12/2019:

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

[illegible][illegible]

در این کتاب که گویند زیادہ تر از قواعد کاغذی است

اسلامی اور مذہبی اور علمی پائے میں اُن جاسنے اور ایسا کرتے تو

لأنه في شهر ربيع الثانی سنة اثنی عشر اقاموا علينا الا الملبأ وحید الزمان

نورانی آفات سے بچنے کا اور شریعت سے محفوظ رہنے کا تدبیر

میں نے ان کے پاس سے ایک خط لکھا تھا۔

سید یحییٰ علیہ السلام جواب دے کہ یادگار پر بہا چاہیے

اسرار کے : یہاں پانچویں کی وجہ سے ہر جانے ہیں اس واسطے ضرورت

سب سے زیادہ زخمی کئے گئے تھے۔ دہریہ ہوں تو احتیاط کریں۔

جب بھل جاتی ہو تو دُخت کے قریب اور لوہے کے دروازہ کے متصل اور

ان دنوں کیونڈوٹ اور عاٹون کے پاس نہ کھڑے ہوں۔

ہر ایک آدمی جو حق کو محفوظ رکھے اور دیکھ کر کہنا چاہے اور دیکھ کر کہنا چاہے

اف۔ اسی پر ہرگز نہ اٹھانا چاہئے۔

(۷) کویلون کے قریب کبھی نہیں سونا چاہیے۔ اگر کہیں ایسی جگہ غنوں کی آجائے جہاں کویلون کو آنچ سوکام ہوتا ہو تو توڑنا زمی ہوا باہر جا کر کھانا چاہئے۔  
(۸) پیشتر سے کہ دخت کاٹا حانیروں کو کو ہوشیا رہی رسی سے باندھنا چاہئے تا کہ جب وہ لرین تو کوئی نقصان یا صدمہ نہ پہنچائیں۔

(۹) جب سردی سے ہرن بنز جاتے رہا ہند پانون سن ہو جائیں تو پان سونا چاہئے۔ اور اگر برف دست پاب ہو سکے تو اسکی مالش کرنا چاہئے۔  
(۱۰) بعد ہی سے ایک مرتبہ آگ کے پاس نہ جانا چاہئے۔  
(۱۱) تری اور فوسٹے پہننا چاہئے۔

(۱۲) پیشتر سے کہ تم تنگ اور تار یک اور بند مکانوں اور گھبروں میں داخل ہوا تو نوکچہ وقت تک کھلا رہنے دو یا پس ہوا چونا اور نہیں سیکھ۔  
منتشر اردو جہاں چراغ نہیں جل سکیگا وہاں حیوان زندہ نہیں رہ سکتا ہے۔  
اس واسطے سے تنگ اور تار یک اور تر مکانوں میں جانے کے قبل اس سادے تجربہ کو کر لیں۔

(۱۳) خوگیر کے موئے گھوڑوں کو ٹھنا نہ چھوڑنا چاہئے اور نہ لدے ہوئے گھوڑوں کے بے محابا پیچھے چل جانا چاہئے کیونکہ اس وقت لات مارنا یا شمشیر ضرور ہے۔

(۱۴) پکھڑ نڈی رکھنے سے گھوڑے پر سوار ہو کر نہیں جانا چاہئے۔  
(۱۵) لڑکوں سے ہوشیار ہو خواہ وہ سولے ہوں یا جلتے اور خصوصاً جب وہ آگ کے نزدیک ہوں جس سے کہ وہ زیادہ خوش ہونے میں تو خبر دینی بہت

(۱۲) کوئی چیز نہ ہر دہرا کہولی ہوئی اور ایسے تمام پر نہ رہو جہاں ہر کوئی  
اوسکو چھو سکے اور جس نشانیے اور جس طرف میں وہ ہوا اسکے اوپر نہ ٹوٹا فون  
میں نہ ہر کا لفظ ضرور لکھو خواہ وہ کسی جگہ کہی ہو۔

(۱۳) چلنے میں سڑک کے کنارے چلنا چاہئے اور ایک طرف دیکھنا اور  
دوسرے طرف چلنا نہ چاہئے۔

(۱۴) تاریکی کا چھٹا کا، کانچ کے برتن کے اٹے رائے میں ہرگز نہ  
(۱۵) بارود کو چراغ کی جلی سے نہ چھیڑو۔

(۱۶) گیس کا تیل لب میں موندنا نہ بہو بلکہ کچھ خالی رہنے دو تاکہ  
جب تیل گرمی سے پہلے نہ اوسکو پھیلنے کی جگہ ملے۔

(۱۷) چھٹے کو آگ میں چھوڑ کر نہ جانا چاہئے۔

(۱۸) جب کسی ایسے عرق کے بوتل کو کہو لو جس میں اوپہاں آئے جیسے  
سوڈا وائٹرک بومقل تو کاگ کو اپنے ہاتھ سے پکڑ لو۔

(۱۹) جب کوہرا پڑتا ہو تو خوب ہوشیاری کے ساتھ گہرے نکلنا چاہئے۔

(۲۰) دیا سلاٹھون کو اونٹنی ڈبئی میں رکھو اور اونکو ادھر ادھر پڑا  
نہ رہنے دو۔

(۲۱) جنگل میں اگر چہراغ جلاؤ تو اوسکے پاس نہ بیٹھیں۔

(۲۲) گیس کا تیل بہت مقدار سے گہر میں نہ رکھیں۔

(۲۳) ریل گاڑی جب چلتی ہو تو اوسوقت نہ اوترین چڑھیں۔

راقمِ محبِ حسین



ہوئے ہیں اور ان سے دور کیسے کیا ہے میری زبان ابھی قی نہیں اور اسی علم میں زمین پر  
 ایسا کرنے کے طریقے بیان کیے جاتی ہیں، کون سی زمین عمدہ اور کھری ہی ہو، کون سی  
 متوسط ہو اور کون سی اوسے ذریعہ کی ہو اور یہ فی فی زمین کا پہچاننا زراعت کا  
 اصل الاصول ہے جو ملکی ہر شخص کا بہ وقت بہن اپنی نیاچ واسطہ کے حاصل کرنے کے لئے  
 یہ ضروری ہے کہ ہر ایک مہتران ہر ایک قسم کے پھل اور دانے اور ترکاری یعنی سال پت کو  
 جو چیزیں درست کرتے ہیں اور کدو چیتے اور ہر ایک قسم میں کھجور اور عمدہ کو اختیار کرے  
 اور ہر ایک چیز کے بونے اور لگانے کے وقت اور فصل کو چھپانے اور جو ہوا اس کے موافق  
 ہو اور سکودر بافت کر سہ پہر بونے اور چوتھے اور دھت لگانے کی ضرورتیں اور جو  
 سیکھ اور جس طرح کے پانی ہر ایک قسم کو مفید ہونے میں اور کئی شافیت کرے اور  
 طرح طرح کی کہاوا اور اٹھا پٹا سیکھنے پر یہ بھی ہائے کہ کون کون سی کہاوا کس کس  
 قسم کے وقتوں اور اوقات اور ترکاریوں کو مفید ہونے میں اور یہ بھی دریافت  
 کرے کہ زراعت کرنے سے پہلے زمین کو کس طرح آباد کرتے ہیں اور بعد زراعت یا درخت  
 لگانے کے اس کو کیوں درست کیسے رہتے ہیں تاکہ پانی سب مقامات پر پہنچتا رہے  
 پھر ہر ایک زمین کا کیا اندازہ ہو ہر ایک چل یا میوہ پانچ لکھنے کے لئے یعنی کس قدر  
 فاصلے سے ہر ایک زمین میں کیوں کٹھن برتری کیا جاسکتے ہیں ہر ایک درخت یا سبزی پر  
 جو آفت آوے اور کس طرح کیوں نکل کرنا چاہئے اور کس مذہب سے اس آفت کو دور کرے  
 اور کس صحت اور تندہی سے اس کو مستفید ہونا چاہئے تاکہ اس کے فوائد پوری پوری حاصل ہوں  
 اور اس کی پیداوار بہر پور اور زیادہ ہو پھر غلوں اور میوہوں اور ترکاریوں کو کیوں  
 حفاظت سے رکھنا چاہئے کہ وہ خراب نہ ہوں نہم چاہتے ہیں کہ ان سب مضامین

۱۔ مناسب کو اچھی طرح تفصیل سے ایک ایک باب میں بیان کریں اور بعد ان مطالب کے بیان کر کے ہم حیوانات کی فلاح کو بھی بیان کریں یعنی اون حیوانات کی جنگی زراعت میں بہت بڑی محتاج ہیں۔ جیسے گاؤں کی بلی بھینس اونٹ وغیرہ اون کی نسل بڑھانے کے طریقے اور اون کے باران و درکار کے لئے اور علاج اور جو بائیں اس بحث سے تعلق رکھتے ہیں۔

### پہلو یا سبب

زمین کی شناخت میں اور یہ بات اس بات کے مترادف ہے زمین میں سے کون سی زمین اعلیٰ کی جو اور کون سی متوسطہ اور کون سی سفلہ ہے اور اس سے شناخت کے واسطے کیا کیا علامات اور دلائل ہیں اور اسی باب میں بیان ہوا ہے زمین کا جو اور (مہلہ) جو اور کب اس بات کا کہ ہر ایک قسم کی زمین کون کن درختوں اور گھاس چیز کی کاشت کے لئے زیادہ مناسب ہے۔

### زمین کے اقسام

جانتا چاہئے کہ علم فلاح اور زراعت میں سب سے پہلے اس بات سے جاننے کی ضرورت ہے کہ زمین میں عمدہ اور بہتر کون سی زمین ہو اور اس کے پچاننے کی تدبیر کیا ہو اور اس زمین میں بلحاظ عمدگی اور خوبی کے کتنے درجے ہیں یعنی کونسی زمین اول نمبر کی ہے اور کون سی دوم نمبر کی اور کون سی سوم نمبر کی جو شخص ان باتوں سے واقف نہ ہو وہ علم زراعت کے اسوئ سے ہرگز واقف نہ ہو گا بلکہ اگر زمین کی شناخت نہ ہو اور سارا علم زراعت جانتا ہو تو کہہ سکتے ہیں کہ اس نے اپنی اوقات کو ضائع کر دیا اور برباد کیا

۲۔ زمین کے وہ زمین۔ وہ جو ترقی کر رہی ہو اور ان کے سدرہ زمین جو کہ ترقی کے لائق ہی نہ ہو جس کے حریف میں بہتر زمین

اور علم زراعت سے محض جانا رہا۔ رازی نے کتاب صبح اللیلان میں لکھا ہے کہ ایک مدت میں آفتاب کے اثر سے اور بارش سے پھر مٹی ہو جاتا ہے اس لئے کہ آفتاب خشک کرتا ہے اور اس کے اجزاء میں جدائی دالتا ہے جیسے آگ کا اثر ہے۔ اس کے بعد باقی بڑا ہوتا ہے اور زمین سے جو لطیف ہو وہ گل جاتا ہے اور ریزہ ریزہ ہو جاتا ہے ہر ایک زمانہ گزرنے کے بعد متعین ہو کر مٹی ہو جاتا ہے اس تہجج نے کہا رازی نے اس قول سے صاف ظاہر ہوا کہ آفتاب ہی زمین کو گرم کرتا ہے اور اس کے اجزاء کو جدا کرتا ہے اور اسی واسطے اوپر کی زمین بوجہ آفتاب کے حرارت پر پختہ کے اندر کی زمین سے عمدہ اور لطیف ہوتی ہے اور یہ بات مشاہدہ ہوتی ہے کہ جو مٹی کنوئیں کے تہ سے یا غارت کے نیوے نکلتی ہے وہ پہلے سال اس لائق نہیں ہوتی کہ اس میں کچھ اوس کے لیکن جب اس کو آفتاب پکا دیتا ہے اور اس کے اجزاء کو لطیف کر دیتا ہے اور وہ گرم ہو جاتی ہے تو اگلے سال لگتی ہے اور اس کی وجہ یہ ہے کہ مٹی کا مزاج سرد اور خشک ہے پس اگر حرارت آفتاب کے اور بارش کی تری اس کو نہ پختہ کر کوئی کہا اس پر اس پر اس کے اس موقع پر یہ بات بھی یاد رکھنا چاہیے کہ اگرچہ زمین اپنی طبیعت سے سرد اور خشک ہے مگر اسی پر ایک زمین دوسرے زمین کے نسبت زیادہ تر ہوتی ہے اس واسطے ایک زمین دوسری زمین کی نسبت زیادہ سرد ہوتی ہے۔

سب سے گرم باجماع علمای زراعت وہ زمین ہے جس کی مٹی کالی ہو پھر لال۔ اور سب سے سرد وہ زمین ہے جو سفید ہو پھر زرد اور پس زمین بن جب قدر سفید ہو اس کی قدر سردی اوس میں سمجھنا چاہئے ایسا ہی زردی کا حال ہے اور سب رنگوں کا۔

\* جنی جنی میں جنی کا لکھنا چاہئے یا وہ جو اس قدر زیادہ گرم ہو اور جنی کا لکھنا کہ جو کی اور کی اور

زمین وہ زمین ہے جسکی شکل پانی کو برک ملنے ہوا  
 ہوئی ہو اور زمین ہوتی ہو نہ سختی اور اسکا وہیلہ سخت ہو جا ہوا پھر کی طرح  
 لیکن نہ بالکل جی ہوئی ہو نہ بالکل خشک ہو بلکہ ہوڑی ہوڑی تری ہو اور اجڑ  
 اور سکے ایک ایک ہون چیتے پھر کی ریتی اس سب سے کہ زمین تری کم ہوئی  
 اگر وہ حقیقت دیکھو تو وہ بہت چھتی چھتی ہوئی کنڈیان میں یہ تو سب قسموں میں تری  
 کے اعلیٰ درجے کی ہو اور انسانی زمین نہ دیکھی گئی ہے لیکن کبھی کبھی دیکھی گئی  
 اس زمین کے بعد وہ زمین جو سخت بیان ابو حنیفہ دینواری صاحب نباتات نے  
 اپنی کتاب میں کیا ہے اور اسکی بہت تعریف کی ہو وہ لکھتا ہے جو ملک نرم اور گرم  
 اور طابم ہوتا ہے اسکی مٹی ریت کی طرح ہوتی ہے لیکن ریت نہیں ہوتی اس قسم  
 مٹی سبزی کو بہت پالتی ہے خصوصاً سب اور سکے رد اگر وہ دودیا جاوے تو وہ  
 درخت کی پرورش کرتی ہے اور اسکی حفاظت کرتی ہے اسوجہ سے کہ وہ پانی  
 پی لیتی ہے خواہ آسمان کا دیو یا زمین کا بوجہ اپنی تری کے اور پانی اور سکے ہر  
 اور ریشے میں سما جاتا ہے پھر زمین سے درخت کی رکن میں جاتا ہے اور جب قدر  
 کی جڑ کا زور ہوتا جاتا ہے وہ کشادہ ہوتی جاتی ہے اسوجہ سے درخت خوب اوپر تری اور  
 اسکی عمر زیادہ ہوتی ہے۔

جب کوئی ملک سخت اور شور ہو تری ہو پانی وہاں سے بہ جاتا ہے اور زمین میں  
 جذب نہیں ہوتا اور چونکہ جذب نہیں ہوتا زمین میں بھی نہیں آتی اور چونکہ نمی  
 نہیں آتی وہاں کچھ نہیں اگتا اور بوجہ اس امر کے کہ وہ زمین سخت اور خشک ہوتی  
 زمین پانی نہیں پھیلتی نہ درخت کی رگین اور زمین پھیلتی ہیں۔

## شکر

فخاکسار صاحبان مفصلہ ذیل کا نہایت شکر ہے جنہوں نے  
 ازراۃ قدوائی اور فیض سانی رسالہ علم کی خریداری فرمائی ہے اور طریقے شایع ہو کر  
 اپنی نیک نیتی سے اور بظرف خیر خواہی قوم امداد کی خصوصاً جناب مولانا مولوی جلال الدین  
 صاحب حسینی کا شکر یہ نہایت تہ دل سے ادا کیا جاتا ہے جنہوں نے اپنی نیک نیتی  
 اور سچی ہمدردی اور اپنی ذاتی خوش اخلاقی کی وجہ سے اس رسالہ کی خریداری  
 فرمائی۔ یہ وہ صاحب ہیں جنہوں نے اپنی صفائی قلب سے اور علمی ضیاء سے  
 کی تائید کی جو میرے دل میں رسالہ معلم کے اجرا کی نسبت آئی تھی اور یہ ارتداد  
 اس رسالہ کی امداد ہر طرح سے فرمائی اور قوم کی بہلائی کے واسطے اپنے اوپر  
 تکلیف اٹھا کر مضافین علمی تحریر فرمائی اور آئندہ کے واسطے مدد دینی فرمائی۔  
 یہ صاحب بڑے لائق اور قابل شخص ہیں جو علوم قدیمہ اور  
 جدیدہ میں بیکار روزگار ہیں اور ہندوین برائے چندے رونق افروز ہو سکے ہیں  
 یہ صاحب زبان فرانسیسی اور عربی میں کامل ہیں اور فارسی تو اوکی مافوقی زبان ہوتی  
 فی الواقع ایسے صاحبوں کا ہمارے ملک میں کثرت مانا نہایت مسرت ہے۔  
 بلکہ نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر کا بھی شکر یہ ادا کرنا چاہتا ہوں جو  
 ایک بڑی سچی قوم کے ہمدرد اور حسین ہیں اور ہر ایک نیک کام میں اپنی نیک نیتی کی وجہ سے  
 اول ہوتے ہیں۔ اور حتی الامکان اپنی کوشش اور سعی و وسع کام میں مدد پہنچاتے ہیں  
 یہ صاحب جلسہ خیر خواہ ہند کے میر مجلس ہیں اور بیت المساکین کی فانی سانی  
 اور کتب خانہ مجبوریہ کرسچن ہیں۔ اور فی الحال سرکار نظام میں مجدد مستعد جناب صدر الہما



## فہرست مضامین

صفحہ	نام مضمون نگار یا مولف	مضمون
		طبیعیات —
۸۱	..... محب حسین	بارومیٹر یعنی مقیاس الريح
		کیمیا —
۹۲	..... مولوی وحید الزمان صاحب	صنعت
		ادب —
۹۶	..... مولوی سید کریم علی صاحب جوہر	بیان فائدہ منوم
	..... مرحوم مولی احمد باری جوگلی	زراعت —
۱۰۲	..... مولوی ریحان الزمان صاحب	بقیہ مضمون زراعت
		طب —
		طب لی تاسیج کا مختصر بیان .....
۱۰۰	والد میرزا حسن علی صاحب	<div style="display: flex; align-items: center;"> <div style="font-size: 4em; margin-right: 10px;">{</div> <div> <p>عجب .....</p> <p>نواح کوشہ نظر .....</p> <p>نہ سحر کا نظام .....</p> </div> </div>
	عجب .....	
	نواح کوشہ نظر .....	
		تاسیج —
		طبیعیات —
۱۱۵	..... نواب قنبر علی صاحب	طبیعیات —
	..... مولانا عبد الجبار صاحب	طبیعیات —
	..... میرزا محمد خیر خواہ صاحب	طبیعیات —
		طبیعیات —
۱۱۷	..... میرزا محمد علی صاحب	طبیعیات —

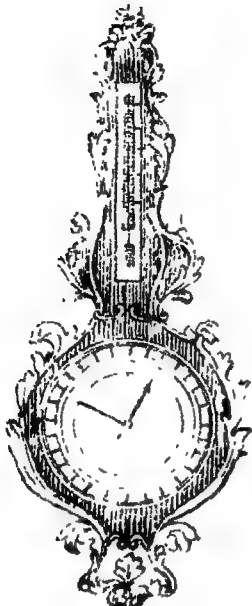
## فہرست تصاویر

تصاویر آلات —
بارومیٹر .....
بشمی سبب مہر غوث مناسب

کرم حضرت بنو کاغالی حضرت پرنو بہا لہجہ مرزا سرور یارم کا چینی راج مانیا سلطان  
 شہنشاہ کینہ راف استوار اف رتھیا والی ریاست اور تیرا تکریم دام اقبالہم  
 جب سے یہ رسالہ معلم شفیع جاری ہوا تھا اولہ وقت سے ہم  
 نہایت ہی ہمارے ہندسے بڑے ہمارا جوان اور نوابوں وہ الیہ ان  
 ست و عظیم الشان اور جانم و ان میں سے کون صاحب دومی محبت اور  
 عالی نہ ہمارے اس سالہ کی خریداری اور سرپرستی سے۔ یہ پہلا منظور فرما  
 اور ان صاحب اپنی بندھتی۔ یہ قدرہ الیہ سے دوم وہ ان کے شایق اور  
 اور یہ سرپرست ہوئے۔ اسہی انتہی میں ہم پہلے ہمارے حکم و درن  
 اسرار و انظر اطلالون زمان قدر و ان علوم و فنون عظیم الشان رفیع المک  
 دھات پانہ ان علی حضرت پرنو بہا راجہ مرزا سرور یارم کا چینی راج مانیا  
 سلطان بہا ور کے سہا ایس امی والی ریاست و ان تکریم دام اقبالہم نے  
 اسہی دنی ہمتی اور پچی قدر دانی سے اس رسالہ کی خریداری منظور فرما  
 اور اسے نام نامی اور ہمہ گرامی سے اس رسالہ کو معزز اور ممتاز فرمایا۔  
 ہم بحال ادب اور نہایت تکریم سے ہمارا اچھا صاحب دام اقبالہم  
 اور اس قدر دانی کا شکر یہ دست بے بحال ہے۔ یہ ان اور خداوند تعالیٰ سے  
 ست بدعا میں کہ ہمارے ہمارا اچھا صاحب دام اقبالہم کی عمر و دولت اور شان  
 شہادت میں ترقی روز افزون ہو۔

سنہ ۱۲۸۰ جناب صاحب عالی شان کرنل سر۔ ار۔ جی۔ میڈ۔ سر کے  
 ایس۔ ایس۔ بی۔ ایس۔ سی۔ رزیدنٹ بہا۔ دام اقبالہم حید آباد





الف - بارومیٹر



ب - بارومیٹر کی نئی چیا - چنی

## طبعیات

### بارومیٹر یعنی مقیاس الیج

شاگرد کا سوال - ہوا کا وزن کیون بارومیٹر سے دریافت ہوتا ہے -  
 معلم کا جواب - اس کا سبب یہ ہے کہ بارومیٹر میں ایک شیشہ کی ٹی ہوتی  
 اور پہنٹی ایک طرف بند اور دوسری طرف کھولی ہوتی ہے اس طرح سے کہ ہوا  
 کا دباؤ جو ٹی کی کھولی ہوتی جانب پڑتا ہے پارہ کے وزن کو تو لٹاتا ہے اور جب  
 ہوا کا دباؤ پارے کی سطح پر زیادہ اور کم ہوتا ہے تو اسے جقدر پارا بڑھتا اور اترتا ہے۔



جو پارہ کو چھڑا دو اور اوتا سے روکتی ہے۔

س۔ بار و میٹر کے اوتار سے کیوں بارش کی حدیت ظاہر ہوتی ہے یعنی جب پارہ اوترتا ہو تو کیوں معلوم ہوتا ہے کہ پانی قریب برسیگا۔

ج۔ اس واسطے کہ جب ہوا پارہ کو ہمیں کنبہاں ملتی تو معلوم ہوتا ہے کہ ضرور بوجہ بخارات بقیق موسیٰ ہے۔

س۔ جب بار و میٹر کا پارہ اوپر چڑھتا ہو تو کیوں اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ موسم گرم کرنے والا ہے۔

ج۔ اس واسطے کہ ہر دنی بواجب گف ہو جاتی ہے اور بخارات سے پاک ہوتی ہے تو وہ پارے کو جس میں وہ بوجہ تیرنا ہے بڑے زور کے ساتھ دبا جاتی ہے۔ اس واسطے جب پارہ بڑی تلی میں چڑھتا ہو تو وہ بوجہ چوٹی تلی میں ہو جاتا ہے اور موسیٰ کو پھیر دیتا ہے۔

س۔ بار و میٹر کب بہت چڑھا ہوا رہتا ہے۔

ج۔ جب درجہ تک پہنچ کرنا ہے یا جب شمالی شرقی یا دتر ہی پوری ہو جاتی ہے۔

س۔ کیوں بار و میٹر کا پارہ ان وقتوں میں چڑھا ہوا رہتا ہے۔

ج۔ اس واسطے کہ ان وقتوں میں ہوا نہایت خشک اور گف ہوتی ہے اور اس واسطے وہ پارہ کو اچھی طرح اوٹھائی رہتی ہے۔

س۔ کب بار و میٹر بہت اوترتا ہوا رہتا ہے۔

ج۔ جب بعد کھل گونے کے برف پڑتا ہے یا جب جنوبی مغربی ہوا چلتی ہے۔

س۔ کیوں بار و میٹر ان وقتوں میں اوتر جاتا ہے۔

جو تون اور بونوں پر فرانسسیسی وارنش کر نیکی ترکیب  
 قوم حسین



## جو تون اور بونوں پر فرانسسیسی وارنش کر نیکی ترکیب

تین پونچھ سو گریزہ پونچھ ملوین اور آدھ پونچھ سو گریزہ اور پونچھ سو  
 لاکھ کے ٹکڑے اور ۹ ماشہ عمدہ پسا ہوا تیل اور ۹ ماشہ عمدہ نرم صابون اور  
 ۹ ماشہ ایسٹ گلاس اور سین لاکر ملا دیں پھر ان سب اجزاء کو آگ پر رکھیں اور  
 دس یا زیادہ منٹ تک اسکو جوش دیویں پھر اسکو چھانڈا ایک شیشے میں  
 بند کر لیں اور ڈاٹ لگا دیں جب ٹھنڈا ہو تو اسکو استعمال میں لاویں  
 کہ ایک صاف اسپنج لیکر اس سے چڑے پر ملین۔

## جو تون کی سیاہی بنانی کی ترکیب

جو تون کی سیاہی اکثر آئوٹھی بلیک اور ٹریکل اور السی کا تیل یا میٹھا تیل اور

”ب“ وہ الہ جو بارہ میٹرک پست پر لگا ہوا ہوتا ہے۔ ”الف“ لکھ کی ملی ہے۔  
 ”اے“ اور ”ب“ کے درمیان میں غامی جگہ ہے۔ ”ت“ بارہ کی بعد ہی کو ظاہر کرتا ہے۔  
 ”د“ کہلا موزنہ ملی کا ہے۔ ”ج“ وہ وزن جو چارہ کی سطح پر تیرتا ہے۔ ”ر“ مہور  
 جس پر تیرتا ہے۔ ”س“ دوسرا وزن جو مہور پر تیرتا ہے۔

۱۰ ایس کلاس ایک کم چکدار سفید چیز ہے جو جانوروں کے پیکٹوں سے بننا ہے وہ ہی ایک  
 چکدار چیز ہے ۱۱ منہ آوری بلیک یعنی ہڈی کا کوئلہ باریک پسا ہوا ہے ٹریکل گرد کا شیرہ۔

آئل آف وٹریل سے بنتا ہوا اس کی ترکیب کئی طور پر ہو سکتی ہے۔ اگر اس کی ترکیب  
 مناسبت سے ہو تو اس کا ذائقہ بہت اچھا ہوتا ہے۔ اگر اس کی ترکیب مناسبت سے نہ ہو تو اس کا ذائقہ  
 اور جو پتلی بنانا منظور ہو تو پانی زیادہ ڈالے۔ اگر پتلی بنانا چاہے تو اس کا ذائقہ  
 یہ بھی آئوری بلیک اور ٹریکل ہر ایک آدہ سیر اور میٹھاتیل اور آئل آف وٹریل  
 ہر ایک آدہ آدہ پاؤں سے آئوری بلیک اور ٹریکل اور میٹھاتیل کو خوب اچھی طرح  
 ملائیں پھر وٹریل کو جس پانی میں حل کریں بعد اسکے دو وزن کو ملا دین اور  
 تین گھنٹے رکھ کر مجموعہ کے ایک چوتھائی پانی یا تیز بیر شراب ملا دین۔ اگر بہت  
 کثرت سے اس کا بنانا منظور ہو تو وزن یہ ہو۔ آئوری بلیک تری ہینڈر ڈو بیٹ  
 ٹریکل دو ہینڈر ڈو بیٹ اسی کا تیل تین گیلن اور وٹریل دس سیر اور پانی انٹی  
 گیلن ان سب کو مذکورہ بالا ترکیب سے ملا دین۔

اگر کاربھی بنانا چاہیں آئوری بلیک ایک سیر ٹریکل آدہ سیر نہ بیٹوں کا تیل اور وٹریل  
 ہر ایک آدہ آدہ پاؤں مذکورہ بالا ترکیب کے موافق ان سب کو ملا دین اور اس قدر  
 پانی ڈالیں کہ لئی کی طرح کاربھی ہو جاوے اگر کثرت سے بنانا چاہیں تو اس کا وزن  
 یہ بھی آئوری بلیک تین ہینڈر ڈو بیٹ ٹریکل دو ہینڈر ڈو بیٹ اسی کا تیل اور سیر ایک

آئل آف وٹریل یعنی گندھک کا تیزاب جس کو سلفورک ایسڈ بھی کہتے ہیں حالانکہ وہ آئل  
 نہیں ہوتا مگر پینے میں غیر ذائقہ کے تیل سے مشابہ ہوتا ہے اس لئے آئل آف وٹریل کہتے ہیں اور اس  
 وٹریل کا اطلاق بھی کرتے ہیں۔ آئوری بلیک کو مزید اچھی طرح سے چھلکنا چاہئے جو جب تیل یا بجی  
 بنانا منظور ہو ورنہ وہ جلد ہی سخت نشین ہو جاوے گا اور وٹریل خوب اچھی طرح سے کھینچا جاوے  
 پانی ملائے سے پہلے اور اگر آئوری بلیک میں تھوڑا چونا ملا دین تو اور اجناس کو ملا کر دیکھا اور  
 میں عمدگی پیدا کریگا۔ آدہ ہی چٹانک کا ایک اونس اور سولہ اونس کا ایک ہونڈ اور اٹھائیس ہونڈ  
 ایک کو اٹھارہ چار کو اٹھارہ ایک ہینڈر ڈو بیٹ اور بیس ہینڈر ڈو بیٹ کا ایک فن ہونا چاہئے۔ ایک ہینڈ  
 ڈو بیٹ یا دو کا ایک کو اٹھارہ چار کو اٹھارہ ایک گیلن ہونا چاہئے تو ایک گیلن تین ہینڈر ڈو بیٹ

تین تین گیلن۔ آئل آف وٹریل چودہ سیران سب اجزا کو مذکورہ بالا ترکیب سے ملا دین اور بقدر مناسب پانی شریک کرین۔

### ہندوستان کو بوٹوں کی وارنش

اسی کا تیل پاؤ بھر کھربا آدہ پاؤ کھربا کو اسی کے تیل میں پچا دے جب وہ پک گاڑا ہو جاوے اور سوخت و دوتے چڑا لاکھہ اوسین ڈالے اگر آبی بنا نامنظور ہو تو دلاہتی نیل (صاف کیا ہوا نیل) اوس میں شریک کرے اگر کالی بنا نامنظور ہو تو کاجل شریک کرے جب چڑے پر خواہ لکڑی پر لگانا منظور ہو تو اوسین ملا دین۔

### چمپے کے لکڑی و شنائی بنا فی کی ترکیب

اسی کا تیل لیکر خوب پچا دین یہاں تک کہ گاڑا ہو جاوے اس میں پکڑا دے اور سوخت ہنڈا کر کے کاجل ملا کر خوب پسین یہاں تک کہ چمکنے لگے پھر استعمال میں لا دین۔

### کاغذی لکھنے کی روشنائی

وارنش کھربائی ۳ تولہ چربی دلاہتی صاف کی ہوئی ۲ تولہ سوم زرد و صاف کیا ہوا تین تولہ رال سفید تولہ ہر صابون دلاہتی چار تولہ کاجل تولہ ہر چڑا لاکھہ تولہ ہر پتلے چربی اور سوم اور صابون کو پگھلا دین پھر اوسین وارنش اور بابل اور چڑا لاکھہ ڈالین جب گل کر لی جاوے تو کاجل ملا دین اور پچا دین یہاں تک کہ خوب مکر کھڑت ہو جاوے پھر دوتا کر ہنڈا کر لین وہ جم جاوے گی جب استعمال کرنا چاہیں تو کمرہ پانی میں نہول کر پسین۔

## سادسی روشنائی

کا جل ایک تولہ اور گوند بیول کا پانچ تولہ اور نیس ویسی ۶ ماشہ چیلے گوند کو پانی میں  
پنجا دسے پیران دو دن چھڑون کو ملا کر گھونٹے اور چل کر دے جس قدر زیادہ گھونٹے گا  
اور تنہا ہی روشنائی عمدہ ہوگی۔

## طرح طرح کی رنگین روشنائی بنانے کی ترکیب

جس طرح کا چاہے انگریزی رنگ لاوے اور پانچ گنی گوند بن گھونٹ لےوے

## شجرہ بنانے کی ترکیب

شجرہ کی ڈلی لیکر بڑے ہنسی میں رکھے اور باد سکھو بھول (جلی راکھ) میں ڈالے  
تین یا ایسا ہی کرے پیرا سکھو خوب پیکر پانی میں گھولے اور چھنی کے پیالے  
میں ڈال کر بہت سا پانی بہر دیوے اور ایک لیون کاٹ کر اوس میں پھوڑ دیوے  
جب شجرہ نشین ہو جاوے تو بتی لگا کر اوپر کا پانی سب پیاد دیوے جس قدر  
پنچے رہ جاوے اوس میں فی تولہ چار تولے گوند صاف کیا ہوا ملا کر خوب چل کر  
اور سر کی یا قلمون پر او سکھو لیس کر دھوپ میں رکھ دے وہ سب خشک کر ملے  
ہو جاوے گی او سکھو استعمال کرے۔

## کانپی کا گند بنانے کی ترکیب

حصارہ ریونڈ چینی دو تولے کیترا آدہ پاؤ پانی میں بیگو کر مثل تیلی لسی کے پنجا  
اور کاغذ پر بٹھا بٹھا ہار کر مین جب خشک ہو جاوے تو کاغذ کو بچ مین دھاؤ کر

رام

چکن کر مین۔

## ادب

## بیان ماخذ علوم

تصنیف فاضل کامل مام بے بدل سرارد و انشوران ہندوستان جناب مولوی  
سید کریم علی حسینی جو پوری الہم اعظمہ و اوغلاہ غی جنات النعیمہ تہذیبی امام بارہ ہونٹے  
مشہور جناب سوال خیر خواہ ہندوستان عہد الامتہ جناب علی القاب انزل سہ چار  
ثربو یلمین صاحب بہادر یعنی کہ عربون نے پونا نیوٹے اور فرنگستان نیون نے  
عربون سے کتنا فائدہ علمی حاصل کیا اور اب مسلمانان ہندوستان اہل انجھستان  
کے اختلاط سے کتنا فائدہ علمی حاصل کر سکیں گے۔ مرسلہ مولوی سید سادہ صاحب عرف  
میر نواب اول تعلقہ آرضلع کلبر کہ مراد فائدہ ناظرین بانگین رسالہ مشتمل  
مورخہ ۱۲ صفر المظفر ۱۲۹۵ھ ہجری

## بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و شکر حکیم مطلق وآلہ حق کا کہ پیغمبروں کو نبی آدم کی تعلیم اور ہدایت کیونکے  
او بہت بہت درود و سلام پیغمبروں پر کہ عکامی آہی ہیں خصوصاً خاتم پیغمبران پیغمبر  
آخر الزمان پر اور انکی برگزیدہ اور پاک اولاد پر اور انکے اصحاب اولوالالباب پر  
اما بعد کہنا ہی کہ آیت علی بن حجت علی حسینی جو پوری کہ یہ چھوٹا رسالہ ہر بیان میں  
ماخذ ملون کے یعنی آدمیوں نے کہاں سے علم پایا اور بیان میں اسکے کہ کتنا فائدہ  
علمی حاصل کیا عربون سے اور اب مسلمان کتنا فائدہ حاصل کر سکیں گے اختلاط سے  
اہل فرنگستان کے۔ اس رسالہ سے اگر ممکن ہو کہ کوئی شخص فائدہ حاصل کرے



لازم ہے کہ وہی کہے واسطے جناب سے کتاب سرچاڑھی کے عربیین صاحب ہمارے کہ مشوق طلبہ علوم ہیں پہلا مقدمہ غشا ہدیہ لڑکوں جن کہ اور ان کے کے آلات کیواسطے جو ان کو ظاہر کم کم آہستہ آہستہ علم کو حاصل کر رہے ہیں اور ہنسا اعلیٰ حالت سے دور رہنے کے ہیں اور شاہی علم اور مشغولیت سے نزدیک بہہ رہے ہیں لیکن اس کسب کے واسطے معلم یعنی سکھلا رہے والا ضروری ہے کہ پہلے کچھ لانا نہ باندھا ہو ویکو لڑکوں کے ساتھ کتنا بکنا پڑنا ہی جب وہ بات کرنی چاہتے ہیں اور برسی محنتوں سے حرفوں کو ان کے خاص مخرجوں سے اور خاص وصفوں کے ساتھ نکالنے میں یہ بات اور استخوانوں سے بھی معلوم ہوتی ہے چنانچہ ملکہ شاہ تیوری نے ایک مکان بنوایا اور اوہیں دوزخ سے عورت اور مرد سب کو لگا اور پھرے لاکے رکھے اور لڑکے نوزاد کو پرورش کے واسطے اوکو ہنسا لیکن وہ لڑکے بعد رشد کے قادر کلام ہر ہندو سے - اس تہید سے یہ عرض ہنہیں کہ اوکو فوت مائیت ہنہیں بلکہ اس فوت مائیت سے کچھ آن اور ابن اور مانند اسکے جیسے اور کو نگر کر رہے ہیں وہ ہی کہہ چکے بلکہ جیسے با - ۱ - ۲ - ۳ - اور قریب ادن حرفوں کے کچھ نکل سیکینگے لیکن بیٹ عرصہ کے بعد اور آپ سے ادن حرفوں کو مان سیکینگے اور انکو واسطے کچھ مقرر کر سیکینگے مگر جیسے اشارے اگر ہم اپنے نوع کے افراد کو متفرع ایک شخص سے جانیں تو ضرور پہلا معلم ہمارا ایک ہی تھا - مگر بعض یونان کے فیلسفوں کا قول ہے کہ انواع و اقسام سب قدیم ہیں - چنانچہ یونان کے فیلسفوں کی تواریخ میں فیلسوف ارسطو سے متعلق ہے کہ عالم باقی ہی بلا زوال اور سرج کو محیط سے ہم دیکھتے ہیں۔

افنا لنبأ بما کہ پانی اور مٹی چھائی اور کمرنگ نہ پہنچا اور سے حضرت موسیٰ علیہ السلام  
 مارا جتنے آدمی ان کے بعد ہوئے اور نہیں تینوں کی اولاد ہیں نام نامی ان کے  
 یہ ہیں حضرت سام حضرت یافث حضرت حام بت پرستوں نے خلقت دلائے  
 زانی کو بیت لبا اور دراز لکھا ہے کہ آدمی کے ہم سے باہر ہے محض خیالی فرمانے  
 کوئی دلیل اور سپر نہیں صرف تقلید ہی ہم کہ برابر سے۔ سننے آتے ہیں وہ جھوٹی  
 کہانی ہی لوگ سننے آتے ہیں وہ جھوٹی کہانی کیا سچ ہو سکتی ہے۔ اس کے لوگوں  
 بڑا چرچا ہوتا علم نجوم کا اور اب بھی بعض مین ہی مصریوں کا علم نجوم اور کلدانیوں کا  
 اور ہندوں کا علم نجوم مشہور ہے ان تینوں سے ملکی چرچا علم نجوم نکلا اور سے  
 فارسیوں کا علم نجوم کہتے ہیں ان کے مجنون نے عالم کی خلقت کا اور رقم کی خلقت  
 کا اور طوفان کا زائچہ بنایا خطا و ایقار کے حکم کے نزدیک آفرینش عالم سے نفرت  
 حال ٹھنڈا آٹھ کر درجیاسی لاکھ تیس ہزار چار سے تیس برس گزرے ہیں رقم  
 اور مٹی یہ ہے ۳۲ ۳۰ ۳۰۰ ۸۸۶ طوفان کا قول ماتہ ان کے اقوال کے نہیں  
 بلکہ اوپر دلیلیں ہیں گول ہونا زمین کا اور اونچی جگہیں پانی وغیرہ کی صورت سے  
 پچھلے پید کے آدے اور پچھلے زمین کو کم کم بیابا تو ضرور پانی ساری زمین کو گھیر لیا  
 دوسری کائنات حشر کا ہونا تیسری زمین کو کہو دے سے اور بعض پہاڑ طبقہ  
 طبقہ معلوم ہوتے ہیں اگرچہ یہ سب علوم اب تک کمال کو نہیں پہنچے اور جہاں  
 رہی اور کما آدمی کی طاقت سے باہر ہے کہ طبقات میں اتنا ہی کافی ہے جیسے  
 آدمی درخت کی عمر کو دیکھ کے ملائم اور نشانوں کو پہچان کے ٹھنڈا ہوتا ہے  
 گونا گونہ تحقیقی معلوم نہیں سب سے بڑی دلیل پیغمبروں کا فرمانا کہ مکی ایسی ہیں کہ

اقوال مانند اورون کے وہی مباحی نہیں وہ سب محالات علیہ کے قائل ہیں  
 تو اس میں کچھ شک نہیں کہ طوفان ہوا اور انہیں تینوں کی ذیت ساری جہانین  
 ہے قطع نظر اسکے اگر ہم اپنے ہی امتحان کو درست سمجھیں تو دیکھنے سے معلوم  
 کہ سارے جہان کے آدمی تین صنفیں آپس میں ممتاز ہیں اور باوجود تباہی شکل  
 و شامیں کے بسبب اس شناخت کے جو ہلکا عطا ہوئی ہے دیکھنے سے  
 نہ دیکھتے کہ یہ سب بنی نوع انسان اور ہماری ذات جمالی ہیں تو جنہوں نے  
 کہا ہو کہ انسان سب ایک ہی کی اولاد نہیں محض خیالی ہے بسبب داخل ہونے  
 لہذا ان کے ایک دوسرے میں جغرافیہ والوں نے بہت سا اختلاف کیا ہے  
 اور اختلاف بلا وجہ کچھ نثر ہے تیسرا مقدمہ جغرافیہ و تواریخ کی کتابوں  
 سے معلوم ہو کہ حضرت سام کی اولاد نے اچھے اچھے ملک ایشیا کے اور یونان  
 اور روم و مصر کو گھیر لیا سوائے مصر کے اور جگہوں افریقہ میں بھی گیس ہے  
 حضرت نوح کی اولاد جنگلوں پہاڑوں میں اور بعض جزائر میں بھاگے پھرے  
 حضرت یافث کی اولاد شرقی و شمالی ایشیا و فرنگستان میں جا بسے اور جتنے پیغمبر  
 کہ یہود و عیسائی و مسلمانوں کے کتابوں میں مذکور ہیں وہ سب حضرت سام کی  
 اولاد ہیں مسلمانوں کی حدیث کی کتابوں میں شمار میں پیغمبروں کے ظاہر میں  
 بہت سا اختلاف معلوم ہوتا ہے شیعوں کے ایک حدیث میں ہے کہ سوائی اور دکن  
 صرف بنی اسرائیل کے چار ہزار پیغمبر تھے ایک روایت میں ہے کہ سب پیغمبر  
 تین لاکھ بیس ہزار تھے تیسری روایت میں ہے کہ ایک لاکھ چالیس ہزار تھے  
 اور چوتھی قدر ان کے مسمیٰ تھے مشہور یہ ہے کہ ایک لاکھ چوبیس ہزار تھے اور

اسی قہار آئنے وحی تھے لیکن ایک لاکھ چالیس ہزار کی روایت ساتویں بار  
رسالہ شہادت یوحنا سے ملتی ہے کہ ہر ہر فرقہ بنی اسرائیل سے بارہ بارہ ہزار  
ہتہ اور غیر فرقوں سے بہت لکڑا دسین پیغمبر کے لفظ سے مذکور نہیں مگر حامل  
ایک ہی ہے لیکن ان سب پیغمبروں میں کتنے کس قوم سے معلوم نہیں آہن  
شک نہیں کہ حضرت یافث کی اولاد میں پیغمبر ہوئے ہیں کہ اوئین و اشمند کو  
پیدا ہوئے ہیں لیکن حضرت عام کی اولاد میں مجھے تردد ہے کہ کچھ بواؤست  
کی اوئین نہیں پائی جاتی شاید اوئین بھی ہوئے ہوں ان سب پیغمبروں میں  
بہت تہوڑے ہوں گے کہ سب جن واسطہ پر مبعوث ہوئے ہوں بعض  
اوئین سے ایک قوم یا ایک ٹھہر یا گائون یا ایک خاندان یا اپنے ہی گھر کے  
لوگوں پر مبعوث ہوئے ہیں بعض اوئین سے اپنے ہی پر مبعوث تھے حضرت  
ذوالعزین و حضرت لقمان جسے یونانی یا فریخ زبان میں ایزوب کہتے ہیں  
اونکی پیغمبری میں اختلاف ہے حدیث میں مفضل بن عمر جی کے جو توحید میں ہے  
ہمارے چھٹے امام نے روئے اور لوگوں کے جو منکر صانع تعالیٰ و آلہ حق  
ہیں اور خلقت کو ناقص جانتے ہیں اور سطا طالیس حکیم کے قول کو سند لائے  
اور اس نے رد کیا اور کہا کہ جو چیز بسبب مارضون کے کہ رحم میں حادث  
ہونا پیدا ہوتی ہے منافی عقل کے نہیں ہے چون کہ اکثر امور حکمت کے  
حائون پر واقع ہوتا ہے البتہ ایک مدبر حکیم چاہیے فقط اس حدیث سے اس  
حکیم کی بزرگی پائی جاتی ہے خواہ پیغمبر ہو خواہ نہ پیغمبر کے معنی مسلمانوں کی  
کتابوں میں دیکھ لو مشر ڈال پاور ہی امر پائی نے جو قائل خدا ہی کا نہ کر

مجھے کہا کہ جو آدمی سچ کہے وہ پیغمبر ہے چون کہ حضرت ہمسے علیہ السلام طرہ سے تھے تو وہ پیغمبر تھے لیکن اوسے پیغمبری کے وصفوں سے جو بہت ہیں ایک ہی وصف کو کہ سچائی ہے لیا اور سب وصفوں کو چوڑو یا ظاہر یہ ہے کہ ہر پیغمبر سچا ہوتا ہی لیکن ضرور نہیں کہ ہر سچا پیغمبر ہو۔ چونکہ مقدمہ آئندہ مقرر کیا جاوے گا

### زراعت

(بقیہ مضمون زراعت)

شیخ ابو زکریا نے کتاب الزراعة میں لکھا ہے کہ سوہی زمین دو طرح کی ہوتی ایک تو ریتی وہ نہایت خشک ہوتی ہے کیونکہ وہ چوڑے چوڑے پتھر ہیں اور پتھر کی سطحی تو معلوم ہے جیسی کچھ ہوتی ہے۔ دوسری طفلیہ وہ یہی خشک ہوتی ہے لیکن ریت کے نسبت بہت تر ہوتی ہے لیکن اوسکو خشک اسوجہ سے کہتے ہیں کہ اوسکا ذہیلہ سخت اور خشک ہوتا ہی جیسے پتھر نہ پھولتا ہی نہ نرم ہوتا ہی لیکن جب اس قسم کی زمین نرم مٹی جو باریک ریتی کے طرح ہوتی ہے مل جاتی ہے تو وہ اوسکی اصلاح کر دیتی ہے اور اس قابل کر دیتی ہے کہ درخت کی رگیں زمین پھیلین اور وہ پانی چوسے اور اکثر ایسی زمین جزیرہ دن میں ہوتی ہے لیکن جزیرہ دن میں یہ زمین اور عمدہ ہو جاتی ہو جہاں اس بات کا کہ وہاں کالی مٹی زیادہ ہوتی ہے اور یہی اس لئے کہ دریا کا پانی وہاں کوڑھ کر کٹ بجاست کھینچ کر لاتا ہی تو وہ اور نرم اور گیلی ہو جاتی ہے اور کہیں اوسمیں باریک ریتی ورنہ کی مل جاتی ہے اسوجہ سے زیادہ نرم اور پولی ہو جاتی ہے۔

حکیم شولون نے ایسا ہی بیان کیا ہی وہ لکھتا ہی کہ عمدہ زمین وہ ہے جس میں گھاس اور ترسی ٹھوس سیاحی اور کالک دلیل ہو گرمی کی، سطحیہ سرخی ہی مگر سرخی کی

آری سیاہی کی گرمی سے کم ہی پر سرخی سے کہ زردی ہے اور وہ اخیر درجہ ہے  
حرارت کا اور قرص ہے سردی کے اور سفید زمین تو بالکل سرد ہے۔  
اور تری اور خشکی کی پہچان تو نہایت سہل ہے وہ یہ ہے کہ جو زمین ہوائی گوبر کی  
جو سڑ گیا ہو اور اوپر کئے برس گزر گئے ہوں مثلاً ہو اور پہولی بھی جیسی روٹی  
دہنکی ہوئی وہ تو اعلیٰ درجے کی تری پر وہ زمین حسین کان مٹی اور مار بکائی  
فی ہو اور وہ جزیروں کی زمین ہے اور سب سے زیادہ خشک وہ زمین ہے  
جو تری پر پہری ہو جتنی نہ ہو نہ اوسین چلک ہو وہ بقیہ کی زمین ہے حسین  
بالکل مٹی نہیں مٹی جس کی وجہ سے اوسین چلک فی یا تری آخر اس طرح وہ زمین  
جو کبر کبریٰ اور پر پہری ہو اور سفیدی میں چوستے شاہ مولیک بن غایہ  
زمین تر وہ بھی خشک ہوتی ہے مگر تری سے زیادہ تر ہوتی ہے اسلئے کہ  
اوسکاؤ مید سخت ہوتا ہی جب وہ خشک ہو جاتی ہے اسلئے اوسکے خشکی کی  
یہ دلیل ہے کہ وہ صاف ہوتی ہے اور اسکاؤ مید سخت ہوتا ہے تو  
اجزاء کے اجتماع اور التیام میں پھر سے مشابہت رکھتی ہے البتہ اگر شمس  
کی مٹی میں کچھ بہ پر ہی مٹی مثل ربی کی مل جاتی ہو تو وہ اسکو نرم اور غلٹا  
آدیتی ہو اور درخت کی جڑیں پہیلنے کے لائق کر دیتی ہے۔

حکیم سید غفر نے لکھا ہے کہ جب ہم زمینوں کو اچھی طرح پر ہی عویس و کھین  
ترید بات معذوم ہوگی کہ جس قدر ہمو زمین کی تری اور سامت اور اسلئے  
ہو سہل ہونے کی اعتلاج ہو اور سفدر اسکی گرمی کی اعتلاج نہیں ہو اسلئے  
کہ آفتاب اور ہوا سے گرمی حاصل ہو جاتی ہے مگر کھنا باٹ اور زمینی پہیلنے

زیادہ ضرور ہی کہ پیداوار اس سے مستفید ہو اور اس میں پہلے اور زمین اس کی مزاحمت نہ کرے البتہ اگر قدرتی حرارت اور رطوبت کسی زمین میں زیادہ ہو تو وہ بہت ہی گہری اور عمدہ زمین ہے۔

ابن حجاج نے کہا کہ سید اخوس کا بیان بالکل سچ ہی جس میں کچھ شبہ نہیں ہے۔ پھر ابن حجاج نے لہا کہ زمین کی اقسام میں حکیموں کے جیسے یونیوس اور کسنسوس اور ذیمقراطیس اور قیسطوس کے مختلف احوال اور آداب ہیں۔

حکیم یونیوس کہتا ہے کہ سب زمینوں میں عمدہ زمین وہ ہے جو کالی ہو جس کی تعریف اگلے لوگ کرتے چلے آئے ہیں اور انہوں نے مبالغہ کیا ہے اس کی تعریف میں اسو جیسے کہ وہ بارش کے کثرت کی متحمل ہوتی ہے اور غمزدہ ہے اس زمین کے وہ زمین جس کا رنگ بنفشی کے طرح ہو (ابن حجاج نے کہا بنفشی کے رنگ سے یہ مراد ہے کہ وہ زمین لال ہو یا لہو یا سیاہی اور ہم اس زمین کو ہندی کہتے ہیں وہ نہایت عمدہ زمین ہے جب پہلی ہوگی جو اس میں درخت خوبہ اوگنا ہے) پھر یونیوس نے کہا قریب ہوا کے وہ زمین جس کو ہر کے پانی نے ڈبا دیا ہو اس کو حایہ کہتے ہیں۔

حکیم ذیمقراطیس کہتا ہے جو زمین پانی کو جو کس لے اور بعد پانی پر جس جانی اس میں شے نہ ہونے پہلا ہیں وہ عمدہ زمین ہے اس طرح جو زمین شدت کی گرمی میں نہ تڑختے وہ بہتر زمین ہے۔

ابن حجاج نے کہا اس کلام کا مطلب یہ ہے کہ وہ زمین طفلیہ (یعنی بالکل نرم اور چکنی چپ دار) نہ ہونے پھر کی طرح سخت اور صاف ہو اور بعض لوگوں نے

مجھ سے اعتراض کیا کہ ذیقراطیس نے ترخنے والی زمین کی برائی کیوں کی ہو  
حالانکہ ہم نے قرمونہ شہر میں دیکھا ہے وہاں کی زمین بہت ترخنی ہے لیکن  
گیہوں کے درخت اوسمیں بہت بلند اور عمدہ ہوتے ہیں کہ ایسے دوسرے  
شہروں میں نہیں ہوتے میں نے جواب دیا کہ ذیقراطیس نے اوسکی بہت  
مطلقاً نہیں کی بلکہ نسبت اوس زمین کے کی ہے جو اوس سے عمدہ اور  
بہتر ہو دوسری یہ کہ اوسمیں صرف گیہوں کے عمدہ پیدا ہونے سے فضیلت  
کلی لازم نہیں آتی اسنے کہ اوجبت سے غلی اور درخت اوسمیں اچھ نہیں ہوتے  
پھر کیونکہ دوسرے قسم کی زمین اوس سے افضل نہ ہوگی حالانکہ کالی زمین  
میں جو پھولی ہوئی ہو اور مشابہ ہو پر اسنے گو بر کے اوسمیں عموماً ہر ایک غلہ  
اور درخت عمدہ ہوتا ہے پس اس قسم کی زمین نہایت اعلیٰ درجے کی ہے پھر  
کیونکہ اس کے نسبت وہ زمین بری نہ ہوگی جس میں ہر ایک پیداوار اچھی نہیں  
ہوتی سو بعض چیزوں کے۔

حکیم قسطلوس نے کہا کہ عمدہ زمین وہ ہے جو بارش کا پانی بہت پیے اور جس میں  
طرح طرح کی گھانسیں اوگین اور وہ خوب سرسبز اور شاداب اور کھلی ہوں  
اور جس میں باریک باریک گھانسیں اوگین۔

حکیم یونیوس نے کہا کہ کاریوں کے بونے کے واسطے (یعنی باغات کی  
زراعت کے لیے) وہ زمین عمدہ ہے جو سفید اور سخت نہ ہو اور گرمی میں نہ  
نہ ترخنے اسنے کہ سفید زمین جاڑے میں جلدی جم جاتی ہے اور گرمی میں  
تیزی سے خشک ہو جاتی ہے جو پیداوار اوس میں ہو سب تلف ہو جاتی ہے



یا اگر کچھ رہتی ہے تو ضعیف اور ناتوان ہوتی ہو اور سفید زمین باخون کے لائق نہیں ہوتی مگر بڑی دشواری اور محنت سے جب اوسین مٹی کے برابر گوہر ملایا جاوے لیکن وہ زمین جو گرمی میں تنخ جاوے وہ باغ کے لائق نہیں ہوتی اور نہ وہ زمین جو سخت ہو کیونکہ وہ درخت کی اچھی طرح پرورش نہیں کرتی اور اس قابل نہیں ہوتی کہ پانی کو چرسے اور روکے اور بعضے زمینیں کم سخت ہوتی ہیں جنہیں ریتی ملی ہوتی ہے وہ ترکاریوں کے جوئے کے واسطے اچھی ہیں وہ وہ زمینیں ہیں جنہیں کالی مٹی زیادہ ہوتی ہے اور وہی ترکاریوں کے جڑوں کی غذا ہے اس بیان سے اوس زمین کا پتہ پڑتا جو ترکاریوں کی زراعت کے لئے بہتر ہے سہل ہو گیا اور وہ اس طرح کیا جائے مٹی کو پانی سے بیگودین اور دھودین اگر اوسین کالی مٹی زیادہ ہو تو وہ زمین ترکاریوں کے لئے مناسب ہے اور اگر اوسین ریتی زیادہ ہو تو وہ ترکاریوں کے لئے موافق نہیں ہے اگر کاہتہ سے اوس مٹی کو مسلیں اور اوسین سم کی طرح چپک ہو تو وہ زمین ترکاریوں کے لئے مناسب نہیں ہے یہ سب کچھ کہتے ہیں کہ ترکاریوں کی زراعت کے لئے وہ زمین چاہیہ جو چکنی ہو تیار نہ سخت ہو نہ سفید اور نہ چپک دار اور نہ گرمی میں نہ ٹھنڈی آج ابن حجاج نے کہا ان لوگوں نے چپک دار اور سخت زمین کو ترکاریوں کے لئے مناسب نہیں سمجھا اسکی وجہ یہ ہے کہ ترکاری اپنی ذات سے تراو آبائی اور لطیف ہے بہ نسبت اوس درخت کے جس میں لکڑی ہو پس زمین مزاج ہے اس کے ٹکڑہ زمین جو چکنی اور تر پھولی ہوئی ہو تاکہ اسکی جڑ عمدہ اور لطیف

نذر اگر جذب کوٹے اور جو زمین بہت چمک دار ہو اور سمین سے جڑوں کو نہروں  
خدا ملیگی اور اسکی رنگین اچھی طرح اور سمین نہ گھسیں گے اور سخت زمین درخت کو  
نہ زیادہ مناسب ہی نہ نسبت ترکاری کے

بعض کاشتکاروں کا مقلد ہے کہ ریتیلی زمین گرمی میں بہت گرم ہو جاتی ہے  
اور جاڑے میں بہت سرد ہو جاتی ہے اس طرح پتھر کا حال ہے کہ گرمی اور سردی  
کو جلدی قبول کر لیتا ہے پس اس سے انداز ہوتی ہے اون جڑوں کو  
جواد سکے اندر ہونی بہن گرمی اور جاڑے میں اسلئے کہ پتھر گرم ہو جاتا ہی  
آفتاب کی حرارت سے اور ٹھنڈی ہو اسے سرد ہو جاتا ہی یہ قول ہی یونیوس کا۔  
حکیم جالبینوس نے اودیہ مٹروہ کی کتاب میں لکھا ہے کہ یونانی اور زمین کو  
جسکی مٹی چکنی اور نرم ہوتی ہے اندر اور باہر سے اسکو خشک کہتے ہیں  
اور جو زمین اسکے ضد میں ہے اور چکنی نہیں ہے اسکو صلدہ کہتے ہیں  
نادر وہ برتن بنانے کے لائق ہوتی ہے اور فرق کرنے بہن اون مقامات  
میں جو نرم اور تراور عمدہ ہیں اور جو خشک اور سخت اور ریتیل ہیں۔

پھر کہا کاشتکار لگان کرنے بہن کہ سیردہ زمین ہے جو پتھر کے مزاج سے  
دور ہو اور برہے کہتے ہیں خشک ریتیلی زمین کو کیونکہ وہ کسی کام کی نہیں ہے  
پھر کہا کہ جس زمین میں لوگ کہتی کرتے ہیں اسکی کئی قسمیں ہیں ایک چکنی  
سیاہ رنگ کی دوسری بھر بھر سیاہ رنگ کی اور یہ دونوں قسمیں ایک  
دوسرے کی ضد ہیں اور باقی قسمیں ان دونوں کے بیچ میں ہیں یا اول قسم  
قریب بہن یا دوسرے قسم کے قریب بہن پھر کہا کہ عمدہ زمین کہتی کو لے دوسری

جو چکنی ہو۔

ابن حجاج کی کتاب میں بلند اور بہت زمین کے بیان میں ہو کہ پہاڑ کی اوپر کی زمین بہ نسبت نیچے زمین کے سرد اور خشک ہوتی ہو اسکی خشکی کی وجہ تو ظاہر ہے کہ وہ پتھر سے یا اگر مٹی ہی تو پتھر کی طرح سخت ہو اور اسکی سردی کی وجہ یہ ہو کہ وہاں ہوا خوب آتی جاتی ہے اور برف زیادہ گرتی ہی یہ ثابت بن قرہ کا قول ہے۔ لیکن پٹانین پہاڑ کی تو اسکی قی کم عمدہ ہوتی ہو اسواسطے کہ جسقدر اوہیں سے بوجہ حرارت آفتاب کے گرم اور لطیف ہوتی ہے اسکو پانی بہا دیتا ہے وہ نیچے چلی آتی ہے اسوجہ سے وہاں کی مٹی خراب رہ جاتی ہے اور نشیب زمین کا حال اسکے برعکس ہے لیکن وہ زمین جو صاف میدان اور چراگاہ کی ہو حسین پانی بہت نہ پھرے وہ نہایت عمدہ ہوتی ہے اسوجہ سے کہ اسکی مٹی سیاہ ہو جاتی ہے بسبب اسکے کہ پانی اسکو سٹرا دیتا ہو اور جو چیز سٹرا دیگی وہ گرم ہوگی لیکن جب پانی بہت وہاں رہیگا تو وہ اسکو سرد کر دیگا اور اس حرارت کا جو نقص سے پیدا ہوئی ہے مقابل ہو جاوے گا۔ حکیم شولون نے کہا چراگاہ کی زمین الٹ سرد ہوتی ہے لیکن بہت سرد نہیں ہوتی اور علت اسکی یہ ہو کہ پانی وہاں جذب ہوتا ہو اور گہری گہری آبار کڑا ہو اور مٹی کی طبیعت پر سردی غالب ہو تو اب دو طرف سے سردی ہوگی (ایک ذاتی اور ایک ماریا) مگر اوجین حرارت کا ایک جز ہے جو سٹرا پند کو وجہ سے پیدا ہوا ہو اسی وجہ سے وہ پہاڑ کے نسبت کر کے زیادہ تر اور گرم ہے لیکن وہ زمین جسکی گرد و پیش بلندیاں ہوں اور وہ نشیب میں چھپی ہوئی ہو۔ اور ایک چھپی ہوئی زمین میں کسی نے کہی ہو کہ پہاڑ کی بندی پر جسقدر بندی زیادہ ہوتی جاوے گا فاضل کم ہوتا جائے گی اور چھپی کی بنا ماریا ہوتی ہے ۱۲

زیادہ سرد ہوتی ہے، سو جسے کہ آفتاب کا اثر اور سپر خبین پہنچنا دھان کی پیداوار کو تھانہ نہیں دیتی وہ زمین تو اپنی طبیعت سے بنائیت سرد ہے اور بہت ترسبہ پس بھتل اور عمدہ زمین وہ جو پہاڑ کے بہ نسبت نشیب میں ہو لیکن صاف اور چواروں پہاڑ کا ہ کی زمین چھ پہاڑ کی زمین اور پہاڑ میں اس کے بلند ہ کی زمین بہتر ہے اس کے کناروں کی زمین سے کیونکہ کنارہ پرستہ عمدہ مٹی کو یا فی بھالیا جاتا ہے اور سب سے زیادہ زمین سے خوشب بین چھپی ہوتی ہو جہاں آفتاب کا اثر نہ پہنچتا ہے۔ وہ کسی فام کی خبین۔

حکیم شونین نے کہا جب تجھت سوال ہو کہ ایک زمین ایسی ہے جس کا ایک حصہ نشیب میں ہو اور ایک حصہ بلند ہی تو کون سا حصہ بہتر ہے تو کہہ کہ نشیب کا حصہ بہتر ہے اسلئے کہ پانی عمدہ مٹی کو پہاڑ نشیب والی زمین میں لاتا ہے تو وہ ہمیشہ تراور لطیف ہو سکی اور بلند حصہ خشک اور سخت ہو گا جیسے پہاڑ ہوتے ہیں یہ حکم تو عمومی اور اکثری ہی ہو مگر کبھی بلند حصہ زمین کا نشیب سے بہتر ہوتا ہے باعتبار خلقت اور فطرت کے اس کی دلیل یہ ہے کہ بلند میدان ہم دیکھتے ہیں جہاں ریت کثرت سے ہزاروں میں کچھ زمین بلند ہوتی ہے اور وہ تر ہوتی ہے لیکن اکثر وہی حکم پتہ جواو پر بیان ہوا یعنی نشیبی حصہ بلند حصہ سے بہتر ہوتا ہے نشیبی حصہ کی افضل اور عمدہ ہونے کی ایک دلیل یہ ہے کہ جس زمین کا بلند حصہ سرخ ہو تا ہے تو اس کا نشیبی حصہ سیاہ ہوتا ہے اور جس زمین کا بلند حصہ سفید ہوتا ہے اور اس کا نشیبی حصہ سرخ یا سیاہ ہوتا ہے یہ بات اکثری ہو۔

آخر زمین میں ہمیشہ پانی گرتا رہو وہ نمکی اور خراب ہے سو اسلئے کہ رطوبت اس پر

غالب آجاتی ہے اور اس کے حرارت کو بچھا دیتی ہے اس قسم کی زمین زراعت کے لائق نہیں ہوتی مگر اون چیزوں کے لئے جو شروع (قبض) میں ہوتی جاتی ہیں جیسے لکڑی اور کدو اور جوار کے لئے اور جو ان کے مشابہ ہیں لیکن درختوں کی زمین میں نہیں ہوتا بلکہ سڑ جاتا ہے مگر نشم اور بقی وغیرہ اور جو مشابہ ہیں ان کے۔

ابن حجاج نے اپنی کتاب میں لکھا ہے کہ زمین کا امتحان لوگوں نے مختلف طریقوں سے رکھا ہے بعضوں نے اس کا امتحان بواور مڑے پر رکھا ہے اور بعضوں نے دیکھتے

اور چوڑے پر رکھا ہے اور بعضوں نے اس کی پیداوار پر رکھا ہے لیکن ان سب طریقوں میں کوئی یکے اور چوڑے کا امتحان بہتر ہے اس لئے کہ کہی زمین میں کوئی پیداوار نہیں ہوتی پھر اس کا امتحان کیونکر کریں گے اب جن لوگوں نے امتحان دیکھتے پر رکھا ہے اون میں سے حکیم یونیوسس خود کہتا ہے عہدہ زمین کی پہچان دیکھنے سے ہوتی ہے اور وہ یہ ہے کہ جب بواور میں خشکی ہو اور بارش بند ہو تو اس زمین میں بہت تر متاں نہ ہو اور جب بارش شدید ہو تو وہ کچھ بواور سے اور جب پانی پڑے اس کو چوس لیوے اور جائے کے اون میں اس کا بالائی سطح پائس سوکھا اور خشک ہو۔

حکیم یونیوسس نے کہا کہ اس کے لوگوں نے ایک اور طرح کا امتحان دیکھنے سے رکھا ہے وہ یہ ہے کہ اوس میں جو صحرائی نباتات اور اشجار ہوں اگر وہ بڑے بڑے اور خوب گہنے ہوں تو وہ زمین عہدہ ہو اور اگر وہ متوسط ہوں نباتی اور گہنی ہو تو زمین ہی متوسط ہو اور اگر اوس میں باریک شاخوں کی بوکھی ہوئی درخت ہو

نشم وہ درخت ہے جس کی لمان بنائے ہیں کذا فی الصحاح ۱۱۱ وہ درخت ہے جس کو مردہ کہتے ہیں اور غاسس ہیں

اور چھوٹے چھوٹے گھانسیں ہو تو وہ زمین کمزور ہے۔

جن لوگوں نے امتحان زمین کا فرسے پر رکھا ہے وہ فقط اسکی ثوریت اور شیرینی کا امتحان کر گئے ہیں۔

حکیم پرنس نے کہا زمین کا امتحان فرسے سے اسطرح کریں کہ گڈ ہاکو دو گڈ اندر کی مٹی نکالیں پھر ایک شیشے کے برتن میں مٹی کو ڈالکر اوپر سے ہنڑا شیریں پانی ڈالیں پھر اسکو چکھیں اگر وہ کھاری ہے تو وہ زمین نکلی ہو اگلے لوگ ایسے زمین سے پیاس گئے تھے وہ کسی پیداوار کے لائق نہیں ہے مگر کجور کے لئے کیونکہ کجور کا درخت ایسی زمین میں نہایت عمدہ ہوتا ہے اور خوب پھلتا ہے اتن جلیج نے اپنی کتاب میں لکھا ہے کہ بیت سے کاشتکاروں نے بیان کیا کہ ایسی زمین میں کرن خوب ہوتا ہے اور بعضوں نے کہا کہ لکڑی بھی اچھی ہوتی ہے اور اسکا ذائقہ خوب ہوتا ہے۔

جن لوگوں نے امتحان سونگھنے پر رکھا ہے وہ اسکی پوچھتے ہیں کہ برقی جو یا بری نہیں ہے کاشتکاروں کا اتفاق ہی سچا ہے کہ بدبودار زمین اچھی نہیں ہے اور جن لوگوں نے اسکا ذکر کیا ہے وہ ان میں سے حکیم و مقرر طبع ہے وہ کہتا ہے عمدہ زمین جو درخت کاڑنے کے لئے بہتر ہے اسکی پہچان یہ ہے کہ ایک گڈ ہا دو ہاتھ کا گہرا دھبہ ہو چن پھر مٹی وہاں کی لیکر ایک شیشے کے برتن میں ڈالیں اور اس پر بارش کا پانی یا نہر کا مٹھا پانی جو بدبودار نہ ہو بلکہ لطیف اور خوشگوار ہو ڈالیں اور مٹی کو اس میں گھولیں پھر چھڑو میں یہاں تک کہ پانی اوپر آجائے پھر زمین چکھنے میں کھاری ہو وہ بری ہے اور جو شیریں ہو وہ نہایت عمدہ ہے اور جو پھکی یا تلخ ہو وہ متوسط ہے ۱۲ منہ چھ اور اندر ہی خوب ہوتا ہے ۱۳ منہ

## طب

## طب کی تاریخ کا مختصر بیان

طبابت بہت قدیم زمانے سے ہے مگر چہ بہ طور علم کے نہیں تھی مگر  
 انسان کچھ نمونہ پایا جاتا تھا کیونکہ ہر ایک جاہل کے آدمی خواہ جاہل یا با علم ہوں انکو  
 دین موت کا ڈر اور درد کی ایذا سے نجات پانے کے لئے کچھ تدبیریں کیا کرتے  
 اس سے ثابت ہوتا ہے کہ قدیم زمانہ سے طبابت کا کچھ نمونہ تھا اگرچہ بھور علم کے  
 نہیں تھی مگر عقلا کی اسکے طرف توجہ ہونے سے یہ علم رفتہ رفتہ ترقی پاتا گیا  
 چنانچہ بنیاد علم طب کی اول مصر میں ہوئی اور اسے رواج پایا مگر وہ لوگ اپنی  
 منفعت کے لئے اس امر کے ساعی تھے کہ اس علم کو دوسرے لوگوں کو معلوم  
 ہونے نہ دیں اس واسطے انکے طبابت میں غتر و تنوید وغیرہ ہی تھے جیسا کہ  
 یہ تنوید وغیرہ اب تک بھی جاہل و بے سمجھ لوگوں میں جاری ہیں بعد اس علم کے  
 ترقی یونان میں ہوئی اور یونانیوں نے مصر و فینیشیا کے ملک کے لوگوں سے  
 حاصل کیا یونانی حکما میں سب سے اول حکیم اسقلیدس تھا بعد اسکے مرکیس  
 اہل یونان نے اسکو خدا مقرر کر کے اسکے نام کے ہزار بات خاصٹے جانے لگے  
 پھر آدھو جاری لوگ جو اسکے شاگرد تھے علاج کیا کرتے تھے اور جب بیمار  
 صحت پاتا تھا تو اپنے بیماری کی کیفیت و علاج وغیرہ سوسنے چاندی کے ورق پر  
 لکھ کے بطور نذر کے بت خانہ میں لٹکاتا تھا بقراط ابن ورفون کو بہت کام  
 میں لایا یہ بارہ سو برس پہلے حضرت پیغمبر خدا کے اہل یونان علم فلسفی کے علم

شاگردوں کو علم طب ملانے لکھا اسکا شاگرد جویمقرطیس تھا اوس نے سب سے  
 اول انسان کے جسم کی تشریح لکھی ان فلاسفہ میں سے بقراطیت کامل عقل مند  
 تجربہ کار و بہت ہیار تھا اسکو طب کا بانی سمجھتے ہیں مسبلات درات معرقات قصہ  
 حاک بہتے و حقا وغیرہ استعمال کرتا تھا اور بناتی دو این استعمال کرتا تھا کیونکہ  
 معذنی دو این ایجا و نہیں ہو سکتے تھے پر پیرہمیت اعتبار رکھتا تھا اور یہہ قیاس  
 کرتا تھا کہ طبیعت جسم کے خراب مادوں کے اخراج کے واسطے جو کوششیں  
 کرتی ہے وہی امراض ہیں اور یہہ بھی کہتا تھا کہ تعلیم کو ضرور ہے کہ طبیعت کی  
 تائید کرے اور تجربہ ان کے جلد ہونے کے واسطے کوشش کرے غرض بقراط  
 کو علم طب کا باب کہنا سزاوار ہے۔ دو کے ملکا ہی فلاسفہ کے دو فرقے  
 ہوئے ایک دے جو اپنی عقل سے لیس رہے کے کلیات مقرر کر کے علاج  
 کرتے تھے دوسری دے بوقطع تجربہ سے علاج کرتے۔ یہ بغیر قواعد و کلیات  
 ان دونوں اہل یذرب نے ان دونوں طرح کے فرقوں کے تین سران کو ترکیب کیا  
 اور انکو ملایا کیونکہ علم طب کے درستی و ثبوت کے لئے تجربہ و تجربہ کی رہنمائی کے  
 لئے کلیات ضرور ہیں۔ انہیں فلاسفہ سے اخلاطوں اور ارسطاطالیس بھی تھے  
 یہ دونوں اگرچہ طبیب نہیں تھے مگر علم طب جانتے تھے ارسطاطالیس سے کہہ ترقی  
 نام نہاں کی حوی اور اوستے ایک رسالہ حیوانات کی تشریح و غذا یا لوجی کا بھی لکھا مگر تجربہ  
 کے فقط عورتیاں سے کیونکہ طبیب نہیں تھا علاج نہیں کرتا تھا۔ نو سو برس آگے  
 حضرت پیغمبر خدا کے آئندہ یہ میں اور مسطابیت کا مقرر پایا انسان کی تشریح کی گئی۔



علم تشریح کو ترقی دی گئی اسی زمانہ میں علم طب سے علم جراحی وواسازی علیحدہ ہوئی۔ روم جو اطالیہ کا پائی تخت ہے وہاں حکیم جالیوس تہا نہایت نامور حکیم حافظ و عزت دار تھا اس نے دو سو کتابیں تصنیف کیں بعد اسکے شہ ہجری میں عرب لوگوں نے علم و فن طب کا شروع کیا مشہور کتابوں کا ترجمہ کیا خصوصاً جالیوس و بقراط کے کتابوں کا ترجمہ کیا علم طب کو اخراش نہیں دی مگر کتب یعنی علم کیمیا نیکی ایجاد کیا اس علم کیمیا سے طبابت میں بہت بڑا فائدہ ہوا عربی حکیموں میں سے سب سے اول و دون نام تھا جس نے چیک کا بیان سے اول لکھا۔ شہ ہجری میں عراق مجہدین رازی نام پیدا ہوا اس شخص نے چیک دگوبری کا بیان طو لانی لکھا جراحی کو ترقی دی نئی دوائیں ایجاد کیں ۳۰۰ میں بوعلی سینا بخارہ میں پیدا ہوا یہ عربی طبابت میں بہت مشہور تھا بہت کتابیں تصنیف کیں اور مشہور کتاب قانون ہے ان عربی اطباء میں آخر شخص جو مشہور ہوا ایسوس کا جس نے تہا یہ شخص جراحی میں بہت مشہور ہوا بعد اسکے اسپن کے ملک میں دو حکیم ہوئے جنہوں نے عربی زبان میں کتابیں لکھیں۔ باقی ایندہ۔

تاریخ

حاجب محمد ابو المنصور

حاجب محمد ابو المنصور سال میں چند بار بطور سپر و تفریح ایک مقام کو جایا کرتے تھے جب کا نام کاروا تھا اور ایک مکان مالیشان تیار کیا تھا جس میں عالم اور فاضل اور شاعر سب جمع ہوتے تھے۔ اور جن شاعروں کے کلام نصاحت اور بلاغت سے پھرے ہوئے ہوتے تھے انکو درہم و دینار عطا کرتا تھا۔

محمد ابو المنصور نے علی بن القیاس ایک مدرسہ مختلف زبانوں کی تعلیم کے لئے قائم کیا تھا اور بڑے بڑے نامی گرامی علماء اور صاحب تصانیف اور تالیف کو جو اس زمانہ میں مشہور و معروف تھے وہاں بلوایا تھا اور ان کو مکتبہ مطہری پر سرفرازی کیا تھا حاجب محمد ابو المنصور جو جامع مسجدوں اور مدارس اور ان مکتبوں اور مدرسوں کو خوشی اور سرگرمی سے جایا کرتا تھا ہر نوجوان کی تعلیم کے لئے بنائے اور خود طالب علموں اور تلمیذوں کے درمیان جا کر بیٹھتا تھا اور اپنی جاسے اور اسے تعلیم اور تدریس میں خلل ہونا گوارا نہیں کرتا تھا اور جو طالب علم محنت سے اپنی علم کی ترقی کرتے تھے اور دیگر طالب علموں سے ممتاز ہوتے تھے ان کو انعامات عطا فرماتا تھا۔ اور انعامات صرف طالب علم ہی کو عنایت نہیں ہوتے تھے بلکہ استاد و ناظم بھی جاتے تھے۔ پس اس وسیلہ سے وہ لایق لوگوں کو اپنی نظر میں رکھتا تھا اور جب کبھی عدالتوں اور جامع مسجدوں میں قاضی اور خطیب کی ضرورت ہوتی تو وہ انہیں لایق شخصوں کو ان جہدوں پر مامور کرتا تھا۔

جب حاجب فی کارڈوا میں نزول اجلال فرمایا تب پہلا کام اوسکا یہ تھا کہ اس نے ایک شخص کو جسکے علم و فضل کا ذکر اس نے سن رکھا تھا مسجد سلطان الکفر میں مجتہد یا امام علی کے منصب پر مامور کیا۔ یہ شخص سعد بن ادریس بن یحییٰ مدنی تھے شاگرد بادشاہ کی مسجد کا خطیب تھا اور حج بیت اللہ سے ہی مشرف ہوا تھا لوگ جیسا کہ علم و فضل کی تعریف کرتے تھے ویسا ہی اوسکی چلنی کی مدح کرتے تھے اور اللہ فی او خوش الحانی اور بلند آوازی بھی بخشی تھی۔ اس نے شہر ہجری کے آخرین باعزت اور اہم علم و فضل پر مامور ہونے کے بعد انتقال کیا فقط راقم خیر خواہ ام حافظ صدر الاسلام

## معدنیات

## میتلر جی

یہ لفظ دو یونانی الفاظ سے مرکب ہے میتلن بمعنی فلز یا

معدنی اور آرگن بمعنی کام کے یعنی فلزات اور معدنیات کا کام اور یہ میتلر جی کے

لفظی معنی ہے اور اصطلاح میں (بقول استاد سی ڈاکٹر پر سی صاحب کے جو اس فن

فرد لاثانی ہیں) بمعنی استخراج فلزات کا اونکے معدنیات سے اور بکار آمد کرنا

ادھنکا واسطے اقسام امور کے جنہں وہ صرف ہوتے ہیں۔

۲ چونکہ ہم کوئی ایک طریقہ پکانیکا دے نہیں سکتے ہیں جس سے

سب فلزات کا استخراج کیا جاوے لہذا ہر ایک کے استخراج اور پکانیکہ طریقہ

ہم علیحدہ علیحدہ بیان کریں گے۔ اور جن فلزات کا بیان اس رسالہ میں لکھا جا

اؤنکی فہرست ذیل میں مندرج ہے۔

سونا چاندی تانبا لوہا شیشا جیٹ رائٹ پارا اینتھو

آرٹھنیک برمت کوہلت نیکل الوٹیم پلائٹیم منگنیز

۳ یہ سب بسایط فلزی ہیں۔ بسایط جنکی اتیک تحقیق ہوئی

شمار میں شہر ہیں اینہ سے قریب ستاون کے فلزات ہیں۔ مگر اینہ سے

اکثر بہت ہی کمیاب اور نادر ہیں اور مصارف روزمرہ میں انکا استعمال

بہت کم ہے اگرچہ علم کیا میں اونکے خواص و استعمال سب معلوم ہیں۔

اس رسالہ میں اون فلزات کے استخراج کے طریقہ بیان ہو گئے جو انسان

حراج روزانہ میں درکار ہوتے ہیں۔ یہ وہ فلز ہیں جنہں خواص سختی

بقوت و لچک و کوئت پذیری و استداد و گدازندگی و پایداری کے پائے  
جاست ہیں۔ ہم ان الفاظ کی تشریح آگے چلکر بیان کریں گے۔

فلزات وہ اجسام ہیں جنہیں خواص سبعہ بالا کے سوا  
قوت کھربائی اور حرارت کے حل کرنے کے اعلیٰ درجہ کی قدرت ہو۔ علاوہ ان  
خواص کے فلزات اکثر ثقیل الوزن اور چکدار ہوا کرتے ہیں۔

سختی اوس خاصیت کا نام ہے جو نرمی اور ملاہیت کے برخلاف ہو مثلاً لوہا سخت ہے  
قوت اوس خاصیت کو کہتے ہیں جو وزن اور بوجہ کا تحمل کر سکے۔

لچک خاصیت بازگشت کو کہتے ہیں یعنی اگر ایک شے کچھ دباؤ یا وزن کسی  
وجہ سے خمیدہ ہو گئی ہو جسوقت اوس وزن کو زایل کر دیں تو وہ شے اپنی

اصلی حالت پر پہر آئے مثلاً فولاد کی تلوار جو دبائیے خم ہو جاتی ہے مگر بھرد  
دور کرنے اوس دباؤ کے وہ پھر سیدھی ہو جاتی ہے۔ اسکو لچک کہتے ہیں

کوئت پذیری۔ ہم سلا اس لفظ کو اوس خاصیت کے لئے وضع کیا ہے کہ  
جسکے کسی جسم میں پائی جائے وہ جسم ٹوٹنے میں قابلیت پہلنے کی جگہ

اور چوہ نہو جائے۔ اسکو قابلیت انبساط اور پھیلاؤ بھی کہہ سکتے ہیں۔  
استداد۔ ملاہیت اوس خاصیت کو کہتے ہیں جسکے کسی شے میں موجود ہوتا

اوسی شے کا تارکینج سکے اور اسکو چند ہی میں چڑھا دیا کہتے ہیں۔  
گدازندگی۔ گلنے کی خاصیت کو کہتے ہیں۔ یعنی جب ایک شے حرارت سے

گھبا۔ مے نو کہتے ہیں کہ اوس میں خاصیت گداخت یا گدازندگی کی ہے۔  
پاؤدروی۔ یعنی استحکام کے ہر معنی ایک شے کا قیام و دوام مستحکم میں۔  
عمل کرنا بھی پوچھا جاتا ہے جیسے لوہا کہ ایک طرف گرم ہوئے وہ دوسری طرف ہی حرارت سے گرم ہو جائے

۵۔ فقط پارا جسے سیلاب اور زرخیز کہتے ہیں مہولی گرم ہوا میں  
ستال رہتا ہے اور باقی فلزات حالت انجماد میں رہتے ہیں اور آگ یا کسی اور  
وہ کے حرارت سے گلائے جاتے ہیں۔ اکثر انہیں منہ سے غیر فزائیں، اکثر گھٹا  
رجح کی حرارت سے وہ بھی گھٹنے کے بعد بخار ہو کر اڑ سکتے ہیں اور بعض شہاب  
اور قدیم کے تیز سرخ حرارت سے بخار بننے کے فرار کر سکتے ہیں اور بعض شہاب  
کے (جو جزو فلزی سنگیہ کا ہے) کد سرخ حرارت سے بغیر گھٹنے کے حالت انجماد  
میں بخار ہو جاتے ہیں۔

### سامات و طبقات فلزی

۶۔ چند فلز ایسے ہیں کہ وہ حالت فلزی میں پیدا ہوتے ہیں مثل  
سودا اور پلاتینم کے۔ یہ دو فلز طبعیت میں ہرگز مرکب حاصل نہیں ہوتے  
۔ چاندی اور تانبا حالت فلزی میں بھی پیدا ہوتے ہیں اور حالت ترکیبی میں  
بھی ٹھکتے ہیں۔ لیکن دوسرے فلزات اکثر مرکب ٹھکتے ہیں جنکو معدنی اور  
کافی کہتے ہیں۔

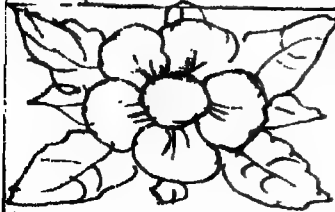
۷۔ اکثر فلزات کا استخراج ان کے معدنی اجزاء یا پتھر میں  
ہوا کرتا ہے اور یہ اجزاء معدنی مرکب ہیں ان فلزات اور اکیسجن یا کربن  
(تیزاب ذغالی) یا گندک یا کلورین یا آرسنیک یا پتھر اب فوسفورس سے  
اکثر معدنیات ایسے ہوتے ہیں کہ جن میں ایک سے زیادہ فلز مرکب ہیں  
مثل چاندی اور شیشے کے بالوبے اور تانبے کے یا کوہلٹ اور نیکل کے  
جو اکثر ملکر پیدا ہوتے ہیں۔

۸۔ حرارت کے اقسام کا تختہ آخری کتاب میں درج ہو گا ۱۲

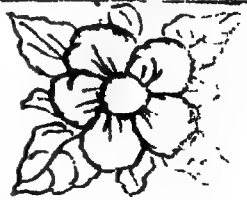
۸ بہت سے فلز سے معدنیات سامات میں (یعنی سنون یا گرگوبن) نکلے ہیں۔ مگر چند قسم کے لوہے کے معدن اور بعض اوقات تانبے کے چہرہ طبقات باغون میں ہیں نکلے ہیں۔ سام مثل سنون کے ہیں یعنی زمین میں شکاف یا دراڑ باغالی جاے ہیں جو معدنیات فلزی اور غیر فلزی سے پرے بہتے ہیں۔

۹ فلزی سامات جو طوٹا بین شرق اور غرب کے واقع ہیں انکو سامات مستقیمہ کہتے ہیں اور جنگی سمت طوٹا سامات مستقیمہ سے زاویہ قائمہ بناتی ہے یعنی وہ سامات بین شمال و جنوب کے واقع ہیں اور انکو ہم سامات منحرفہ سے نامزد کرینگے۔ انکے سوا اور یہی سامات پیدا ہوئے ہیں مگر بواسطہ انکے نامنظم ہونے کے ہم انکو سامات غیر منتظمہ کہینگے۔ ان سامات عرض ایک اچ سے لیکر چالیس اور پچاس فٹ تک اور بعض جاے اس سے بھی زیادہ ہوتا ہے۔ اور طول میں یہ سامات دو میل سے دس میل تک ہوا کرتے ہیں فقط باقی آئینہ

رہنم



میرزا احمد سی خان



ہم صاحب مالیشان بہادر دام اقبالہ کا شکریہ بھی منتہی تک  
ادا کرتے ہیں جنہوں نے بوجہ اپنی بلند خیالی اور منظر فراہ عام اور بغرض سرنگ  
علوم و فنون اس رسالہ معلم شفیق کی قدر دانی فرمائی اور اپنی خبر بداری سے  
اس رسالہ کی سرفراز فرمایا۔ صاحب مدوح علم و لیاقت اور خبر خواہی عوام اور  
نیک نفسی اور ہمدردی اور دیگر کمالات میں مستثنیٰ صاحبوں میں سے ہیں جو  
ہندوستان میں تشریف لائے۔

## شکریہ جناب نواب لشکر جنگ بہادر دام اقبالہ

ہم جناب نواب لشکر جنگ بہادر دام اقبالہ کا شکریہ بھی منتہی  
تک دل سے ادا کرنا ضرور ہے جنہوں نے بغرض شیوع علوم و فنون اور  
بظرفائد خلق اللہ کمال شوق و ذوق سے اس رسالہ کی خبر بداری فرمائی  
یہ صاحب علوم و فنون سے فی الحقیقت کمال محبت رکھتے ہیں اور نیک  
کاموں کے طرف دل سے مائل ہیں۔

## رسید نزد حضرات خریداران معلم

- ۱۳۔ حضرت بندگان حضرت پر نور بہار احمد مرزا سر و زیار رحمہ اللہ  
گاجپٹی سراج مانیا سلطان بہادر کی۔ سو۔ اکیس امی۔ دوا۔ قیام۔
- ۱۴۔ نواب لشکر جنگ بہادر دام اقبالہ
- ۱۵۔ نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر معتمد جناب  
صدر الہام متفرقات۔

- ۱۶ — مولوی محمد سیح الزمان خان صاحب اکستاد {  
حضرت بندگان عالی حضور پر نور دام اقبالہم  
۷
- ۱۷ — راجہ نارسیوار پٹی صاحب دیکھہ ۷
- ۱۸ — ڈاکٹر اکھور ناتھ چنوپاوی صاحب کیمسٹ {  
ڈپارٹمنٹ پرنسپل ماسٹر سرکار نظام ۷
- ۱۹ — آغا میرزا نعیم اللہ صاحب فدا می انالینق {  
بنت بندگان عالی حضور پر نور دام اقبالہم ۷
- ۲۰ — شیخ محمد کریم الدین صاحب وکیل ۷
- ۲۱ — مولوی عبد علیم الزمان صاحب ۷
- ۲۲ — حافظ عبد الرحمان صاحب وکیل ۷
- ۲۳ — مولوی محمد عبدالقادر صاحب ۷
- ۲۴ — مولوی غضنفر علی صاحب ۷
- ۲۵ — حاجی عبدالقادر صاحب سوداگر ۷
- ۲۶ — راجہ راجہ وارو صاحب تحصیلدار شہر پور ۷
- ۲۷ — منشی احمد حسین صاحب مترجم ۷



## فہرست مضامین

نام مضمون	نام مضمون نگار یا مؤلف	صفحہ
جبرئیل	پانی پیرسنے کے طریقے ..... محب حسین	۱۲۱
صنعت	ولایتی گلاس اور غیشے تیار کرنے کی تربیتیں ..... ایضاً	۱۲۸
ادب	بقیہ مضمون اسباب حقیقیہ سعادت و مقامی النساء ... مولوی جمال الدین صاحب	۱۳۳
زراعت	بقیہ مضمون زراعت ..... مولوی حاجی محمد حمید الدین صاحب	۱۴۲
	سرپرستہ دارمندی لکھنؤ دارسی سکا	
حیوانات	شکاری پرندوں کا بیان ..... محب حسین	۱۴۵
تاریخ	اکبر بل جان آدم ..... مولوی محمد اکرام الدین صاحب	۱۴۶
	سوم غلہ دار ضلع شونا پور -	
طب	بقیہ مضمون حفظ صحت ازواج ..... محب حسین	۱۴۸
<b>فہرست تصاویر</b>		
تصادف آلات جبرئیل	پانی چڑھانے کا نل	۱۲۱
	منشی سید محمد غوث صاحب	
	کڑی کے ذریعے سے پانی پیرنے کی تصویر	۱۲۳
	گڑی سے پانی پیرنے کی تصویر	"
	چغ سے پانی پیرنے کی تصویر	۱۲۴
	دوسری طرح کی گڑی سے پانی پیرنے کی تصویر	۱۲۵
	چاؤ کے ذریعے سے پانی پیرنے کی تصویر	۱۲۶
	لاٹج کھانے کی مینہ کی تصویر	۱۲۸
جسمانیات	پانی و عقاب کی تصویر	۱۳۵

# شکر یہ جناب نواب مکرم الدولہ بہادر

صدر المہام، انگلوری سرکار عالی نظام دام اقبالہم

یہاں یقینی ہے اس گلستان جہان میں ہر شے کے وجود اور اس کے ترقی کے واسطے خدا

وہ شے جو ترقی ہو یا بڑی ایک قانون قدرت ہمارا کہا ہے جس کی ترقی اور تہذیب منحصراً

نبہات کو ملاحظہ فرمائیں تو معلوم ہو گا کہ اگر کسان یا یہاں زراعت پادریوں کو ملاحظہ فرمائی

اور احتیاط سے لگاؤ اور اس کو چھوڑ پانی دے اور ندرات اور نئی آراستگی میں مشغول رہے

اور ہر درخت اور ہر پودہ کو اپنے اپنے موقع پر لگائے اور اس کی ترقی میں ہر لحظہ اور ہر شے

سرگرم رہے اور وہ درخت انہی ہاتھ جانیں اور کس قدر اور زمین سرسبز ہی آتی جیسے گر

آفتاب جو تمام درختوں کے پہلو ٹکھو پلاتا ہے اور اس کی نور اور تہذیب میں ایک بڑی مدد پہنچاتا ہے

وہاں پر اپنے کر فون کو نہ چھوڑے اور ان اشیا کو اپنے نور سے فیضیاب نہ کرے تو آخر کار

وہ درخت کیسے سب ہٹ کر رہ جائیں گے اور شکر کا تو کیا ذکر ان کے پتے ڈالیں مگر جاک

اوس لگائے والے کے دل کو ہر مردہ کر دینگے اور اس کی کوشش اور سعی سب بیکان ہوگی

یہی حال بعینہ ایک قوم کا ہے جس کی مثال ٹپک یاغ سے دی جاسکتی ہے جب

رؤسا اور نوابان عظیم الشان اور امیر و امرا کسی قوم کے جو آفتاب جہان تاب کی طرح

چشمہ فیض ہیں اوس قوم کی حالت کے طرف توجہ نہیں کرتے ہیں اور بڑے بڑے

قومی کاموں میں شریک نہیں ہوتے ہیں اور اخبار و ن اور انجمنوں اور مدرسوں

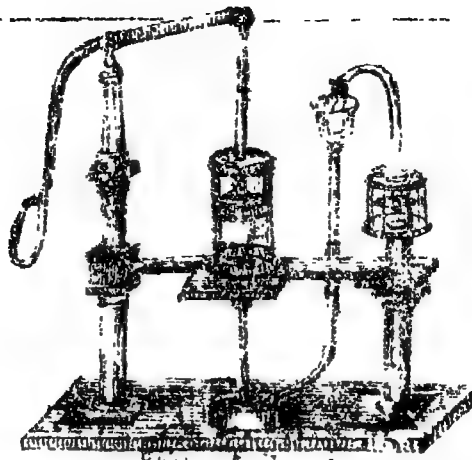
کی سرپرستی اور اعانت نہیں فرماتے تب تک قومی قانون قدرت کے موافق ہر شخص پیش قدمی

کر سکتا ہے کہ وہ کام خواہ کیلئے اوسکا کرنے والا محنت اور سعی کیوں نہ کرے اور سپہن کا مہیا

نہیں ہو سکتا ہے اور اس کی ترقی و بہت و در چند روز وہ کام چکر مثل ہٹ کرے درخت کی پتی

پر مگر جاک رہ جاتا ہے اور بر خلاف اسکے جب اوس کام کے طرف اوس ملک کے امرا کی

توجہ ہوتی ہے اور ان کے جانب سے میلان اور رجحان پایا جاتا ہے تو صاف معلوم ہوتا ہے



## پانی بہنے کا عمل

پانی بہنے کے طریقے

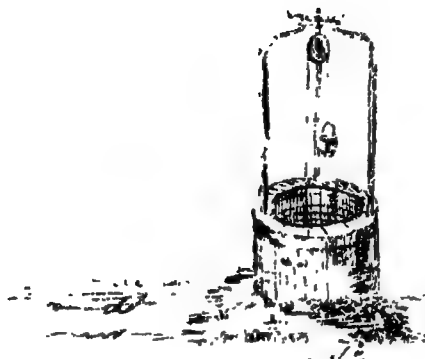
۱۔ پانی بہنے کا بہت پرانا زمانہ میں کیا ہوتا تھا۔ ہر ایک ملک میں یہ بہت پرانا اور چاروں ملکوں میں اور عجیبیات کے متعلق جو ہونٹیں اور ٹینکے ہیں اور ان پانی بہنے کے تجربہ میں ہیں جن سے پانی ایک کافی مقدار اور مقدار میں حاصل ہوا۔ کیونکہ پانی اور عام ضروری چیزوں میں سے ہے جس پر انسان کا زندگی کا دارومدار ہے اور اگرچہ پانی خداوند تعالیٰ کے بکثرت پیدا کیا ہے لیکن ہمیشہ اور ہر جگہ وہ نہیں پایا جاتا ہے بعض مقامات ایسے ہوتے ہیں جہاں انسان کو جو اوقات زمانہ سے مجبور ہونا پڑتا ہے وہاں پانی کی کمی ہوتی ہے اور وہاں پانی کی کمی ہوتی ہے۔ قدرتی پانی کے بہنے کے طریقے سے یہ بات ظاہر ہوتی ہے کہ پانی کے بہنے یا چرے زمین کے نیچے کی تہ میں ہیں۔ واسطے پانی کے

نہ نہیں ہو سکتے اور ہر ایک کا خیال پیدا ہوا کہ کہیں یہ ناکارہ نہ ہو۔  
 زمین کی چوہین پانچاڑی شاخوں اور خود بخود زمین کی سطح تک پہنچتا ہے  
 بغیر کسی تھکے کوئی نہ ہو۔ جو جیسے جیسے زمین سے بات بات کرتے ہیں وہی زمین سے  
 اوپر آتا ہے لیکن تمام مصلحتوں میں جب کوئی ہو سکتے ہیں وہ جیسے  
 ہر سے ہر سے جاتے ہیں کہ پانی سے تھکے تو پانی کو زمین کی سطح تک  
 لے کر آتا ہے اور وہ ایک لمحہ دوا دیا جی سے زیادہ اور پانی کی سطح سے  
 وہ پانی کی سطح ضروری ہیں جو ایسے ہوتے ہیں کہ وہ زمین سے  
 چڑھا دیں۔

۴۔ ڈول سے پانی چھڑا۔ سب سے پہلے چھوٹے ڈول سے پانی  
 سیدھی سادی اور محض پہلی چھڑا ڈول سے پانی چھڑا۔  
 میں رسی باندھ کر کوئٹے سے پانی نکالنا اور ایک ڈول سے  
 ڈول کو کوئٹے میں بند پھر رسی کے لٹکا کر پانی چھڑا۔ پھر  
 کٹر اکھ لٹکا یا اوپر ہوتا ہے تو اس رسی کو جو ڈول میں بند ہی رہتی ہے  
 ایک ہفتے ٹکڑے کے ایک جانب باندھتے ہیں اور اس کو دو لکڑیوں کے  
 گہرے بنا کر قائم کرتے ہیں اور ایک جانب ہاتھ سے پکڑ کر نیچے اور حرکت  
 دیتے ہیں اور جب اس کو اوپر اٹھاتے ہیں تو ڈول کو نوے میں جاتا ہے  
 اور جب کھینچتے ہیں تو ڈول اوپر آتا ہے لیکن حرکت دینے کے لئے کسی لکڑی  
 چھوٹی ہوتی ہے (مندرجہ ذیل کی شکل دیکھو۔







شکل ۴

۶۔ ہمیشہ جراثیم کی قوتوں کو استعمال کرنے سے اول یہ مقصود ہوتا ہے کہ جہاں تک ممکن ہو تمام ان اسباب کو دور کریں جنکی وجہ سے قوت حرکت بے فائدہ صرف ہوتی ہے۔ صورت مذکورہ بالا میں قوت حرکت کا عمدہ اور مفید استعمال وہی ہے جو پانی پیرنے میں کارآمد ہو۔ اس پانی پیرنے کے طریقہ میں ہماری قیمت کئی طرح سے فضول صرف ہوتی ہے۔ اولیٰ کہ ہماری قوت ڈول کے وزن کو اٹھانے میں صرف ہوتی ہے۔ دوسرے رسی کے بوجھ کو سنبھالنے میں خرچ ہوتی ہے۔ تیسرے رسی کو گڑھی کے اوپر چڑھانے اور اسکو گڑھی کی نالی پر قائم رکھنے میں صرف ہوتی ہے۔ چوتھے اترتی اپنے ڈنڈے پر گھومنے میں جو رگڑ کھاتی ہے اور سین صرف ہوتی ہے۔ پانچویں جب ڈول پانی کا پھر کے اوپر کنوے کے آتا ہے تو اسکو ایک جانتے کر کے اس کے پانی کو دوسرے برتن یا حوض میں ڈال دیتے ہیں۔ انویں جب ڈول خالی ہوتا ہے تو اسکو پھر کنوے میں

میں صرف ہوتی ہے۔

۷۔ وہ قوت جو ان پانی بہرنے کے طریقوں میں فضول ندایع جاتی ہے اور زمین سے کسی قدر اس سیدھی اور آسان تہذیب سے محفوظ رہتی ہے۔ وہ یہ ہے کہ ایک رسی کے دونوں چوروں میں دو ڈول بانڈھے جائیں اور اس رسی کو ایک کرسی پر چڑھائیں جو کتوسے کے موٹے پر قابو ہو جائے (دیکھو شکل نشان ۸)۔ اس تہذیب سے سیدھی پانی کا ڈول اور ڈول دو چکر چنے ہوئی ڈول سے بچے جاتا ہے۔ اور اس خالی ڈول کا وزن جو بچے جاتا ہے اور اس رسی کا بوجھ جو اس خالی ڈول کے ساتھ کتوسے میں اوڑھتی ہے اس پر سے ہوئے ڈول کے وزن سے جو اوپر آتا ہے اور اس کی رسی کی بوجھ سے تو آتا ہے اور برابر ہوتا ہے اور اس طرح قوت حرکت پانی ہی کے وزن کو اٹھانے میں صرف ہوتی ہے اور گڑی کی رگڑ اور رسی کے پلٹنے کی ضرورت نہیں پڑتی ہے۔

۸۔ اس پانی بہرنے کے طریقے میں جانور سے کام لے سکتے ہیں اور اس کے نقصان کو پہنچنے سے شکل سیدھی ذیل نشان میں دیکھ لیا ہے۔



شکل ۸



اس طریقہ کو فرانس کے باغبان آپاشی کے لئے عموماً بڑے بڑے قصبوں کے اطراف و جانب کے باغوں اور باڑیوں میں استعمال کرتے ہیں۔ اس طریقہ میں کنوے کے موہنے پر دو کڑیاں لگائی جاتی ہیں اور یہ دو نوکڑیاں برابر ایک دوسرے کے ایسے فاصلہ پر لگائے جاتے ہیں کہ دو ڈول جو اوپر پھانسی سے جاتے ہیں جب وہ یکے با دیگرے اوپر پہنچے آتے ہیں تو ایک دوسرے سے ٹکرائیں کہیں کہیں ہیں۔ کنوے سے ہٹوڑے حاصل ہر ایک موٹی لکڑی یا رہن میں ایک بہت بڑی ڈھول کی شکل کی گڑی چپان کی جاتی ہے اور اس رسی کا ایک بل اس میں دیا جاتا ہے جس کے دو نوں چہرہ دونوں میں ڈول بند ہے ہو۔ ہوتے ہیں۔ جب ایک ڈول کی رسی ایک گڑی پر سے گزر کر اوپر آتی ہے تو وہ دو یا تین بار اس بڑے گڑی پر بل کہاتی ہے اور دوسرے ڈول کی رسی معہ ڈول کنوے میں اترتی ہے۔

ہالی باغوس کی شکل کے دستے جن میں رسی باندھی جاتی ہے ڈولوں میں لٹکائے جاتے ہیں اور یہ ہالی دستہ ڈول کے موہنے کے کناروں پر نہیں لٹکایا جاتا ہے بلکہ اس کے دو نوں جانب سے کچھ اوپر لٹکایا جاتا ہے اس طرح سے کہ جب ڈول بہرہ ہوتا ہے تو یہ دستہ سیدھا کھڑا رہتا ہے اور جب خالی ڈول پانے کی سطح پر پڑتا ہے تو وہ اپنے طرف سے جاتا ہے اور ڈول میں باسانی پافنی ہیر جاتا ہے۔

اس بڑے کینے میں جس میں وہ ڈھول لگا کر لی ہوئی ہے ایک لکڑی آڑی ایک جانب لگی ہوئی ہے۔ اس لکڑی میں

ایک لڑکی یا بیل جوتا جاتا ہے۔ یہ لکڑی یا بیل اس لکڑی کو پہرانا ہے۔ اور اس کے  
 ذریعہ سے وہ کھنبا سے بڑی لڑکی کے لہو مٹا ہے اور جب بیل یا کھوٹا لکڑی پھیر لکھوم  
 پھینتا ہے تو ایک ڈول کنوے کے اوپر آ جاتا ہے جسکا پانی کسی حوض میں ڈالی  
 کیا جاتا ہے اور دو سرا ڈول کنوے میں اوتر کر پانی میں ڈوب جاتا ہے پھر بیل  
 یا کھوٹے کو اس جانب سے دوسرے جانب پھیرے میں جھکی وجہ سے  
 پھرا ہوا ڈول اوپر آتا ہے اور یہ غالی ڈول نیچے جاتا ہے فقط باقی آئینہ

راقم محب حسین

صنعت

ولایتی گلاس اور شیشے آلات تیار کرنے کی کیمین  
 کابنج کلاسٹے کی بیٹی

جس بیٹی میں گلاس اور شیشہ کاسا مان تیار کیا جاتا ہے وہ ایک بڑی  
 کروی شکل کی عمارت یا مکان ہوتا ہے جس میں چھ کھڑاؤ کے غروف یا برتن رکھنے  
 کی جگہ ہوتی ہے اور ان غروف میں کابنج یا شیشہ گھایا جاتا ہے۔ شکل مندرجہ ذیل  
 ایک عام طرح کی بیٹی ہے۔



یہ ہٹی ایک محراب پر تیار کی جاتی ہے اور اس کے نیچے جو غلام ہوتا  
 یعنی وہ جگہ جو محراب سے گہری ہوتی ہے اس کو غار کہتے ہیں جیسا کہ  
 حرف "الف" سے ظاہر ہوتا ہے۔ اس درجہ میں دو دروازے "حج" "حج"  
 آنچ کے انتظام کرنے کے واسطے لگے ہوئے ہوتے ہیں۔ کیونکہ جو  
 ہوا آگ جلنے کے واسطے ضروری ہے اس کو ضرور ان دروازوں کی راہ  
 اندر داخل ہو گا چاہیے اس غار کے اندر ایک جینجر ہے دار انگلیٹی "و" آگ  
 بدانے کے لئے بنائی جاتی ہے۔ جب آگ جلتی ہے تو راکبہ ان جینجر  
 پانی کے حوض "ب" میں کرتی ہے اس جینجرے دار انگلیٹی کے نیچے  
 کہتے بنائے جاتے ہیں اور یہ کہتے "ف" "ف" "ف" "ف" "ف" "ف" "ف" "ف"  
 ان کہتوں کے اوپر ایک لوہی کا گنبد "کس" بنایا جاتا ہے اور اس گنبد  
 اوپر ایک چھنی "مس" یعنی دو وہ کش ہوتا ہے۔ ان کہتوں "ف" "ف"  
 کے درمیان میں دو ظروف "ج" "ج" رکھے جاتے ہیں جینجر برج اس کے  
 ہٹی ایک خاص طرح کی تیار کی جاتی ہے چاروں طرف سے آنچ برابر پہنچتی ہے  
 کیونکہ جب آگ کی لو اوپر بلند ہوتی ہے تو وہ گنبد میں جا کر لگتی ہے اور ہر وہ  
 سے لوہر چاروں طرف سے ظروف پر کرتی ہے۔ جس طرف سے لوہا نکلتا  
 ہیں اوہی راہ کو جسے تیرون کی شکل میں بیان دیکھایا ہے۔ یہ ظروف  
 "سائی لینڈر" یعنی اسطوانی شکل کے بنائے جاتے ہیں اور اوپر سو نصف  
 کمرہ کی طرح گول ہوتے ہیں اور ایک طرف ان کے ایک دریچہ ہوتا ہے جس کی راہ  
 مسلمان یا جینرین جن سے کانچ بنائی جاتی ہے داخل کی جاتی ہیں اور جب کانچ



چونکہ اس قسم کی کانچ میں سفید لید یا سیسہ شامس ہوتا ہے سو اس سے  
اوسیدین یہ قابلیت ہے کہ اس سے شیشا آلات اور گلاس وغیرہ تیار کیے جاتے  
- مثلاً جوفیل کی مقدار میں نہایت محدود کانچ یا شیشہ تیار ہوتا ہے۔

عمرہ سفید ریت ۳۰ حصہ

پتہ لید یا لیتھیم آکسائیڈ یا مرو (سنگ) ۲۰۰ حصہ

سولڈیم کاربونیٹ آف ٹیٹا ۸۰ حصہ

دورازسٹ ایک اسٹیمپ ۱۰۰ پتہ لید یا لیتھیم آکسائیڈ سے مقدار میں شیشہ تیار کیا جاتا ہے

## کراؤن گلاس بنانے کی ترکیب

اس قسم کے گلاس سے لید کیوں اور دورازسٹ کیوں بنائے جاتے ہیں  
یا آئینے تیار ہوتے ہیں اور سبب لید یا سیسہ یا سولڈیم کاربونیٹ ہوتا ہے۔  
کراؤن گلاس سیمینکا اور ٹیٹا یا سولڈیم لایم (پونا) سے مرکب  
ہوتا ہے۔ اس کانچ سے بنانے کی مقدار فیل میں مندرجہ ذیل ہے

عمرہ سفید ریت ۱۰۰ حصہ

کاربونیٹ آف لایم (یعنی کاربونیٹ ایسڈ اور پونا) ۱۲ حصہ

کاربونیٹ آف سوڈا (کاربونیٹ ایسڈ اور سوڈیم سے بنائی) ۵۰ حصہ

کراؤن گلاس کی لٹرن یا ٹرے

بوتل کی کانچ یا ہری کانچ بنانے کی ترکیب

بوتل کی کانچ عام چیزوں سے بآسانی تیار ہوتی ہے اور مندرجہ ذیل

۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ ۱۰۰ حصہ

مقدار سے بنائی جاتی ہے۔

۱۰۰ حصہ

ریت

۲۰۰

مام سوڈا غیر مصف

۴۰

وڈا بشینر (کلرئی کی رائبہ)

۱۰۰

جکئی مٹی جس سے مٹی کے برتن تیار ہوتے ہیں۔

۱۰۰

ٹوٹے پھوٹے گلاس یا کالچ کے ٹکڑے

پلیٹ گلاس کے تیار کرنے کی ترکیب

پلیٹ گلاس وہ سب سے عمدہ قسم کا گلاس یا شیشہ ہے جس سے سو موٹہہ دیکھنے آئینے اور عمدہ عمدہ مضبوطی و غیرہ کے آئینے تیار ہوتے ہیں۔ اس گلاس کے بنانے میں اون چیزوں کی بڑی ہوشیاری کرنا چاہی جیسا کہ یہ گلاس بنایا جاوے اور اس گلاس کی ترکیب اور پیکالے وغیرہ سب میں بہت ہوشیاری کرنا چاہیے اس قسم کی کالچ تیار کرنے کے لئے مقدار مندرجہ ذیل میں لاوین۔

۲۰ حصہ

عمدہ سے عمدہ سپید ریت

۲۵۰

عمدہ سے عمدہ سوڈا

۸۰

لایم یا چونا

۲۵

ٹاسٹر یا شور

۲۲۵

ٹوٹے پھوٹے پلیٹ گلاس کے ٹکڑے

کھڑکیوں اور دروازوں میں لگانے کو عام شیشے یا آئینے تیار کرنے کی ترکیب

۱۰۰ حصہ

ریت

وہو حصہ

یا پھر

رؤیت

بانی

۳۵

اور یہ کہ یہ سب کچھ ایک ہی وقت میں رونے اور کانچے سے ٹھرون کی

## ادب

کے

بہ حقیقہ سادات و شہداء

بیان میں آئے ہیں کہ مہر کون چندین گونہ فتوہ ہوا

مشان بنیاد است و انہی سے درجوا ہد شد کہ آن فتوہ ہا مبارک

زیلہ و علم و شہادت و محبت و جذب و تنفر ہا و کرامتہا می باعث

وہ و دہتر ہا می سبب و محبت و تکرار ہا و انفعالات نفسانیہ

سایہ نقادان و توار - ہا ہا ہا ہا و تنفر ہا و تنفر ہا و اصول اخلاق

و شیم سجا می خرابین نویست - و ہر کی از آہنا و حفظ حیات شخصیت

و سیانت و جوہر نوعی و ہا اتصال ضروریات معیشت و الکتاب زندہ گانی

ہنج اعلیٰ منزله عضوی و ہا - سہی باشد - و چنانچہ فقہان بعضی از جوامع

و اعضا موجب نقص در زندہ گانی و الغدام بر خے سبب عدم قدرت بر

استعمال ضروریات و لوازم حیات و فساد پارہ سہ مقتضی ہلاک شخص

و زوال صنفی باعث استعمال نوع خواهد گردید چنانچہ است حال آن اصول

اخلاق و جراثیم سجا و لکن بشرطیکہ علی الدوام تحت مراقبہ عقل بودہ از حدود

طبیعیہ و مقتضیات فطریہ تجاوز نکند و الا فوائد آہنا بعباسہ تبدیل شدہ موجب

ہلاک است و یا تباهی مہیت اجتماعیہ و یا ضیق و معیشت در زندہ گانی خواهد شد

چنانچه تو را شهوت بیخود یعنی میل و خواهش کامل و مشارب و تنگیم باعث جلب یک  
 با محفل و موجب تزلزل و تناسل است و بدون این قوه شریسته این نوع را بایداری  
 ممکن نخواهد بود و لکن چون بسبب سوء تصرف بر سر قله و شکر و هر مدد مستلزم فساد  
 در نوع و حصول امراض و در غالب اوقات باعث هلاکت خواهد گردید - و بلاشب  
 اسباب شره و قتل همیشه حقوق دیگری فدا می نمایند و از برای قضای شهوات  
 هر ما انواع مکرم و حیل و رخد هما بکار خواهند برد و اگر از اصحاب اقتدار بوده باشند  
 چهار از روی قهر و غلبه حقوق ضعیف و ذیر دستار را القهر می نمایند - و البته  
 چون این صفت شره و قتل عموماً شود موجب فساد بیست اجتماعیه خواهند شد -  
 نیز حیثیت و حب زنده کافی مقتضی بنا و قصور و عمارات و داعی برانساندن  
 و قصبات و غرضی که زیب و زیور عالم انسانیت میباشد و جمیع صنایع جمیده و بدایع  
 انقیاد و جرف نافع بواسطه همین میل مظهر رسیده است - و این میل و محبت  
 حیات است که انسانها را برین داشت که از خواص معادن و نباتات و حیوانات  
 بحث کنند و آثار از زمان و فصول را دریافت نمایند و طبایع اراضی و آهویه  
 انبوه و حرکات کواکب و قرب و بعد آنها را استنباط کنند - پس بدو  
 این زیاده نوع انسانی متعذر خواهد بود و کی چون حب حیات بعد افراط  
 و زیاده و غلبه و فساد موجب هلاکت خواهد گردید چنانچه لشکریان و رهبان  
 و تاجران و حب زنده کافی از سیدان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
 و حب زنده و اقامت دشمنان شده آنها را برودترین و قوی بودای هلاکت  
 می رساند و در بعضی اوقات مستلزم این می شود که مقرر طبع و در محبت حیات



بذل و شکست و غنودیک مثلا گردند و باغایت پریشان عالی و فقر و فاقه طوق  
ایسری برگردن نبند و آیین و آآن و قنیت که سبب گران جانی و محبت  
زنده گانی از قلم و وطن خود با دفاع نکنند -  
محبت ذات موجب آینست که انسان در استحصاا منافع خربستن بکمرشد  
و بقدر طاقت خود اسباب راحت و رفاهیت زنده گانی را اکتساب نماید  
و خود را بر تب شریعه و مراتب عالیه برساند - ولی اگر محبت ذات از حد تجاوز  
کند باعث آن خواهد شد که صاحب آن صطت منافع خود را بواسطه ضرر دیگران  
به سبب آورد و حقوق عباد الله را با طلبهای خود ابطال کند - و البته اگر تصغیر  
بدین صفت بسیار شوند امنیت مرقع شده سلسله اشقام بیست اجتماع منقطع  
خواهد گردید -  
میل برترمی و طلب تفوق در کمالات صورتیه و معنویه بر دیگران انسان را  
برجده و اجتهاد دعوت میکند و بدان سعادت و نیک بختی و جهان حاصل می شود -  
و بدون این میل هرگز تجلات انسانیة بظهور نخواهد پیوست و آخرت امانت محبیه  
و فنون غریبه لباس بستی نخواهد پوشید و مژا یا جلبله انسانیة نه امی عطیه  
ایکه در بشر و دبعه گذاشته شده است بمنقعه شهود و جلوه نخواهد کرد بلکه اگر این  
میل نباشد انسانها با اول درجه حیوانیت مانده از عقل و ادراک خود با بهره  
نخواهند گرفت - پس باین صفت محرک اول است بسوی اسباب نیک بختی  
اگر در نزد ارباب عقول نافعیه بکثر منجر نشود و اصحاب نفوس خسیسه آرا  
بجهد مبدل سازند - و اگر بسرحد بکثر برسد اول مفید می که بر وجه



افزاد بشر را بریکه حرف فکر نموده از برای فاعله خلق معلوم نافع و صناعات عجیبه را  
اختراع کنند چونکه نیک نامی بغیر انفس است معلوم و صحت یا باطل خواهد شد و این  
خواهش نام آورست که از برای سیانت و طریق جان فغانی را با باب نفوس  
گیر و سهل و آسان میکنند و این جهت صیت است که نفوس را از شرارتها  
و تعدیها و ظلمها منع میکنند و نه این گنبد نافع و موقوفات مفیده و اختراعات  
غریبه و اشعار را نقد و آداب فاضله آنها بهین خواهش نام آورست و اینها  
این میل را سبب سود استعمال بیانی رسانند که نفس انسانیت را ضعیف شود بدین  
از راه های حیل و عذر و مکر و دروغ و دیار می استحصالت صیت و کتساب  
نیک نامی نماید بی آنکه حقیقت خلقی که قابل نام آورست از سر زده باشد مثل اینکه  
از برای نام آوری مؤلفات و اشعار و تفکرات و صنایع و اختراعات دیگران را بخود  
نسبت بدین آنگاه و لا این گونه نام آورید و بی هیچ وجه لذت و مستی در کفوس  
نخواهد بود بلکه بجز انفعالات و انقباضات نفسانیه اثر و میوه نخواهد بخشید  
و قانیا اگر استحصالت این نوع صیت و نام آوری و راضی عمومی شود البته نفوس  
از حرکت بسوی معالی و کتساب فضائل باز خواهد ایستاد و اما نفوس آنها که  
بدین گونه کتساب نام آوری کرده اند بجهت آنکه دیگر ایشان را داعی و مقتضی  
باقی نخواهد ماند و اما نفوس آن اشخاصیکه هنوز مشهور بنام نیکی نشده اند بواسطه  
آنکه چون ایشان را معلوم شود که حسن صیت از طریق حیل و مکر و دیار کاری  
نیز حاصل می شود بلا شک نفوس ایشان از تحمل رنج و تعب مسالک نام آوری  
حقیقی سر باز نهاده طریق اسهل یعنی راه حیل و مکر و دیار کاری را خواهند پیود.

پس ستایش ارباب محال و لذت عمده افراد انسان و خیر خواهان عالم و خوش  
 فته و لذت بخش شرار و فحل انداز این همیشه اجتماع متوق میناید انسان مجبور  
 به طلب مدایج را بسوی کمالات و تحفه فیض میکند بشر مفسود به عبت ستایش  
 به مدیحه اخلاق و قبح مینماید مردم را از مبوط و جمع بکشد از انعطاف و از تکلیف  
 افعال رفیده - و چون افراد بشر را معلوم است که میل جمیع اخیار و خدایش نکند  
 اشرار مریکوز است و نفوس انسانیت پس این میل و این خوشیش بزرگترین  
 باغی خواهد بود از ارباب اینکه در منافع عمومی است و بر منفعت شخصی تریج قریب  
 و از شرارت و بدخواهی نوع بشر دور می گزینند - و با شک اگر مدح و ذم نمی  
 در حرکت انسان بسوی فضائل بعد حاصل می شد و در بهجت آن فتور و  
 میداد و تحش خالی از قصور نیگشت پس مدح و ذم چه بجای گردون ترقیات  
 انسانست و بدون این دو امر کمال و اعتدال از برای او حاصل نخواهد شد  
 و لکن نباید ستایش کننده افراد کرده ستایش خود را بدرجه تلق برساند  
 که مدح را مغرور و از آکنه احوال خویش کور سازد - و اگر تلق در قوس  
 شیع یا بد بلاشب فساد اخلاق که بنیاد کین مدیت است آن قوم را  
 فرا خواهد گرفت زیرا آنکه چون متعلقین فضیلت حقیقه ایرا چون کوسه و نظر  
 صاحب آن فضیلت جلوه دهند و معایب آن را لمبایس فضائل میوشانند  
 البته آن شخص از نفس خود شتاب کرده و دیگر در اصلاح آن نخواهد کوشید  
 و این سبب آن می شود که رفته رفته فساد اخلاق بر او غلبه کند و چون با هر  
 این طریق را بنیاد فساد عمومی خواهد شد - و همچنین نباید نکوشش کننده

افراط کرد و خود را ذام قرز و در متعرض بنگ اعراض عباد الله شد و افعال صبیحه  
الیه ضرر آنها متعدی نیست ازین و از آن نقل نماید و با ملاحظه منافع عامه قبیح  
در زید و طعن در عمر و کند چون این گونه روش باعث افکار فتن و تاسیس اسباب  
عداوت خواهد گردید و اگر این صفت در امتی فاش شود سلسله انتظام آن  
امت گسسته خواهد شد.

میل استیلا احوال اُمم و حب اطلاع بر تواریخ عالم موجب آنست که انسان  
حوادث مانعیه قبایل و شعوب را بمنزله آئینه قرار داده و آنها را احوال آیند  
خود را ملاحظه کند. و اگر بواسطه این میل اطلاع بر احوال اجمالی سبب  
حاصل نمی شد انسان را چگونه ممکن بود که این طریق مُطْلَم حیات و این سبیل پر  
و نیست زنده گانی و این مسلک تنگ سپهرناک دنیا را با این عجز و ناتوانی قطع  
نماید و قبیحان می توانست که سالک خیر را از مهالک شتر تمیز دهد. و اگر بسبب  
این میل علم بر تجربه های پیشینیان دست یاب نیکست میبانت و جود و اتصال  
اسباب حیات چگونه ممکن بود. این میل است که عقول و ادراکات جمیع اُمم  
مانعیه را در عقل شخصی و اخذ جمع میکند. و این میل است که انسان را بجای  
میرساند که از حواس ظاهره و باطنه گذشته گان فائده بگیرد و پیشه های انسانی  
تقریب کند و بگوشت های ایشان می شود. و اگر این میل در شخصی نباشد و خدایش  
اطلاع بر احوال و حوادث اُمم نداشته باشد آن بیچاره درین عالم چون کوری  
خواهد بود بے دست و پا که در بیابان بے آب و گیاه و حید و تنها و سیه راز  
و توشه مانده باشد. و سوء استعمال این میل آنست که انسان تواریخ اُمم را

چون انسانها شنیده بوجد استماع آنهاست غور دبی ملاحظه مسرور گردید و چنانچه  
تلاوت امر مشرق است که در وقت غنودن بر روی سر و افسانه گوئی را  
بر بدن حلیه دارند که قبض و محابلهت گذشتگان را ذکر کنند و ایشان درین امر  
بخیال اند که افغانه شنیدن طاعده دیگری ملاحظه می کنند —

میل معرفت ملل و اسباب حوادث و حجب دانستن خواص و آثار بسیار جهت  
خلق ابواب منافع است بروی انسانها — و این میل ره نمائی میکند افراد بشر را  
بسیاری صنایع عجیبه و اختراعات غریبه — و علم طبیعت و علم کیمیا که عالم را از صورت  
بعده و دیگر آورده است بلکه جل ملاحظه موجب تبیل عقول و مقتضی تقویم  
نفس و باعث اصلاح شعون ظاهریه و باطنیه انسانها گردیده است بگی از  
آثار همین میل و از نتایج همین خواستش است — و این میل است که قوام انسانیت  
انسان است و بدین از سایر حیوانات امتیاز یافته است و اعظم سعادت و نسی  
و نیک بخشیها را بواسطه این استحصالی نموده است — پس هر انسان را  
واجب است که این میل مقدس را از سوء استعمال مصون و محفوظ دارد  
و در امور بلا فائده آن را بکار نبرد و آنکه از منافع و فوائد آن خود را و دیگران  
را محروم نسازد — چنانچه متفلسفین مشرق زمین خود را محروم ساخته اند  
زیر آنکه ایشان از فرون متعدد رغبت و میل خود را در مسائلی بکار برده  
که در آنها منافع و نیویه است و نه منافع اخروی چون مسئله بیوتی و صورت  
و مسئله عقول عشره و نفس تسعه و مسئله محذرات و عدم جواز خرق و التماس  
بر افلاک و امثال آنها از خزعبلات و خرافات —

میل محامات از وطن و جنس و خواہش مدافعه از دین و ہم کیش یعنی تعصب وطنی و  
 و تعصب جنسی و تعصب دینی بر میانگیرانند انسانها را بر مسابقت و رسیدن فضائل  
 و کمالات و باعث این می شود که اصحاب ادیان و ارباب اوطان و قبائل و شُوب  
 در اعلامی کلمه خود را بگویند و متوجّب این میگردند که هر یک از آنها در اسباب  
 عزت و شوکت و وسائل قوت و سطوت سعی و اجتهاد خود را بکار برند - و این  
 میل است که قبائل و ارباب ادیان را برین میدارند که بر مدایج شرف عروج کنند  
 و بگویند تمام مزایای عالم انسانی را استحصال نمایند - و این میل است که آتش  
 غیرت را در نفوس مشتعل میگرداند - و این میل است که نیکان را انسانها را  
 که بفرمایند راضی شوند - و این میل است که از برای تشدید فخر مجده و شرف  
 جماعات کثرت را متفق میگرداند و بقیانت حقوق عمومیه دعوت می کند و بر حیا  
 وطن و مدافعه از شرف دین بر میانگیرانند - ولی نباید این میل مقدّس را  
 بسبب سوء استعمال بحدی رسانند که با عدالت و حقانیت مضاده نموده و بسبب  
 ابطال حقوق و باعث جور و تعدی بر دیگران گردد و یا آنکه بسبب عقد یا می  
 بیجا و عداوتهای بیفائده شود چونکه دل از برای این خلق نشده است که عداوت  
 کرده و بیت الضمیننه بوده باشد - چون کلام بدینجا رسید میخوانیم با هزار تن  
 بگوئیم که مسلمانان هندوستان میل حمایت دین یعنی تعصب دینی را بسیار پیچ  
 بکار برده اند زیرا آنکه ایشان تعصب را بسبب سوء استعمال بحدی رسانیدند  
 که موجب بغض علوم و معارف و سبب تنفر از صنایع و بدایع گردیده است -  
 و چنان گمان کرده اند که آنچه منسوب بجا الفین و یا نیت اسلامیّه بوده باشد باید

دینی نقشب دینی آن لکروہ و موقوف داشت اگرچہ معلوم و فنون بودہ باشد  
و نال آلودہ و رومی نقشب دینی برایشان واجب چنان بود کہ ہر جاقضیلتی و  
کمالی و صلی و مرغنی بہ بینند خود یا ماحق و اولی دانستہ و استعمال آن سبب  
و کوششہا بکار برند و نگذارند کہ مخالفین و یا نہ حقہ اسلامیتہ و فضیلتی از فضل  
و در کمالی از کمالات برایشان سبقت گیرند۔ افسوس ہزار افسوس ازین سو  
استعمال نقشب دینی کہ عاقبت آن بدبائی و انحلال منجر خواہد شد۔ و میترسم  
کہ سوء استعمال نقشب دینی مسلمانان ہند بجا سئ برسہ کہ یک بارہ گی مسلمانان  
است از حیارہ مشستہ زندہ کافی را ترک کنند بحیث آئند مخالفین و یا نہ اسلامیت  
و دین عالم زندہ کافی میکنند کاحول و لا حول الا باللہ العلی العظیم۔ باقی آئندہ

راقم جمال الدین حسینی

زراعت

بقیہ مضمون زراعت

اگر زمین ہو جاوے پیراوس یا نیکی سو نکمین اور چکمین اگر وہ پانی بد بودا  
نہ از بد بخارش ذائقہ ہو تو وہ زمین عمدہ ہو اور اگر پانی کھارسی ہو جاوے تو  
و زمین شور ہے اور اگر بد بودار ہو جاوے تو وہ زمین خراب ہو چنان کہ  
مکامزہ اور بو خراب ہو۔

چونکہ ہم فیقراطیس نے کہا کہ جو زمین بد بودار ہو یا شور ہو او سے  
بہتر کرنا چاہئے مگر نکمین زمین کجور کے درخت کو سزا دے۔

حکیم برنیوس نے کہا کہ اگر زمین کا استخوان کرنا چاہیں کہتی کے لئے تو ایک  
کشتہ نمک یا کھو دین پیراوس کامزہ اور بد ریافت کرین اگر انگوڑی کی سیل لگانا



پاؤں تو تین قدم برابر گڈا ہو دیں اور جو درخت کاڑنا چاہیں تو چار قدم گڈا ہو دیں اور جو زمین برسی ہو رکھتی ہو اس سے ہر حال میں بہا گنا چاہئے کیلئے کہ وہ کئی جہ حکیم سید آغوس نے کہا جب دو زمینوں کا امتحان منظور ہو کہ کون سی بہتر اور عمدہ ہے تو ایک ہی برتن میں پہلے ایک مٹی پیر اور ترارزہ کے ایک پلٹرو میں ڈال دے پھر دوسرے مٹی سے پیر اور دوسرے پلٹرے میں ڈال دے بعد اسکے تول جو مٹی ہلکی ہو وہی بہتر ہے لیکن شرط یہ ہے کہ دونوں مٹیوں خشک ہوں یا تری میں برابر ہوں۔

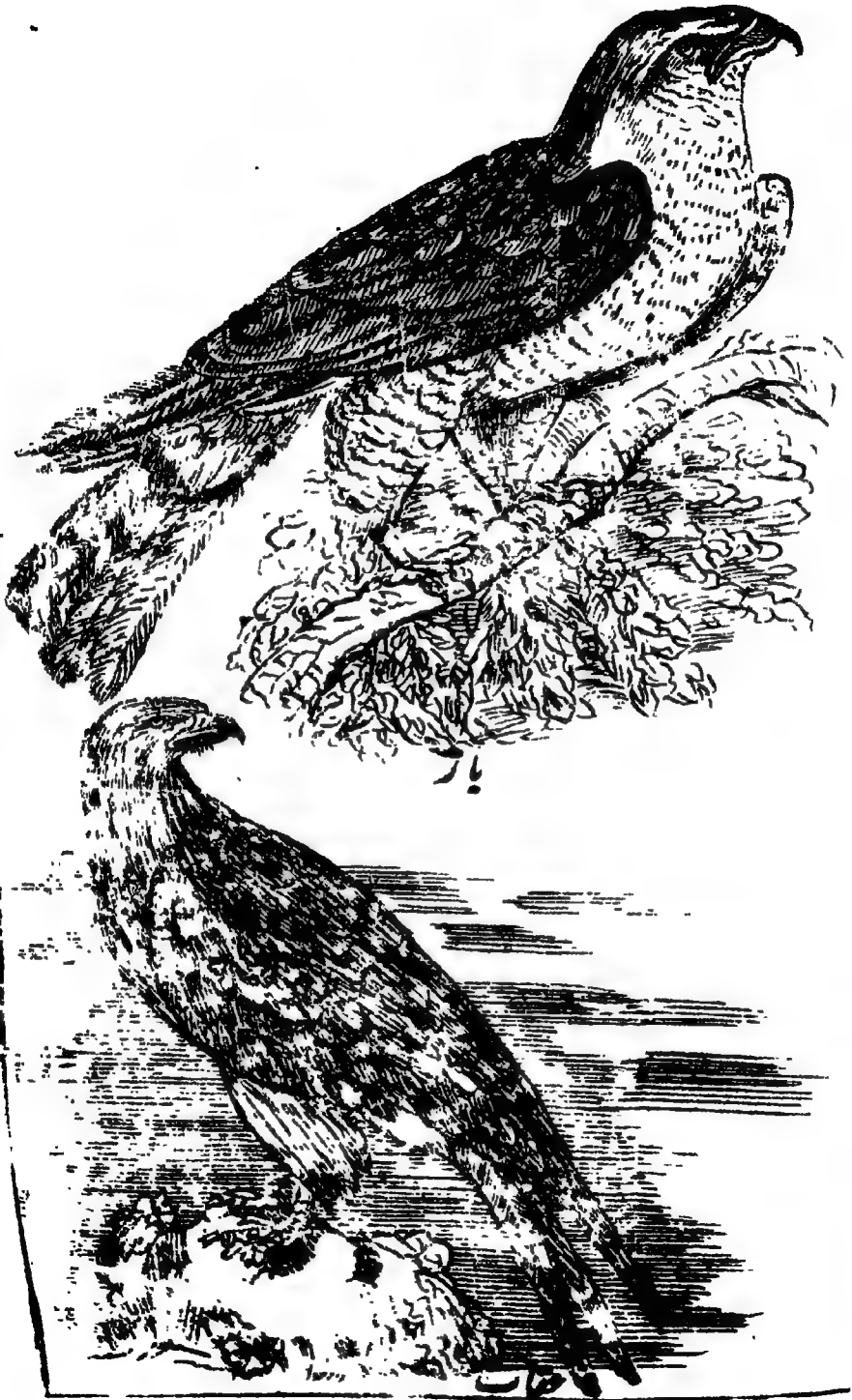
ابن حجاج نے کہا بعضوں نے زمین کی عمدگی اور خرابی پر استدلال کیا ہے بعضی چیز کے اوگنے سے حسین کبھی خطا نہیں ہوتی مثلاً مقیشہ جب کو قروال کہتے ہیں یا حوجری جب کو بستناج کہتے ہیں کیونکہ یہ دونوں گہا نسین بنیں گتی ہیں مگر عمدہ زمین میں اور یہ بات اکثر یہی ہے اور جو زمین برسی ہوتی ہے اوس میں زعفران گتا ہے جب کو صفر الحیر کہتے ہیں اور ازروطین جب کو مستل کہتے ہیں اور حسک اور سوکھی گہا نس گری ہوئی اور قح برسی جب کو قح الجمل کہتے ہیں کیونکہ یہ گہا نس بنیں گتی ہوتی ہیں مگر برسی زمین میں بخلاف اور گہا نسوں کے کہ وہ عمدہ اور برسی زمینوں دونوں میں ہوتی ہیں جیسے پانز اور سخت تر کا بیان۔

بعضوں نے کہا عمدہ زمین وہ ہے کہ اگر برسوں آباد نہ ہو اوس میں درخت نہ آئیں اور جو زمین برسی ہوتی ہے اوس میں درخت اوگ آسکتے ہیں۔

ابن حجاج نے کہا ہم نے زمین کے باب میں جو بیان کیا امید ہے کہ اوپر حضرت ہوجا دیگی اگر خدا چاہے اور شاید کوئی کہے کہ جس زمین کی عکاسی مذمت کی ہے

ہم دیکھتے ہیں کہ بعضے چیزیں اوس میں خوب پیدا ہوتی ہیں جیسے ریت ہے کہ کہ اوس میں بول کا درخت عمدہ ہوتا ہے اس طرح خاج اور نملہ (دکن) سخت زمین میں خوب ہوتا ہے تو اس کا جواب یہ ہے کہ تم جو کہتے ہو سچ ہے پر بعضی زمین ایک خاص قسم کی چیز کے لئے مناسب ہوتی ہے لیکن ممکن ہے کہ اور چیزوں کے لئے نامناسب ہو پس حکیموں نے اوس زمین کو عمدہ کہا ہے جو تر اور گرم ہو یا ہر تر ہو اور جو زمینیں اسکے برخلاف ہیں اون کی مذمت کی ہے اسکی وجہ یہ ہے کہ حکما اوس زمین کی تعریف کرتے ہیں جو گہبون اور جو اور باقلا وغیرہ کے مناسب ہو کیونکہ لوگوں کو عموماً ان چیزوں کی احتیاج ہی اس طرح تعریف کرتے ہیں اوس زمین کی جو باغ کے میوؤں کے مناسب ہو جیسے سیب اور امرود اور آلو کے اور ترکاریوں کے جیسے بلیگن اور دھنیا (کشیڑ) اور ساگ وغیرہ۔

شولوں نے کہا جو زمین تر ہو اوس میں ہر ایک چیز کی زراعت ہو سکتی ہے اور ہر دخت لگ سکتا ہے اسکا واسطے حکیموں نے اوسکی تعریف کی ہے اور فضیلت بیان کی ہے اور ایک چیز کے عمدہ پیدا ہونے سے کسی زمین میں وہ زمین عمدہ نہیں ہو سکتی جیسے ترمس (ایک قسم کا چوٹا باقلا) وہ ریتی کے زمین میں عمدہ ہوتا ہے اب ترمس کے عمدہ ہونے سے ریتی کی زمین فضیلت نہیں حاصل کر سکتی کیونکہ یہ امر شاذ اور نادر ہے اور اگر ترمس عمدہ زمین میں بویا جاوے تو بھی اچھا ہوتا ہے اس طرح سنوبر کے ریتی میں عمدہ ہونے سے ریتی کی عمدگی نہیں ہوتی کیونکہ اور میوؤں کے لئے وہ مناسب زمین نہیں ہے جیسے سیب اور جام اور آلو وغیرہ۔ باقی ہینڈ



## حیوانات

## شکاری پرندوں کا بیان

## عقاب اور باز

ہم نے عقاب اور باز دونوں کو پرندوں کی ایک قسم میں شامل کیا ہے۔ اسکی وجہ یہ ہے کہ اگرچہ عقاب اور باز کی شکل اور عادات بالکل یکساں نہیں ہیں لیکن تاہم ان دونوں میں ایک بہت بڑی مشابہت ہے یہ پرند اکثر جنگلی اور وحشی جانور ہوتے ہیں اور انکی ہڈی تشبیہ شیر اور چیتے اور دودھ چربائی درندوں سے دیجا سکتی ہے جو دوسرے جانوروں کو شکار کر کے اونکا گوشت چربھاڑ کر کھاتے ہیں اور اپنا پیٹ پھرتے ہیں۔

عقاب سب پرندوں میں بڑا جانور ہے اور اگرچہ ایک یا دو قسم کے گدے اس سے ایک ذرا بڑے ہوتے ہیں لیکن اور کوئی پرند عقاب سے بڑا نہیں ہوتا ہے اور اسکو پرندوں کا بادشاہ کہنا درست ہے۔ جن لوگوں نے عقاب کو کھردوں اور بڑے بڑے پنچروں میں دیکھا ہے اونکو وہ اصلی اور طبیعی حالت اور اسکی نہیں معلوم ہوتی ہے جبکہ وہ بہاروں اور چٹانوں میں پرتا ہے جہاں کہ وہ اپنا گھوسلا بنا لیتا ہے۔ لارڈ ایڈورڈ اسٹولی صاحب لکھتے ہیں کہ ہم اتفاقاً ایک مرتبہ عقاب کے گھوسلے کے پاس جلسے۔ اور جب ہم اون کو اونچے گھاسیوں پر چڑھے جو آدرن ضلع میں واقع ہیں جہاں جوالا جکی یا کوہ آتش افشان زیادہ ہیں اور اوسکے قریب ایک بڑی اونچی جگہ سے پانی گرتا ہے۔

بند آرون فرانسس کی سرزمین میں واقع ہے۔

اور بڑے زور و شور کے ساتھ اون چٹانوں میں لہریں مارتا ہے تو ہم نے اس پانی کے زور و شور میں ایک تیز آواز سنی اور وہ ایسی آواز تھی کہ گویا آسمان سے آتی ہے جب ہم نے اس طرف نگاہ کی جہاں سے وہ آواز آتی ہوئی معلوم ہوتی تھی تو ہم کو ایک چوٹی شے حرکت کرنی ہوئی دور سے معلوم ہوئی۔ یہ شے جو دور سے چوٹی معلوم ہوتی تھی ایک مسنبر اعقاب تھا جو پنجے کے میدان سے آ رہا تھا۔ متصل بڑھنے سے ہم کو یہ معلوم ہوا کہ اس کے بازو بہت کم حرکت کر سکتے تھے بجائے اوڑنے کے وہ ہوائیں مثل جہاز کے تیرتا معلوم ہوتا تھا اور کیسی کسی اس کے پر کی قدر تہہ پہلے تھے۔ چونکہ وہ سیدھا اور کھوکھلا تھا اس واسطے ہم نے اپنے آپ کو ایک چٹان کے نیچے چھپایا اور اس کی حرکت کو دور میں کے ذریعہ سے دیکھا۔ پہلے پہل جب ہم نے اس کو دیکھا تو وہ ایک میل کے فاصلہ پر تھا لیکن ایک منٹ کے عرصہ میں وہ گولی کے ٹپہ پر گیا۔ باقی آئندہ۔ محب صین

### تاریخ آنرل جان آدم

آنرل جان آدم ہماری بستی میں پیدا ہوئے اور یہ رہا آنرل ولیم آدم کے بڑے بیٹے تھے جو اسکاٹلنڈ کی عدالت جو ری مقدمات دیوانی میں لاڈ چیف کمشنر رہیں انکا سلسلہ ماٹلی طرف سے الفٹن صاحب سے ملتا ہے بستی میں سول سر دس بنگالہ میں داخل ہوئے اور فروری ۱۸۹۶ء میں اپنے ماموں موٹ الفٹن (گورنر سابق بمبئی) کے ہمراہ کلکتہ میں آئے اور مختلف سرکاری خدمتوں کو انجام دیتے رہے جہاں تک کہ کلکتہ کے

کوئٹہ میں جنرل علی مقرر ہوئے اور اسی حالت میں (جن دنوں لاہور میں تھے) اپنی خدمت کی مدت تمام کر کے ولایت گئے) مسٹر آدم کو جلد گورنر بننے کا کام دیکھنا پڑا اور قریب سا تہہ مہینہ کے ساتھ ۱۲۷۵ء میں لاہور اہرست کے تشریف آور ہی تک اسی خدمت کو بنایت استقلال اور عمدہ انتظاموں کے ساتھ انجام دیتے رہے آزاد میطالع کو اپنے زمانہ حکومت میں انہوں نے روک دیا چونکہ وہ چند سال سے پچیس میں مبتلا تھے اور مختلف جگہ تبدیل آب و ہوا کے لئے پہرے لگے مگر کسی کا مدد نظر نہ آیا تا چار لاہور اہرست کے جائزہ دیتے ہی انگلستان جانے کا ارادہ کیا اور اپریل ۱۲۷۵ء میں جہاز پر سوار ہوئے لیکن بیماری اور مزاج پر اس قدر غلبہ کر گئی تھی کہ وہ جان برباد ہوئے اور اسی سفر میں لاہور جہاز ہی پر انتقال فرمایا اور انکی لاش ۲۴ جون کو جزیرہ مڈاگا سکار کی اوسط طرف سمندریں ڈال دے گئے اور انکی مختصر حالات عمری ایک تختی پر سینٹ جانچ چچ میں آویزاں کیے گئے اور ایک فدا آدم تصویر انکی یادگاری میں ٹون ہال کلکتہ میں لٹائے گئے مسٹر آدم نے ایٹ انڈیا کمپنی کی بہرہ رس نوکری کی واپس کنڑوں نے انکی منبت لکھا ہے کہ انکی دیانت اور دیانت اور مستقل سرگرمی اس قابل ہے کہ اور لوگ اسکی پیروی اور تقلید کریں۔

راقم اکرام الدین  
سوم منصف شاہ شاہ

طب

بقیہ مضمون حفظ صحت ازواج

۲۱ حیض تینتیس برس تک بلکہ بعض وقت ۳۰ سال تک جاری رہتا  
اور جب تک وہ جاری رہتا ہے عورت حاملہ ہو سکتی ہے بشرطیکہ حیض معمولی زمانہ سے زیادہ  
و نون تک نہ ہو۔ حسب قاعدہ اس واسطے جب حیض بند ہوتا ہے تو لڑکی بھی بند ہوتی ہے۔  
اسلئے چونکہ حیض عموماً چنانچہ تیس برس پر بند ہو جاتا ہے یہ امر بہت کم ہے کہ بعد اس عمر کے  
عورت لڑکا جنے۔

۲۲ میں نے ایسے عورتوں کے لڑکا ہونے دیکھا ہے جنکی عمر چارپاس برس  
زائد تھی اگرچہ یہ امر بہت کم ہے کہ عورتیں بعد تینتیس سال یا ۴۰ سال کے حاملہ ہوتی ہیں  
میں نے خود ایک عورت کو جنبا پاتا جسکی عمر ۴۰ برس کی تھی اور اسنے ایک عورت  
لڑکا جنبا۔ اسکی زچگی کم تکلیف اور آسان تھی اور اسکے بہت سے لڑکے تھے اور اسنے  
چھوٹے لڑکے کی عمر اس زچگی کے وقت بارہ سال کی تھی۔ ڈاکٹر کا پتھر نے جو مقام  
ڈرہم کے رہنے والے بن مچھ سے بیان کیا کہ میں نے چند عورتوں کو جنبا یا جنکی عمر چار  
سال کی تھی جہک ایک صورت اچھی طرح سے یاد ہے جو میرے باپ کے وقت میں ۱۸۳۰ء  
واقع ہوئی اور وہ یہ نہیں کہ ایک عورت ۴۰ سال کی عمر میں میوہ ہوئی بعد میوہ ہونے کے  
اوس نے جلد ہی دوسرا نکاح کیا اور بارہ مہینے کے عرصہ میں اسکے پہلا لڑکا پیدا ہوا یہ  
صورتیں مخت کرنے والے لوگ یا مرد و رومن میں واقع ہوئیں لیکن دو اور صورتیں  
جہکو معلوم ہیں جنہیں شریف عورتوں نے چارپاس کی عمر میں لڑکا جنبا ایک نے پہلا لڑکا جنبا  
اور دوسرے آتھوان لڑکا جنبا۔ میں یہ بات نہیں کہہ سکتا ہوں کہ کس طرح اونکی حیض  
جاری ہوتا تھا۔ لیکن میں ایک کو انہی لڑکی کو جنبا ہوں جسکا حیض برا ہوا اور کم و کثرت  
ساتھ سال کے اخیر تک جاری رہا۔ ڈاکٹر پاول کہتے ہیں کہ سال گذشتہ میں میں نے ایک عورت کو

نصف صحت ازواج

۲۳ برس کی عمر ۵ سال کی تھی اور سنہ مکلفہ ہو سکتے ہیں کہ بہن ایک عورت کو جنبا جیسے اپنی عمر کم سے کم پچاس سال کی بتلائی۔ مستر لارک نے جو مقام مولد کے بننے والے تھے بیان کیا کہ بہن نے چند عورتوں کو جنبا جبکی عمر ۴۴ سال سوزا مذہبی اور بیان کیا کہ فی الحال بہن ایک کو جنبا جیسے پہلا لڑکا جنبا اور جسکی عمر ۴۴ سال کی تھی۔ مستر بلاؤکس میم نے جو پورٹ ماونٹ کے رہنے والے ہیں بیان کیا کہ میں نے ایک عورت کو جنبا جبکی عمر ۵۲ برس کی تھی اور جس نے اپنی شادی ۵۳ برس کی عمر میں کی تھی۔

۲۴ لڑکا ہونے کی صورت میں مندرجہ ذیل جو صحیح ہیں مگر نادریں ابھی وقوع میں آئی ہیں۔ جنرل ڈی ٹولس میں مندرجہ ہو کہ میڈم وٹم مقام لاور کی نے جسکی عمر سا تہہ برس کی تھی توڑے دن ہوئے کہ دو لڑکے توام بنے

۲۴ میں نے ایک زیادہ عمر کی عورت کے بچہ پیدا ہونے کی صورت بیان کی اب میں ایک صورت بہت زیادہ کم سن عورت کے بچہ بننے کی جو میرے مشاہدہ میں آئی بیان کرتا ہوں۔ جس میں ایک لڑکی نے ۲۱ برس کی عمر تک تین لڑکے جنے۔ او کی شادی ۱۲ سال کی عمر میں ہوئی تھی اور اوسکے خاوند کی عمر صرف ۱۵ برس کی تھی۔ ۲۵ بہت گرم ملکوں میں جیسے اسیبنا اور ہند ہی لڑکیاں بہت کم ہیں یعنی دسویں یا گیارویں سال حیض سے ہوتی ہیں فی الحقیقت بعض اوقات وہ اس سن میں نہ بچے جتنے ہیں لیکن جب حیض جلد ہی شروع ہوتا ہو تو جلد ہی بند بھی ہوتا ہو اس طرح سے وہ تیس برس کی عمر میں بوڑھی ہو جاتی ہیں۔

۲۶ ہم جانتے ہیں کہ انسان کے زمانہ بلوغ میں قدرتی ایک بہت بڑا فرق ہے اور یہ فرق صرف افراد ہی کے درمیان میں نہیں ہو بلکہ قوموں کے درمیان بھی ہے



یہ فرق ایسا بڑا ہے کہ ایشیہ کے بعض جنوبی ملکوں میں ہم سننے میں کہ عورتیں بارہ برس کی عمر میں صاحب اولاد ہوتی ہیں۔ ڈاکٹر ٹامکو میری بعض متوجہین جلدی ہونے کی جو دلچسپ ہیں بیان کر سکتے ہیں۔ وہ ڈاکٹر ہروس سے نقل کر سکتے ہیں کہ اذہون ملک اسپینا میں اکثر تیارہ برس کی عورتیں صاحب اولاد دیکھیں ہیں اور ڈیلاہ سنے ہی اس ہی قسم کی عورتوں کو بنگال میں دیکھا ہے۔ ڈاکٹر گوڈیسے جو کلکتہ میں ڈوائفری (وایا گیری) کے استاد یا پروفیسر تھے ایک سوال کے جواب میں جو اس بحث میں تھا بیان کیا کہ بہت چوٹی عمر حسین میں نے ایک ہندو عورت کو لڑکا جننے دیکھا دس برس کی ہی لیکن میں نے سنا ہے کہ ایک نو برس کی عورت نے بھی لڑکا جننا۔ ۲۷ سرور ملکوں میں مثل روس کے عورتیں بہت دیر میں حیض سے ہوتی ہیں یعنی اکثر درمیان ۲۰ اور ۳۰ سال کے۔ اور چونکہ حیض کے جاری رہنا زمانہ اونین میں یا پینتیس سال کا ہوتا ہے اس واسطے اور نکاہت بڑی عمر میں نہیں ساتھ برس کی عمر تک لڑکا جننا غیر معمولی بات نہیں ہے۔ وہ اکثر برابر حیض سے نہیں ہوتی ہیں اور یہ بات سال میں تین یا چار دفعہ سے زیادہ ہوتی ہے اور جب یہ صورت واقع ہوتی ہے تو حیض کا مادہ اکثر مقدار میں کم ہوتا ہے۔

۲۸ حیض کا حقیقی مادہ حقیقت میں خون نہیں ہے اگرچہ وہ صورت اور خواص میں بہت خون کے مشابہ ہے۔ تاہم وہ تندرستی کی حالت میں اس طرح نہیں جتنا ہے جیسے کہ خون جتنا ہے۔ وہ ایک مادہ ہے جو رحم سے آتا ہے اور جب حیض کا خون ایک تندرست عورت کا ہوتا ہے تو اس کا رنگ بہت سرخ ہوتا ہے اور وہ اس خون کے زیادہ مشابہ ہوتا ہے جو ایک تازہ کٹی ہوئی اور نکلی ہوئی گھٹا ہے۔

۳۹ مادہ حیض کی جیسا کہ اوپر مذکور ہوا ہے منہا نہیں چاہیے اور اگر ایسی صورت ہو تو عورت اپنے ایام میں سخت درد سے شکلیں اٹھاتی ہے علاوہ برین جب تک وہ منہا بند نہیں ہوتا ہے وہ کسی حیض نہیں ہوتا ہے۔ اس واسطے ایسے صورت میں ایک حکیم کی مدد ضرور لینا چاہیے جو کہ علامات درد آمیز مذکورہ بالا کو دور کرے گا اور اس علاج سے اس کے حاملہ ہونے کی یہی راہ غالباً کہو لیگا۔

۳۰ حمل میں حیض بالکل بند ہو جاتا ہے اور وہ دودھ پلانے کے زمانہ یا ایام رضاعت میں بھی بند رہتا ہے اور زخم کی بیماری اور بے تربیتی کی حالت میں بھی وہ بند ہو جاتا ہے۔ اور نہایت کم زور مری کی حالت اور سخت بیماری میں جی خصوصاً دق اور سہل میں بند ہو جاتا ہے اور فی الحقیقت حمل کی بیماری میں اس کا بند ہونا بہت سخت علامات میں سے ہے۔

۳۱ اس بات کا اقرار کیا گیا ہے بلکہ بڑے تجربہ کار آدمیوں نے اس بات کا اقرار کیا ہے کہ بعض اوقات عورت ایام حمل میں بھی حیض سے ہوتی ہے اس بات سے میں اتفاق نہیں کر سکتا ہوں۔ یہ بالکل غیر ممکن معلوم ہوتا ہے کہ اس حالت میں عورت حیض سے ہونے کے قابل ہو۔ جو وقت وہ حیض سے ہوتی ہے وہی وقت رحم کی گردن "میوکس" جلی کے ذریعہ سے بند ہو جاتی ہے اور حقیقت میں اس پر ایک تنگ مہر لگائی ہے۔ فی الواقع بعض اوقات ذرا سرخ مادہ جو حیض کے خون کے مشابہ ہوتا ہے معمولی ایام کے دنوں میں نکلتا ہے لیکن عموماً وہ مقدار میں بہت تھوڑا ہوتا ہے اور صرف ایک دن یا اس سے زیادہ میں اور بعض وقت ایک یا دو گھنٹوں میں بند ہو جاتا ہے لیکن یہ خون رحم کے اندر سے

کہ خدا نظر چھپے چپے یہ کام روز افزون ترقی پاتا جائیگا اور یہہ قسم ہی اور قوموں میں مشہور اور انگشت شمار ہوتا ہے۔

ہم ہزار ہزار جان و دل سے جناب نواب مکرم الدولہ بہادر دام اقبالہم کا شکریہ دے رہے ہیں اور کرتے ہیں جیسا کہ قوم میں علوم و فنون پہلے کا شوق و ذوق ایک فطری خیال ہی اور چلکی و ریادلی اور فیاضی نیک کاموں خصوصاً قومی کاموں میں نظر میں رہتا ہے۔ جناب نواب مدوح علوم اور فنون کے بڑے حامی اور مددگار ہیں جیسا کہ مسلمانوں کسی وقت میں علوم و فنون کی سرپرستی میں خلفای عباسی پر فخر تھا جنہوں نے بڑی شجاعت اور یونیورسٹیاں ممالک یورپ اور ہندو میں قائم کی تھیں اس طرح اب آج کل دکن مسلمانوں کو جناب نواب مدوح پر نانہر ہی جنہوں نے کئی ایک عرصے قائم کئے ہیں اور جیسا کہ ایک زمانہ میں آپسین کو حاجب محمد ابوالمنصور پر نانہر تھا ایسا ہی آج کل ہمارے حیدرآباد کو جناب نواب مدوح کی توجہ اور شوق پر فخر ہے۔

عرض کہ جناب نواب صاحب مستثنیٰ نوابان عظیم الشان میں سے ہیں اور علوم و فنون کے نسبت خیال کرنے سے منتخب ہیں۔

اگر ہمارے ملک کے چند امرا بھی ایسے متوجہ اور علم دوست ہوں جیسا کہ جناب نواب مدوح ہیں تو امید قوی ہے کہ ہم بہت جلد اس اپنے نازک حالت سے بہت ترقی کر سکتے ہیں اور اس ادبار اور افلاس کے ہلکے دریا سے پار ہو سکتے ہیں۔ خدا کو اے ہمارے وطن کے امیرون اور رئیسوں کے دلون میں ایک دولہ علوم اور فنون کے پیلائے کا پیدا ہو جائے اور جناب نواب مکرم الدولہ بہادر دام اقبالہم کی قدر سنی اور دولت اور حثیت و جلال میں روز افزون ترقی ابدالآباد ہوتی جائے اللہم آمین ثم آمین۔

## رسید زرا از حضرات خیرہ ایران معلوم

۲۸	نواب مکرم الدولہ بیاد صدر الہام، گلزاری سرکار کا دام اقبالہم	۷۰
۲۹	نواب سلیمان یار جنگ بیاد دام اقبالہم	۷۰
۳۰	نواب میر فضل علی خان بیاد عرف چاند بادشاہ عام اقبالہم	۷۰
۳۱	نواب رسول یار خان بیاد صدر الصدور	۷۰
۳۲	مولوی سید حسین صاحب گلزاری ہے۔ ای۔ معتد خباب ۱۸ الہام سرکار مالے علاقہ متفرقات دغاگی	۷۰
۳۳	مولوی محمد صدیق صاحب میر مجلس مالہ عدالت سرکار کا	۷۰
۳۴	مولوی محمد جراح علی صاحب مددگار معتد گلزاری سرکار کا	۷۰
۳۵	محمد عبد الکرم صاحب صدر تعلقدار صاحب سمت غربی علاقہ سرکار کا	۷۰
۳۶	حکیم محمد وزیر علی صاحب طبیب خاص حضرت بندگان عالیٰ خضیمہ بر نور دام اقبالہم	۷۰
۳۷	حکیم محمد مرزا صاحب صدر بہتم میاں بس سرکار کا	۷۰
۳۸	مولوی سید قلام اللہ شاہ صاحب اول تعلقدار	۷۰
۳۹	مولوی محمد عبد القادر صاحب بہتم تعمیرات و صفائی بیرون باد	۷۰
۴۰	میر کاظم علی صاحب بہتم تعمیرات و صفائی اندرون بلوہ	۷۰
۴۱	مولوی محمد انوار اللہ صاحب اوسستاد حضرت بندگان عالیٰ حضور پر نور دام اقبالہم	۷۰
۴۲	منشی گبیا پر شاد صاحب ایم۔ ای۔ اپنی سرکار کا	۷۰
۴۳	ونکت پرتاب ریڈی صاحب دیبکہ	۷۰
۴۴	عاجی محمد سعید الدین احمد صاحب تاجر	۷۰

مکتبہ دارالاحیاء و جدیدہ علوم

خبر و اکلمہ حق من سفید و دود و اکلمہ باطل من  
 نشان غرور و تیرگی مطابقت شد ماه انگریزی ۱۳۱۸  
 جلد اول رسالتی نظریہ کیا تا اثر و



مشتمل بر علوم قدیم و جدیدہ یعنی علوم متعارف و  
 ریاضیات - طبیعیات - آسمانیات - تجارت - اخلاق -  
 طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نبات - معادن -

مطبع نظامی واقع آبادیہ کراچی

۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰

علوم و فنون قدیمہ اور جدید و سائنس ریاضیات - فنیات - انجینئرنگ

تجارت - اخلاق - طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نبات - معادن -  
وغیرہ سے بحث کی جاتی ہے۔

عددہ عمدہ مفید کتابوں کے ترجمے جنکی آج کل ہمارے قوم کو لازم

ضرورت ہے تحریر کیجانی ہیں۔۔۔

مفید چیزوں کے تبارک۔ "کے محبوب نسخے اور ولایتی اشیاء"

کے بنانے کی صبح میں زکیہ کی تبصریح ہلکے جاتے ہیں۔

نراحت اور ایسی پیداوار کی ترغیبوں کی تدبیریں مندرجہ ذیل ہیں:

زراعت کے شعبے نے مختلف زبانوں کے رسالوں سے ترجمہ ہو کر شائع ہوئے ہیں۔

شرح قیمت کباب، نذر جہ ایل ہے۔

(۱) جو صاحب بلدہ میں تشریف رکھتے ہیں ان سے سالانہ پیشگی

(۲) مجلس با این حسب

(۳۱) مسطحہ اہلی

[illegible]

(۵) اور جو صاحبِ بلعہ میں تشریف فرما نہیں ہیں ان سے سالانہ مجموعہ ایک پیشگی رقم

شش ماہ

(۱۰) "ستہ ابھی منہ مصرا تھا تو"

(۸)

(A) " " " " " "

## فہرست مضامین

نام مضمون	نام مضمون نگار یا مولف	صفحہ
جر ثقیل - بقیہ مضمون پانی پڑھانے کے طریقے	محبت حسین	۱۵۳
تعمیر منزل - فنا اور تو نگری کی ترکیب	حافظ مولوی وحید الزمان صاحب	۱۶۲
معدن - بقیہ مضمون میتلرجے	میرزا محمد مہدی خان صاحب کوکب ہندو جیالو حبث مدکار صدر تعلقات -	۱۷۱
ادب - سوسائٹی یا کلب	نواب میر غفر علی خان بیہاؤ فی چاند باد شاہ	۱۷۸
نباتات -		
جال گوہ	محبت حسین	۱۸۰
طب - بقیہ مضمون کی مختصر تاریخ کا بیجا	میرزا اصغر علی صاحب طبیب افواج با قیادہ	۱۸۱
تاریخ -		
عبداللہ بن علی سلطان ملک ہمایا	نواب حافظ صدر الاسلام خان معتد صدر المہام متفرقات سرکار و میر مجلس طلبہ غیر خواہ ہند -	۱۸۳
اخبار - علمی خبریں		۱۸۵
زراعت - قنا کو بوئے کرنے کس قسم کی زمین ہونا چاہیے	محبت حسین	۱۸۸
غزل -	محبت حسین	۱۸۸

### فہرست تصاویر

تصاویر آلات	سید محمد غلام غوث صاحب	۱۵۴ تا ۱۶۰
-------------	------------------------	------------

## رسالہ فطرت

(۱) یہ رسالہ عرصہ سے ہر مہینہ کے ۱۵ و ۲۰ کو نکلتا ہے (۲) اسپین فطرت کے لئے خوراک پوشاک ذاب و بیداری اور کثیر الوقف امراض کے خاص علامات و طریق تشخیص و علاج و تجزیہ ہامی انگریزی و یونانی اور ان تمام زبانوں کے بحسب تغیر موسم بطور علاج حفظ و تقدم عمل میں لانے سے بیماری رک سکتی ہے  
(۳) جناب نواب افغٹ گورنر پنجاب دکنسٹری کمنڈر و گورنر  
ڈیپٹی کمشنر میڈر و راجہ صاحب جو دھور و لیور بیلہ و نواب بہادر لیور معاون  
ہیں۔ (۴) قیمت ہر سالہ سالنامہ کے لئے روپے ۱۰۰ سے اعضاء مستدر ہیں۔

رسالہ داغ آتشک رسالہ قیافہ  
عص  
المستشہر  
حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مہتمم رسالہ فطرت لاہور  
دائرہ  
موجی دہ

## اشتہار

محب !!

دوئے مندرجہ ذیل شرطاً تا حصول صحت با دای نقد قیمت لاہور موجی دروازہ میں  
ارالشفا حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک مہتمم رسالہ فطرت سے مل سکتی ہیں۔

۱۔ روغن داغ سستی دبا رکھی و کچی مخلوق بچہ پن کی خرابی سے اگر رگ پٹی کمزور  
ہو گئے ہوں تو اسکی چند روز مالش سے حالت اصلی پر آتی ہیں فی تولہ معہ روپیہ  
۲۔ ادویہ جو سوزاک و قرحہ کو جو سالہا ہی سال سے ہو جلد دور کرے فی تولہ  
۳۔ روپیہ۔

۴۔ شربت داغ نامردی و رقت منی و جریان و احتلام و ضعف اعضاء و  
رسمہ و کمزوری اعصاب و چشم و دور و کمزور و تاریکی چشم و تشنگی بدق و دور و سر جو کثر



## جر ثقیل

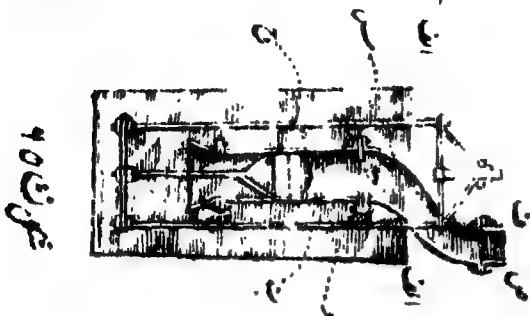
بقیہ مضمون پانی چڑھانے کے طریقے

۱۱ اوس پانی بہرنے کے طریقے میں جو نخل و معلم نشان سے واضح ہے اور دوسرے اسی قسم کے طریقوں میں رستی کا بوجھ دو نون حرف تھا ہے۔ کیونکہ جب پھرا ہوا پانی کا ڈول اوپر چڑھنا شروع ہوتا ہے تو اگرچہ ڈول کی رستی کا بوجھ اس کے اس طرف کی رستی بہ نسبت دوسرے طرف کے رستی کے بڑی ہوتی ہے چڑھانے والی قوت کو روکتا ہے لیکن تاہم یہ بوجھ رفتہ رفتہ کم ہوتا جاتا ہے یہاں تک کہ چڑھتا ہوا اور اترتا ہوا ڈول دو نون برابر ایک نقطہ پر مل جاتے ہیں۔ اس نقطہ پر جہاں یہ دو نون ڈول برابر ہیں چڑھتے اور اترتے ہوسرے دو نون رسی کی جز برابر ہونگے اور ایک دوسرے کے ہم وزن ہوگا اور بعد اسکے وہ رسی جو کنوے میں اترتی جاتی ہو خود بہا رسی ہو کر اوس چڑھانے والے کے قوت کو اوس بقدر مدد پہونچی ہے جس قدر کہ بیشتر چڑھتی ہوئی رسی اوسکو روکتی تھی۔ اس واسطے رسی نے دو نون حرف کے دونوں کی قوت میں ایک تغیر اور تبدل کی قوت ہے۔

۱۲ اسی طریقے اور اسی آلہ سے ملک فرانسیس میں دوسرے کھیتے قائم کر کے بڑے بڑے گہرے پھروں کی کانٹوں یا معدنوں سے پتھر لے کر چڑھائے جاتے ہیں۔

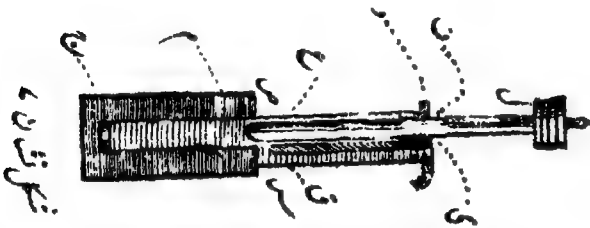
۱۳ اگر بعض رسی اور ڈول کے کنوے میں یہ نخل و معلم اور اس نخل میں ایک مقباض یا پٹن داخل کریں اور یہ پٹن اس وقت دھریں کہ وہاں پتھر لے کر اوس پٹن کو موافق ممول کے اوپر پٹن حرکت دیں تو پانی بہرے گا۔

نہ کے اوپر چڑھا۔ اس قسم کے آلہ کو پانی چڑھانے کا آلہ کہتے ہیں جو تصویر  
نشان میں ظاہر ہے۔



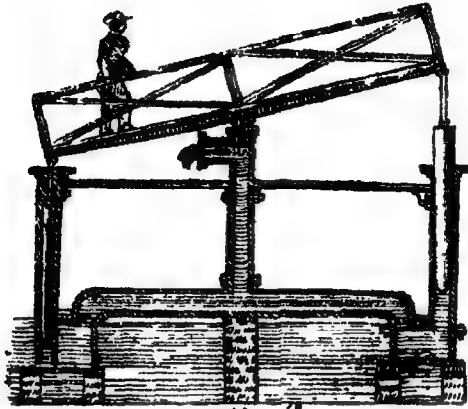
دراں کہنے کے لاپانی ہے در بج مقباض یا پسٹن ہے در و پسٹن کا  
صندوق ہے جو اوپر کھلا ہوا ہے جب پسٹن کو نیچے حرکت دینے میں تو یہ صندوق  
یا ویلک کا سونہ کھل جاتا ہے اور اس میں ہو کر پانی اوپر گزرتا ہے اور جب پسٹن  
کو اوپر حرکت دینے میں تو وہ پانی اوپر چڑھتا ہے اور ویلک یا صندوق کا سونہ  
پانی کے دباؤ سے بند ہو جاتا ہے اور بج کے اوپر ایک دوسرا ویلک یا  
صندوق در س مستقل طور سے قائم کیا جاتا ہے جس میں ہو کر پانی اوپر گزرتا ہے  
جب پسٹن اوپر حرکت کرے گا۔ اور یہ دوسرا ویلک پانی کو نیچے واپس آئے  
روکنا ہے کیونکہ یہ دوسرا ویلک یا صندوق پانی کے دباؤ کی وجہ سے بند ہو جاتا  
اس پانی کو جسکو پسٹن اوپر چڑھا لیا جاتا ہے بذریعہ نل در س ف کے جھکڑ  
جاست اوپر چڑھا لیا کہتے ہیں۔ اس قسم کے آلہ میں قوت حرکت پانی کے برابر  
موجیکو پسٹن اوپر چڑھا جاتا ہے اور در پسٹن راڈ یعنی لوہے کے سلاخ کے پسٹن  
میں ٹکی ہوئی ہوتی ہے اور اسے فریم یا چوکیشے کے جلی ذریعہ سے پسٹن  
کام دیتا ہے اور حرکت کو دے ہر اجزاء پسٹن کی یہ قوت حرکت برابر  
یا مساوی ہو۔

۱۴ ایک بنایت ہی عمدہ پانی چڑھانے کے عمل کی طرز جو اگرچہ مین  
مین نل مذکورہ بالا کے مختلف ہیں لیکن اصول دونوں کے ٹھیک ٹھیک ایک ہی ہیں  
شکل نشان سے واضح ہوتی ہے۔ اس نل میں یہ غائدہ ہے کہ اوس میں کر  
بہت ہی کم ہوتی ہے اور وہ ایک جانور کے سیدھا پھر سنے سے حرکت کرنا ہیں  
یہ طریقہ بہت عمدہ ہے جس میں جانور کی قوت سے کام لیا جاتا ہے۔



۱۵ ”ووج“ ایک کاٹھ کا نل گول یا چوکور تیار کر دو اور کنوے  
یا تالاب کے پانی میں او سکواستھر ڈوبا رکھو جب قدر کہ او پر بلندی پر او سکوا  
پانی چڑھا لیجنا منظور ہو لیکن جب قدر بلندی پر پانی چڑھا لانا چاہو او اس ناپ سے  
وہ نل پانی میں غرق رکھو۔ مثلاً اگر ”خونس“ وہ بلندی کنوے کے پانی کی  
سطح سے ہے جس پر ہم پانی چڑھانا چاہتے ہوتو ”صنچ“ کو برابر ”وص“  
کے موٹا منور ہے۔ لم ایک بیماری پتھر یا لٹھ ہے جو ایک زنجیر میں باندھا جاتا ہے  
اور جو اپنے خود بوجھ کے دباؤ سے پانی میں اترتا ہے اور پھسا ہوا سوراخ  
”صفی“ میں ہو کو نیچے او پر گزرتا ہے۔ وہ نل جو کنوے میں ڈالا جاتا ہے  
او سکی تلی کھلی ہوتی ہے اور اوکس تلی میں ایک ویلو یا کوڑوڑ دروازہ  
لگا یا جاتا ہے۔ اس پنے دباؤ سے پانی نل میں ویلو جو کر او پر گزرتا ہے او نل کم

سکس۔ ایک جو کنوے کے پانی کی سطح ہے بہرے اور سکس ج ایک چوڑا  
 تر ہے جو اس بڑے نل کی ایک طرف کنوے کے پانی کی سطح کے برابر اڑا  
 لگایا جاتا ہے اور یہ چوڑا نل ایک کپڑے نل کی ق سے بذریعہ ویلون کے  
 لگایا جاتا ہے جو اوپر کے طرف کھلتا ہے۔ ”کہ پانی کے ٹھننے کا موہنہ یا ٹونٹی  
 ہے۔ پنچر یا ٹنڈل بم اس بڑے نل میں جو کر ڈھیلے حور سے گذرتا ہے  
 اس طرح سے کہ وہ پنچے اوپر سوائے اس جگہ کے جو حروف ف سی سے غائب  
 اور حسین چکناچی لکائی جاتی ہے بغیر گر کھانے کے یعنی ڈھیلہ گذرتا ہے۔  
 جب یہ پنچر اپنے دباؤ سے اس پانی میں پنچے اور تہا ہے تو نل کے پنچے  
 کے حصہ میں بہا ہوا ہے تو ویلون یا دروازہ بند ہو جاتا ہے اور پانی پنچر  
 دس کر اور ویلون دس ۵ میں گذر کر چوٹے نل کی ق میں جاتا ہے اور جب  
 پنچر اوپر اٹھتا ہے تو ویلون دس ۵ بند ہو جاتا ہے اور وہ پانی جو چوٹے  
 نل کی ق میں بہر جاتا ہے وہ پر پنچے بنیں کوشنے پاتا ہے اور پھر کنوے  
 کا پانی بڑے نل میں سکس ص سطح تک چڑھ کر بہر جاتا ہے۔ پھر جب  
 دوبارہ یہ پنچر یا پسٹن پنچے حرکت کرتا ہے تو زیادہ پانی کو چوٹے نل  
 کی ق میں ڈھیلتا ہے اور اس طرح سے پانی اس وقت تک کنوے سے  
 چڑھتا رہتا ہے جب تک کہ وہ پنچر یا پسٹن کام کرتا ہے۔ جس طرح کہ یہ آگ  
 ایک آدمی یا جانور کے دباؤ سے کام دیتا ہے وہ طریقہ شکل نشان  
 سندھ دیا سے ظاہر ہے۔ اس طرح سے ایک بڑے کنوے میں دو پنچر یا پسٹن  
 اور دونوں کے ذریعہ سے پانی اوپر جلد جلد چڑھایا جاتا ہے اور جب ایک  
 پنچر یا پسٹن جاتا ہے تو دوسرا پر آتا ہے۔ ان دونوں کے ذریعہ سے پانی



شکل نشان ۸

ایک سیدہ نل میں جاتا ہی جو اون دونوں کے بیچ میں قائم کیا جاتا ہے اور اس بیچ کے نل میں پانی دم بدم چڑھتا ہی کیونکہ جب ایک نل کا پستون اوپر جاتا تو دوسرے نل کا پستون پانی کو دباتا ہی اور اسی طرح سے پانی کے چڑھاؤ کا سلسلہ مستطیع نہیں ہونے پاتا ہی۔ ایک آڑے تختہ پر جو اون دونوں نلوں کے پستون کے اوپر قائم ہوتا ہے اور جب کا بیچ بیچ کے نل پر جایا جاتا ہی ایک آدمی ایک طرف سے دوسرے طرف ٹپھلتا ہی اور جب اس آدمی کا بوجھ ایک جانب پستون کے اوپر پڑتا ہے تو وہ پستون نیچے جاتا ہی اور جب دوسرے طرف جاتا ہے اور دوسرے پستون پر دباؤ پڑتا ہی تو وہ پستون نیچے جاتا ہی اور پہلا پستون اوپر آتا ہے چونکہ ویلو یا کوڑا دار دروازہ ہر قسم کے نل میں کارآمد ہوتا ہے

۱۴

اس واسطے اس جگہ اس کے مختلف قسموں کا مختصر بیان کرنا نہایت مفید ہوگا۔

ویلو عموماً وہ تدبیر ہے جسکی وجہ سے پانی یا رقیق چیز کو

۱۵

جو ایک نل یا سوراخ میں ہو کر بہتی ہی ایک طرف کو بلاروک سینے دیتے ہیں اور دوسرے طرف سے روکتے ہیں۔ اسکی ساخت ایسی ہوتی ہی کہ جب ایک طرف

پانی کا بوجھ پڑتا ہی تو وہ لینے ویلو بند ہو جاتا ہی اور جب اس کے دوسرے طرف  
و باؤ پڑتا ہے تو وہ کھل جاتا ہے۔

۱۸ چونکہ تمام قسم کے فلون سے پانی اور چڑا نا مقصود ہوتا ہے  
اس واسطے تمام ویلو ضرور اوپر کے جانب کھلتے ہیں اور نیچے کے طرف بند ہوتے ہیں

۱۹ ویلو کے چند قسمیں ہیں

۱۔ کلیک ویلو "صندوق کے ڈھکنے کی طرح ہوتا ہے (شکل نشان کو دیکھو) وہ  
اوپر کے جانب کھلتا ہے اور ایک چول پر حرکت کرتا ہے اور جب پانی اس کو  
پہنچے دباتا ہی تو وہ بند ہو جاتا ہے۔

اس قسم کے ویلو ون مین سو نہایت  
سادہ ایک مفرد کلیک ویلو ہے اور  
اس کو عمدہ اس طرح تیار کرتے ہیں کہ



شکل نشان ۱

کسی ایک دہات یعنی لوہے کا تانبہ پتیل  
وغیرہ کے تختہ پر جو اس سوراخ کو  
بڑا ہوتا ہے اس کے ڈھکنے کے لئے وہ بنایا

جانتا ہے ایک چمڑے کا ٹکڑا دونوں جانب منڈا جاتا ہے۔ اور جو چمڑا اس  
تختہ کے پہنچنے کے طرف ہوتا ہے اس کے پہنچنے ایک دوسری تختی یا ٹکڑا دہات کا  
جو سوراخ سے چھوٹا ہوتا ہے لگایا جاتا ہے۔ یہ چمڑا بڑے تختہ سے کیسے بڑا  
ہوتا ہے اور مڑ بھی جاتا ہے اس واسطے اس کی نوک سے چول بنائی جاتی ہے  
جس پر ویلو نڈ کو حرکت کرتا ہے۔ اس قسم کا ویلو خود اپنے ہی بوجھ سے بند ہوتا  
اور پانی کے زور سے کھلتا ہے اور اس میں کوئی نیچے سے اوپر گزرتا ہے اور اس سے

پانی زیادہ وہ اوس پانی کے بوجھ سے بند ہو جاتا ہے جو اوپر چڑھ کر پہنچے واپس آتا ہے اور جس کے روکنے کے لئے یہ ویلو تیار کیا جاتا ہے۔

۲۰ ویلو کو اس قدر کھلنا چاہئے جس قدر کہ وہ بامقار لغبان چوڑان کے سوراخ کے موہنے کو ڈانک نہ ہو۔ یہ بات اس وقت پیدا ہوگی جب اوس چول کا زاویہ پر وہ حرکت کرتا ہو قریب تیس درجے کے ہو۔

۲۱ ڈبل کلیک ویلو دو نصف کروسی تختوں سے مرکب ہوتا ہے اور اسکی چولین ان نصف کروں کے قطر پر ہوتی ہیں۔ دیکھو شکل نشان ۱۰



شکل نشان ۱۰

۲۱ اوس سب ویلوں میں سے جو پانی کی سیدھی حرکت سے کھلتے ہیں تہا سیدھا سادہ ویلو ہے جس میں ایک چوڑا تختہ تانہ لوس ہے وغیرہ کا ہوتا ہے اور یہ دہات کا تختہ اوس سوراخ سے بڑا بنایا جاتا ہے

جسکے ڈھکنے کی غرض سے وہ تیار کیا جاتا ہے اور اوس تختہ کو اس طرح سہارے کی شیبہ کرتی ہیں کہ سوراخ کو اچھی طرح سے بغیر کسی سانس کے بند کرے۔ اس قسم ویلو میں ایک لوس ہے کی پتلی سلاخ مثل تھلے کے بیچ بیچ میں لگائی جاتی ہے اس بیچ کے طرف اوس تھلے کا اخیر ایک سوراخ میں ہو کر پھیلتا ہے جو دوسرے ترچی سلاخوں کے آپس میں سے پیدا ہوتا ہے (دیکھو شکل نشان ۱۱)



شکل نشان ۱۱

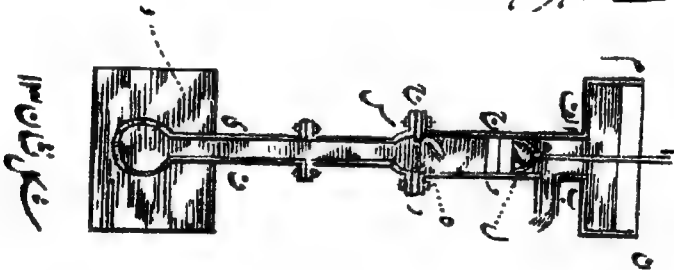
۲۲ اس قسم میں سے محرومی ویلو جنکو اکثر

دو اسپنڈل ویلو کہتے ہیں مہوٹا راج میں محرو

ویلو میں سے ایک اور دیکھنا مناسب سمجھا گیا۔

ہیت اسانی سے اس قسم کا ویلو اپنی جگہ کو دھانک لیتا ہے۔ ویلو بکس کا رقبہ ویلو کی اوپر کے طرف سے دونا ہونا چاہیئے اور ویلو کو اس طرح حرکت کرنا چاہئے کہ وہ اپنی جگہ سے چوتھائی حصہ اپنے اوپر کی سطح کے قطر سے اوپر بلند ہو جاوے۔  
 ۲۳ یہ ویلو جو شکل نشان<sup>۱۳</sup> سے ظاہر ہیں کر دی یا نصف کر دی شکل کے بناے جاتے ہیں اور ایک مخروطی جگہ پر قائم ہوتے ہیں اور اس موٹر میں وہ خود اپنے ہی بوجھ سے بند ہو جاتے ہیں اور پانی کے زور سے کھلی جاتی ہو اور نہیں ہو کر اوپر چڑھتا ہے۔

۲۴ یہ چند پانی چڑھانے کی تجویز ہیں جو ہننے اور بیان کین اوس پانی چڑھانے کے نل یا آلہ کے سلسلے گرد اور نل حقیقت میں جبہ آجکل عام رائج ہے اور جو سکشن پمپ کے نام سے مشہور ہے۔ اس مفید آلہ کا ایک حصہ شکل نشان<sup>۱۳</sup> سے ظاہر ہے۔



۲۵ اس آلہ میں ایک نل یا پائپ سس و ہوتا ہے جسکو کنوے میں اوتار دیتے ہیں۔ اس نل کی لمبائی ۳۲ فٹ سے زیادہ ہرگز نہیں ہونا چاہئے اس نل کے موہنہ پر جسکو سکشن نل کہتے ہیں ایک بڑی سیرج بچکاری لگائی جاتی ہے جو اوہنین عام اصول پر کام دیتی ہے جیسا کہ عام بچکاری ہے۔  
 جب اس نل سے پانی چڑھائی کی کارروائی کو شروع کرتے ہیں تو



تو اول نل سس ی کو کنوے کے پانی کے سطح تک ہوا سے ہوتے ہیں اور  
 پچکاری کو حرکت دیتے ہیں۔ پچکاری ہو کر جو کنوے میں پوری گئی ہے  
 نل سس ی سے اوپر کھینچی ہے۔ جب وہ پانی جو نل سس ی میں بہا ہوا  
 قدرے ہوا کے دباؤ سے خالی ہوا تو اس کرہ ہوا کا دباؤ جو  
 کنوے کے پانی کی سطح پر باہر کی جانب ہے کنوے کے پانی کو نل سس ی  
 میں ڈھکیٹا ہے اور جب سطح سے کہ ہوا پچکاری کے ذریعہ سے اوپر کھینچی  
 جاتی ہے اور سطح پانی اوپر چڑھتا جاتا ہے یہاں تک کہ وہ پانی دیو  
 دہ « میں ہو کر اوپر گزرتا ہے۔ یہ دیو اور پر کے جانب کھلتا ہے اور  
 پانی کو لٹٹے نہیں دیتا ہے اس واسطے کہ جو پانی اس کے اوپر ہوتا ہے  
 اس کے دباؤ سے وہ بند ہو جاتا ہے جب پانی نل الفج میں بہر جاتا ہے  
 پچکاری کو سطح حرکت دینے کی حاجت نہیں رہتی ہے بلکہ یہ وہ لٹٹے سبب  
 کے اصول پر چلتا ہے اور بیان کیا ہے حرکت کرتی ہے۔ جب پسٹن  
 پہنچتا ہے تو دیکھو وہ « بند ہو جاتا ہے اور « دیو دل « کھلی جاوے اور  
 پانی پسٹن میں ہو کر اوپر گزرتا ہے۔ جب پسٹن کو اوپر کھینچتے ہیں « دیو دل «  
 بند ہو جاتا ہے اور جو پانی پسٹن کے اوپر ہوتا ہے وہ اوپر چلا جاتا ہے۔  
 اس عرصہ میں کرہ ہوا کے دباؤ سے جو کنوے کے پانی  
 کی سطح پر پڑتا ہے زیادہ پانی نل میں پچکاری کے ساتھ اوپر چڑھتا ہے۔  
 کرہ ہوا کے دباؤ میں یہ قابلیت ہے کہ وہ ہمہ فٹ کے  
 پانی کے ستون کو سنبھال رکھتا ہے اس واسطے ظاہر ہے کہ اس قسم کا پانی  
 چڑھانے کا آدھ ہی وقت کار آ رہا ہے جبکہ اس کا پسٹن کنوے کے پانی

کے سطح سے ۳۴ فٹ سے بھی کم اونچا ہو کہ اگر ایسا ہو گا تو ہوا کا دباؤ پانی کو  
پسٹن سے محض نہ کیگا۔

اس واسطے جب سیکشن پمپ اور فلٹنگ پمپ کو مقابلہ کر کے  
دیکھتے ہیں تو معلوم ہوتا ہے کہ سیکشن پمپ میں ۳۴ فٹ کی لمبی لوس ہے کی  
سطح کی ضرورت نہیں ہوتی ہے اور سوائے اسکے اور کوئی فائدہ اس میں نظر  
نہیں آتا ہے۔ باقی آئندہ۔ راقم محبت

تدبیر منزل

غنا اور نوگری کی ترکیب

۱۔ اسباب میں جو اگلے حکیمون اور دانشمندوں نے کہا ہے اور جو  
اول میں وقتاً فوقتاً اور حکماً اور عقلاً کی اور پیشی اور اصلاح اور ترمیم کرتے  
چلے آئے ہیں اگر ان سب امور کو تفصیل سے لکھنا جاوے اور ان کے  
اسباب اور علل کو بیان کیا جاوے پہر ان اسباب اور وجوہ کی وجہیت اور  
نا وجہیت پر غور کیا جاوے تو ایک بہت بڑی کتاب مدون کرنا چاہئے۔  
۲۔ یہ امر ظاہر ہے کہ جقدر دونوں کا توجہ اور میلان اور اوٹکا سروا اور  
انہماط ایک مختصر تقریر کے سنے اور ایک مختصر رسالے کے دیکھنے سے  
ہوتا ہے ویسا سرور ایک بہت لمبی چڑھی تقریر کے سنے اور بڑی موٹی  
کتاب کے دیکھنے میں نہیں ہوتا ہے بلکہ برخلاف اسکے ایک لمبی تقریر کے  
سنے اور ایک موٹی پوٹ کتاب کے دیکھنے سے طبیعت اور اس ادراک  
مضمحل ہو جاتی ہے اسکی وجہ یہ ہے کہ انسان کی اہل اور فطرت میں یہ بات

رکھی گئی ہے کہ وہ ہر ایک کام کو جلد پورا کرنا چاہتا ہے اور بہت جلد اس کے نتائج اور اثرات کو دیکھنا چاہتا ہے اسی وجہ سے وہ ایک مختصر تقریر کو جو بات اور مانع اور مفید مطلب ہو بہت پسند کرتا ہے۔

۳۔ مختصر تقریر اور تقریر سے ایک یہ بھی فائدہ ہے کہ عمل کرنے والے کو بہت آسانی ہوتی ہے اور وہ بڑی تشفی اور دل جمعی سے اس کے ایک ایک نکتہ کو اپنا دستور العمل بناتا جاتا ہے۔

۴۔ اسی خیال سے میں چاہتا ہوں کہ خدا اور تو نگری کے حساب کو جبرائیل اور میکائیل کا اتفاق ہے ایک مختصر تقریر میں بیان کروں۔

۵۔ جس شخص کا دل یہ چاہے کہ میں دولت مند اور مالدار ہو جاؤں وہ ان تراکیب پر عمل کرے خدا سے یہ توقع ہے کہ وہ بہت جلد غنی اور تو نگر ہو جاوے گا۔

۱۔ قناعت کے معنی سمجھنے میں جو غلط فہمی ہوئی ہے اس کو رفع کو اسے قناعت کے یہ معنی نہیں ہیں کہ انسان اپنا بیچ اور کمال الوجود میں کر بیٹھ رہی اور ذرا بیچ دولت کے حاصل کو اسے ہاتھ پاؤں پسار دے یا جس وقت اس کو دولت بقدر کفایت مل جاوے تو وہ اس کی حرقی اور افزائش کے فکر چوڑ دیوے قناعت کے صحیح معنی یہ ہیں کہ جب قدر مال اللہ جل جلالہ اس کو مباح ذریعوں سے عنایت فرماوے وہ اس پر شاکر رہے خداوند کریم کے درگاہ میں منے ادبی اور ناشکری کے کلمے زبان پر نہ لاوے اور اپنے اپنی نوع کے احوال پر نا واجب اور ناجائز طریقوں سے دست درازی نہ کرے اور نہ دست درازئی کا خیال دل میں لاوے جب قناعت کے یہ معنی ہوں

تو طبع کے معنی یہ ہوں گے کہ خداوند کریم کی ناشکری اور شکایت اور اپنے  
 بنی نوع کے اموال پر ناجائز طریقوں سے دست درازی کرنا یا ایسی دست درازی  
 کی نیت اور تدبیر کرنا۔

اس معنی کے صحیح اور درست ہونے کے دلائل قرآن اور حدیث سے بہت  
 لا سکتے ہیں پر اس مقام پر ان کے بیان کرنے کا کوئی موقع نہیں ہے  
 مگر مقل آدمی سمجھ سکتا ہے کہ جب قرآن اور حدیث میں جا بجا کسب حلال اور  
 تحصیل مال کی ترغیب دی ہے پھر کسب کو چھوڑ دینا اور ذرائع تحصیل کو قطع  
 کر دینا کیونکر محمود ہوگا ہمارے دلوں کی تشفی کے لئے صرف یہ آیت کافی ہے  
 وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآيَاتِ وَالْآذَانِ وَلَا يَذْكُرُونَ  
 اِسْمَ اللَّهِ عَظِيمِ اِنَّ اِسْمَ اللَّهِ عَظِيمٌ اِنَّ اِسْمَ اللَّهِ عَظِيمٌ اِنَّ اِسْمَ اللَّهِ عَظِيمٌ  
 پس اگر ہزاروں لاکھوں روپے ہمارے پاس موجود ہوں اور ہم اوس سے  
 زیادہ کی فکر کریں اور جتنے ذریعے دولت کے ہیں ان سب پر عمل کرنے کی  
 کوشش کریں تو ہمارے قناعت پر ایک ذرا سادہ بیہوشی نہیں لگ سکتا۔

۲ ہر باغ میں سچائی اور ایمان داری کو لازم کر لے اس بات کا دھیان  
 رکھے کہ کیسی ہوئے سے بھی چوٹ زبان سے نہ نکلے اور جو وعدہ کرے  
 اوس میں نہ ہو خلاف نہ ہو جب یہ کر لیا تو اوس کا اعتبار لوگوں کے نظریں  
 ہوگا اور ہر ایک شخص اوسکو قرض دینی کی اور اوس کے تجارت اور سوداگری  
 اور ہر معاملے میں شریک ہو نیلی آرزو کرے گا۔

۳ - بعض اہل بیچارہ ہستون کے جنگی مثال بے پنی درخت کی سی ہے  
 اور اوس کے ساتھ بیٹھنے بازنگی بسر کرنے سے بجز بے فائدہ اوقات رائے  
 ہونے کے اور ضرورت کے وقت ندامت اور حسرت لاحق ہونے کے

پہلے حاصل نہیں ہوتا بڑے بڑے متمول تاجرون اور ذمی استطاعت بیوپاریوں اور غرض معاملہ اور متدین سا ہو کارون اور بیون سے دوستی پیدا کرے اور اوقات فرصت کے وقت اون کی صحبت میں بیٹھے اور شادی اور غمی میں اون کے شریک رہ کر دوستی کا حق اون کے ساتھ ادا کرتا رہے۔

۴ کسی قسم کی تجارت اور پیشہ میں شرم نہ کرے جو شرع اور مذہب کے رو سے حلال ہو اور لوگوں کے طعن تشنیع کے طرف ہرگز التفات نہ کرے۔

۵ اپنی آمد اور خرچ کا حساب ہمیشہ لکھا کرے اگر فرصت کثیر ہو تو حساب تفصیلی لکھا کرے ورنہ حساب اجمالی پر قناعت کرے۔

۶ ہر مہینے کے بعد اپنے خرچ کے فرد کو دیکھے اور بقدر مدت اون ہون اون کو خوب غور سے جانچے اور باستثنا اون مدت کے جو ضروری ہوں فضول اور بیکار مدت کو چھانٹ کر اون کا خیال رکھے کہ ماہ آئندہ میں اون مدت میں کچھ صرف نہ ہو۔

۷ جب ضروری اور لازمی مدت معین اور علیحدہ ہو جاوے تو اون کی ایک فہرست نمبر وار اس طور سے بناوے کہ جس مد کی رقم سب سے کم ہو پہلے ادا کر سکے پھر جو اس سے زیادہ ہو ادا کر سکے پھر جو اس سے زیادہ ہو اس طرح اخیر تک۔

## مثال

مدات مصارف ماہ

۱۔

بابت دیاسلانی

۱

۲۔

بابت ظروف لگی

۲

۳	روغن سیاہ	۳
۴	خاکروب	۴
۵	گازر	۵
۶	سقا	۶
۷	خرچہ خطوط محصور لی بحباب اوسط یکسال	۷
۸	متفرقات حجامت وغیرہ تفریح طبع	۸
۹	محصول اخبارات و رسائل علمی	۹
۱۰	چندہ مجالس قومی و خیرات وغیرہ	۱۰
۱۱	پان ٹاکو وغیرہ	۱۱
۱۲	تنخواہ ما	۱۲
۱۳	تنخواہ ملازم	۱۳
۱۴	کرایہ مکان	۱۴
۱۵	خرچہ خوراک مع دعوت احباب وغیرہ	۱۵

## میزان کل

۵۵

۸ جب فہرست بموجب طریقہ مذکورہ بالا کے اچھی طرح کئی مہینوں کے  
تجربے سے تیار ہو جاوے اور سوا اون مدت کے جو مذربہ فہرست میں  
اور کوئی نئی مہم کوئی خرچ کی پیدا نہ ہو اس وقت جبکہ رقم آمدنی میں  
بہدان مصارف ضروری کے مالانہ بچ رہے اسکا ایک فنڈ علیحدہ قائم کرے  
جب وہ اس مقدار کو پہنچے کہ وہ اپنی مالانہ منفعت سے کم سے کم دالی دکر

جو اداں نمبر میں ہے مثال کے لائق ہو جاوے تو اس کو فوائد کسی منفعت کے کام میں شریک کرے منفعت کے کام میں ہیں۔  
 اس رقم سے خود کچھ سواگری کرے کسی تجارتی کمپنی میں داخل کرے جہاں بددیانتی کا خوف نہ ہو اور وقت پر نفع ملے کا ہمیشہ اطمینان ہو چوسے چوسے دوکانداروں اور رہنویوں کو جنگی ایما نڈاری پر پیر و سا ہو نفع کا اندازہ پھر کر دیوے اور وقت پر: ون سے منافہ وصول کرتا رہے کمپنی کرنے والوں فصل سے پہلے روپیہ دیوے اور فصل پر اون سے جس ٹھہرا لیتوے ہر ایک پیشہ والے اور ضروری اشیا کے بنانے والے دیوے جسکے امانت اور دیانت پر پیر و سا ہو اور اس سے مال کا خرچ کر دیوے یا منفعت میں شریک ہو جاوے مکان یا دوکان یا باغ یا قطعہ مول لیتوے جسکی آمدنی ہمیشہ ہوتی رہے اگر ان صورتوں میں سے کوئی صورت ممکن نہ ہو تو روپیہ سرکاری بنک یا معتبر مہاجن کے وہاں جمع کرے جسکا نفع ہمیشہ ملاوے۔

### تنبیل و تشریح

مثلاً فرض کیجئے کہ ایک زمین میں بعد مصارف ضروری کے اس شخص کے پاس ۵۰ روپیہ بچ رہے تو اس رقم کو حیر سمجھ کر بیکار نہ ڈال دیوے بلکہ اس پانچ روپیہ سے کوئی تجارت کرے یا کسی کمپنی میں داخل کرے اسلئے کہ اگر کم سے کم منفعت رکھی جاوے تب بھی روپیہ سیکڑے کے حساب سے پانچ روپیہ کے نہ رہا ہوا رہتی ہے اور وہ ضرورت ہر ایک کے مثال کے لئے کافی ہے ہر فرض کیجئے کہ دوسرے زمینین یا قریب زمین

مجموع ہوئے تو اسکی منفعت ۱ رہا ہواری جو نمبر ۲ کی ضرورت کے مٹانے کے لئے کافی ہے اسی طرح سے وقتاً فوقتاً ہر ایک ضرورت معمولی کے لئے جب اسقدر روپیہ جمع ہو جاوے کہ اسکا نفع اس ضرورت کے مٹانے کے لئے کافی ہو تو فہرست مدت میں سے اس پر قلم لے کر کہنچ دیوے اور جبکہ رقم ماہواری اس ضرورت کے لئے بچتی جاوے اسکو بھی رقم بچت میں شریک کرتا جاوے غرض اس سے یہ ہے کہ چند ہی روز میں اس کے سامنے مالی اخراجات رقم منافع سے ادا ہونے لگیں گے اور ایل آمدنی ماہواری بچتی جاوے علاوہ اسکے ایک معتد بہ رقم یعنی دو ہزار دو سو ایسے غریب شخص کے پاس جسکا ماہواری مصارف سے زیادہ نہ ہو جمع ہونا کس قدر مفید اور عبادت مسرت اور خوشی کا ہو گا۔

۹ کبھی روپیہ کو بیکار نہ رکھنا خواہ قلیل ہو یا کثیر بلکہ ہمیشہ ایسے کام یا جائداد میں لگا دینا جس سے منفعت حاصل ہوتی رہے اور اصل میں نقصان کا اندیشہ نہ ہو۔

۱۰ سودی قرض کبھی نہ لینا چاہیئے اگرچہ کتنی ہی ضرورت ہو اسلئے کہ اگر ایک ضرورت کو پورا کرنا جب ہی واجب ہے کہ اپنے پاس مال ہو ورنہ پرائی مال سے اپنی ضرورت نکال لینا پھر ساری عمر اسکی تکلیف اٹھانا عقل سے بعید ہے۔

۱۱ غیر سودی قرض بھی نہ لینا جب تک کہ ضرورت شدید مہلک نہ ہو۔

۱۲ کوئی چیز بغیر ضرورت شدید کے نہ لینا اسوجہ سے کہ جب کسی موقع پر روپیہ کی ضرورت ہوتی ہے تو گھر کے سامان اس لائق نہیں ہوتے کہ وہ غیر



بک جاوین اور اون سے روپیہ حاصل ہو باجب سفر کا اتفاق پڑتا ہے اور ان چیزوں کے نیلام اور فروخت کی ضرورت ہوتی ہے تو بہت نقصان ہوتا ہے اسی وجہ سے چنان تک ہو سکے نقد روپیہ یا سونا چاندی اپنی پاس رکھنا ضرور ہے البتہ جس چیز کی بہت ضرورت ہو کہ اس کے بغیر گزارہ دشوار ہو تو اس کو یاد کر لے۔

۱۳ جب کوئی ضروری شے خریدے تو اس میں چند باتوں کو دیکھے ایک یہ کہ وہ شے مضبوط ہی یا نہیں دوسری یہ کہ واجب قیمت پر مٹی ہے یا اس سے گران تیسری یہ کہ وہ ایسی شے تو نہیں ہے کہ چند روز میں محض بے قیمت ہو جاوے جیسے طع کی چیزیں اور انگریزی سونا چاندی وغیرہ یا چوٹا گونا پٹھا یا زیور وغیرہ۔

۱۴ جس قدر آمدنی ہو اس کے نصف سے زیادہ صرف نہ کرے اگر بہت ہی سخت ضرورت لاحق ہو تو دو ٹلٹ تک صرف کر سکتا ہے مگر ایک ٹلٹ حواج اور ضروریات اتفاقی اور غیر معمولی کے لئے بچا رکھنا ضرور ہے۔

۱۵ اپنا وقت بیکار نہ گزرنے دینا کوئی ایک کام تحصیل معیشت اور مال کا اوسمیں تجویز کرنا فرض کیجئے کہ دس بجے سے چار بجے تک ہماری نوگری ہو گئی تو ہرگز مناسب نہیں ہے کہ ہم اس کو کافی سبک اپنی صحت اور تندرستی محفوظ رکھ کر دوسرے اوقات فرصت میں کوئی کام نہ کریں مثلاً صبح سے دس بجے تک یا چار بجے سے چھ بجے تک یا چھ بجے سے آٹھ یا دس بجے اگر ہو سکے تو ہم ایک اور جگہ نوگری کریں اور اگر یہ ممکن نہ ہو تو اجرت کرادیں کوئی کام کر دیں۔

۱۶ جب سب اوقات معمور ہو جاویں اور شہر ایطصحت کے رعایت کے بعد کوئی وقت بیکار نہ رہے تو اب بھی ہلکے ضرورہنیں کہ تحصیل معاش سے غافل ہو جاویں بلکہ یہ ضرور ہے کہ اب ہم ادرون سے کام لیویں اور اونکے محنت کا اجر ادیکر منفعت کے ایک حصے سے ہم متمتع ہوں مثلاً کسی سے مضاربت یا شرکت کریں یا انجمنہائے تجارتی میں شریک ہوں۔

۱۷ اگر ایک معاملہ میں ہلکے اتفاق سے خسارہ ہو تو بہت ہار کر اس معاملہ کو چھوڑ نہ دیں بلکہ نقصان کی وجہوں پر غور کر کے آئندہ اون سے احتراز کریں اور پھر وہی معاملہ شروع کریں یہاں تک کہ منزل مقصود پر پہنچیں۔ عہد ہر کارے کہ بہت بستہ گردو پڑے اگر خارے بود غلہ دستہ گردو پڑے۔

۱۸ ذرایع متول یعنی تجارت اور صنعت اور حرفت اور زراعت اور نوکرانہ میں سے جس میں ہم اپنی لیاقت کو زیادہ پاویں اور اس کام کو کرنا چاہیے اور اسکو منظر نہ رہنا چاہیے کہ ایک کام ہلکے نہیں آتا مگر سعی اور سفارش سے اسکو حاصل کر لین گے کیونکہ اخیر میں وہ سعی علیحدہ ہو جاتے ہیں یا مر جاتے ہیں پھر ندامت اور شرمندگی حاصل ہوتی ہے اب اصلی کام بھی ایک مدت چھوٹ جائے گی وجہ سے بھین ہو سکتا نہ یہ کام چل سکتا ہے۔

۱۹ ہم وہ علم حاصل کریں جو ہمارے زمانہ میں کار آمد ہو اور جسکی ہمارے زمانہ میں قدر و منزلت ہو اگرچہ گزشتہ زمانہ میں اسکی کچھ قدر و منزلت نہ ہو یا ہمارے بزرگوں نے اس طرف التفات نہ کیا ہو۔

۲۰ اگر فریست کثیر ہو اور اشتغال ضروری مانع ہوں تو ہمیشہ ہر ماہ کا بلحاظ اخراجات ماہ گذشتہ کے ایک موازنہ بناوے جس سے زیادہ صرف ہو جائے

اور جو فرصت قلیل ہو تو سالانہ موازنہ پر قناعت کرے۔

اس موازنہ سے مقصود یہ ہے کہ ہر ایک مد کا سالانہ خرچ معلوم اور معین ہو  
پھر اس کے زیادتی یا کمی یا واجبیت اور نا واجبیت پر غور کرنے کا موقع  
حاصل ہو اور یہ غرض نہیں ہے کہ اگر کوئی ضرورت شدید غیر معمولی درپیش  
ہو جاوے تو وہ پوری نہ ہو سکے اس لئے کہ بانی موازنہ خود یہ شخص ہے  
جس کو اپنے گہر کے تمام امورات میں بحسب مصالح تبدیل اور تغیر کا اختیار  
کلی حاصل ہے۔

۲۱ ہم اپنے اولاد اور بی بیوں اور لونڈیوں اور غلاموں اور  
کنبے والوں کی تعلیم و تربیت میں ایسی کوشش کریں جسکی وجہ سے  
اشخاص مذکورہ بالا میں سے ہر شخص اپنی روٹی کمانے کے لائق ہو  
اور ہمارے تکفل کا محتاج نہ رہے گو ہم قرابت اور یگانگت کے خیال  
ہر ایک کے ساتھ رعایت و مراعات کرتے رہیں۔

جس گہر میں ایک کمانے والا ہو اور دس کمانے والے وہ گہر ہرگز غنی  
اور مالدار نہیں رہ سکتا برخلاف اسکے اگر دس کمانے والے ہوں اور  
دو ایک معذور کمانے والے تو وہ گہر نہایت بے فکر اور مالدار رہیگا۔

جب ہم عورتوں کو کھانا اور پڑھنا اور طرح طرح کے مطوعات اور مہوسات  
کا تیار کرنا سکھلا دیں گے تو وہ ہرگز محتاج نہیں رہ سکتیں فقط راقم و حید الزمان

معدن

بقیہ مضمون متلکریے

بات جسوقت سے کہ انسان کی نظر اس شریف فلز بر پری کوئی اور نظر

قدر و قیمت میں اس کے مقابل اب تک پیدا نہیں ہوا۔ ہر چند کہ انسان کے ہر روزہ امور میں لوہے کی نہایت ضرورت ہے یعنی بغیر لوہے کے کوئی کام باسانی ہو نہیں سکتا تاہم سونے کو لون و رنگ میں کچھ عجب و لغیر سی ہے کہ جس کے دیکھنے سے طبیعت کو فرحت حاصل ہوتی ہے گویا قرآن میں بھی صفراء فاقع لونھا لئلا الناظرین اسی کے شان میں آیا ہے۔

۱۱۱ قدیم زمانہ میں سونا بہت کم مقامات میں نکلتا تھا۔ مگر اب تحقیقات حال سے یہ ظاہر ہوا ہے کہ تمام عالم میں پیدا ہوا ہے اگرچہ اس کا نفع کے ساتھ اور کثرت سے پیدا ہونا موقوف ہوٹے مقامات پر ہے۔ ان نکلتا ہوا مہسوی سولہویں صدی میں کثرت سے نکلتا تھا اور اب بھی بقدر پانچ سو یا چھ سو سیر فی سال کے شمالی ویلز کے خطہ میں پیدا ہوتا ہے۔ ہونگالیہ میں بھی سالیانہ بقدر تیس لاکھ روپیہ کے سونا استخراج کیا جاتا ہے۔ مگر ہر صورت میں اس کے نکلنے میں نہایت حکمت اور خبرداری سے کام کرنا لازم پڑتا ہے

۱۱۲ کرہ زمین پر تین خطہ مشہور و معروف ہیں کہ جن میں سونا بکثرت پیدا ہوتا ہے یعنی اورل کے پہاڑوں کا سلسلہ ملک روس میں اور کلیفاریہ امریکہ میں اور جزیرہ آسٹریلیہ میں۔ گواڈرل کے پہاڑوں میں اب پیدا ہوا بہت کم ہے مگر سیریریہ میں (جو شمال مالک اشیا نے روس میں واقع ہے) البتہ چند سال تک بہت ہی زرخیز معادن پیدا ہوئے۔ حال میں کلیفاریہ کے معادن مشہور ہیں جو ۱۸۵۵ء عیسوی میں نکلے تھے اور آسٹریلیہ کے بھی سونے کے کثرت جو ۱۸۵۵ء عیسوی میں ظاہر ہوئی تھی نہایت ہی ناسور معدن میں یعنی حال میں بقنا سونا تمام عالم میں پیدا ہوتا ہے اور

۲۔ کلیفارنیا اور آسٹریلیہ سے آتا ہے۔ آسٹریلیہ کے ملک مین اور اکثر مقامات میں  
ہاں سونا پیدا ہوتا ہے یہ دیکھا گیا ہے کہ سونا طبقات پلتا مارنیک سیلور یہ میں واقع  
ہوتا ہے۔ اگرچہ کلیفارنیا کے سونے کے معدن طبقات چوراسیہ میں واقع ہیں  
جو سیلور یہ طبقات سے جدید تر ہیں۔

۳۔ یہ جانتا جا رہا ہے کہ سونا سامات میں سخت پتھر کے ادس کثرت سے  
پیدا نہیں ہوتا جیسا کہ پہلے پہلے چکنی مٹی میں پیدا ہوتا ہے۔ کلیفارنیا اور  
اوسکے اطراف کے اضلاع کے سونیکا محاصل سالانہ آٹھ کروڑ سے دس  
کروڑ روپیہ تک کا ہے۔ اور آسٹریلیہ کا محاصل طلا ساٹ کروڑ اور مالک  
روس کے سونیکا محاصل ساڑھے تین کروڑ روپیہ ہے اور کل جنوبی  
امریکہ کا محاصل کوئی دو کروڑ سالانہ ہے۔ مثلاً م کے آگے کل محاصل  
تمام عالم کے سونیکا سال میں ساٹ کروڑ کا ہوا کرتا تھا مگر اب کوئی انتیس  
کروڑ روپیہ کے قریب ہوتا ہے یعنی ۲۹ کروڑ روپیہ کا سونا سال میں پیدا ہوتا ہے  
۴۔ سونے کے سامات کے اطراف و جوار کے پتھر کسی قسم کیون نہوں  
مگر تیس پتھر ہیں کہ سونا ہوتا ہے وہ اکثر اوقات کو ارٹس یعنی بلور کا پتھر ہوا کرتا ہے  
کلیفارنیا کے ساموئیل فی ٹن نصف ادنس سے پانچ ادنس تک سونا نکلتا ہے  
یعنی فی ادنڈی پتھر میں گیارہ ماشہ سے نو تولے تک سونا پیدا ہوتا ہے مگر  
کبھی کبھی اس سے بہت زیادہ بھی نکلتا ہے بعض وقت فی ٹن تین سو ادنس تک  
سونا پیدا ہوتا ہے یعنی فی کونڈی (۵۴۰) تولہ سونا ہوتا ہے۔

۵۔ مٹی میں جسکو ڈرفٹ کہتے ہیں سونا پیدا ہوتا ہے جو کہ درجہ نہیں  
سخت پتھر میں سے ذیل کرٹیز میں شامل ہو گیا ہے۔ سونا اکثر گتہ اور قدیم مذکور

اور دریاؤں کے تلیون میں پیدا ہوتا ہے اور ایسے زر درہات ایک فٹ سے بارہ فٹ تک منجم ہوا کرتے ہیں۔

۱۶ ف جب پانی کسی نہ خیز مقام پر دستیاب ہو سکتا ہو تو ایسے سونے کے معدن کو نہایت حکمت اور احتیاط سے نکالتے ہیں جیسے کہ کلیفاریہ میں تب ان قدیم دریاؤں کے تلیون میں سونا ہی پانی کے ذریعہ سے ہوتے ہیں اور اسکو پیڈر الیکٹرک پانی سے معدن نکالتے ماسکام یعنی پانیکو جو پچاس سے دو سو فٹ تک کے بلندی پر واقع ہے ذریعہ گارے کپڑے اور چترے کے ٹکڑوں کے لاکر سطح پر اس مٹی کے بہاتے ہیں اور چونکہ پانی کی کیفیت زور سے اس سطح پر پڑتا ہے وہ مٹی رمل جاتی ہے اور بڑے بڑے حوضوں میں یا تالابوں میں سونے اور پانی کے ساتھ بہہ جاتی ہے۔ چونکہ سونا کئی درجہ مٹی اور پتھر سے بھاری ہے فوراً نشین ہو جاتا ہے اور ان حوضوں کے دروازے بکولہ نیسے وہ مٹی اور چھوٹے پتھر باہر نکلائے ہیں۔ قدیمی لوگ یا وہ اقوام جنہیں عمدہ طریقے استخراج کے نہیں پائے جانتے ہیں اکثر سونیکے مٹی کو چوڑے ظرف میں ڈالکر پانی سے دھوئیں جو مٹی ہے وہ دہل جاتی ہے اور سونا بجاتا ہے یہ کیف و دونوں طریقوں میں کوئی فرق نہیں ہے کیونکہ سونے کے ثقل الوزن ہونے سے سونا نشین ہو جاتا ہے اور مٹی پانی کے ساتھ بہہ جاتی ہے۔

۱۷ ف فطری سونا اکثر چاندی کے ساتھ شریک نکلتا ہے۔ جو سونا آسٹریلیا میں سونا ہے اور سین تین جزو سے اٹھ جزو تک ہر سو جزو میں چاندی ہوتی ہے۔ مگر بعض اوقات ہر سو جزو فطری سونے میں چالیس جزو تک ہی چاندی شریک ہوتی ہے فی زمانہ

۱۸ ف فطری سونا اسکو کہتے ہیں جو کان سے حالت فیزی میں نکلا اور ایسا ہی دوسرے فلزات کو بھی کہتے ہیں جب وہ حالت فیزی میں معدن سے نکالے جائیں۔

جتنے طریقے سونیکے استخراج کے ہیں ان سب میں سونیکو چاندی یا تانبے کے ساتھ شریک کر کے اونچا الوی یعنی مزدوج تیار کر لیتے ہیں۔

۱۵ خاک آلودہ سونیکا دھونا سب سے آسان طریقہ ہے۔ مگر جب سونا کسی قسم کے پتھر میں بہت بکھرا ہوا ہو اور بھت ہی مہین حالت میں شریک ہو یا زرخیز کو ارٹس کے ساتھ شریک پیدا ہو تب ایسے پتھر کو بوسیلہ ایک آلہ کے جسے اسٹامپ کہتے ہیں چور کر کے ہیں تاکہ وہ بالکل مثل سفوف کے ہو جائے۔ اس وقت اس چورے میں یا شریک کر کے ہیں اور وہ یا کل سونیکو جذب کر کے ایک مزدوج بنالیتا ہے یعنی سونا پارے میں مل ہو جاتا ہے (یا جیسا کہ عوام کہتے ہیں پارا سونیکو کہا جاتا ہے) جو فضلہ شل پتھر کے چورے اور مٹی کے ہر وہ الگ ہو جاتا ہے اور سونے اور بار بیکامزدوج الگ کر لیا جاتا ہے۔ اس مزدوج طلا وزین کو لوہے کے انبیق میں ڈال کے آخ اور سکے پیچھے دیتے ہیں تب وہ پارا کل بخار بنکے اوڑتا ہے۔ اور پتھر حروف میں سے اس بخار کو اگر گذارین تو کل پارا حاصل ہوتا ہے اور دوسرے پتھر کام اسکتا ہے۔ جو کچھ انبیق میں رہ جاتا ہے وہ سونا ہے۔ اسکو گلا لیتے ہیں اور اگر اوسین تانہا یا چاندی شریک ہو تو اسکو دوسرے طریقوں سے صاف کر لیتے ہیں جو ذیل میں مندرج ہیں۔

۱۶ آج کل ایک اور طریقہ بھی سونیکے حاصل کر بنکے لئے درایج ہے۔ نمک کو بانی میں حل کر کے اوسین سے کلورین گیس کو (جو ایک قسم کا زرد رنگ ہوائی مادہ ہے) گزارتے ہیں اور اس محلول نمک میں سونیکے مٹی باز آلود پتھر کے چوریکو بھگوستے ہیں۔ اثر اس محلول کا سونے پر

( اور اوس چاندی پر جو سونیکے ساتھ مزوج ہے ) یہ ہوتا ہے کہ بالکل سونا مل ہو جاتا ہے۔ بعد اوسکے اس محلول طلا میں تانبے کے ٹکڑے ڈال دیں سونا مانند پورے رنگ کے در دے کہ نشین ہو جاتا ہے اور چاندی ہی سفید رہے مانند نشین ہوتی ہے اور تانبا اوسکے عوض میں مل ہو جاتا ہے۔

۱۱ سونیکو کئی طریقوں سے چاندی سے الگ کرنے میں مگر بہترین طریقہ بوسید تیزاب کے ہے۔ اس میں ہی دو قسم ہیں اول طریقہ تربیع ہے یعنی اگر سونا چاندی کے ساتھ شریک ہے تو اس میں اور یہی چاندی گلابین شریک کی جاتی ہے جب تک کہ نسبت سونیکو چاندی سے ایک اور تین کے ہوتی ہے۔ یعنی ایک جزو سونا اور تین جزو چاندی کا مزوج تیار کر لیا جاتا ہے بعد اس مزوج کو پتلے لوح یا ورق کے شکل میں تیار کر کے شوریکے تیزاب ( نیٹرک اسڈ ) میں جوش دیتے ہیں۔ شوریکے تیزاب کل چاندی کو حل کرتا ہے اور خالص سونا ٹیلے میں رہ جاتا ہے۔ اور دوسرے طریقہ گندھک کے تیزاب ( سلیفوریک اسڈ ) کا ہے اور یہ طریقہ ارزان تر اور آسان تر ہے طریقہ تربیع سے۔ اس طریقہ میں دو طور یہ ہیں کہ کچھ نسبت سونے اور چاندی کے وزن میں ضرورت نہیں فقط تین یا چار برابر اوس نا صاف سونیکے چاندی شریک کر دی جاتی ہے ( یعنی گھلانے سے ) اور اس مزوج فقرہ و ملا کو گندھک کے تیزاب میں جوش دینے سے چاندی حل ہو جاتی ہے اور سونا باقی رہ جاتا ہے۔ چنانچہ سینے سے سونیکو خاک الگ کر لینے لگالیتے ہیں اور اوس محلول میں تانبے یا لوہے کے ٹکڑے ڈال دینے سے چاندی ہی نہ نشین ہوتی اور گھلانے سے حاصل ہو جاتی ہے۔



۱۱ فلزات میں فقط سونا زرد رنگ ہی اور نہایت کوفت پذیر ہے یعنی اوسمین قابلیت طرق بہت اعلیٰ درجہ کی ہے۔ اور دولا کہہ بیاسی ہزار ورق ملکر ایک پنچ سوٹے ہوتے ہیں یعنی ہر ورق کی موٹائی  $\frac{1}{25000}$  پنچ کے ہوتی ہے۔ اور سونیکا ورق جو کنارے وغیرہ کے چاندی کے تار پر رہتا ہے وہ اس سے بھی کہیں بتلا ہوتا ہے۔ اس صورت میں چاندی کے سلاح پر سونا مڑھتے ہیں اور اوس سلاح کو کپنچ کے رفتہ رفتہ تار بندتے ہیں۔ اس بات سے سونیکل خاصیت امتداد بھی نظر آتی ہے اگرچہ خالص سونیکا نہایت جہین تار کپنچ سکتا ہے۔

۱۲ خالص سونا نرمی میں قریباً سیسے کے جی اور ہوا اور پانی کے اثر سے دھندلا اور میلا ہین ہوتا کوئی تیزاب بذات واحد سوا سیسہ تک اس کے اوسکو حل نہیں کرتا مگر ٹا سٹر (یعنی تیزاب نمک اور شورہ کے مزدوج) وزن اضافی سونیکا ۱۹۲۵ (۱۶) ہے۔

۱۳ سونا جو یورپ میں سکے یا زیور کے لئے مستعمل ہے اوسمین ہمیشہ مانبا یا روپا مزدوج کیا جاتا ہے تاکہ اوسمین کچھ سختی پیدا ہو۔ انگلستان کے سونیکے سکے میں ہر چوبیس جزو میں بائیس جزو سونا اور دو جزو مانبا ہوتا ہے اور اسکو اسٹانڈرڈ گولڈ یعنی طلائی مقیاس کہتے ہیں۔ اور ہر جزو کو سونیکے ایک گرٹ کہتے ہیں اور زر خالص کو چوبیس گرٹ کا سونا کہتے ہیں اور اس قیاس سے انگریزی سکے کے سونیکو بائیس گرٹ خالص یا بائیس جزو خالص کہینگے یعنی چوبیس جزو میں بائیس جزو خالص سونا ہے۔ زیور اور گہڑی کے تاب اور زنجیر وغیرہ میں کم سے کم آٹھ جزو خالص سونا ہوتا ہے مگر ہرگز اٹھارہ جزو خالص سے زیادہ کا سونا مستعمل نہیں ہے اور زرگر اور دوسرے

کارگیر ایسے مزدوج سونے کو مخصوص طریقوں سے خالص سونیکے رنگت لائے ہیں یعنی بعض دواؤں اور تیزابوں کے استعمال سے اس کے اوبے سطح کا تانبا مل ہو جاتا ہے اور خالص سونا رہ جاتا ہے۔ بعد جلا کرنے سے شل زر خالص کے اوسین آب و تاب آتی ہے۔

۴۴ سونا طبع کے کام میں با فراط صرف ہوتا ہے اور یہ طبع یا درق سے ہوتا ہے یا بوسیلہ قوت کھربائی کے اور شیشے یا چینی کو جو یا قوت یا قرمز رنگ دیا جاتا ہے مزدوج طلا اور رنگ سے ہے۔ راقم میرزا مہدی

### ادب

#### سوسائٹی (انجمن) یا کلب

بر ملک کے لئے بنایت ضرور ہے کہ وہاں عامہ اور اعزہ کے چند سوسائٹیاں ہوں یا کلب۔ ہندوستان میں یہ امر مروج ہو گیا ہو گا ابھی وہاں بھی اعلیٰ درجہ کے سوسائٹیاں بہت ہی کم ہیں مگر امید ہے کہ رفتہ رفتہ وہ اپنے فرائض منصبی کو پورا کر لینگے اور بمقدار اس ضرب المثال کے۔ بے کار مباحث کچھ کیا کہ ہم یہ کہہ سکتے ہیں کہ اپن ہم غنیت است مگر وہ ملک یا شہر جس کے کانٹے کبھی سوسائٹی کا لفظ نہ سنا ہو بلکہ اس سے کیا امید ہو سکتی ہے کہ وہ اسکے فوائد اور نتائج کو سمجھے گا۔ دیکھو ہمارے ہی شہر میں بعض ہندو اور نیک اندیش حضرات نے کچھ کچھ اسکی بہت ڈالے ہیں مگر جب تک یہاں کے امرا اور عامہ کو اس طرف رغبت نہ ہو کچھ امید ہو سکتی ہے کہ اس طرح کام اعلیٰ درجہ کی ترقی کر سکیں گے۔

میں چاہتا ہوں کہ سوسائٹی کے فوائد اور نتائج کو بالخصوص بیان کروں مگر جب یہ معلوم کے خریداروں کے رجسٹر کو دیکھتا ہوں تو ہمت ہمت ہو جاتی ہے کیونکہ یہاں

بہت کم امر بال فعل اسکے خریدار ہیں اور جو خریدار ہیں وہ سوسائٹی کے فوائد اور نتائج سے بخوبی واقف ہیں غرض کس بشنود یا نشنود میں گفتگو نہ کی گئی۔

میں ابھی اس بحث کو چھیڑنا نہیں چاہتا کہ سوسائٹی کس طرح عمل ہونا چاہیے کیونکہ ابھی بہت سے سوسائٹیاں صبح و شام نظر آتے ہیں۔

میں صرف اپنے اوپر کے قول کی پابندی کرتا ہوں اور میرے قول کی تائید میں ایک بہت بڑی دلیل پیش کرتا ہوں۔

سوسائٹی یا انجمن سے اصل مطلب باہمی میل جول ہی اور اسکے فوائد سب پر غائب ہیں مگر ہلکے شکر کرنا چاہتے کہ ہمارے شارع کا بھی یہی مقصد تھا جیسے دن میں پانچ وقت ایک خاص جائی پر جمع ہونیکو بیت مستحق بنلایا اور گھر میں اس کام کے کرنیکی (جراہ) خاص جائی پر کرنیکو حکم دیا ہے۔ اس قدر عزت نہیں کی اور اسی کام کو آٹھ دن میں ایک دفعہ بہت ہی زیادہ معزز کیا کہ کوئی کابل وجود ہی کیون ہو مگر اس سعادت سے مشرف ہو۔ اسی طرح بہت سے کام ایسے بنائے جس سے آپس میں میل جول ہو مگر بیان بیان کرنا کچھ میرے مطلب سے متعلق نہیں ہے۔

سوسائٹی میں متعدد دیار و امصار کے اخبارات آتے ہیں لاجبیری بہت قریب سے جہاں کجاتی ہے ہر وقت وہاں دس پانچ لوگ جمع رہتے ہیں کوئی روز کہانے کا بھی مقرر کر دیا جاتا ہے بلیر گس ٹیبل ہی وہاں رکھا رہتا ہے۔ اوس میں لکھو دی جاتے ہیں وہاں پر ہر ایک امر کی بحث ہو اگر فی ہی۔ بال کار لوگوں کے سناٹے اور بیجا حضرات کے آرام کے لئے بہت ہی مفید جاہی آدمی کو کسی ہی فکر ہو مگر وہ گہڑی وہاں دل بہل جاتا ہے نئی پرانی خبریں سننے میں آتی ہیں دور دراز کے حالات معلوم ہوتے ہیں ہجنس میں محبت و الفت بڑھتی ہے مگر بان یہی اہتمام ہوتا ہے کہ سوسائٹی میں جتنی

اشخاص شریک ہوں باوا دادا کا احمد سوسائٹی میں نہ نکلا کرے غرض ہر شخص اپنے اپنے کام میں مصروف رہی کوئی کتاب دیکھتا ہے کوئی اخبار پڑھتا ہے کوئی لمیٹڈ کہتا ہے کوئی اپنے دوست سے باتیں کرتا ہے کوئی سوڈا ایمونید پیتا ہے کوئی ٹیٹن کرے اگر مجھے شہر کے امرا چاہیں تو میں بدل اسطر علی سوسائٹی

یا طلب کے قایم ہونیکا مستثنیٰ ہوں اور حق الوح داسے درے قدے سخی سے دریغ نہیں کر نیکا اور جب وہ معزز لوگ اس امر پر کمر باندھینگے تو اسکے نتائج بھی انکو معلوم ہو جائینگے اب نتائج بیان نہ کر نیکی معافی چاہتا ہوں اسلئے کہ ہمنے فوائد اور قواعد بتلا دئے اب آپ اس کام کو کر کے نتیجے اسکے دیکھ لو والسلام۔

راقم خاک و غصہ فرستے

نباتات

جمال گوٹا

جمال گوٹا۔ جمال گوٹیکا انگریزی زبان میں کرڈٹن آئل کہتے ہیں اور جمال پور قریب جوہاڑیان ہیں جڑوں کے پاس مسلسل پچھ زمین میں جمال گوٹے کے درخت بکثرت خود روا دگئے ہیں۔ اور گوٹا قبا میں کہ اس جگہ کا نام اسی سے جمال پور ہوا کہ وہاں جمال گوٹے کے درخت بہت پیدا ہوتے ہیں جمال گوٹا ایک سفید شے ہے اور اسکا درخت سایہ دار ہوتا ہے۔ اسکا بیج آٹھانہ سیر

فروخت ہوتا ہے۔ جمال گوٹے کے ایک درخت میں سی سالانہ دس سیر جمال گوٹا پیدا ہوتا ہے اور اس حساب پانچ روپیہ سالانہ ایک درخت کی منفعت ہوتی۔ جمال گوٹے کے درخت کافی کو دو تین ہندہ فٹ کی فاصلہ سے بغیر کسی نقصان لگایا جاسکتے ہیں۔ اور اس حساب ایک ایکڑ زمین میں درخت جمال گوٹے کے بوی جاسکتے ہیں جنکی آمدنی بعد چار سال کے نو سو پچاس روپیہ سالانہ ہوگی۔ اور اس ایکڑ زمین میں جس میں درخت مذکور بوسے جائیں اور درخت بھی بوسے جائینگے خواہ وہ کافی کے ہوں یا اور کسی چیز کے اور انکی پیداوار کی آمدنی علاوہ جمال گوٹوں کے درخت کی آمدنی کے ہوگی۔ رخصتہ ماحم

## طب

بقیہ مضمون طب کی تاریخ کا مختصر بیان

اور انہیں دو نو پڑھوئی طبابت کا اختتام ہوا یعنی بعد اسکے کوئی مشہور عربی حکیم  
 نہیں ہوا عرض عربی اطباء نے بہت سے نئی دوائیں جو ملک عرب فارسیں بند  
 میں میسر آئیں ظاہر کیں اور کئی طرح کے فلک فلزات اسد و عرق کی پختہ کی  
 ترکیب ایجاد کی سوائے اسکے جو دوائیں کہ کیمیائی ترکیب سے بنائی جاتیں  
 ہیں ظاہر کیں عرب کے لوگ اس تدبیر کے شائق تھے کہ فلزات کو تبدیل  
 کر کے سونا چاندی بنا دیں مگر سونا چاندی تو نہیں بنا سکتے دوسری کیمیائی  
 معلومہ ہوتی ہیں یہ شوق ملک یورپ میں ہی جاری تھا مگر اب متروک ہے سونا  
 یا چاندی بس یہ عنصر ہے انسان کئی عناصر کو ملا کر سے یا جس چیز میں کہ کسی  
 عناصر ہوں جدا کر کے سے طرح طرح کے کیمیائی اشیاء بنا سکتا ہو مگر نئی عنصر کو  
 سوائے خدا کے تعالیٰ کے کوئی شخص نہیں بنا سکتا جو خاصہ عربوں کا علم تھا  
 متعجب ہجری تک جاری رہا اور سنہ مذکور سے عربی علم طب کی ترقی ہوئی  
 ہوئی بعد سنہ مسطور سے یہ علم یورپ میں آیا اہل یورپ نے عربی کتابوں  
 ترجمہ کیا اور بہرہ مند ہوئی اس امر کے تمام یورپ بہت ممنون و مشکور  
 عرض ہو سو ہجری تک ملک یورپ میں علم فقط مشائخ لوگوں میں تھا اسکے  
 علم طب کی ترقی ملک یورپ میں کئی اسباب سے ہوئے لگی پہلے یہ کہ کچھ  
 و فرانس کے لوگوں کے پاس لاطن طبابت کے کتابیں تھیں بعد اسکے جبکہ  
 وہ لوگ ملک یہودیہ کے جنگ سے جو کہ بیت المقدس کے یمنیہ کے و

پٹے قرصی و یونانی گنتین اپنے آپ ایک ترجمہ کیا یہ تینوں طرح کے علم طب یعنی لائن یونانی عربی یورپ اور علم طب کی بنیاد ہوئیں یہ جنگ مشرق میں شروع ہوئی اور ۱۹۶۹ء میں آخر ہوئی اس جنگ سے واپس ہو چکے وقت یورپ کے لوگوں نے عربی یونانی اور لائن زبانیں سیکھنا شروع کیں اس سبب یورپ کو لوگوں کے زبان میں عربی یونانی اور لائن کو اکثر الفاظ مروج ہیں گویا یورپ کے زبان کی بنیاد ان تینوں زبانوں پر ہے مشرق میں تہہ ہونا میں ہونا نام شخص نے انسان کی تشریح کرتے شروع کی اسی سن میں متاخرین کی طبابت منعقد کی گئی تھی۔ دوسرا سبب علم کی ترقی یورپ میں ہوئی جو کہ مشرق میں تہہ قسطنطنیہ کو محمد نام بادشاہ نے فتح کیا اس تہہ کو خائفہ دہس کے عالم جو کہ مصری تھی اس سے نکلی یورپ کی طرف آئی اور اپنی عمر بھر لکھا یورپ میں ان کا بڑا ترجمہ ہونا شروع ہوا اور دس دس تدریس شروع ہوئی ان لوگوں کے آئینے باعث یورپ کے لوگوں کی حیالت اور نئے سنی کی تہہ کی عالم کو چراغ سی روشن ہوئی۔ تیسرا سبب یہ ہوا کہ خود یورپ کے لوگوں کو بھی علم سیکھنے کا شوق ہوا سبب ان کا بولنے لکھنے اور ان عالموں کے آئے کہ چوتھا سبب علم کے پھیلنے کا یہ تھا کہ اسی عرصہ میں چھاپنے کی ترکیب ایجاد ہوئی جس کے سبب جلدی علوم ملک یورپ میں پھیلنے لگے ان کلام امور کے سبب علم طب کی ترقی ہوئی اور مشرق میں اطباء کے تین حصہ ہوئی ایک طبیب دوسری اہل کیمیا تیسری اہل تشریح ان تینوں میں سے علم تشریح نے بہ نسبت دوسری علوم کو زیادہ ترقی پائی۔ یورپ میں طبابت کا علم مشرق کے آخر تک اس طرح جاری رہا اور ترقی پائی جیسا کہ مذکور ہوا اس صدی کے آخر سے اب تک علم طب مثلاً علم نباتات علم کیمیا وغیرہ کی ترقی ہوتی جاتی ہے بہ زیادتی اور ترقی عالم کسی ایک شخص سے اور کسی ایک ملک سے نہیں ہوئی کہ جب کا فخر اور بزرگی اور اس شخص

یا اوس ملک کو ہو بلکہ بہت سے شخصوں کو کئی ملکوں میں اسکے ورپے میں بیٹھے  
وے سب اس فخر و بزرگی کے مستحق ہیں فقط باقی آئندہ —

راقم میرزا صفدر علی سینیتر اس ٹنٹ سرجن سوم پٹن باقاعدہ

### تاریخ

عبدالمومن بن علی سلطان ملک ہسپانیا

سلطان عبدالمومن بن علی نے جب آفریقہ کے امورات کے  
انتظام کو بخوبی تمام سرانجام دیا تو نو سن توجہ کے عنان کو اپنی واسططنت  
مراغہ کو آرایش و زیبایش دینی کے طرف گرم جولان کیا اور اوستے عدالت  
کے محکمون اور مکتبون اور مدرسوں سے رونق بخشا۔ اور اوس نے وہاں  
ایک ایسے دارالعلوم کی بنیاد ڈالی کہ جہاں نوجوان لڑکوں کی نہ صرف  
علم و ہنرمین بلکہ پیشہ برد آزمائی میں اور ایسے ایسے کسب و کمال میں جو ہر  
سرفروش کو پڑ ضرور ہو۔ تعلیم و تربیت کی جاوے۔ کیونکہ اوسکو نہ فقط  
قاضیان قابل کی اور نا ظلمان لائق صویجات اور حاکمان مشہر کی حاجت ہو  
بلکہ اوسکی مناسبت ہی کہ عمدہ عمدہ سپہ سالار اور اچھے اچھے سپاہ جبار  
اپنے مدارس سے تیار ہو کر نکلنے دیکھنے غرض اوس سلطان نے ماسعود  
اعلیٰ ترین خاندانوں کے لڑکوں کو اور دوسرے قبیلوں کے بچوں کو  
اُن مکتبون اور مدرسوں میں داخل فرمایا چنانچہ انکا شمار تعین ہزار کا تھا۔  
اور انکا سن ایسا برابر بلا فرق و تفاوت تھا کہ ہر ایک دیکھنے والے کو

ایسا مفہوم ہوتا تھا کہ ان سب لڑکوں نے ایک ہی دن کتم عدم سے کشور  
بسنی بن قدم رکھا ہے یہی کل لڑکے حافظ اور بعض وقت غالب عالم کے  
العقب سے عقب کئے جاتے تھے۔ کیونکہ وہ عقائد و فقہ کی نہایت عمدہ  
عمدہ کتابیں پڑھتے تھے۔ اور انکو یاد رکھتے تھے۔ اور بہت سے  
... جب کتابوں میں ہی اوشاد و سرس ہو کر رہتا تھا۔

سلطان عبداللہ بن علی یہ عادت تھی کہ ان سب حافظوں کو حجہ کے دن  
اپنے بارگاہ شاہی میں فراہم کرتا۔ اور انکو حکم دیتا کہ ہفتہ بہر جو کچھ کہ  
انوں نے پڑھا سیکھا تھا اپنے حضور میں ادا و کرین۔ پس اس طرح سے  
اول نوجوان حافظوں کو واسطے تحصیل معلوم و فنون کے ترغیب و تحریک  
دیتا تھا تاکہ آخر کار وہ عالم فاضل اور مستعد و مجتہد اور راس ماسب  
دہے میں قابل و کامل بن جائیں۔ اور دوسرے روز سلطان عبداللہ بن  
علی کے سامنے وہ اپنے اپنے گھوڑوں کی داری کا اور تیار چلائیے  
ہے بتلائے میں نیزہ پینے اور گھوڑوں میں پھر فی اور شتابی دیکھا دیتے  
اور بھی ایسے ایسے کمالات و فنون جو انکی وضع سپاہانہ و طرز و ادارہ  
سے مناسبت رکھتی تھی۔ کر بتلائے تھے اور تیسرے روز انکی عقل  
بازی کی مشاقی و چابک دستی کا۔ برجیوں کی پینک مار کا پتھر ہون کا  
نشانہ لگانیکا۔ اور پینک کر مارنیکے دوسرے ہتھیاروں کو استعمال میں  
لانیکا امتحان لیا جاتا تھا۔ اور ایک دن پھر وہ سلطان اور حافظوں سے  
شمار دہری یعنی تیرنیکا شغل کرواتا تھا۔ باقی آئندہ۔ راقم خیر خواہ انام صدر الاسلام



## علمی خبریں

لندن کے اخباروں میں سے "ڈیلی ٹیلیگراف" ۲۲,۰۰۰ پرچہ فروخت ہوتے ہیں اور "ڈیلی نیوز" کے ۱,۶۰,۰۰۰ پرچہ اور "ٹائمز" کے ایک لاکھ پرچہ اور "کرائیکل" کے ۹۰,۰۰۰ پرچہ اور "گرلفک" اور "لندن نیوز" معہ نقاد و براؤنس نیوز معہ نقاد ویرانین ہر ایک اخبار کے ایک ایک لاکھ پرچہ فروخت ہوتے ہیں۔

• ماسٹیڈ ایڈیٹر معتمد

افسوس صد افسوس کہ ماس

علم کے علمی اخباروں کی ہند

ماضی ہی کہ اگر سوچیں

فروخت ہوتے تو قیمت

باجوہ کہ ہمارے ملک کی

والایت کی نقاد و تبادلی

کے حصہ زیادہ ہر شے

پر مبین کرور کے

پروفیسر پیرسینو جو منڈوسی کے رہنے والے ہیں اور ڈاکٹر اچ۔ اسی لکس صاحب نے جو بیہلہم کے باشندہ ہیں یہ دیکھا یا جو لہ تاجو کی کے ذریعہ سے چیزوں کی شکل اور رنگت ایک مقام سے دوسرے مقام تک منتقل ہوتی ہے جیسے کہ آئینہ فون کے وسیلہ سے آواز سنائی دیتی ہے اور اس کے یہ لوگ بہت جلد ایک ایک آواز کو لیں گے جس کے ذریعہ سے آواز جو ہزاروں کوسوں کے فاصلہ پر ہونگے اور جگہ درمیان میں بڑے بڑے سمندر حائل ہونگے ایک دوسرے کو دیکھنے اور آپس میں بات چیت کر سکیں گے۔

خبر ہے کہ روس کے شاہی مجلس علوم و فنون کے ایک شعبہ کے لوگ ہر اسی جہاز کے ایجاد کرنے کی کوشش کر رہے ہیں جو ہوا میں اوپر چلے گا۔ ان ایجاد کرنے والوں کا اقرار ہے کہ اوہ ہونے والے ایک کشش دریافت کی ہے جو زمین کے کشش ثقل کے برخلاف عمل کر سکتی ہے۔

جو ہوا میں جہاز کہ اوہ ہونے لے تجویز کیا ہے وہ ۲۰ فٹ کا لمبا اور ۲۴ فٹ کا چوڑا اور ۱۶ فٹ کا اونچا ہوگا۔ اس جہاز کی شکل عمرنا محض مدعی ہوگی اور یہ جہاز

دو بیچون کے ذریعہ سے چلے گا اور ان بیچون پر ایک خاص ساخت کے آلہ سے قوت  
 دہی جاوے گی اس جہاز کا وزن باوجود اس معتدبہ لنبائی چوڑائی کے دو سو سیر ہوگا  
 اور کہتے ہیں کہ یہ ایک غبارہ وغیرہ سے مختلف ہوگا کیونکہ اگر اس جہاز میں کوئی  
 چیز ٹوٹ جاوے گی تو وہ ایک بارگی گرنہ پڑے گا بلکہ آہستہ آہستہ زمین پر اترے گا۔  
 چند روز گزرنے کے مقام وینر بند میں دفتر تغراف کے  
 پاس ایک شہاب ثاقب ٹوٹ کر گرا اور پختہ سڑک میں دوڑ تک دھس گیا۔ اس واقعہ  
 کو بہت سے لوگوں نے ملاحظہ کیا اور بیان کیا کہ شہاب ثاقب مذکور بڑا چمک دھماکا  
 ۔ جب اس آسمانی پتھر کو بغور ملاحظہ کیا تو معلوم ہوا کہ اس میں ایک مثلث سورج  
 پانچ سانٹ (سانٹ زیادہ ہوتا ہے  $\frac{39}{100}$  انچہ سے) کا چھڑا موجود تھا جسوقت  
 یہ شہاب ثاقب گرا تھا تو وہاں کے آس پاس کی زمین جہاں وہ پڑا تھا اسوقت  
 جم گئی تھی بعد اسکے ڈاکٹر اسکویر کے روبرو جو وینر ناسٹ کے مدرسہ علمی  
 مدرسہ تھے یہ پتھر زمین سے نکالا گیا یہ آسمانی پتھر مثلث شکل تھا اور ہر طرف سے  
 ملبہ یا جو ہر دار تھا جسکے طرفین پورے اور زردی مائل سرخ اور قدرے  
 سیاہ رنگ کی تھیں۔ اسکا وزن ۳۷۵ گرام کا تھا۔ اسکی تشریح اب کیمانی  
 ملک سائبریا یعنی شمالی روس کے ایک ضلع میں جسکا نام ”وکرکوشا“  
 ہے ایک بہت بڑے گینڈے کا مردہ جسم ملا ہے۔ یہ جسم ایک دریا کے کنارہ  
 جو دریا جانائے متعلق ہے یعنی اوسین ہیکر جاتا ہے ملا ہے اور پانی کی رگڑ سے  
 اہل گیا تھا۔ جس طرح کہ شائع میں دریا لینا کے کنارہ ایک بہت بڑے ہاتھی کا  
 جسم ملا تھا جسکو میتھ کہتے ہیں (یہ قسم ہاتھی کی اب دنیا میں نیست و نابود ہے)  
 اور اس طرح سے اب یہ گینڈا ملا ہے جو بالکل تروتازہ ہے کہ گویا ابھی مرا ہے۔

اسکو بڑا کسی جیہ۔۔۔ سے پٹا نہیں ہے اور بانوں سے ڈھکا ہوا ہے۔

برقی روشنی کا تجربہ الہ آباد کے ریلوی اسٹیشن پر

قریب ہونے والا ہے اسکا انتظام سٹر لاؤس اسکو بندر جو پر دشا کے

باشندے بین کریں گے۔ چار لمبے مختلف مقاموں پر اس غرض سے رکھو جائیں

تاکہ روشنی تمام اسٹیشن میں ہو۔ ہر لمبے کے پتے ایک چاندی کا بہت مٹا

آئینہ بنا عکس انداز لگایا جاوے گا۔ اور یہ عکس انداز روشنی کی سیدھے

اور عکس شاعون کو ایک سفید سطح پر ڈالیں گا کیونکہ اس روشنی کی شعاعیں

آنکھوں پر سیدھی نہیں پڑنی پادنیگی۔

ایک آلہ استماع صوت کلکتہ کے دفتر تلغراف میں قائم

کیا گیا ہے۔ اور خوب اچھی طرح سے کام دیتا ہے۔ بطور تجربہ کے بذریعہ

اس آلہ کے گفتگو و شخصوں میں کراہیے جو دور دور کے مقاموں میں

ہیں اور نزدیک کے مقاموں میں بھی اس تجربہ کو کیا گیا۔ غرضیکہ ہر طرح سے

یہ آلہ مکمل اور پورا پایا گیا ہے۔ جب رانی گنج اور کلکتہ کے آدمیوں سے

بذریعہ اس آلہ کے گفتگو ہوئی تو اسکو قابل اطمینان پایا۔

مقام ٹیورن سے یہ کیفیت آئی ہے کہ فاسفورس کو

چھاپے کی روشنائی میں ملا سکتے ہیں اور اسکی وجہ سے حروف اندھری

رات کو چلدار ہونگے۔ خبر ہے کہ مقام ٹیورن میں ایک فاضل اخبار اسٹیٹ فاسفورس

کی روشنائی سے چھاپا جاوے گا جسکی وجہ سے اندھری رات میں لوگ بغیر

چراغ کے پڑھ سکیں گے۔

## زراعت

تاکو بوسنے کے لئے کس قسم کی زمین ہونا چاہیے

صرف تجربہ سے معلوم ہو سکتا ہے کہ کون سی زمین تاکو کی زراعت کے قابل ہوتی ہو۔

لیکن مشہور ہے کہ ہوانا تاکو کی غربی لوہی کی مقدار درجاست پر منحصر ہے جو زمین میں ہونا چاہیے۔  
ہمارے ملک میں ہوانا اور نیلا تاکو سرخ قسم کی زمین میں پیدا ہوتی ہے۔ جو زمین سرخ اور  
سرخ مائل پورے رنگ کی ہونی چاہیے اور سین آئرو لوہا یعنی لوہی کا آگڑا (خاک یا گشتا)  
جس کا رنگ سرخی مائل چورا ہوتا ہو شامل ہونا چاہیے۔ اور جس میں کارنگ ہلکا ہونا چاہیے اور سین  
کالا آگڑا یا لوہی کا ہونا چاہیے۔

شمالی امریکہ اور یورپ کے ملکوں میں تاکو کی زراعت کے لئے بہت زیادہ زمین  
کی ضرورت ہے لیکن ان ملکوں میں جنگی آب ہوا گرم ہے یا چھانکی ہوا میں تری ہو سکتی  
ضرورت نہیں ہے۔ ملک درمیان میں تاکو کی زراعت کے لئے ہلکے سرخ رنگ کی زمین اور  
پہاڑی زمین اور ہلکی کالی زمین جو پہاڑوں کے غاروں میں ہوتی ہے اور درختوں کے  
زمین تلاش کی جاتی ہے۔

ہند کے بعض بعض حصوں میں مثلاً اودن جاپون میں جو دریا گنگا کے کنارے  
واقع ہیں اور نارورن سرکار (جنوبی سرکار) میں تاکو عمدہ اور تیز پیدا ہوتا ہے۔  
جب تک مرتبہ سی عمدہ اور مرہ دار تاکو پیدا ہو جاتی ہے تو اس کا بوسلہ والا مالدار ہو سکتا ہے۔  
نقطہ ایگریکلچر۔

راقم محب حسین

غزل

موسمی ہر کچھ نہ شعلہ نہ کچھ نہ کہہ طور ہے  
ہم سجدہ ہر نیتوں کو نیکو نہ کر مین بنا  
فاہر ہوا ہمیں کہ اوس کا ظہور ہے  
زاہد خدا کا جلوہ تو انہیں ضرور ہے

شرابخواری و اقسام فرحش مثل کثرت جماع و اغلام و جلق سے ضعف جگر دگی و ہاتھ پاؤں کا ہونا کستی و تکامل بدن و ایسی قبضی لاحق ہونے سے دور ہونے میں فی بوتل معہ روپیہ -

۴ - تریاق مایوسین یہ دوائی جسکو نصف چانول خوراک بھی نامر وی و سرعت انزال و تسلیان و تحقیق النفس کہاںسی ترمہ درد شقیقہ عرق النساء و جمع مفصل و جلدی کہنے امراض اور پرانے زخم خا زیرنا صور و ور ہونے میں جنکو دودہ درد و غن زرد نہ ہضم ہوتا ہو اس سے اچھی طور پر ہضم کر سکتے ہیں فی خوراک ۸ ر ۳۰ خوراک -

۵ - حب داغ ذیابیطس ان گولیوں کے کہانے سے بار بار آنا پیشاب و تشنگی بند ہو جاتی ہے سلسل البول و ضعف مثانہ و پشیش و اسہال ویرینہ و پانی کے لاگ جوتا شیر آب و ہوا یا کثرت کار سے نظام عصبی میں بگاڑ ہوا ہو دور ہونے میں ع -

۶ - حب قائم مقام اینون اس سے بے ضرر و جج نشہ اینون و حبندو چوٹ جاتے ہیں بہو کہ کہلتی ہے بند آتی ہے کستی بدن و نزلہ و زکام و پیشاب جو گلے میں گرتی ہو و کہاںسی دب ربحہ دور ہونے میں - ۷۷ روپیہ

۷ - ہلا س اسکے سونگنے سے پڑوال دور ہونے میں معان -  
۸ - حب داغ آتشک کیسی سخت آتشک ہو نہ ہو یا وین بلا تکلیف موندہ و دست جاتا رہتا ہی معہ روپیہ -

۹ - مار اللحم یہ پھل میو جات و طیور کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامر وی و قرار شکم و لقوہ و استرخا و مالینو لیا مراقی و خفقان و کمی خون کو کہوتا ہو -  
فی بوتل معان -

ایک عرق بطور علاج حفظ ما تقدم  
مرض جائگاہ تشک و سوزاک ویدہ سے بچنے کے لئے بخر کیا گیا فی بوتل ع  
ایک بوتل چہہ مینے کیواسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آنہ کے ٹکٹ کے  
بیچنے سے معلوم ہو سکتا ہے نمبر ۱۵۰۔

### رسید زرا از حضرات خریداران معلم

نواب شوکت جنگ بہادر دام اقبالہم ۷۰

نواب اکرام جنگ بہادر دام اقبالہم ۷۰

نواب وزارت علیخان بہادر دام اقبالہم ۷۰

نواب احمد علیخان بہادر دام اقبالہم ۷۰

مولوی حافظ محمد انور اللہ صاحب استاد ۷۰

حضرت بندگان عالی حضور پر نور دام اقبالہم

حکیم سید علیخان بہادر میر مجلس صفائی ۷۰

مولوی محمد حسن عطار اللہ خان صاحب منہم ۷۰

مستند صدر المہام عدالت سرکار عالی

مولوی محمد اعظم صاحب ابوالجمال نائب سرکار عالی ۷۰

دفتر مستند مالگزار می سرکار عالی

مولوی محمد غضنفر علی صاحب مہتمم دفتر مستند مدار المہام ۷۰

علاقہ تعمیرات عامہ

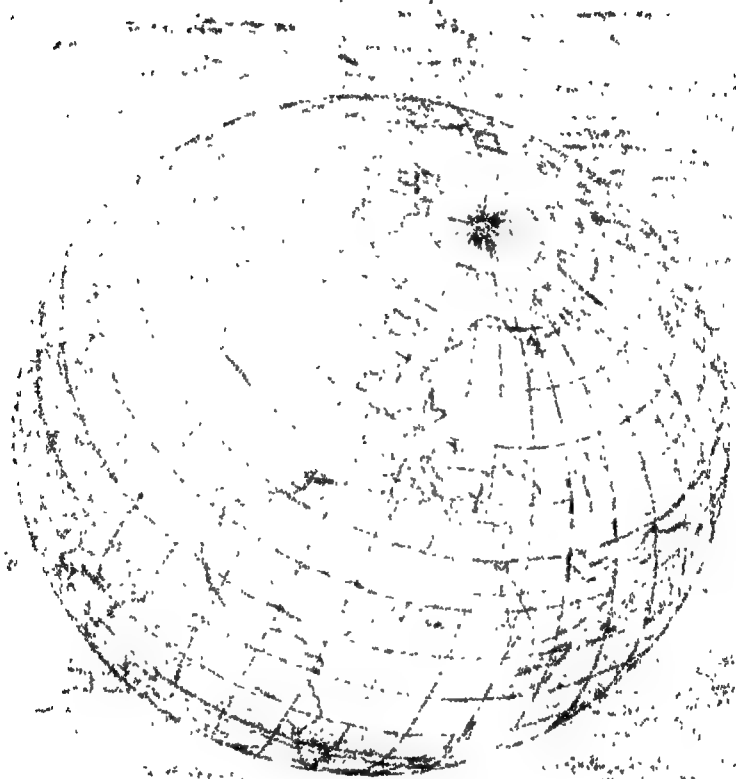
منشی کشن راؤ صاحب میر منشی دفتر مستند مالگزار می سرکار عالی ۷۰

غلام نبی صاحب جاگیر دار پوکن پٹی



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

عفی عنکم اللہم الغفر



این ساله کی خریدی جن صاحبونکو منظور ہو یا کچھ مضامین بیچنا نہ نظر ہو یا نہ  
محبوب حسین مترجم دفتر معتمد مالک اریٹا ایڈیٹر خبر خواہ بہ واقعہ جید آباد۔  
نام روانہ فرمائیں



## فہرست مضامین

صفحہ	نام مضمون نگار یا مولف	مضمون
		جر ثقیل
۱۰۹	محب بن	بقیہ پانی چڑھانے کے طریقے
		ادب
۱۹۹	مولوی مال الدین صاحب	بقیہ مضمون ساجہ حقیقہ سجاد و شقائق
۱۰۲	مولوی کرامت علی صاحب مرحوم	بقیہ مضمون ماخذ العلوم

## فہرست تصاویر آلات

۱۹۳ تا ۱۹۷	سید محمد غوث صاحب	تصاویر آلات
------------	-------------------	-------------

## استہار

ہمارے تمام ناظرین بلند خیال اور عالی ہمت کو شردہ ہو کہ انھیں  
 ہمارے کارخانہ میں ایک مصور رشک معنی اور بہندا و موجود ہیں جو تصویر روغنی  
 اور آبی نہایت عمدہ مثل نقاد ویر ولایتی کے تیار کرتے ہیں شرح قیمت مندرجہ  
 ذیل ہے جن صاحبوں کو اپنی تصویر تیار کرانا منظور ہو وہ اپنا فوٹو بھیج کر انڈیا  
 رسالہ معلوم سے رسل و رسائل فرمادین مگر شرط یہ ہے کہ نصف قیمت پیشگی لجا دیگی۔

روغنی	آبی
مقدار بلندی تصویر	قیمت
یک فٹ	۱۰ روپے
۱۲ انچ	۱۲ روپے
۱۴ انچ	۱۴ روپے
۱۶ انچ	۱۶ روپے
۱۸ انچ	۱۸ روپے
۲۰ انچ	۲۰ روپے
۲۲ انچ	۲۲ روپے
۲۴ انچ	۲۴ روپے
۲۶ انچ	۲۶ روپے
۲۸ انچ	۲۸ روپے
۳۰ انچ	۳۰ روپے
۳۲ انچ	۳۲ روپے
۳۴ انچ	۳۴ روپے
۳۶ انچ	۳۶ روپے
۳۸ انچ	۳۸ روپے
۴۰ انچ	۴۰ روپے
۴۲ انچ	۴۲ روپے
۴۴ انچ	۴۴ روپے
۴۶ انچ	۴۶ روپے
۴۸ انچ	۴۸ روپے
۵۰ انچ	۵۰ روپے
۵۲ انچ	۵۲ روپے
۵۴ انچ	۵۴ روپے
۵۶ انچ	۵۶ روپے
۵۸ انچ	۵۸ روپے
۶۰ انچ	۶۰ روپے
۶۲ انچ	۶۲ روپے
۶۴ انچ	۶۴ روپے
۶۶ انچ	۶۶ روپے
۶۸ انچ	۶۸ روپے
۷۰ انچ	۷۰ روپے
۷۲ انچ	۷۲ روپے
۷۴ انچ	۷۴ روپے
۷۶ انچ	۷۶ روپے
۷۸ انچ	۷۸ روپے
۸۰ انچ	۸۰ روپے
۸۲ انچ	۸۲ روپے
۸۴ انچ	۸۴ روپے
۸۶ انچ	۸۶ روپے
۸۸ انچ	۸۸ روپے
۹۰ انچ	۹۰ روپے
۹۲ انچ	۹۲ روپے
۹۴ انچ	۹۴ روپے
۹۶ انچ	۹۶ روپے
۹۸ انچ	۹۸ روپے
۱۰۰ انچ	۱۰۰ روپے

بطرح مجاب فی انچ تین روپیہ زائد لیا جائیگا یک فٹ سے کم بلند تیار نہوگی۔  
 ورقہ آدم تک تیار ہو سکتی ہے۔

## استہار

مغرب !!!

دو پندرہ ذیل شرطاً حاصل صحت با دای نقد قیمت لاہور موچی ورو ازہ میں  
 ار الشفامی حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک ہنتم رسالہ حافظ صحت سے مل سکتی ہیں۔  
 - روغن داغ سستی و باریکی و کجی مخلوق بچہ پن کی خرابی سے اگر رگ پٹی کمزور  
 ہوئے ہوں تو اسکی چند روز مالش سے حالت اصلی پر آتی ہیں فی تولد معہ روپیہ۔

## جر ثقیل

## بقیہ مضمون پانی چڑھانے کے طریقے

۳۰ بادمی النظر میں معلوم ہوتا ہے کہ ہوا کا دباؤ جو پانی کے ستون کو سیکشن پائپ میں سنبھالے رہتا ہے اس قوت کو مدت دیتا ہے جو پانی چڑھانے کے کام میں آتی ہے۔

۳۱ لیکن جب اچھی طرح سے اون قوتوں پر غور کرتے ہیں

جو اس طریقہ میں کام دیتے ہیں تو معلوم ہوتا ہے کہ یہ بات نہیں ہے۔

۳۲ ان قوتوں میں سے بعض ایسے قوانین ہیں جو اس

پانی کے ستون کی چوٹی سے جسکو پمپ نے اوپر چڑھایا ہے اوپر سے نیچے کی کنوے کی تلے کے طرف زور کرتی ہیں اور بعض ایسے ہیں جو نیچے سے اوپر کی طرف زور دیتے ہیں۔ اب یہاں سے یہ بات ظاہر ہے کہ وہ قوت جر ثقیل

جو پمپ کو اوپر کھینچنے کے لئے استعمال کیجاتی ہے تمام اس زور یا قوت پر

غالب آتی ہے جو اوپر سے دبانے والی قوت میں بعد منہا سے نیچے سے

دبانے والی قوت کے باقی رہتی ہے۔ یعنی وہ قوت جو نیچے کی طرف زور دیتی

اس قوت سے جو نیچے سے اوپر کی طرف زور دیتی ہے زیادہ ہوتی ہے

اور پمپ کو اوپر کھینچنے میں اس قوت کو مغلوب کرنا پڑتا ہے جو نیچے کے طرف

زور دیتی ہے۔ اب ہم تقریر کے لئے اس پانی کے ستون کو قیاس کرتے ہیں

جو دیلو میں گذر کر پمپ کے اوپر رکھا ہوا ہے اس پانی کے ستون کے اوپر

کی سطح پر گرہ ہوا کا دباؤ پڑتا ہے اس واسطے پمپ کو ہوا کا دباؤ سنبھالنے

پڑتا ہے۔ اور پمپ کو اس پانی کے ستون کا بھی بوجھ سنبھالنے پڑتا ہے

جراؤ کے مو پر واقع ہے۔ کرہ ہوا کا وہ دباؤ جو کنوے کے پانی کی سطح پر پڑتا ہے پانی کے ذریعہ سے پسٹن کے تلے تک پہنچتا ہے۔ لیکن یہ اثر کرہ ہوا کی دباؤ کا پسٹن کے تلے تک پہنچنے میں اس پانی کے ستون کے وزن کی وجہ سے گھٹ جاتا ہے جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے سطح کے درمیان میں واقع ہے۔ لہذا کرہ ہوا کا دباؤ جو کنوے کے سطح پر پڑتا ہے اول اس پانی کے ستون کے بوجھ کو سنبھالتا ہے جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے پانی کے سطح کے درمیان واقع ہے۔ اور پسٹن کے تلے پر صرف اس قدر زور ڈالتا ہے جو اس پانی کے ستون کو سنبھالنے کے بعد باقی بچتا ہے۔ اس واسطے جو اثر پسٹن کے تلے پر پڑتا ہے وہ ویسا ہی ہوتا ہے جیسا کہ اگر وہ پانی کا ستون جو پسٹن کے تلے اور کنوے کی سطح کے درمیان میں ہی پسٹن کے اوپر ہوتا اور اس کو نیچے دھاتا۔ اور نیچے سے کرہ ہوا کا دباؤ جو کنوے کے پانی کی سطح پر پڑتا ہے اس میں پسٹن کو دھاتا۔ پس پسٹن کو نیچے کے طرف دو قوتیں دباتی ہیں ایک تو کرہ ہوا کا دباؤ جو اس پانی کے سطح پر پڑتا ہے جو پسٹن کے اوپر واقع ہے دوسرے پانی کے ستون کا بوجھ جو پسٹن کے اوپر ہوتا ہے اور دوسرے پسٹن کو کرہ ہوا کا وہ دباؤ اور پڑھکیلتا ہے جو کنوے کے پانی کے سطح پر پڑتا ہے اور بذریعہ اس پانی کے ستون کے پسٹن کے تلے تک پہنچتا ہے جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے پانی کے سطح کے درمیان ہوا ہوا ہے۔ اور یہ ہوا کا دباؤ جو پسٹن کے تلے پہنچنے کے طرف سے پڑتا ہے اور پسٹن کو اوپر اٹھاتا ہے اس کرہ ہوا کے دباؤ کو توڑتا ہے جو اس پانی کے سطح پر پڑتا ہے جو پسٹن کے اوپر ہوا ہے اور پسٹن کو اوپر سے

دبا تا ہو۔ پس پسٹن کو پیچے دبانے والی قوت صرف اوہی پانی کی باقی رہے جو اوپر پہرا ہوا ہے۔

۳۳ پس اوپر کے بیان سے ظاہر ہوتا ہے کہ پمپ پانی سے پانی بہرنے کے لئے اس قدر قوت دینا چاہئے جو اس تمام پانی کے بوجھ کے برابر ہو جو نل مین پہرا ہوا ہے اور یہ کہ کہہ ہوا کا دباؤ پانی بہرنے یا پانی چڑھانے کی قوت کو کیسے طرح کی کچھ مدد نہیں دیتا ہے۔

۳۴ چونکہ پمپ کی حرکت پانی چڑھانے میں ٹھیسر ٹھیر کر ہوتی ہے اس واسطے وہ دھار پانی کی جو ٹونٹی کی راہ سے نکلتی ہے وہ بھی منور ٹک ٹک کر بے ترتیب طور سے نکلے گی اگر کوئی تدبیر اس بے انتظامی کے دفع کرے گی مکی جاوے گی۔ پمپ کی چوٹی پر ایک چھوٹا حوض اس بے انتظامی کے دفع کرنے کے لئے اس طور کا تیار کر سکتے ہیں جو شکل نشان ۱۳ سے ظاہر ہے۔

اگر پمپ کو مثلث مثلاً اس طرح حرکت دیں کہ پانی ایک معین عرصہ میں اس قدر زیادہ کنوے سے اوپر چڑھے جو مقدار میں اس پانی سے زیادہ ہو جو ٹونٹی سے نکلتا ہے تو یہ پانی ٹونٹی کے اوپر تل کے پیسے میں ضرور جمع ہوتا جاوے گا اس واسطے م ن حوض پانی سے بہر جاوے گا۔ اور اس حوض میں پانی بہر تار بیگا بیان تک کہ اس پانی کی سطح بلند ہو جاوے گی اور یہ پانی ٹونٹی کی دھار پر ایک دباؤ ڈالے گا اور دھار میں اس قدر تیزی یا ندور پیدا کرے گا جو اس زور کے برابر ہو گا جو اس پانی میں ہے جو بتدریج پسٹن کے کنوے سے ادا ہو چکا ہو یا ہوتا ہے۔ اس واسطے حوض کے پانی کی سطح زیادہ بلند ہونے سے موقوف ہوگی۔

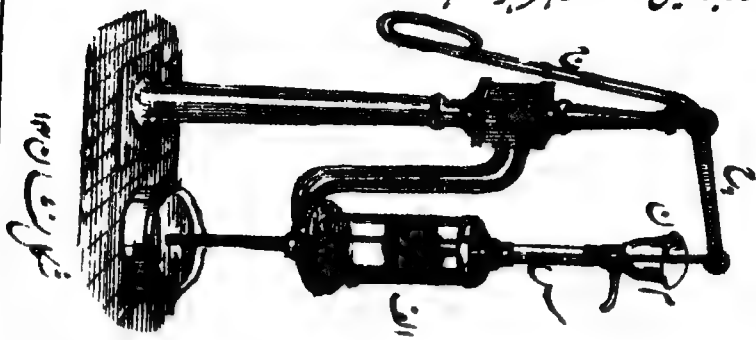
لیکن جب پسٹن اوپر حرکت کرتا ہے تو حوض کے پانی کی سطح میں ایک خفیف تغیر

واقع ہوتا ہے کیونکہ جب سپٹن پیچے جاتا ہے تو حوض کا پانی ٹونٹی کی راہ سے نکلتا رہتا ہے اور اس عرصہ میں پانی کنوے سے اوپر نہیں آتا ہے اور اس کا نتیجہ یہ پیدا ہوتا ہے کہ حوض کے پانی کی سطح میں ایک کمی واقع ہوتی ہے۔ اور جب سپٹن اوپر آتا ہے تو پانی ہی اوپر چڑھتا ہے اور حوض کے پانی کی مقدار نسبت اسکے کہ وہ ٹونٹی سے نکلے زیادہ ہو جاتی ہے۔ اور اس کا نتیجہ یہ ہوتا ہے کہ حوض کے پانی کی سطح بلند ہو جاتی ہے اور اس طرح حوض کے پانی کی سطح سپٹن کے ساتھ کم و زیادہ ہوا کرتی ہو۔ لیکن اگر بہ نسبت پمپ کے اندازہ کے حوض کا طول و عرض اور عمق بڑا ہو تو یہ اختلاف پانی کی سطح میں کم ہوگا کیونکہ وہ مقدار پانی کی جو پیپے کے ایک حصہ میں یہ جی ہوئی ہے اور جو اس پانی کے برابر ہے جسکو سپٹن ایک مرتبہ میں کینچ لاتا ہے بہت تھوڑا تغیر پانی کی سطح پر پیدا کریگی۔ اور پانی اس حوض کی راہ سے برابر نکلا کریگا۔

۳۵ شکل نشان ۱۴ مندرجہ ذیل سے اس قسم کے پمپ کی حرکت بآسانی سمجھ میں آتی ہے۔ اور یہ شکل سیکشن پمپ کی ہے جو اکثر بروقت لیچر دینے کے شاگردوں کے سمجھانے کے لئے کارآمد ہوتا ہے۔ چچ پمپ اینڈل یعنی پیچ چلانے کا ہاتھ ہے جو سپٹن راڈ الف یعنی اس سلاح کو جو سپٹن میں لگی ہوئی ہے اوپر پیچے اوٹھاتا ہے۔ اور پمپ بیرل یا پانی چڑھانے کا نل شیشہ کا بنا ہوا ہے جس میں سے سپٹن دیکھا می دیتا ہے۔ اور اس میں ایک ویلو ہے۔

۳۶ اور اس آلہ میں دوسرے جزاؤں میں جزوں کے مطابق جن جو شکل نشان ۱۵ میں ظاہر ہو گیا ہے اور دوسرے وضع پانی چڑھانے کے نل کی ہی جسکو فورسنگ پمپ کہتے ہیں

یہ نل بہت مروج ہے اور اس کے استعمال میں بہت فائدے ہیں۔ یہ شکل ۱۵ میں درجہ ذیل سے ظاہر ہوتا ہے۔



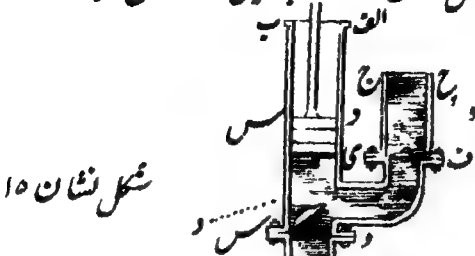
سیکشن پائپ سی میں سطح کا نل سے جڑ سیکشن پائپ میں ہے۔ لیکن اس پمپ میں سس و ایک ٹیوس ٹیوس ہے جس میں دیو نہیں ہے

۳۷ فورسنگ پائپ چ اپنے بنیادی ف کے اوپر ایک دیو اور وہ رکھتا ہے جو اوپر کے جانب کھلتا ہے۔ جب پمپ میں دیو اور پائپ میں تو دیو کھلیتا ہے اور پانی سیکشن پائپ سے پمپ میں جاتا ہے اور جب پمپ میں دیو دبا جائے تو دیو بند ہو جاتا ہے اور پانی پمپ کے دیو و دیو د میں زور سے گزر کر فورسنگ پائپ میں اوپر چڑھتا ہے۔ اس طرح سے جب تک پانی چڑھانے کا اہل چلا کرنا ہی تب تک پمپ کو اوپر حرکت دینے سے پانی سیکشن پائپ میں سے پمپ میں جاتا ہے اور اس کو نیچے حرکت دیتے پمپ میں سے فورسنگ پائپ میں جاتا ہے۔

۳۸ اس غرض سے کہ فورسنگ پائپ میں سے متواتر پانی بہے

نکلتا رہے ایک طرف ہوا سی (یہ وہ طرف ہے جس میں ہوا ہری ہوی ہوتی ہے) اکثر فورسنگ پمپ پر لگا دیتے ہیں۔ ایسے فورسنگ پمپ کی وضع حسین طرف

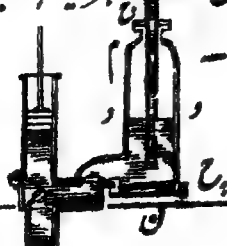
ہو اسی بھی لگا یا جاتا ہے شکل نشان ۱۴ مندرجہ ذیل سے واضح ہے۔



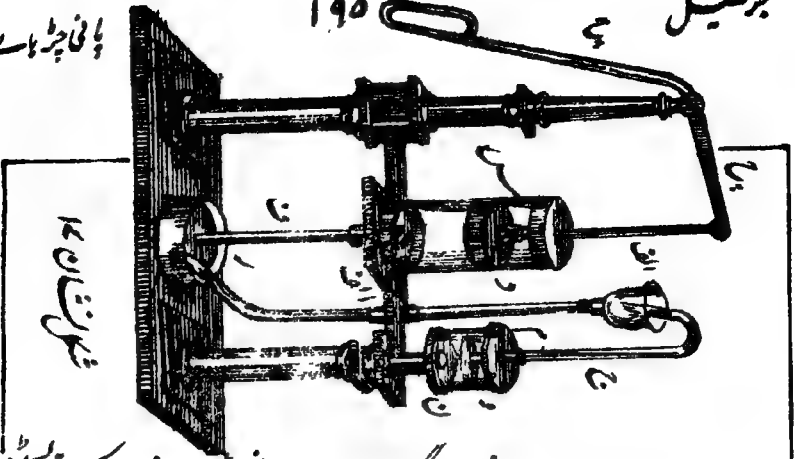
۳۹ جب پمپ کو نیچے حرکت دیتے ہیں تو پانی ویلو دہن ہو کر اس طرف میں جاتا ہے جو چاروں طرف سے بند ہوتا ہے اور جبین ہو ابری ہوئی ہے اور فورس پمپ یا فلج چ اس طرف میں اوتا را آجاتا ہے اور اس طرف کے نئے میں ختم ہوتا ہے پانی زور کی اس طرف میں بند ہوتا ہے اور سطح دہ دہ تک چڑھتا ہے اور جو ہوا اس پانی کی سطح پر ہوتی ہے وہ دہنی ہے۔ اور جب پمپ پانی لوٹنے سے بذریعہ ویلو دہ کے جو بند ہو جاتا ہے محفوظ رہتا ہے تو ہوا کا دباؤ جو اس طرف میں پھری ہوئی ہے اس پر پڑتا ہے اور یہ ہوا کا دباؤ پانی کو زور دیتا ہے جو فلج چ میں ہو کر اٹھ چڑھتا ہے اور دہان سے متواتر ایک لگاتار دہار میں بہتا رہتا ہے۔

۴۰ فورسنگ پمپ سے اپنے طرف ہوا کی جو عام پمپ کے واسطے تیار کیا جاتا ہے شکل نشان ۱۷ سے واضح ہے۔ اس طریقہ کے تمام اجزاء کو ادھین حرفوں سے ظاہر کیا ہے جن سے کہ شکل نشان ۱۵ اور ۱۶ میں ظاہر کیا تھا۔

شکل نشان ۱۶





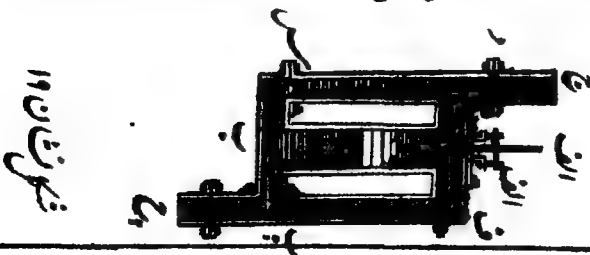


۴۱ جن فورسنگ سپون مین پانی برے زور کے ساتھ  
 کو دباتا ہے اور مین بہت ضروری ہے کہ پمپ برل کے ساتھ بخوبی ملکر  
 رکھنا کہتا ہوا حرکت کرے۔ یہ ترکیب ایک عمدہ پنجر کی وجہ سے ہو سکتی ہے  
 جب شکل نشان ۱۸ سے ظاہر ہے۔ یہ پنجر ایک چرے کے پٹے الف  
 ب میں ہو کر حرکت کرتا ہے۔ اور یہ پٹا پتھر کے پانچر کے ٹیک مناسب  
 بنایا جاتا ہے۔ یہ پنجر اس پٹے سے خوب چپان رہتا ہے اور ذرا سی  
 سانس نہیں ہوتی ہے کہ پانی جاوے یا نہ جاوے۔ اور اس میں چرلی  
 یا تیل لگایا جاتا ہے جسکی وجہ سے وہ پہلے سے حرکت کرتا ہے۔ جب یہ  
 پنجر اوپر اٹھتا ہے تو وہ جگہ جگہ وہ چوڑا ہوتا ہے پانی سے ہر جاتی ہے  
 اور یہ پانی ویلو اوو مین ہو کر فورسنگ پائپ میں جاتا ہے۔

۴۲ اگر ہم اس فورسنگ پائپ کو بنور دیکھیں جو شکل  
 نشان ۱۷ سے ظاہر ہے تو ہم کو معلوم ہو گا کہ اس اصول جنر پمپ پنچے  
 اوپر حرکت کرتا ہے نہایت صاف صاف مین۔ جب پمپ اوپر اٹھتا ہے  
 تو وہ سیکشن پائپ مین سے پانی کو کھینچ کر پائپ برل یعنی نل مین اس کے  
 لیجا جاتا ہے اور جب پنچے حرکت کرتا ہے تو پمپ برل مین پانی کو فورس  
 پائپ میں ڈکھاتا ہے۔



۴۴ اس جگہ پسٹن ٹھوس ہے اور اوس میں کوئی دبلہ نہیں ہے۔  
اس مقام پر اس بات کا کوئی سبب معلوم نہیں ہوتا ہے کہ کیون پسٹن کے اوپر کا  
سطح پانی کے اوٹھانے میں کام نہیں دیتی ہے جیسا کہ اس کے بچے کی سطح کام  
دیتی ہے۔ چاہے یہ تھا کہ جیسے پسٹن کے بچے کی سطح پانی کو سیکشن پائپ  
سے کھینچتی ہے اور سطح سے اس کے اوپر سطح پانی کو فورس پائپ میں  
ڈھکیلتی۔ یا یوں کہو کہ جب پسٹن بچے اور تالو جا بے تھا کہ جیسا اس کے  
بچے کی سطح پانی کو فورس پائپ میں ڈھکیلتی ہے اور سطح سے اس کی  
سطح ہی پانی کو سیکشن پائپ میں سے کھینچتی۔ اس تدبیر کو عمل میں لگانے  
لئے صرف یہ ضرور ہے کہ پسٹن کے بلین کی چوٹی کو بند رکھیں اور پسٹن کی  
سلاخ خوب چپان ایک سوراخ میں ہو کر حرکت کرے اور پسٹن کی چوٹی  
یا سر فورس پائپ اور سیکشن پائپ اور کنوے کے سطح میں برابر ہو جائے۔  
۴۴ تدبیر مذکورہ بالا کا عمل شکل نشان ۱۹ سے بخوبی ظاہر ہے۔



۴۵ جب پین کو اوپر کھینچتے ہیں تو سیکشن ویلو "ف" کھلتا ہے اور پانی کھینچ کر پمپ بیرل میں جو پین کے نیچے ہے پہنچاتا ہے اور جب پین کو نیچے دہلتے ہیں تو وہی سیکشن ویلو ف بند ہو جاتا ہے اور پین کا زور پانی پر پڑنے سے جو اس کے نیچے پہنچا ہوا ہے ویلو ج کھلتا ہے اور پانی فورس پمپ سے ج میں چڑھتا ہے۔ اور جب پین کو نیچے دہلتے ہیں تو پانی سیکشن ویلو "سی" میں بھی ہو کر گزرتا ہے اور اس نل میں جاتا ہے جو پین کے اوپر واقع ہے۔ اور جب پین کو اوپر کھینچتے ہیں تو پانی اوپر کو دہلتا ہے اور سیکشن ویلو "ی" کو بند کرتا ہے اور ویلو "ڈ" کو کھولتا ہے اور فورس پمپ میں بڑو چڑھتا ہے۔ اس تدبیر سے متواتر پانی فورس پمپ پمپ بیرل سے جاتا رہتا ہے اور کوئی ہرج واقع نہیں ہوتا ہے اور سیطرچ سے پمپ بیرل میں برابر پانی سیکشن پمپ سے آتا رہتا ہے۔ اگر فورکون تو معلوم ہو گا کہ "سی" یا "ف" دونوں ویلوں میں سے ایک کھلا رہتا ہے اور جب پین نیچے جاتا ہے تو ویلو "ی" کھلتا ہے اور ویلو "ف" بند ہو جاتا ہے اور جب وہ پین اوپر جاتا ہے تو ویلو "سی" بند ہو جاتا ہے اور ویلو "ف" کھلتا ہے۔ سو اسطے ایک متواتر دہار ایک نہ ایک ویلو میں ہو کر برابر پمپ بیرل میں جاری رہتی ہے۔ سیطرچ سے خواہ پین کو اوپر اٹھائیں یا نیچے دبائیں "ج" اور "ڈ" ویلوں میں سے ایک ضرور کھلتا رہے گا۔

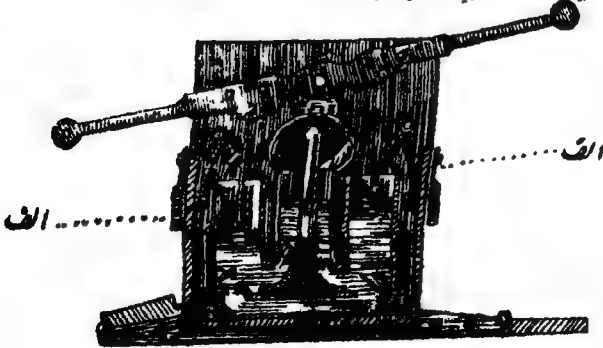
۴۶ جن سادے پمپوں سے باغ و مین پانی دیا جاتا ہے وہ اس شکل سے ظاہر ہیں جو اس پانی چڑھانے کے رسالہ کے شروع میں مندرج ہے۔ یہ آلہ ایکرا یا دوہرا فورس پمپ ہوتا ہے جس میں سے ایک پانی کا فوارہ نکلتا ہے

اور آب پاشی کا کام دیتا ہے۔

۴۴ "فائر انجن" یا آگ بجھانے کا آلہ ایک دوہرا فورسنگ پیپ ہوتا ہے جسکا ہر نل اصول مندرجہ بالا پر کام دیتا ہے۔

۴۸ اس آلہ کا عام نمونہ شکل نشان ۲۱ سے بخوبی ظاہر ہوتا ہے۔

۴۹ اس آلہ میں "الف" "الف" دو ٹھوس پسٹن ہیں جو یکے بعد دیگرے نیچے اوپر حرکت کرتے ہیں اور اس پانی کو زور سے دباتے ہیں جس کا اصول متذکرہ بالا اونکے دونوں نلون یا پیپوں میں پہنچتا ہے اور پھر یہ پانی زور سے ایک ہوا سی ٹرف "سی" میں جاتا ہے۔ پھر اس پانی کو وہ ہوا جو طرف مذکور میں بہری ہوئی ہے دباتی ہے اور یہ پانی زور سے بذریعہ فورس پائپ "و" ایک بڑے بڑے پمپ کے سوئٹ سے نل میں جاتا ہے اور اس نل کے سرے پر ایک بڑا فوارہ لگایا جاتا ہے۔ آگ بجھانے والے اس چمڑے کے نل کو اس مکان کے پاس لٹھکتے ہیں جس میں آگ لگی ہوتی ہے اور اس کو ذریعہ سے پانی کو بڑے بڑے بندی تک چڑھایا جاتا ہے جس سے ہوا آگ پر پانی چھوڑتے ہیں اور اس تدبیر سے آگ بجھ جاتی ہے۔ فقط



شکل نشان ۲۱

سابقہ محب حسین

## ادب

## باقی مقاله گذشته اسباب حقیقه سعاد و شقای انسان

میل انتقاد آثار و اعمال ارباب صنایع و اصحاب اختراعات و حُب خُرد و گری در  
تالیفات و تصنیفات و افکار و خطب حکما و علما و خداوندان دانش عجیبه میلست  
و غریبه خواهش الیت که مُبدع کون در افراد انانیه نهاده است - و فائده این میل  
و اثره این خواهش در ترقیات ازسی هزارها مُرتبی شفیق و از کوشش هزارها مُعَلِّم  
دل سوز بیشتر است - و اگر این میل در افراد این نوع نمیشد تا اهل و دانش  
و اقبال و تهاؤن انانها را فرا گرفته مُقول صافیه و قراح ذکیه ایشان از خطه  
نقص و حنیض ناتمامی هیچ گاه به باوج کمالات و ذرّوه فضائل عروج و صعود  
نمیکرد - و آثار عظیمه و نتایج جلیله خُرد و دانش ایشان صورت هستی نمیکفت -  
و این صنایع بدیعه و حرف انیقه و علوم و قیقه بعالم شهبود جلوه گر نمشد - و غالب  
قوامی مقدسه انانها که مخازن اسرار و حکم الهیه است در بنان خانه کُکون باطل  
و باطل مانده بلا اثر و بے فائده میگردد - پس این میل انتقاد و این خواهش  
خُرد و گری دعوت میکند انانها را به تحقیق و تدقیق و ابشانه برین مبدار دک  
در صنایع و حرف و علوم و معارف تَمَتُّق و تدبّر نمایند و تا اهل و تهاؤن نورزند  
و بودن این میل در افراد بشریه برین دلالت میکند که کمالات انانیه را نهایتی  
نیست و قدرت بنی آدم را اندازه نئی نیباشد - و هر اثری که از انسان  
سرزند اگر چه به نهایت حُسن و غایت اِثقان و احکام بوده باشد باز نظر بقوام  
مقاله بیکه در گذشته شده است خالی از نقص و عیب و ناتمامی نخواهد بود -  
و سوره استعمال این میل نیست که دارای آن بواسطه حدّیکه از آثار خست نفس است

آنقدر خواہش انتقاد و رقوت بد بد و حب خرد و گیر بر ابدان پایہ برساند کہ از سرعت حرکت در عیب جوئی خیزست نظری سکن اورا دوست یاب نگردد۔ و بغیر عیب و نقص چیز دیگری در آثار خستہ ارباب دانش و عیش بدیدہ غبار آلود حدش نیاید۔ و اگر فساد این سیل در قومی عمومی گردد البتہ فتور بہت آن قوم را فرا گرفته افکار قاطع و آثار عظیم و کارہائے شرک از ایشان ظہور نخواہد نمود۔ چونکہ غایت مقصودی و مطلب اقصی و شکر اقل ہر کس در ارتکاب اعمال شاقہ چہ بدنیہ بودہ باشد و چہ فکرانہ جلب تحسین و استحصال محنت است از دیگران۔ و اگر روح و ثناء و تحسین سنایش در افعال و افعال نازل شدہ بغیر از تشنّج و تقبیح اثر و گیرے بر آمار انسانہ مترتب نشود قوامی عقایہ انحال از حرکت باز خواہد ماند و قوامی بدنیہ را دہن دستی فرا خواہد گرفت۔

میل بقا اسم بعد از وفات و خواہش پایداری نام سپس مردن انسان را برین بر میانیگزینند کہ آنچه در گذشتہ شدہ است از قوت و توانائی و طاقت ہمسہ و بلا ہائون و بدون مسالہ و استحصال امر شرکی کہ فوق طاقت دیگران بودہ باشد بکار برود۔ چونکہ تلبّس بجلالت حیات و حب نام آوری در زندہ گانی برین میدارد کہ بقا نام را پس از مرگ چون نام آوری در حالت زندہ گانی بدانند و بقدر توہم امتداد مدت آن را باندازہ تنجیل لذت ماسعی خود را بدون سستی در ارتکاب اسباب آن بکار برود۔ و بدون این میل در انسان برین دلالت میکند کہ این نوع در بقا و کمال سعادت خود محتاج است باموری بسیار دشوار و افحالی بسیار شاقی کہ ہرگز بر آنها قادر و توانا نخواہد شد مگر بدین گونه سببی فعال باطنی مؤثر کہ خواہش بقا نام بودہ باشد پس از مرگ۔ و اگر میل بقا اسم در بعضی

از نفوس کبیره تنگ نمی شد از کجا این اختراعات عجیبه و این صنایع غریبه و این علوم حکیمانه  
عالیه و این فنون ربانیه و قیقه نیکه با تمارق عادات سر مبارات و مجارات دار و این  
نوع را دست یاب می شد و آیین عالم جدید را که هر کس بنوعی از آن بهره ور است  
از کجا استحصال می نمود - و اگر کسی بنظر بصیرت غور کند بدو ظاهرش اهدش که ترقیات  
و تنزلات اُمم بر حسب قوت و ضعف این میل است در احاد آنها - و سوار استمال  
این میل نیست که شخصی بخوابد چون (چنگیز خان) بسبب ریختن خون مینو نها از نفوس  
مقدس انسانیته اسمی در عالم بگذارد و البته این گونه اسم گذاشتن همیشه بالعینا  
و تقریبا مقرون خواهد بود - و با آنکه بخوابد چون آن احقر یونانی که در شب توله  
اسکندر معبد زهر را آتش زد ابقا نامی کند و اسم خود را تا ابد قرین خشنود  
و قهقهه های سامعین و قاریین نماید - و این نوع ابقا نام را البته هیچ گونه لذتی  
و مسترتی نه بوده باشد بلی ابقا نام را آنوقت لذت خواهد بود که انسان مصدور  
امر سترگی گردد که در منفعت عموم خلق بوده باشد - و چنان نماند نشود که  
اشخاصیکه عاشیه بے برعاشیه فلانیته نوشته اند و با آنکه و بیاجه آن عاشیه را  
شرح کرده اند و با آنکه در زوایه خاموشی نشسته و رزق مغفلین کسب شهرتی نموده اند  
از جمله اصحاب نفوس کبیره میباشند که بذل جُده کرده نامهای خود را  
درین عالم باقی گذاشته اند - بلکه باید دانست که بقا نامهای این گونه اشخاص  
در لوح عالم مثل بقا نام (عبید زاکانی) و (تاد و پیازه) و مثل بقا نام (ایم و ایس)  
مهر است - و انسان عاقل را نباید که باین گونه بقا نام خورسند گردد -

میل آزادی در افکار و حُب حریت در افعال - باقی آئینده

جمال الدین حسینی

## بقیہ مضمون ماخذ العلوم

چوتھا مقدمہ مسلمانوں کے تواریخ میں اور حدیثوں میں ہے کہ حضرت آدم علیہ السلام اور اس کے ذریعہ کی زبان طوفان کے قبل تک سریانی ہی شیعوں کے حدیث میں ہے کہ حضرت نوح و حضرت صالح و حضرت ہود و حضرت لوط و حضرت شعیب بدران حضرت موسیٰ و حضرت خاتم پیغمبران علیہم السلام کی زبان عربی ہی تھی لیکن لغتوں میں لکھتے ہیں کہ حضرت نوح و حضرت ہود و حضرت لوط علیہم السلام کے نام عجمیہ ہیں یعنی عربی نہیں میرے سمجھ میں نہیں آتا اور ناموں کے وزن اور شقائق سب عربی ہیں تو عجمیوں کیوں ہونے لگے اور یہ کہ شہر بابل کے بنائے میں فلج بن عبیر کے وقت میں غل پڑا اور زبانیں ادنیٰ بدل گئیں میں یہ سمجھتا ہوں کہ وہ سب جب وہاں سے متفرق ہوئے تینوں بزرگوں کی اولاد کو تین زبانیں کہ جو اصلی تین ملی پہلے زبان کہ بنا اس کے حروف مفرد پر ہے اور بمنزلہ ابجد کے ہے اور عوام کے واسطے ہی اور عربی زبانیں اس کے قاعدوں کے تحت میں ہیں اور سکانات میں نے فارسی رکھا ہے دوسری زبان کہ بنا اس کی دو حرفی پر ہے اور عربی زبانیں اس کے قاعدہ کے تحت میں ہیں اور سکانات میں نے ترکی رکھا ہے تیسری زبان کہ غالب بنا اس کی برعایت صنعت قلب سے حرفی پر ہے اور عربی زبانیں اس کے قاعدہ کے تحت میں ہیں اور سکانات میں نے عربی رکھا ہے اور ایک حرف پہنا زبان سے نہ نکل سکیا جب تک دوسرے حرف سے ملا یا جاوے اس کی واسطے خاصہ الف دوا دیا ہے اگرچہ ان تینوں حرفوں کے اور معنی بھی ہیں اور دوسرے اور تیسرے معنی حاصل کر سیکے واسطے اور حرفوں سے بھی لکھ سکتے ہیں اور فارسی و ترکی میں فقط لفظ کی تفہیم کے واسطے بہت حرف



ملائے جاتے ہیں اور حرف نسبت اور نسبت در نسبت اندون میں خصوصاً فارسی میں بہت ہیں اور عربی میں حرف کے بڑھنے سے معنی بڑھ جاتے ہیں جیسے تینوں زبانیں الباقی سے حضرت آدم علیہ السلام اور اون کے بعد کے پیغمبروں کو عطا ہوئے ہیں یعنی کلیت و جنسیت و نوعیت و صنفیت کے واسطے جیسے انسان یا آدمی نوعیت پر دلالت کرتا ہے اور اسکے سب فرد بن ابتدا سے خلقت سے آخر تک ہے اور جتنے اسماء و اعلام و اسماء و اصوات و اصطلاحات کے الفاظ ہیں لوگوں کے بنائے ہوئے ہیں اور بنتے جاتے ہیں اصل زبان سے کچھ سلاطین نہیں رکھتے ایرانی کا لقب حضرت ابراہیم علیہ السلام پر پڑا جب سے اونکو حکم ہوا اسکا گردمی و دشت نور دیکھا اس واسطے کہ اسکے معنی نیر السفر کے ہیں اور یہ کہ ندی کے عبور کرنے سے اونکا لقب عبری ہوا اور یہ گویا وہ زبان بسبب کثرت سفر اور لوگوں کے اختلاط سے پیدا ہوئی جیسے اردو زبان مثلاً اب وہ زبان صرف آسامی کتابوں میں ہے کسی قوم کی بول چال میں نہیں ہے اور آسامی کتابوں کے محاورے میں بھی آپس میں بڑا اختلاف تو رات سے لیکے ملاخیابی کے رسالے تک کہ اکتیس کتاب ہی ایک و تیری اور سجاد پر نہیں پانچواں مقدمہ حضرت سام کی اولاد میں بھی بڑے بڑے بت پرست اور سرکش گذرے ہیں یہاں تک کہ بعض اسکے سلاطین اپنے تئیں خدا کہتے اور کہلو اتے تھے لیکن یہ بات تو میں جنگو کچھ جاہ و منصب ہی اون میں بھی پاتا ہوں کہ اپنے واسطے سامان بزرگی و القاب و منصب نامے بزرگی کے تیار کرنے لگتے ہیں خصوصاً بڑے بڑے حکام کا تو کچھ کہنا ہی نہیں چین کے ہاناماری بادشاہ اپنے تئیں چاند کی اولاد جانتے ہیں میں یہ سمجھتا ہوں کہ کوئی شخص

اور نینادسکا نام آئی وغیرہ ہو گا ترکی میں آئی چاند کو کہتے ہیں اور دندی یعنی  
 زادہ یعنی ماہ زادہ یہ نام ترلوٹھا ہوتا ہے خوشامدیوں نے اسکو حقیقت میں ادا  
 اسیطہ سے تانا۔ اور منحل کی پڑی مارن سے ایک بی بی الما نقو نام تھی اور نے اس  
 بڑھ کے نکلا ہر کیا کہ میں سورج سے عالم ہوں اور سورج سیڑ کی جی اسی لڑکی کی  
 ذریت سی تا تاریخہ مغولہ میں اور مغولہ کی ذریت سی سلاطین تیموریہ میں جنہوں نے  
 کئی سو برس ہندوستان کی سلطنت کی اور کچھ علمین۔۔۔ کے تارخ یہ شعر فارسی  
 لکھا ہوا تھا۔ ازان بلند بود قدر آستانہ ماہ کہ آفتاب قدم می بندھا تا ماہ  
 عالمگیر اور ملک زیب نے کہ پڑھا لکھا تھا اس بدعت کو موقوف کیا اور ان کسر  
 قوم کے نام یہ ہیں ماد و نمود و جرم اولی۔۔۔ قوم ماد سے عالمقہ ہیں اور فرغانہ مصر  
 قوم عالمقہ سے اور کنعان ان سبکو عرب بایدہ بھی کہتے ہیں یعنی اونکی مفصلی خبریں  
 اور آثار کچھ باقی نہیں ہیں۔ کنعانی کو لکھا ہی کہ کنعان بن سام کی اولاد سے  
 ہیں اور کنعانیوں کی زبان مشابہ عربی زبان کے تھی۔ اور کنعان کے  
 ملک کو فیثقیہ یا فونیقیہ اور غور بھی کہتے ہیں اور یہ کہ کنعان بیٹا حضرت حام کا  
 زمین کی تقسیم کے مخالف ہی اس واسطے کہ حام کی اولاد کو افریقیہ ملا اگرچہ ان  
 قوموں کی خبر مفصلی معلوم نہیں لیکن مجلی خبر اسی زمانے کے اشعار میں عربی  
 کے اب تک موجود ہیں اور عرب اپنے تاریخوں کو اشعار میں لکھتے تھے اور ان  
 میں درج کرتے تھے خصوصاً لڑائیوں کے دنوں کو وہ اس فن میں  
 اور بھی کئی فنون میں ضرب المثل ہیں حافظہ اونکا مشہور ہے اور بڑی لیل  
 اذن قوموں کے ہونیکلی یہ ہے کہ اونکا احوال اجالی مستر آن مجید میں مذکور  
 اور قرآن مجید میں انہیں قوموں کا احوال مذکور ہے ملک عرب یہ خوب جانتے تھے



۹۔ دارالحمید پیرل میو جات و طیور کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامردی  
و قرقر شکم و لقمہ و استرخا و مالینہ لیا مراقی و خفقان و کمی خون کو کہوتا ہے۔  
فی بوتل مع ۵۔

## ایک عرق بطور علاج حفظا تقدم

مرض جانناہ آتشک و سوزاک دیدہ سے بچنے کے لئے تجربہ کیا گیا فی بوتل مع  
ایک بوتل چوبیسینے کیواسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آدہ کے ٹکٹ کے  
بچنے سے معلوم ہو سکتا ہے نمبر ۱۵۰۔

## رسید زرا از حضرات خریداران معلم

میر عبد السلام خان صاحب  
اول تعلقہ اطراف بلدہ

لے

## فہرست مضامین

صفحہ	نام مضمون نگار یا مولف	مضمون
۲۰۰	مولوی کرامت علی صاحب	ادب بقیہ مضمون ماخذ علوم
۲۱۱	محب حسین	معدن - کرو سن آبل یا مٹی کے تیل کے کنو۔
۲۱۸	ایضاً	حفظ صحت - آنکھوں کی بنیادی قایم رکھنے کی تربیت
۲۲۱	مولوی جمال الدین صاحب حسینی	فلسفہ - فلسفہ وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد۔
۲۲۸	مولوی وحید الزمان صاحب	زراعت - بقیہ مضمون زراعت۔
۲۳۲	محب حسین	نبات - سبج کبھی۔
۲۴۳	ایضاً	بانس صد ہا کاموں میں آتا ہے
۲۴۵	.....	علیٰ خیرین

## رسالہ حافظ صحت

(۱) یہ رسالہ عرصہ سے ہر مہینہ کے ۱۵ و ۲۰ کو نکلتا ہے (۲) اس میں حفظ صحت کے لئے خوراک پوشاک خواب و بیداری اور کثیر الوقوع امراض کے خاص علامات و طریق تفریح و علاج و تجربہ نامی انگریزی و ہونانی اور ان تداویہ کا ذکر جو حسب تغیر موسم بطور علاج حفظ ما تقدم عمل میں لانے سے بیماری ٹک سکتی ہے درج ہوئے ہیں۔ (۳) جناب افشٹ گورنر پنجاب و سسٹمی کمشنر و ڈائریکٹر و ڈیپٹی کمشنر و چیف کمشنر میڈیکل و راجہ صاحب جودپور و کپہ رتھلہ و نواب بہادر پور معادن ہیں۔ (۴) قیمت ہر نمبر معمول سالانہ کے لئے روپے ساڑھے تین مقرر ہیں۔ رسالہ دفع آتشک رسالہ قیام

## المشتہ

حکیم غلام نبی زبدۃ الحکماء ہنرم رسالہ حافظ صحت لاہور سوچی و روانہ

## اشتہار

### مغرب !!!

- ۱۔ ادویہ مند جو ذیل شرطاً تا حصول صحت با دای نقد قیمت لاہور سوچی و روانہ ہیں دارالشفاء حکیم غلام نبی زبدۃ الحکماء مالک ہنرم رسالہ حافظ صحت سے مل سکتی ہیں۔
- ۱۔ روغن دافع مسستی و باریکی و کجی جملہ قیچہ پری کی خرابی سے اگر رگ پٹے کزور ہوگی ہو تو اسکی چند درمالتش سے حالت اصلی بر آتی ہیں فی قولہ معہ روپیہ۔
- ۲۔ ادویہ جو سوزاک و قرحہ کو جو سا ہمای سال سے ہر جلد و در کر کے فی قولہ معہ روپیہ۔
- ۳۔ شربت دافع نامردی و رقت منی و جریان و اختلام و ضعف اعضا می رکیہ و معوہ رکت و درمی اعصاب و چشم و در و کرتا کی چشم و خشکی بدن و در و سر جو کثرت شرابخواری و افراط فواحش مثل کثرت جماع و اختلام و جلق سے ضعف جگر و کمی اشتہا و ہاتھ پاؤں پھولنا و مستی و تکاہل بدن و ایسی قبضہ لاحق ہون و در ہونے ہیں فی قولہ معہ روپیہ۔

## ادب

## بقیہ مضمون رسالہ ماخذ علوم

غیر فرقہ نگار احوال جسکو وہ لوگ نہیں جانتے تھے اوسین مذکور نہیں ہے اگر ان قوموں کا وجود نہ ہوتا اور وہ سب احوال چھوٹا ہوتا تو وہ سب فقیر شاہ اعراب یعنی بادین نشین انکار کر دیتے مگر اوہنوں نے انکار نہ کر کے یہی کہا کہ یہ سب قصے پیشینیوں کے ہیں اور اسکے نام بھی سب عربی ہیں دیکھو لغتوں کی کتابوں کو اور مشتقات سب دریافت کرو اگر ایک قوم کا احوال دوسری قوم نہ جانتے تو اس سے یہ لازم نہیں آتا کہ اس قوم کا وجود ہے یا انکا احوال سب اسلئے ہی جنہوں نے کہا ہے کہ عرب سب حضرت اسمعیل بن حضرت ابراہیم علیہ السلام کے اولاد ہیں محض بے دلیل ہے عرب حضرت اسمعیل علیہ السلام کو ابو الفصاحت کہتے تھے یعنی فصاحت کا باپ اور ایسا ہی ہے کہ اب تک حجازیوں کی زبان فصاحت میں سب عرب کی زبان سے متنازی اور اونکی بیٹی قیدار کو ابو العرب کہتے ہیں کہ وہ عرب کے مراد ہیں باپ کے مانند اس معنی سے کہ سب عرب اونکی اولاد ہیں بنی اسمعیل کو عرب سترہ کہتے ہیں یعنی عرب میں داخل ہوئے اور پہلے اسکے عبرانی تھے حضرت اسمعیل نے مرہم ثانی کے قبیلہ کی بیٹی سے شادی کی ہو گئی کہ مصری عورت سے بھی شادی کی ہو جیسے توریت میں ہے بنی اسمعیل کی بزرگی ثابت ہیں بلکہ انکے سبب سے سائر عرب کو بھی بزرگیان حاصل ہوئیں دیکھو حضرت موسیٰ علیہ السلام مدت تک اونکے صحرا میں رہے باوجودیکہ سب اپنے بہائیوں سے لڑے جیسے بنی حمون و بنی مواب انباء حضرت لوط علیہ السلام اور بنی قنظورہ کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام کے صلب سے تھے اور بنی عیصہ کہ عیصہ





ملوک روم کی عامل و تابعین سے ہوئے اور نین اکتیس بادشاہ گزرے مین پہلا آدھن  
 جفہ بن عمرو بن ثعلبہ بن عمرو بن مزلقیا تھا کہ بنی سلج کو مار نکالا آخر ادنکا جلد بن آہم  
 بن جلد تھا کہ مسلمان ہو اختلاف مین خلیفہ ثانی رشک کے بعد اسکے بہاگ گیا اور  
 نصرانی ہوا اور ہونے چہ سو یا چار سو برس یا در میان اسکے بادشاہی کے  
 اور نیکے آثار سے بہت سے برکہ اور دیر پین اور سین سے دیر حالی و دیر ایوب  
 و دیر ہند و صرح غدیر و حیر و برکہ اور اس کا اور دیر زخم و دیر نبوت اور بہت سے بل  
 و ادرج و قسطل و قصر سویدا و شاید قصر برقع کچھ کچھ اب تک موجود پین اور اس ملک کا  
 مذہب بہت نکا صابی تھا وہ مذہب مین ایسا سمجھتا ہوں کہ اسکے فارسیہ نکا سا  
 کہ ستارے اور فرشتہ نکو مانتے پین اور انکی پرستش گا پین بھی پین اور بہت  
 عیسائیون کا مذہب اور کچھ یہودیون کا مذہب تھا قبل اسلام کے اور کچھ تہوڑے  
 بت پرست تھے اور اس ملک کی عربی سر یا فی عبرانی ہی خواص مین بیشتر یونانی  
 و کٹر لاطینی ہی کچھ کچھ تھے اس واسطے کہ یونانی و لاطینی زبان اور پین حکما کی  
 جو سورسٹان و کنعان سے گئے بنائی ہوئی ہے ساقوا ان مقدمہ  
 اصلی یونان کا ملک بہت وسیع پین ہی اور بڑا زمین کو لرزہ ہوا کرتا ہے  
 سیل بانی کی بہت ہولناک و بان ہوتی ہے اور بڑے بڑے پہاڑ پین اور  
 آگ کا پہاڑ ہے جسے برکان یا بلکان یا دلکان کہتے پین اب جہان کہ پین  
 آگ کا پہاڑ ہو یہی نام ہو گیا ہی پین سببوں سے وہ ملک زمین تارہ سے  
 جدا ہو گیا ہے تاریخ ابن خلکان مین حارہملہ کے حرف مین ترجمہ مین ابو زید  
 حنین کے لکھا ہے کہ یونانی اولاد سے یونان بن یافت بن نوح کے پین  
 مین کہتا ہوں اولاد اور اولاد سے ہو گا غرض ابتدا مین وہ لوگ وحشی تھے

اسباب تمدن سے کچھ واقفیت نہ رکھتے تھے یہاں تک کہ شادی بیاہ بھی  
 نہ جانتے تھے اثر بانی ہزار برس پچھلے قریب سے کچھ مسافر وہاں جا کے  
 بستے وہ بہت پرست تھے اور نکلا روئے و اختتام اچھا تھا اور اسکے دھڑ سے  
 اور سورستان سے جبکہ حضرت موسیٰ علیہ السلام نے ان دونوں ملکوں پر  
 حملہ کیا بہاگ کے وہاں کے تب ایسا نہ ہو جیسا کہ آج کل ہوتا ہے جہاں  
 پڑھی اور لکھی نے تنگی کی بند باندھ دی ہے اور نہ ہی اس کا مطالعہ ہی ہوتا ہے  
 اور نہ ہی اس کے جزیرے میں اپنے قدر و قیمت سے ہی لے کر دیکھ کر  
 اور نہ ہی اس کا بلایا اور خلع اور پانچ کوئی یہ کہنا اور بلایا اور نہ ہی اس کا بلایا  
 اور نہ ہی اس کے نام سے فقر و بیکار مشہور تھا اور نہ ہی اس کے سلاطین  
 اور فوس میں فلاح کو دخل کیا۔ مہاجر سے اور نہ ہی اس کے شہر سکھانے ہی  
 قدموں سے صوری نے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے  
 یا سول سوا سے الف و او ویا لے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے  
 سلطانی اور ان حرفوں کو پڑھنا سون سے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے  
 حرف سارے فرنگستان کے میں لکھنے کا دستور دینے طرف سے ہا میں طرف  
 کو اور ہا میں طرف سے دینے لایا اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے  
 سے بہت دور ہی اس میں کچھ ملک نہیں کہ کنیت خط و رسم اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے  
 ونا ہی و ترکی دینے طرف سے ہا میں طرف کو اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے  
 قدامت میں کچھ ملک نہیں سطح سے ہا میں طرف سے ہا میں طرف سے ہا میں طرف سے  
 اس سطح سے ہا میں طرف سے ہا میں طرف سے ہا میں طرف سے ہا میں طرف سے ہا میں طرف سے  
 لفظ سے کی طرف اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے اور نہ ہی اس کے

یا بطور دائرہ کے لکھتے ہیں اگرچہ پیچھے طرف کو اڑنے پاؤں سے چلنا ممکن تو  
 لیکن ٹیک چلنا موہنہ کی طرف کا ہی اور بعض صورتیں لکھنے کی تو ہر ہی نہیں سکتیں اور  
 حروف مفروضہ کی صورت دلائل کرتی ہے کتابت پر کتابوں کے مفروضہ ہی صورت پر  
 اور کوئی کشش اور حرفوں میں دھبے سے بائیں کو یا برعکس نہیں بلکہ کبششین  
 اور سکی پیچھے اوپر ہے ان جہتوں سے میراثیاس ہی ہے کہ بائیں سے دھبے کو  
 لکھنا بعد کی ایجاد ہے دیکھو عربوں کو کہ ہندو کی رقموں کو بائیں طرف کے لکھنے والوں سے  
 لیا اب تک اسی طور سے لکھتے ہیں وہ سب پونا میوں نے جب خوب اطمینان حاصل کیا  
 تب ملوں اور صنعتوں کی طرف متوجہ ہوئے اور بڑے مشہور ہوئے ہانگہ کہ اگر  
 کوئی اون کے احوال کو نہ جانے اور انکی حکمتوں کو نہ سمجھنے کو نہ پہچانے نہ جانے  
 گنا جاتا ہی اور انہوں نے بڑے بڑے بت غاناہے ہر قسم کی تصویر میں بنا میں  
 اوس بت غانے کا ہنوں سے اگر کوئی آئندہ کلا احوال پر جیتا تو وہ بہیم گول گول  
 جواب دینے اوس جواب کو جو ان کے حرف منسوب کرتے جو کوئی ایک نیا کام  
 مفید نکالتا اور کو خدا کہتے اوس کے صورت کی پریش کرے حکیموں سے صرف  
 آئین بنوانے اگر اوس آئین کو پسند کرتے تو بدلوانے سولوں حکیم کہ پیشینوں سے  
 ہی معاصر طالیس ملیطی کا اوس کے آئین ناقص تھے تو کہتا اثینائیوں کے لئے اس سے  
 بہتر نہیں چاہئے جب آئینوں کے بدلنے سے تک گیا تو ان سے رخصت ہوئے  
 دس برس کے واسطے اوس ملک سے نکل گیا جب کسی حکیم سے خفا ہوئے تو ایک  
 بہانے سے مار ڈالتے نام کے بدلنے میں اور تحریف کرنے میں بڑے استاد  
 تھے انکی تواریخ کی کتابیں جیسے سارے جہان کے بت پرستوں کے ہوتے ہیں  
 خرابات سے بھرے ہیں ہر وہ مورخ جراتک اور المورخ گنا جاتا ہی جسکو حکیم مینا غورث

جہنم کے سیاحت و سیر میں اور جو میر شاعر کو سبب چہرہ کہنے کے جہنم میں تہہ غدا  
 میں دیکھا اوسے اپنی تواریخ بشری میں جو سب احوال اور ملکوں کا لکھا ہوا اور اس کے  
 نام تراشے ہیں ان کے عقب ہوتا ہے سید انبیا ربی اسرائیل کے رسالوں میں جو ہر دور کے  
 جنگ میں ہر ایسے نام اوس کتاب سے نہیں ہوتا سب اور ان کی ذریت اور اس کے  
 ملک کی ذریت سب منقذ ہوں گے کوئی اور نہیں سے باقی نہیں ہے یونانیوں کے بعد  
 رومیوں نے نام نکالا۔ روم کا ملک روم بن منصور اسحاق بن ابراہیم  
 سے آباد ہوا شاہ روم جسد کی دلا اور دلا سے ہوا۔ ملک ہی بنی اسرائیل  
 کی جزائی تہہ اپنا ملک سوستان جو زمان آکے سے یونانیوں کے بعد اور ہوں  
 نے سلطنت کی اور ان کی سلطنت میں کچھ ملک مخصوص الیہ اپنے فن میں کامل ہوں  
 انہیں کے زمانہ میں حضرت عیسیٰ روح اللہ علیہ السلام خدا کی قدرت سے بن باپ کے  
 حضرت مریم علیہا السلام سے پیدا ہوئے اور صحت ہوئے لاکھوں یاروں کو چکڑا چکے  
 بہر کے صحرائی سے دیکھا اچھا ہو گیا جس نے اس کا کپڑا صدفی دل سے چھو اچھا ہو گیا  
 جس کی آنکھ نشان تک بھی نہ بنا ہوا گیا مردوں کو بھی نہ اس کے حکم سے جلایا جکا  
 و صف نہ لے اور قائم پندرہاں بغیر آخر الزماں نے کیا ہر بین اس کا وصف کیا لکھوں  
 میری شری زبان و قلم سے کیا ہو سکتا ہی اور رومیوں نے اپنے شیطانی خیال سے  
 کہیں چار کا پادشاہی نہ چین میں اور حکومت دیکھ دیا اور پے نبھاوت کے ہوس  
 حضرت حارثیوں اور اہل صحابہ علی القاب کو اور ان کی بعد پختہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کو شہید کیا  
 اصل میں مسمائی کو اتنا شہید کیا کہ ان کو خون سے ندیاں بہا دیں بت پرستی میں سب بت  
 پرستوں سے بڑھ کر ہو گئے جب بدین مسمائی مشرف ہوئے تب اور ہی قسم کی بت پرستی نکالی  
 چشتیان دین کی صورت کو چشتی کر کے لگو ایک ہی احوال ہوئے اور ان کے پیغمبر راقم کا

## معدن کرکسن آیل یا مٹی کے تیل کے کنویں

۱ اس صدی کے پہلے سالوں میں بہت بڑے غیر روشنی کرنے کے سامان یعنی تیل جن ہوئے ہیں جس سے مکان اور عمارت اور سڑکوں پر روشنی ہوتی ہے۔ اور ہر ایک غیر مین ایک ترقی بنان تھی جو عبور مین آئی ہوڑا عرصہ گذرا کہ تیل جو چند قسم کے نباتات سے نکلا جاتا تھا سب جگہ روشنی کے واسطے مروج نہا اور اسہی تیل کی روشنی گہر گہر اور بڑے بڑے مکانوں اور مقاموں پر۔ ہوا کرتی تھی۔ بعد اسکے ہوڑی مدت گذری کہ جب سے کرکسن آیل یعنی مٹی کا تیل استعمال ہوئے لگا ہی اور اب یہاں تک اسکا رواج پہنچا ہے کہ گہر گہر یہ تیل بلایا جاتا ہے اور اب اس نباتاتی تیل کا کوئی نام تک نہیں لیتا ہے۔ اب بہت جلد اس مٹی کے تیل کا رواج بھی اوڑھ جاوے گا اور اسکی جگہ پر برقی روشنی کا رواج پھیلے گا۔

یہ خصوصیات اس  
تیل کے تیل کا تیل  
سب اسکا رواج  
کرتے ہیں۔

۲ یہ کرکسن آیل یا بیٹرولیم یعنی مٹی کا تیل ایک ایسا تیل جسین نہ نباتاتی اور نہ حیوانی مادہ ہے اور یہ نباتات سے جیسے کہ اور تیل مثل نارمل اور تیل وغیرہ سے نکالیا جاتی ہیں نہیں نکلا جاتا ہے۔ جتنے مٹی کے تیل کا نام اصلین بیٹرولیم کہا گیا تھا کہ کونہ لوگوں کا یہ خیال تھا کہ مٹی کا تیل ہنبر کے نباتات مین سے نکلیا ہے۔ مگر بعد تحقیقات اور صحیح واقفیت کے اسکا نام بھی بیٹرولیم کے کرکسن آیل استعمال ہوا مٹی کا تیل ایک ریفرنٹ ہے جو ہنبر کے کو تیلوں میں سے نکالی جاتی ہے اور جسین بیٹرولیم جو تیل ہے۔ مٹی کا تیل دو اجزاء میں جو مین ایک شے ہے جو بہت مدد ملتی ہے۔

یعنی مائیکروکاربن سے مرکب ہے۔ یہ تیل تمام ہمارے ناظرین کو بخوبی معلوم ہے کہ ایک شے تھوڑی سی جوتام بند میں مروج ہے۔ اس واسطے اسکے زیادہ بیان کرنے کی ضرورت نہیں ہے۔ صرف اسقدر بیان کرنا کافی ہوگا کہ کہاں سے وہ نکلا جاتا ہے اور کس طرح نکالا جاتا ہے۔

۳ مٹی کا تیل اور بڑے بڑے قطعات زمین میں سے نکالا جاتا ہے جہاں پتھر کا گولہ ہوتا ہے اور جہاں اگلے جنگھون کے لکڑیاں غیر دبے ہوئے ہوتے ہیں۔ اس قسم کے مقامات جہاں یہ تیل نکل سکتا ہے دنیا کے تمام حصوں میں کم و بیش پائے جاتے ہیں۔ لیکن اب تک یہ مقامات جہاں سے مٹی کا تیل بکثرت نکلتا ہے غلامکریونا ٹیڈ اسٹیٹ میں جہاں اس کیہ میں واقع ہے دریافت ہوئے ہیں۔ اور یونائیٹڈ اسٹیٹس میں سے بھی مقام پینے سالونیا مٹی کے تیل کے واسطے ایک عمدہ معدن ہے۔ جس برس کے عرصہ سے ان مقامات کی دریافت ظہور میں آئی ہے لیکن امریکہ کے باشندوں کو اس تیل کا علم اس عرصہ سے ہی پیشتر حاصل تھا۔ یہ لوگ اس تیل کو گھٹیا باہی اور جاڑے بنار میں استعمال کیا کرتے تھے۔ گھٹیا باہی میں یہ لوگ اس تیل کو اوپر سے لگاتے تھے اور جاڑے بنار میں اسکا اندرونی استعمال کرتے تھے۔ کم سے کم چالیس برس آگے سے یونائیٹڈ اسٹیٹ کے لوگ اس تیل کو گھٹیا باہی کے عارضہ میں بطور دوا کے استعمال کرتے تھے۔ جو مزہور وغیرہ اس تیل کے نکالنے کے واسطے مقرر ہوتے ہیں وہ اس تیل کو برابر ایک وقت معینہ پر پیا کرتے ہیں اور یہ اس غرض سے پیتے ہیں کہ فلام اور ڈھنڈ سے محفوظ رہیں اور ان لوگوں کی حالت تندرستی سے بھی ظاہر ہوتا ہے کہ یہ تیل ایک عمدہ دوا ہے اگرچہ اور دوسرے لوگ

اسکو نہیں پیتے ہیں۔

۴  
 عموماً اس تیل کے زمین میں موجود ہونے کی شناخت آس میں  
 کی ہوا کے برسے ہوا کرتی ہے اور بعض وقت اس سے بھی ہوتی ہے گرد و نواح  
 کے چشے اور کنوے کے پانی کی سطح پر ایک قسم کی چمکنائی ہوتی ہے۔ جس جگہ  
 یہ تیل ہوتا ہے وہ اکثر بچے اور دلدلی جگہ ہوتی ہے اور اس طرح جہاں کہیں یہ  
 تیل موجود ہوتا ہے وہاں پانی پر چمکنائی اور گندمی ہوا باسانی دریافت  
 ہو جا سکتی ہے۔ جہاں کہیں یہ علامتیں ظاہر ہوتی ہیں تو وہاں ایک آلہ جسکو  
 ”ڈیرک“ کہتے ہیں قائم کیا جاتا ہے اور اس سے کام لیا جاتا ہے۔ یہ آلہ تیل  
 نکالنے کا جسکو ڈیرک کہتے ہیں ایک لمبے ستون کیسی شے بن جسکی بلندی پچاس  
 فٹ کی ہوتی ہے اور پچھلے سے اوپر کو مخروطی شکل کا نوک دار ہوتا ہے اس  
 آلہ کی چوٹی پر ایک چرخ لگای جاتی ہے اور اس چرخ پر سے ایک رسی اٹھی  
 جاتی ہے اس رسی کے چور میں ایک برہہ کا سا آدہ زمین میں سوراخ کرنے کو  
 لئے باندھا جاتا ہے اور ایک دوسرا آلہ اس رسی کے قریب چہر میں قائم کیا جاتا ہے  
 جو اس برہہ کو زمین مذکور میں گھوسا تا ہے اور اس برہہ کو پانچ سو یا چھ سو  
 زمین میں بچے گھوسا دیتے ہیں یہاں تک کہ تیل مذکور نکل آتا ہے اگر نکل  
 موجود ہوتا ہے تو وہ فوراً خود بخود اس سوراخ میں ہو کر اوپر بہنے لگتا ہے۔  
 اس صورت میں صرف اسکو پیپون میں بہرتے ہیں۔ یا جس صورت میں  
 وہ خود اوپر بہ کر نہیں آتا ہے تو اس سوراخ میں ادھی رسی کے ذریعہ  
 جسمین برابند ہوا تھا ڈول پہناتے ہیں اور تیل کو اس کے ذریعہ سے اوپر  
 لاتے ہیں۔ لیکن اگر بہت سے علامتیں پائی جاتے ہیں اور اس کے علاوہ

نہ بخوبی عمل میں آتی ہے تاہم ہمیشہ تیل نہیں نکلتا ہے۔ اور بعض وقت ایسا بھی  
ہوتا ہے کہ کنوؤں میں یہ معلوم ہوتا ہے کہ تیل کہیں خالی نہیں ہوگا اور نہیں سے  
ایک بار۔ کئی تیل نکلتا بند ہو جاتا ہے اور وہ بالکل سوکھ جاتا ہے اور بعض وقت  
ہوتا ہے کہ جو کنوے سوکھے ہوئے ہیں اور نہیں سے پھر ایک بار لگی تیل پینا شروع  
ہو جاتا ہے۔ چونکہ یہ بہرہ و سائین ہوتا ہے کہ کس زمین میں تیل نکلتے گا اس واسطے اس  
تیل کے نکالنے کا کام بہت مشکل ہے اکثر بہت روپیہ صرف کرنے کے بعد بھی کچھ  
باندھ نہیں آتا ہے اور یہی ایسا بھی ہوتا ہے کہ بغیر زیادہ سعی اور کوشش کے  
تیل نکل آتا ہے اور دولت کا چشمہ ابھر تہ جاری ہو جاتا ہے۔ جس زمین میں  
تیل نکلتا ہے وہاں اس وجہ سے کہ اس تیل کا جاری رہنا قابل اعتبار نہیں ہے  
اس قدر انقلاب ظہور میں آتے ہیں جسکا کچھ بیان نہیں ہو سکتا۔ جنھل کے کیسے  
ان گوشہ میں جہاں تیل نکل آتا ہے وہاں ایک شہر اس قدر جلد آباد  
ہو جاتا ہے کہ وہ شہر چاروں طرف کے زور سے بسایا گیا ہے۔ اور جب ایک چند  
ہفت روزہ تیل کا نکلتا بند ہو جاتا ہے تو وہ شہر بھی غائب ہو جاتا ہے۔ ان شہرنگی  
میں یہ ہے کہ ناروں اور ترخی ہوئی زمین کے درمیان میں جا جا جو پڑتا  
ہو۔ نہ ہین اور ایک جنھل کا جنھل تیل نکالنے کے آلات کا ہوتا ہے۔ لوگ بیان  
کیسے کہتے ہیں کہ ان مقاموں پر رات کے وقت ایک بڑی دشت اور ہوا عالم  
ہوتا ہے۔ ایک صاحب بہنوں نے شہر ”باہی ہولی“ کو بچشم خود دیکھا تھا اپنا مشاہدہ  
مندرجہ ذیل میں بیان کرتے ہیں۔

دو جب رات ہوتی ہے تو تیل نکالنے کے آلات بروج کو بھی

لٹ ہوئے ہوتے ہیں اس کے منہ کو یکے بعد دیگرے بند کر دیتے ہیں اور



اومین سے ایک خفیف قوپ کیسی آواز نکلتی ہے۔ اور بڑے بڑے شعلے کو بجتے ہوئے اوہرا اوہر چمکتے پیرتے ہیں اور ان شعلوں کی روشنی میں وہاں کے مزدور جنگلون اور جھاڑیوں میں ادھبی آسانی سے اپنا کام کرتے ہیں جیسا کہ کوئی دین کر تا ہی۔ یہ حالت رات کی وہاں ایک بڑی خوف ناک اور تعجب انگیز ہوتی ہے اور سایہ اور روشنی ملکر ایک عجیب اثر پیدا کرتی ہے جس کا بیان اصطلاحاً نہیں ہو سکتا۔  
۵ ان مقاموں کی ہوا جان مٹی کا تیل نکلتا ہے۔

نئے لوگوں کو جو وہاں جاتے ہیں نہایت ناگوار معلوم ہوتی ہے۔ لیکن چند روز میں اونکو اسکی ہوسونگنے کی عادت ہو جاتی ہے اور پھر یہاں تک ٹوٹ پھوٹتی ہے کہ وہ ایسی ہوا سونگنے کو جو مٹی کے تیل سے آلودہ ہوتی ہو دوسری ہوا کے سونگنے پر ترجیح دیتے ہیں۔ جو بخارات کہ مٹی کے تیل کے کنوؤں اور مٹی کے تیل میں سے پیدا ہوتے ہیں وہ بہت شعلہ پذیر ہوتے ہیں انہیں فوراً آگ لگ جاتی ہے۔ اور آگ جلانے میں ذرا سی بے احتیاطی ہونے سے ایک خوف ناک آگ لگ جاتی ہے۔ مشہور ہے کہ ان مقاموں میں رہنا زیادہ تر خوف ناک بہ نسبت ان مقاموں میں رہنے کے ہے یہاں بارود، کثرت بہرہ لیکن باوجود اس خوف اور وحشت کے اور باوجود اسکے کہ جنگلہ جھڑ اور جھلپنے کی مخالفت میں ہشتہار لگے ہوتے ہیں مزدور جو تیل نکالنے کے کاموں پر جوتے ہیں اپنے حقہ اور چورت سینے کی عادت کو نہیں چھوڑتے ہیں۔ اور یہ لوگ جو اس تیل کے کاروبار پر عین ہوتے ہیں کچھ احتیاط زیادہ نہیں کرتے ہیں۔

مٹی کے تیل کا ایک بارگی۔ وہاں ہونے سے اس کی

نام خواہش کی وجہ اور باسانی کنوؤں میں سے نکلنے کے سبب سے ایک بہت بڑا انقلاب دولت کا اور ان لوگوں میں واقع ہوا ہے جو اسکے کارخانے کرتے ہیں اور وقتاً بوقت تیل کے کنوؤں سے نکلنے سے بہت لوگ زیادہ مالدار ہو گئے ہیں۔ مقام "فائیڈلفیا" میں ایک کمپنی اس تیل کے نکالنے کے لئے قائم ہوئی اور اس نے بیس ہزار روپیہ کنوؤں کے کھودانے میں صرف کئے قیمت سے ایک سو تیل کا کنوا نکالا جس میں بکثرت تیل تھا۔ اس کمپنی نے ایک ہفتہ کے عرصہ میں بارہ گونہ فٹ پر اس کنوؤں کو فروخت کر دیا اور اس میں سے نصف تیل لینے کی اپنے واسطے شرط کر لی جسکی آمدنی انکو دو ہزار روپیہ روزانہ بیچ فروخت سے شروع ہوئی۔ اور وہ غریب زمیندار جنکو اس زمین سے فوٹ بیری کے لئے بھی پیدا نہیں ہوتا تھا اس تیل نکلنے کی بدولت ایک بہت دولت مند اور عظیم الشان مالدار ہو گئے۔

۵ پہلے برسوں سے یہ تیل ہندوستان میں بکثرت آتا تھا

۱۸۵۶ء اور ۱۸۵۷ء عیسوی میں ۳۶۵۰۰ گیلن مٹی کے تیل کے ہندوستان میں آنے اور پھر چار برس بعد ۳۰۲۰۳۱۰ گیلن کی آمدنی ہوئی اور اس وقت تک روز بروز زیادہ اس تیل کی درآمد ہوتی جاتی ہی اور سال حال میں تین لاکھ چالیس لاکھ گیلن کی آمدنی ہوگی اس تیل کے عوض میں ہند سے قریب پچیس لاکھ روپیہ کے ولایت کو جانا ہی۔

۸ مٹی کا تیل ہند میں بھی نکل سکتا ہے اور وہ زمین جس میں یہ تیل پیدا ہوتا ہے ملک برہما میں موجود ہے۔ اس ملک کے بعض مقاموں میں تیل کا تیل نہایت عمدہ قسم کا نکلتا ہے اور دوسرے مقاموں میں گاڑا اور

اور خراب نکلتا ہے۔ اسید ہے کہ نہ مین اور مقاموں مین بھی یہ تیل نکلتا اگر کچھ نکالنے کی کوشش کیجاوے۔

۹ افسوس کا مقام ہے کہ ہمارے ہند میں جہاں صد ہا سے زمینیں مل سکتے ہیں اور وہیں یہ تیل نکالا جاسکتا ہے اور ایک معتد بہ رقم پچیس لکھ روپیہ کے باہر جانے سے محفوظ رہ سکتی ہے جس سے ہمارے ملک کے غریب و غریبا پرورش پاسکتے ہیں مگر ہم دیکتے ہیں کہ ہمارے ملک کے باشندوں کو ان باتوں کے طرف بہت کم میلان ہے۔

۱۰ اس موقع پر ایک یا دو باتیں بطور نصیحت مزید احتیاط کے لکھنا خلاف محل نہونگے۔ چند برسوں سے ہند میں مٹی کا تیل بہت برا اور خراب قسم کا آنے لگا ہے۔ اس سے بہتر قسم کا تیل شروع میں آتا تھا۔ مگر یہ تیل آجکل فروخت ہوتا ہے بہت کم درجہ کا ہے۔ اس واسطے اس تیل کا استعمال کرنا ایک بہت بڑے خوف کی بات ہے کیونکہ یہ تیل ذرا سی گرمی پہونچنے سے جل اڑھتا ہے اور اگر زیادہ ہو تو تمام گھر کو خاکستر کر سکتا ہے اور آدمیوں کی جانیں جاتی ہیں۔

۱۱ اوں ملکوں میں جہاں تھرمیٹر یعنی مقیاس الحرارت بہت درجہ تک بلند ہوتا ہے اس تیل کا استعمال قطعاً منع ہے خصوصاً ہندوستان میں اس تیل کا رواج ہرگز نہیں چاہئے کیونکہ ہند میں تھرمیٹر بہت زیادہ درجہ پر رہتا ہے اور اسکے استعمال سے ہزار ہا آفتیں پیدا ہوتی ہیں اس واسطے میں اسبے ناظرین کے خدمت میں التماس کرتا ہوں کہ وہ فوراً اپنے گھر و زمین اس تیل کے استعمال کی سخت ممانعت فرما دیں۔ فقط

## حفظ صحت

## آنکھوں کی بنیائی قایم رکھنے کی ترکیب

اکثر آدمی اپنے آنکھوں کی حفاظت کرتے ہیں اور ان کے

آنکھیں مرنے دم تک صحیح و سالم رہتے ہیں اور بہت سے ایسے لوگ بھی ہیں جو اپنے آنکھوں کی احتیاط نہیں کرتے ہیں اور ان کے استعمال میں کسی قسم کی خرابی کو کام میں نہیں لاتے ہیں۔ ایسے بے احتیاط لوگ آخر الامر اپنے آنکھوں کو روٹھتے

اور اپنے بنیائی چشم سے بہتہ دہوتے ہیں آنکھوں کو صحیح و سالم رکھنے کے لئے حکماء نے جو قواعد میں کئے ہیں ان میں سے عمدہ اور مختصر نذرناظرین کرتا ہوں۔

(۱) تیز روشنی سے پرہیز کرنا چاہیئے (۲) ایک بارگی

روشنی میں سے تاریکی میں اور تاریکی میں سے روشنی میں چلے جانا نہیں چاہیئے اور جب گرم ہو تو دفعتاً سردی اور جب سرد ہو تو دفعتاً گرمی سے پرہیز کرنا چاہیئے۔

(۳) آنکھوں کو صاف رکھنا چاہیئے اور اونکو تازہ پانی سے جو نہ گرم ہو اور نہ سرد ہو نہ چاہیئے۔ (۴) روزہ دار آدمی کا لعاب و ہن آنکھیں آنے کی

بیماری میں مفید ہے۔ اکثر جانور اپنے زخموں کو زبان سے چاٹ کر آرام کرتے ہیں کیونکہ لعاب و ہن میں خداوند تعالیٰ نے شفا کو لے کی بہت بڑی تاثیر رکھی ہے۔

اس واسطے اگر تمہارے آنکھوں میں جلن ہو تو شکو چاہیئے کہ اپنی انگلی و ہونک سے تر کر کے آہستہ آہستہ آنکھوں پر پھیرو۔ لیکن آنکھوں کو ہرگز ملنا یا دباننا نہیں چاہیئے۔

در نہ ضرور آنکھوں کو نقصان پہنچے گا۔ (۵) بال یا تنکے کو آنکھ میں ہرگز نہیں رہنے دینا چاہیئے اگر آنکھ میں بال یا تنکا چلا جاوے تو چاہیئے کہ تازہ پانی سے آنکھ میں اس طرح سے پھیریں کہ وہ بال یا تنکا تیرنے لگے اور پھر آہستہ آہستہ

☆ ایسے لوگ اکثر  
جائے تک پہنچتے  
اور ان کے ہن پر اپنے  
آنکھوں کی حفاظت نہیں  
کرتے ہیں۔

اپنے اٹلی کو آنکھ کے آ رہا نہاں کی طرف پیرین تاکہ بال یا تھکا نخل جاوے۔

(۶) آنکھوں کی بیماری وغیرہ میں آنکھوں پر پٹس ہرگز نہیں باندھنا چاہیے کیونکہ سیاہ اجلن وغیرہ دفعہ کرنے کی کوشش میں کہیں خود آنکھیں نہ نخل آویں۔

(۷) آنکھوں کی تندرستی کے واسطے یہ ضرور ہے کہ آدمی اپنے عام تندرستی کو ترونازہ ہوا اور جسمانی ریاضت اور اعتدال مزاج اور جب ضرورت ہو تو دو کے استعمال کے ذریعہ سے درست رکھے (۸) آنکھوں کو مختلف کاموں میں اعتدال کے ساتھ لگائے رکھے۔ لیکن کسی کام میں جس سے کہ آنکھیں تھک جاتی ہیں لگانا اور انکو لگای نہ کہنا چاہیے۔ (۹) کمزور آنکھوں کو بہ نسبت موٹی بیٹیاں باندھنے سبز کپڑا دن پر ڈالنے سے اور سبز یا نیلے رنگ کی عینکین استعمال کرنے سے زیادہ فائدہ ہوتا ہے (۱۰) بعد کھانا کھانے کے خصوصاً اوس کھانے کے بعد جب غذا خوب پیٹ پھر کے کھائی ہو مہین یا باریک خط کی کتاب پڑھنے سے پرہیز کرنا چاہیے۔ (۱۱) چراغ یا موم بنی وغیرہ کے سامنے زیادہ پڑھنا نہیں چاہیے اور نہ کالے کپڑے کو زیادہ سینا چاہیے چونکہ چراغ یا موم بنی وغیرہ سے روشنی کی شعاعیں سبب ہی آنکھوں پر گرتی ہیں اس واسطے چاہیے کہ چراغ یا موم بنی فوٹر پر ایک شیڈ رکھیں یا نیل کے کاغذ کی لالین بنا کر استعمال کریں۔ (۱۲) آنکھوں کو دھنوبن وغیرہ سے بچائیں اور تیز آگ کے سامنے زیادہ بیٹھ کر اپنے آنکھوں کو نہ جلائیں۔ اگر کسی کام میں روشنی کی شعاعیں ایک آنکھ پر بہ نسبت دوسرے آنکھ کے زیادہ پڑیں تو چاہیے کہ اوس آنکھ کی حفاظت ایک سبز کپڑے یا شیشے کے ذریعہ سے کریں۔ اور جب ضرورت ہو تو دوسرے شیشے کی عینک استعمال کریں لیکن شرط یہ ہے کہ اون دونوں کا فوکس یا مرکز برابر ہو۔

(۱۳) ایسے کمرون یا سکانون میں بیٹھو جہاں بخوبی روشنی ہو اور روشنی تمام کمرہ میں یکساں ہو۔ اپنے آنکھوں کو طبعی روشنی اور ہوا کا عادی رہو۔ جو لوگ تنگ اور تاریک کمرون اور کھوپڑیوں میں رہا کرتے ہیں وہ اپنے آنکھوں کی رنگ (آئنگ نروس) کو جتنے ذریعہ سے وہ دیکھتے ہیں ایک بہت بڑا نقصان پہنچاتے ہیں۔

(۱۴) بہت زوردار منکس شعاعوں سے پرہیز کرنا چاہئے خصوصاً اون شیانوں سے جو سپید اجسام مثل سفید دیواروں کھڑکیوں کے پھاڑیوں وغیرہ سے منعکس ہوں کیونکہ سپید رنگ شعاعوں کو باہل جذب نہیں کرتا بے علامت دوسرے رنگ شعاعوں کو بہت جذب کرتے ہیں۔ (۱۵) اپنے آنکھوں کو دور اور نزدیک کے مختلف چیزوں کے دیکھنے کا عادی رہو کیونکہ اس تدبیر سے تمہاری آنکھیں دونوں قسم کی چیزوں کو دیکھنے کی عادی رہیں گے اور انکی حرکت آزادانہ ہوگی اور اگر تم نزدیک ہی کے چیزوں کو دیکھا کر دے تو تم کو تھکاوٹ نظر ہو جاوے یعنی دور کی چیزیں اچھی طرح نہیں دیکھا می دینگے اور بلی ہذا القیاس اگر صرف دور ہی کی چیزوں زیادہ دیکھو گے تو نزدیک کی چیزوں کے دیکھنے میں دقت ہوگی۔ (۱۶) چاہئے کہ کمرون کے کوارٹون کے آئینے اور دیواروں کے کاغذ بہت تیز رنگ کے ہوں اور مناسب یہ ہے کہ سکانون میں جو آئینے لگائے جائیں وہ سبز اور آسمانی رنگ کے ہوں سرخ رنگ کے آئینے لگانے سے آنکھوں کو نقصان پہنچتا ہے۔

(۱۷) چیزوں کو ترچی روشنی میں دیکھو تاکہ آنکھوں پر روشنی کا سیدھی شامین نہ پڑیں جن سے آنکھ چرندہا جاتی ہیں۔ (۱۸) عینکوں کے شیشے زرد گون نیلے رنگ کے ہونا بہت مناسب ہیں (۱۹) جب تم کھانا پڑھو تو کاغذ پر بہت تیز روشنی نہ پڑے دو (۱۸) اعتدال مزاج سے آنکھوں کو ٹھنڈا رکھو اور

\* جاسے ملک میں  
سکانون اور روشنی  
بہت کم یا زیادہ ہے  
جان روشنی سے  
برابر ہونا چاہئے  
مکے کے ذہن کو  
اس طرح کی چیزیں  
روشنی کا لکڑی بن گئے  
کال جو اور دینا  
رہتی ہے ایسے مقام  
پہنچنے پر تھکے  
زمین جگہ پر

بہت زیادہ آنکھوں کے  
آئینے اور شامین  
بہت زیادہ نہیں لگانے  
کی زیادہ شامین  
جنگ کے مال کا رنگ  
بہت زیادہ نہیں ہونی  
آنکھوں کو ٹھنڈا رکھنا

ریاضت سے پاؤں کو گرم رکھو۔ (۲۱) جب آنکھیں صرف کم زور ہوں تو پیشگی کے پانی یا سبز چائے اور برانڈی کے پانی سے دھونا مفید ہوتا ہے۔ (۲۲) صبح کے وقت کھانے سے پہلے کسی خاص کام کے کرنے سے آنکھوں پر زور نہ ڈالنا چاہئے۔ (۲۳) جب پڑھو یا سیو پڑو یا اور کوئی باریک کام کر دو تو چاہئے کہ اوسکے درمیان کہیں کہیں آدھی منٹ کے لئے آنکھوں کو آرام دیتی جاؤ یا دور کی چیزوں پر نگاہ ڈالو یا آسمان کے طرف دیکھو کیونکہ اس طریقہ سے آنکھ کی اصل قوت سے سرسے آسکتی ہے۔ (۲۴) کہیں کہیں آنکھوں کو بند کر کے اوہین اور نعلی کی گدھی سے آہستہ آہستہ دبائے ہوئے ناک کے طرف لیجانا چاہئے تاکہ آنکھوں میں جو کچھ پانی آگیا ہو وہ ایک چوٹی نالی کی راہ سے جوہر آنکھ سے کوسنے کی ناک سے ملی ہوئی ہے تنہوں کے اندر چلا جاوے۔ اس نالی کی خاصیت ہو کہ جب ذرا بھی جلن جبکی وجہ سے آنکھوں کی لزوری ہوا کرتی ہے اوہین سے پیدا ہوتی ہے تو وہ فوراً بند ہو جاتی ہے۔ (۲۵) جوہر میں آنکھیں تنک جاوین اور یہ معلوم ہو کہ اب زیادہ پڑھنے یا لکھنے یا سینے میں آنکھوں پر زور کرنا پڑتا ہے تو فوراً کتاب یا سوسی کو الگ رکھ کر گھنٹہ دگھنٹہ تنک ٹہلے یا کوئی ایسا کام کرے جس میں نگاہ جمائے کی ضرورت نہ ہو۔ فقط راقم محسب

## فلسفہ

## فلسفہ وحدت جنسیت و حقیقت انسانی و لغت

لا سعادة الا بالجنسية ولا جنسية الا باللغة ولا لغة ما لم تكن حاوية لكل ما تحتاج اليه طبقات ارباب الصناعات والحط في الافادة والاستفادة

انسان واحد را اگر کسی ملاحظه کند خواهد دید که آن انسان واحد عبارتست از اعضا و  
 تأثیر هر یکی از آنها مضاد تأثیر دیگر است و مؤلف است از اعضا و جوارح که اشکال  
 و هیأت هر واحدی از آنها مباین و مخالف آخر است و روح حیات آن مخلقات را  
 بصورت و خدایت در آورده و تأثیرات گونه گونه آنها را از برای استیصال مقصد  
 واحد که مقصد کل است بکار برده و هر یکی از آن متضادات را خادم بنیت مجموعه  
 قرار داده و حرکات مختلف آنها را بوحدهت نتیجه متحد و متمم گردانیده و هر عضو را  
 بخد متی مخصوص و مسرجارعه را بکار برده جدا گانه داشته و از برای جلب مرغوب یا تنگی  
 باعث پایداریست و دفع منفور را تنگی موجب تفرق انشال است اعضا و جوارح ظاهر  
 و باطن را بکار برده است تا آنکه این واحد بوحدهت شخصیت یعنی این مجموع مختلفا تنگی  
 اسم آن انسان واحد است بتواند زمانه در دامن هستی پایداری کند -  
 و هر قدر که آن روح الحیات و رتوت و برومندی خود بوده باشد التام و استلاف آن  
 مقبضات رومی باز و یاد آورده اتحاد آن حرکات مختلفه در استیصال نتیجه واحد افزون  
 خواهد پذیرفت بلکه اجزای غیر حیة خارجیة نیز بسبب جذب روح حیات با اجزای خلقة  
 متحد شده و را دار و طائف و اعمال آنها مشارکت و معاونت خواهد ورزید -  
 و چون روح حیات رومی به نقصان آورد اندک اندک آن التام و استلاف مقبض  
 پذیرفته آن اتحاد با اختلاف مبدل خواهد شد تا آنکه بعد از مرور زمان قلیلی بالمره  
 آن اجزای و عناصر متلاشی گردد و آن انسان واحد یک عبارت از هیئت مجموعه است  
 نیست و نابود شود - اینست سبب وحدت شخصیت در عالم انسانی و اینست موجب  
 نزدیکی آن و پس ازین واحد بوحدهت شخصیت واحد بوحدهت بنیت است و روح حیات  
 این خویشی و قرابت قریبه است و بدین جهت جامعه اشخاص مستعد با اختلاف جنس



و تباین اهورا اعمال و افعال خود را با یکدیگر موافق نموده در استحصال نتیجه واحدی که مستلزم بقا و کل است سعی مینمایند و هر یک خدمت بهیت مجموعه را که فی الحقیقه خدمت خود او میباشد از جان و دل بجای میآورند و چون قرابت و خویشی اندک وجود شود وحدت بهیت از میان برداشته شده و مدت عشیره که عبارت از ارتباط بهیت متدوده و جماعات متکثره است منقضی شود جلوه گر خواهد شد و واحد بوحدت در عیش و صورت هستی خواهد نمود و روح حیات این بهیت اجتماعی قرابت مطلقه است و این قرابت مطلقه آن عشیره را که عبارت از جماعات متدوده است برین سبب دارد که همه بدو واحد در استحصال منافع سعی خود را بجای آورند و مضار عمومیت را با نفع یکدیگر دفع سازند و با سائر عشایر همسری کنند و در اکتساب جاه و شوکت با آنها مجارات و مبارات نمایند و علی الدوام جو یابی برتری و تفوق باشند.

و سپس این واحد بوحدت در عیش و واحد بوحدت جنسیت است و این وحدت را ماهیت و حقیقت متنازه و روح حیات نیست مگر اتحاد و در لغت و آلت این وحدت لغت عجیبه رابطه ایست و غریبه خویشی و پیوند نیست و دوست آن یگانگی و تنگی عشایر مختلفه الاغراض و قبائل متنوعه المقاصد را در تحت لوای وحدت جنسیت بسوی مقصد واحد سوق میکند و قوای متفرقه ایشان را جمع میسازد و همه را در جلب منافع عامه و دفع مضار شامله متفق الکلمه مینماید و آراکان تکاتف و تقاضا بر اساس تعاون و توازن را استوار میگرداند و از برای استحصال سعادت عموم و نجات از شقاوت و بدبختی جمع کثیر را یکدل و یک زبان میکند و خلق بسیار را بر بحیات تازه که حیات جنسیت بوده باشد زنده کرده و غفلت استقلال در وجود بر آنها میپوشاند. — و در عالم انسان رابطه که دایره آن واسع بوده باشد

و جمیع کثیر را بیکدیگر مربوط سازد و از دو قسم عالی نخواهد بود یکی جنین وحدت لغت است که از آن جنسیت و وحدت جنسیت نیز تعبیر می شود و دیگری دین و پنج شکلی درین که وحدت لغت یعنی جنسیت در بقا و ثبات درین و دنیا از وحدت در دین آووم است زیرا که در زمان قلیل تغییر و تبدل نمی پذیرد بخلاف ثانی از جنسیت که می بینیم جنس واحد که عبارت از اصل لغت واحد بوده باشد و طرف هزار سال و دهم بار دین خود را تغییر و تبدل می کنند بآنکه جنسیت ایشان که عبارت از وحدت لغت باشد خلقی حاصل شود بلکه میتوان لغت ارتباط و اتحادیکه از وحدت لغت حاصل می شود اثرش بیشتر است از ارتباط دینی در غالب امور دنیوی و از آنست که یونانی نصرانی را میزید که اسبب وحدت جنسیت با غلاطون و ارسطو و بطراط بت پرست افتخار کند و لکن نصرانی مبتدعی الاصل را هرگز شایان نیست که بسبب وحدت دین به نیوترن و کلیلو نصرانی مساوات نماید - و این وحدت جنسیت که ماهیت آن وحدت لغت است اجانب را اندک اندک در برده نمود و اطل کرده تا آنکه عشار مختلفه که بدان وحدت متصفند قوام پذیرند و منزلت و قدر ایشان در میان سایر اجناس بنی نوع انسان معلوم و معین گردد و حقوق و واجبات جلم منزلت و علو مرتبت ایشان را دیگر قبایل و شعوب از مان ناپند و چون عشار متصف بدان وحدت بهین پایه برسند بواسطه قوامی بجمعه جمیع آن اموریکه در دین و دنیا سعادات شمرده می شود لاجمله ایشان را دست یاب خواهد گردید - و این همه مزایا بر وحدت جنس که معین وحدت لغت است و در آن وقتی مترتب خواهد شد که لغت آن جنس که نفس وحدت افراد و دوست کافی از برای حفظ و صیانت آن جنس نبوده باشد - و لغت کافی

کہ درخت کی رگیں اوسمیں خوب گہمیں اور جب یہ صورتیں نہ ہوں تو زمینی کی زمین خراب اور بری ہے مگر جب اوسمیں کالی مٹی یا تر مٹی مل جاوے اور ضرور ہی کہ ایسے مٹی میں پانی بہت نہ دیا جاوے اس واسطے کہ وہ پانی کو بھگ نہیں کرتی اور جس شخص کو علم فلاح نہیں ہے وہ گمان کرتا ہے کہ اوسمیں موافق اس کے خواہش کے پانی نہیں دیا گیا اسوجہ سے وہ حرص کرتا ہی اوسمیں اور پانی دینے پر اور یہ باعث ہوتا ہے تخم کے برباد ہو جانے کا کیونکہ اس مٹی کے اجزا خشک ہیں اور وہ حقیقت چھوٹے چھوٹے کنکریاں ہیں تو پانی اس کے اجزا کے اندر نفوذ نہیں کرتا بلکہ کھڑا رہتا ہے اور یہ مغربے تخم کو ابن حجاج کے معنی میں جو مضمون تھا وہ ختم ہوا۔

کتاب الفلاح النبطیہ میں بھی ایسا ہی ہے صغیریت نے کہا زمینیں ہر ایک وصف میں مختلف قسموں کی ہوتی ہیں یہاں تک کہ سردی اور خشکی اور تری کے قبول کرنے میں بھی فرق رکھتے ہیں اور فلاح جاننے والوں کو اسکا پہچانا ضرور ہے کیونکہ زمین درخت کی تربیت اور پرورش میں اصل الاصول ہے جب کہتی کر نیوا زمین کی طبیعت کو پہچانے گا اور ہر ایک زمین میں اس کے مزاج کے موافق درخت بولے گا تو اسکی کہتی قائمہ دیگی۔

بعض زمین میں بڑے قسم کے مڑے پیدا ہو جاتے ہیں جو پیداوار کو تلف کر دیتے ہیں جیسے کہا راہن وغیرہ اسکی وجہ یہ ہے کہ آفتاب کی حرارت زیادہ ہونے سے وہ جل جاتی ہے اور سوا اس کے اور اسباب بھی ہوتے ہیں پس بہتر اور عمدہ زمین وہی ہے کہ جو سب قسم کی چیزوں کو بہتر ادا کرے۔

حضرت آدم علیہ السلام نے فرمایا بہتر زمین وہ ہے جس کا رنگ سیاہی مائل ہوا و پانی کو خوب چوسے نہ پانی اوسمیں سے بہہ جائے اور نہ وہاں اکٹھا رہے اور نہ

خمیراوسکا نہ تھوس ہواور نہ چوکل ہو یہ زمین سب زمینوں سے عمدہ ہے۔  
مینو شاو نے کہا عمدہ زمین وہ ہے جس کا رنگ بنفشہ کا سا ہو جس کو بنفشی کہتے ہیں  
اور اکثر اس رنگ کی زمین وہاں ہوتی ہے جہاں پر ایک مدت تک پانی کھڑا رہے  
اور پھر وہاں سے سرک جائے اوسوقت یہ رنگ پیدا ہوتا ہے اس مٹی کا مزہ ہمیشہ  
شیرین ہوتا ہے۔

فلاحتہ النبطیہ میں ہے کہ جب کسی زمین میں بارش کا پانی ٹھیرتا ہے تو وہ اوپر کی  
زمینوں سے چلنا فی جا کر لاتا ہے اسوجہ سے وہ زمین کی رنگ کو سیاہ کر دیتا ہے  
بنفشہ کی طرح جب ایسی سیاہی زمین پر ظاہر ہو تو سمجھنا چاہئے کہ وہ زمین چکنی ہے  
مگر بہت چکنائیت بہتر نہیں ہے اسی طرح پر بالکل کبر کبرا پن اور پٹھان پن بھی بہتر  
نہیں ہے اور یہ دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے۔

مینو شاو نے کہا ہفتہ زمین کے قریب وہ زمین ہے جس کا رنگ بہت تیرہ ہو  
اور اوسین غملا پن ہو اور اوسکی مٹی کا مزہ شیرین ہو کوئی مزہ اور اوسین نہ ہو  
اور قریب ہو اس زمین کے وہ زمین بس کو حضرت آدم علیہ السلام نے گرم کہا ہے  
ایک صفت اوسکی یہ ہے کہ وہ نرم اور ملائم ہوتی ہے اور جب سخت جاڑا اوس پر  
پڑتا ہے مثلاً برف گرے تو بعد تو اوس کو فنا ہری سطح نہیں بدلتا اور جب آدھا  
اوس کے ڈبیلے کو توڑے تو جلدی ٹوٹ جاتا ہے اور قریب اس زمین کے  
وہ زمین ہے جس کو شدیدہ کہتے ہیں اس کا رنگ ہلکا تیرہ و ایل بہ سفیدی ہوتا ہے  
اور ایسی سفیدی جیسے لپڑے کی چہرے سے بلکہ سفیدی اور تیرگی کے بیچ میں اور یہ  
صلبہ ہے کچھ کم ہے اس میں کہتی ہے جتنی ہے اور ایل آسانی سے چلتا ہے مگر ایسی زمین  
درخت لگانے کے مناسب نہیں ہے البتہ کھیتی اور کھنڈی بہتر ہوتی ہے اور چھوٹی

اس کے خلاف کہا ہے وہ کہتا ہے درخت ایسی زمین میں خوب بڑا اور عمدہ ہوتا ہے لیکن وہ زمین جو سرخ اور چمچی ہو تو وہ عمدہ ہے ہر درخت اور کھیت کے لئے سوا کچھ رس کے اور اس درخت کے جبین شیریں پھل لگتا ہے اسکو موافق نہیں ہے باقی سب قسم کی عمدہ زمینیں ہر ایک قسم کے درخت اور پیداوار کو مناسب ہیں۔ لیکن وہ زمینیں کو اعلیٰ عقیقہ کہتے ہیں وہ بھی عمدہ ہے اور ہر ایک قسم کی نبات کو مناسب ہے سو ترکاریوں کے وہ زمینیں اچھی نہیں ہوتیں اور فلاحہ النبطیہ میں ہے کہ عقیقہ زمین وہ ہے جو چٹنی اور کھربڑی کے بیچ میں ہو جسکو مسئلہ کہتے ہیں (اوسے بیان اوپر کرا) لیکن وہ زمین جسکے سطح پر جاڑوں میں سفیدی نمود ہوتی اور یہ علامت ہے اس کے شور ہونے کی تو وہ زمین خراب ہے کسی نبات کو لائی نہیں دے سکتا کچھ اور جو اور باقلا اور چغندر کے لئے اور جو ان کے مشابہ ہیں اور جس زمین کا مزد بدلا ہوا ہو مگر وہ اسی قسم کی زمین ہو جسکو آدم علیہ السلام عارہ کہا ہے تو وہ قابل ہے انگور اور کدو اور خربوزے کے اور شام بیلون کے جو زمین پر پہلے ہیں اور جز پر پٹریے نہیں ہوتیں اور پہلدار درختوں کے اور تنوں کے بھی مناسب ہے لیکن پہلوں کے مناسب نہیں ہی تو فانی نے لکھا یہ قسمیں ہیں عمدہ و بہتر زمینوں کی جو اوپر مذکور ہوئیں اب جو ان اوصاف کے خلاف ہو وہ بری ہے اسکا علاج کرنا چاہیے تاکہ زراعت کے لائق ہو۔

کتاب الفلاحۃ النبطیہ میں ہے کہ عمدہ اور بہتر زمین دیکھنے سے معلوم ہو جاتی ہے یعنی جو زمین گہری اور جاڑے میں اور خشکی کے وقت بہت نہ ترے وہ عمدہ ہے اور خشکی کا وقت وہ ہے جب پانی بند ہو جاوے خریف میں یا جاڑوں کے شروع میں اسطرح جب بہت پانی ترے تو اس میں لیس وار کچھ نہ ہو جو پانیوں میں جھٹ جاوے اور

ہاتھوں میں چپک رہے جب کوئی اوسکو چھوے بلکہ جتنا پانی پڑتا جاوے وہ اوسکو  
 پیتی جاوے اور جب پانی ہتم جاوے تو اوسکے سطح پر سفیدی نمود ہوتی ہے اسلئے کھا  
 کہ بعضی قسم کی زمینیں جو عمدہ نہیں ہوتیں اون پر بارش کے دوسرے یا تیسرے  
 روز ایک قسم کی سفیدی نمود ہو جاتی ہے جیسے کسی نے آناچرک دیا ہے یہ زمین  
 عمدہ نہیں ہوتی اور ایک علامت عمدہ زمین کی یہ بھی ہے کہ سخت جاڑوں میں  
 اوس پر ایک چیز مثل بجلی ہوئی مٹی کے نمود ہونین ہوتی۔ ایک امتحان عمدہ زمین کا  
 غیر عمدہ سے یوں کر دیکھتے ہیں کہ اوس میں سے سیر یا ڈیڑھ سیر مٹی لین اور سندلی  
 ہانڈی میں اوسکو رکھ کر ہانڈی کا مونہ خوب بند کر کے اوسی زمین میں ایک گڈا  
 تین یا چار ہاتھ کا کہو کر ہانڈی کو اوس میں گاڑ دین اور چودہ روز تک یوں ہی ہنوتے  
 بعد چودہ روز کے اوس گڈے کو بنو لین اور ہانڈی کو دیکھیں اگر اوسکا اوپر کا  
 سطح بیج آیا ہو تو ہانڈی نکالیں اور جو نہ پسچا ہو تو پھر گڈا بند کر دین اور سات  
 روز تک رہنے دین اور خوب مٹی اوپر سے چپا دین سات دن کے بعد اوسکو کھین  
 اور ہانڈی کو کھول کر دیکھیں اگر اوس میں کوئی کھڑا پیدا ہو گیا ہو تو اوس کا رنگ دیکھیں  
 اگر سببہ یا نیلا سبز ہے تو وہ زمین عمدہ نہیں ہے اور اگر سرخ یا زرد یا ترو یا ہلکا  
 سبز یا سفید ہو تو وہ زمین عمدہ ہے پھر اوس مٹی کو جو ہانڈی کے اندر تھی سو لکھیں  
 اگر اوسکی بو ویسی ہی ہو جیسے گاڑنے سے پہلے تھی یا اوسکے قریب قریب۔

راقم وحید الزمان

باقی آئندہ۔

نبات  
 سورج نگہی

اس پھول کو سورج نگہی اسوج سے نہیں کہتے ہیں کہ وہ سورج کی طرف

پہرنا ہے بلکہ یہ اوسکا نام اس سبب سے ہوا کہ وہ بعینہ سوچ کے مشابہ ہی۔ جہاں وہاں کہتے ہیں کہ بیٹے ایک ڈنڈی میں چار پھول سوچ بھی گے ہوں دیکھ جتنا رخ چاروں طرف تھا۔

وہ کہتے ہیں کہ ۷ لیٹن زبان میں سوچ بھی کے پھول کو تلاش سوس سمجھتے ہیں اور یہ نام اوسکا اون لوگوں سے لیا گیا تھا جنہوں نے یہ بات بیان کی تھی کہ وہ سوچ کے پھول پر تھپے۔ یہ بات کہ وہ سوچ کے پھول پر تھپے میرے مشاہدہ میں ہرگز نہیں اسی اگرچہ بیٹے اس بات کی تصدیق میں بار بار کوشش کی۔ لیکن میں خیال کرتا ہوں کہ اس پھول کی وجہ تشبیہ یہ ہے کہ وہ سوچ کے بہت مشابہ ہے اور اس میں سوچ کیسے کھلا ہوا ہے اور اسی وجہ سے اوسکو کارو ناسولس بھی کہتے ہیں۔ اوسکا نام ٹول اندیش ہے ہی ہے کیونکہ وہ ہند میں بہت ہوتا ہے اور اوسکو ”کر سینہ مم پیر دوشی“ بھی کہتے ہیں یعنی ملک پیر کا سنہل پھول۔ اور انگریزی زبان میں اسکا نام سن ٹلائڈ ہے۔ فقط

راقم محب حسین

### بانس صد ہاکامون میں آتا ہے

کوسم وخت بنگال میں ایسا کارآمد پتہ ہے امداد کے ایسے مختلف سفید کام پتہ ہیں جیسے کہ بانس سے۔ بانس سے کپڑے بننے کے امداد جاتے جاتے ہیں۔ جو پٹروں کی چیتیں پائی جاتی ہیں۔ اور سکائون کی چوکیں تیار کجانی ہیں۔ برات اور جلوس کے واسطے بانس سے عمدہ عمدہ آرائش کی چیزیں تیار ہوتی ہیں۔ محرم میں تھڑے اور دوسرے میں راون اور لٹکا ہی اسی سے بنا جاتی ہیں لیٹو دیکھنے کے لڑائی سطح بھی اسی سے تیار کجانی ہے۔ دریا میں چھلپان پڑنے کو جانور کا

ٹوڈیاں اس سے بھتے چیز بہت پائے میں بجائے دھنوں کو کام میں آتا ہے۔ بانس  
جہاز و کمرستول اور ناپنے کے کڑ اور کشتیاں کہنے کی جہاز میں آکھتا ہے۔ ان کے اوپر بیٹنے کی  
جگہیں تیار ہوتی ہیں۔ چھوٹی ڈیوٹ اور دیو کی شاخوں پر بل بانس ہرے کام میں آتا ہے۔  
بانس بے ڈرخی اور عاظمیٰ بنائے جاتے ہیں۔ آب پاشی کے لیے پانی دینے کے کام میں آتا  
اور سسٹم بننے والا ڈنڈا بن جاتا ہے۔ بانس سو بہت زراعت کے آلات تیار ہوتے ہیں اور  
ڈولیاں، چکرے اور چھوٹے چرسے گاڑیاں اور تابوت اور سیخ تیار کئے جاتے ہیں۔ چھوٹے  
کیلو سے سد مائع کے بانس سے بنا جاتے ہیں۔ اور سیخ اور برجیاں اور تیر اور کمان  
اور لاٹھی اور سونے اور چھلیاں پکڑنے پھیران بانس سے تیار ہوتے ہیں۔ بانس کے پتلے  
پوگھیاں انگریزی موسیٰ قلم کے نکاسے کے کام میں آتے ہیں۔ اور سونا اور پڑھنے کے آلات  
کے دستے اونٹنے تیار ہوتے ہیں۔ بانس کی دھنوں میں بطور صحت قس کے چھوٹی چھوٹی  
پیزرین رکھ کر دودھ اور زعفران کو روا کرتے ہیں۔ ہٹنہ کے زمانہ میں ریشم کو کھڑک  
کے اڈوں بانس کی پڑکائیوں میں رکھ کر چھین سو قسٹنٹ کو آتے ہیں۔ بانس کی پڑکائی ایک بوتل  
کا کاروبار ہے۔ اور ہزاروں میں ایک بانس کی پڑکائی کا کثیرا عرفیات یا رفیق چھوٹوں کے  
تھینے۔ اور میں آتا ہے۔ بانس کی پڑکائی پوگھیاں اور عرق کہنے کے آلات مثل قزاق  
وغیرہ تیار ہوتے ہیں۔ اور بانس کی ایک لکھی ایک طرف چھوٹے سے چھتے کا کام ہوتی ہے اور دوسری  
بہت بڑا ہوتا ہے۔ اور بانس کی ایک بتی کچھ ایسی تیار ہوتی ہے کہ اس سے پڑکائی  
یعنی بانس سے پھر باہر سے چھین سکتے ہیں۔ بانس کی سیخ ایسی چھت ہوتی ہے کہ وہ سلی یا پھیر  
تیار کر کے پھر کا کام ہوتا ہے۔ اور بانس سے ہنسے اور کوربی تیار کیے جاتے ہیں۔ بانس سے  
بہت جلد پڑھتا ہے اور کڑیاں تیار کی جاتی ہیں۔ بانس کے دھنوں کو چھوٹے پڑکائی



## علمی خبریں

عجائب خانہ برطانیہ کے دارالکتب میں جو شہر لندن میں ہر فرسہ  
بارہ لاکھ پچاس ہزار ہند کتبوں کے اس وقت موجود ہیں اور ہر سال نئے کتبوں کے  
خریداری میں ایک لاکھ ساڑھے ہزار روپے خرچ کئے جاتے ہیں۔

تین صدی پیشتر انگلستان میں کائنات کا نام کیا گیا معلوم تھا۔  
لیکن ملک جاپان میں ایک ہزار دوسو برس آگے لوگ ایسا ہی تصور رکھتے تھے۔  
تقرباً ۲۱۰ فروری ۱۸۰۰ء کو ایک چھوٹا سا مقام میں ایک کونہ  
رسد خانہ میں دریافت ہوا کہ اس سال میں یہ پہلے دریافت ہو چکا ہے۔ اسے  
میر عام فہرست میں ۲۲ مولا۔

یہ بات کی کوشش ہو رہی ہے کہ آسمان پر تباہی کے  
کائناتوں، ریاضیاتی علم اور لوگوں کے گہ و غور میں قائم کیا جاوے۔ آئندہ کے مہتر  
بیان کر سکتے ہیں کہ ساڈھ ارب اربات فی منٹ میں ایک سو پچاس روپیہ اور فی سیل ایک سو نو  
روپیہ اور ہر نصف میل ساڈھ سو کے بجائے چار روپیہ ہونگے۔

تین سو جغرافیہ پر مشتمل ہے جو جابجا دنیا کے وسط ایشیا کو  
ماہی اوستے اپنا صدر مقام متصل جبل تینگیا بطور مستقل قائم کیا ہے۔ اس مجلس کو  
سید ہر گوبند سنگھ جی نے ہی تیسرا دورہ ملا ہے جو درجہ ملک میں سننے کے  
واہ ہوئی ہے) ایک صدر مقام ہے۔

۱۰ ستمبر آئندہ بروز شنبہ کو ڈاکٹر ایچ۔ سی۔ سنگھ  
رحمن میں منعقد ہوگی اس میں صدر ایچ۔ سی۔ سنگھ اور ایک ممبر  
درجہ اور خورشید آئندہ میں سب انجمن کے گورنر اور دیگر

میں ایک سو پچاس ہزار ہند کتبوں کے اس وقت موجود ہیں اور ہر سال نئے کتبوں کے خریداری میں ایک لاکھ ساڑھے ہزار روپے خرچ کئے جاتے ہیں۔

تین صدی پیشتر انگلستان میں کائنات کا نام کیا گیا معلوم تھا۔ لیکن ملک جاپان میں ایک ہزار دوسو برس آگے لوگ ایسا ہی تصور رکھتے تھے۔

تقرباً ۲۱۰ فروری ۱۸۰۰ء کو ایک چھوٹا سا مقام میں ایک کونہ رسد خانہ میں دریافت ہوا کہ اس سال میں یہ پہلے دریافت ہو چکا ہے۔ اسے میر عام فہرست میں ۲۲ مولا۔

یہ بات کی کوشش ہو رہی ہے کہ آسمان پر تباہی کے کائناتوں، ریاضیاتی علم اور لوگوں کے گہ و غور میں قائم کیا جاوے۔ آئندہ کے مہتر بیان کر سکتے ہیں کہ ساڈھ ارب اربات فی منٹ میں ایک سو پچاس روپیہ اور فی سیل ایک سو نو روپیہ اور ہر نصف میل ساڈھ سو کے بجائے چار روپیہ ہونگے۔

تین سو جغرافیہ پر مشتمل ہے جو جابجا دنیا کے وسط ایشیا کو ماہی اوستے اپنا صدر مقام متصل جبل تینگیا بطور مستقل قائم کیا ہے۔ اس مجلس کو سید ہر گوبند سنگھ جی نے ہی تیسرا دورہ ملا ہے جو درجہ ملک میں سننے کے واہ ہوئی ہے) ایک صدر مقام ہے۔

۱۰ ستمبر آئندہ بروز شنبہ کو ڈاکٹر ایچ۔ سی۔ سنگھ رحمن میں منعقد ہوگی اس میں صدر ایچ۔ سی۔ سنگھ اور ایک ممبر درجہ اور خورشید آئندہ میں سب انجمن کے گورنر اور دیگر

ہندوستانی صنعتوں کی ناقص فہرست میں ہرگی مجلس نمائش کے سر مجلس انجمن ستر  
پر نیب مقرر ہوئے ہیں جلد اشیا و مصنوعات پہلے نمبر کے اقبل گلٹہ میں ہر پنج جاسکے  
نمائش گاہ ایک ماہ تک کھلی رہے گی۔

شنا جاتا ہے کہ جناب حضرت قید ہند سے ارل سیکس ریلوے کی سخت  
علاقت کی خبر سکر میزاج پر ہی کے واسطے ان کے مکان پر چلے گا اور انکو دیکھنے کا  
ارادہ کیا لیکن سببوں کی راہے ہوئے سے اس ارادہ سے باز آئیں کیونکہ طبیعت  
اسبا کا خوف کیا کہ انکو اس بیماری کی حالت میں اس بڑے عزت پائے سے ایک  
جوش ہو گا جو سرور ہو گا جو کسی نقصان پیدا کرے گا۔

دو مہینے گزرے کہ جزیرہ کیونین جو بحر الہند میں ہے جو ایک سخت  
زلزلہ واقع ہوا تھا سسٹین کہ نفع بہ تمام قصبہ کیر اور آس پاس کے دیہات اس کے  
صدومہ سے غارت ہو گئے جو مراستہ سرکار بونان سے آیا ہے اس سے نقد اور سود  
اور صدومہ رسدوں کے عین ہزار معلوم ہوئے ہیں اس زلزلہ کا اثر شام اور بھر  
میں ہی معلوم ہوا ہے۔ قسطنطنیہ سے جو تار آیا ہے اس سے معلوم ہوا ہے  
کہ دوسرے دن بھی جزیرہ کیونین ہمارے زلزلے واقع ہوئے اور وہاں  
باشندہ بے چارے پر ہوا جو ہے ہے۔

سنہ ہے کہ صوبہ جات سیول۔ عزناطہ۔ قراط اور دیگر  
صوبہ جات جزیری ملک بک پانیہ طوفان اور آندہ سے برباد ہو گئے ہیں اور ان کے  
روپیہ کے قریب دہائی کے باشندوں کا نقصان ہوا ہے۔

انگریزوں کی ہندوستانی  
نمائش گاہ کی افتتاحی  
مراسم کا بیان  
ہندوستانی صنعتوں کی  
ناقص فہرست میں  
ہرگی مجلس نمائش کے  
سر مجلس انجمن ستر  
پر نیب مقرر ہوئے  
ہیں جلد اشیا و  
مصنوعات پہلے  
نمبر کے اقبل  
گلٹہ میں ہر  
پنج جاسکے  
نمائش گاہ  
ایک ماہ تک  
کھلی رہے گی۔

۴۔ تریاق یا دوسین بیہ و دوا کی جگہ نصف جانول خوراک بھی نامردی و سرقت انزال و نسیان و قیث النفس کہاںسی ترومہ و در شقیقہ عرق النساء و جع مفاسل و مبدی کہنہ امراض اور برائے زخم خانہ زیر ماصور دور ہوتے ہیں جنگو دودہ و روغن زرد نہ نیم ہوتا ہے اس سے اچھی طور پر مفہم کر سکتے ہیں فی خوراک ۳۰ ر خوراک ۔

۵۔ حب دافع ذیابیطس ان گولیوں کے کہانے سے بار بار آٹا پشیا کے تشنگی بند ہو جاتی ہے سلسل البول و ضعف مثانہ و پچش و اسہال و یرینہ و پانی کے ٹاں جو تباہ آئے ہوا یا کثرت کار سے نظام عصبی میں بگاڑ ہوا ہو دور ہوتے ہیں ۵۔

۶۔ حب قائم مقام افیون اس سے بے ضرر و جرح نشہ افیون و چٹہ و چوٹ جاتے ہیں یہو کہ کبھی سبے نیند آتی ہے سستی بدن و نزولہ و زکام و ریزش جو گلی میں گرتی ہو کہانسی دپ ربعہ دور ہوتے ہیں ۔ ۷۔ روپیہ

۷۔ ہلاس اسکے سونگنے سے پڑ وال دور ہوتے ہیں عسک ۔

۸۔ حب دافع آتش کیسی سخت آتشک ہو نہ ہو یا مادیں بلا تحلیف مونہہ و تے و دست جانا رہنا ہے معہ روپیہ ۔

۹۔ مار اللحم بیہ چول میوجات و طبع کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامردی و قراق شکم و لقوہ و کترغا و یا لخوا لیا مرقی و خفقان و کمی خون کو کہوتا ہی فی بوتل عسک ۔

## ایک عرق بطور علاج حفظ ما تقدم

مرض جانکاہ آتشک و سوزاک دیدہ سے پچنے کے لئے تجربہ کیا گیا فی بوتل ع  
ایک بوتل چہہ چینی کے واسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آنہ کے ٹکٹ کے  
نہ پچنے سے معلوم ہو سکتا ہی نمبر ۱۵۰ ۔

## رسید زرا از حضرات خریداران مسلم

نواب رفیع الدولہ بیادروام اقبالہم ۷۷

مولوی سید علی صاحب جیالوہبت ایم۔ آئی۔ دوہم تعلقدار ۷۷

مولوی محمد زکریا صاحب بدوگا۔ ناظم موم شاری سرکار ۷۷

مولوی حافظ محمد عبد اللہ صاحب رکن مجلس عالیہ عدالت ۷۷

مولوی محمد عبد القادر صاحب ۷۷

مستزید علی صاحب کھیلہ اراند و ضلع شورا پور ۷۷

میر کاظم علی صاحب بہتم صفائی اندرون بلدہ ۷۷

منشی گیار شاو صاحب ایم۔ اے۔ ایچی سرکار ۷۷

# فہرست مضامین

نام مضمون نگار یا لغت نام مضمون صفحہ  
حفظ صحت

پانی کا بیان ۲۳۷ محب حسین  
معدن

چاندی - روپا - نقرہ - میرزا محمد بہدی خان صاحب کوکب ۲۴۲

جبالوحت - دوم تعلقہ دار فطرح کیم  
یا قوت کے کان کا بیان حکیم فرخندہ علی صاحب حیدر دار ۲۴۸  
محکمہ مستعد دار الہام سرکار علاقہ لاہور

فلسفہ  
بقیہ مقالہ فلسفہ وحدت مبنیت حقیقت اتحاد و الہی لوی جمال الدین صاحب ۲۴۹

ادب  
حرم کا نتیجہ حریص کی بربادی - محب حسین ۲۵۵

مناظر  
دروغ گوئی ایضاً ۲۶۲

تدبیر منزل  
مکان کے آراستہ کوئے کا بیان ایضاً ۲۶۳

مذہبیت  
زمین کے اقسام - حاجی حافظ مولوی وحید الزماں صاحب ۲۶۵  
سررشتہ اور محکمہ مستعد دار الہام

## علمی خبریں

لکھنؤ کے متمول اور ذمی اقتدار باشندوں نے باہم  
مجمع ہو کر ایک مجلس قائم کی ہے جسکی غرض یہ ہے کہ وہاں ایک بہت بڑا کتب خانہ  
قائم کیا جاوے اور تمام کتابیں جو برسی زبان میں ہوں وہ طبع کی جائیں۔ اس  
اعلیٰ کام کے واسطے چھ لاکھ روپیہ درکار ہے جو بذریعہ شراعت جمع کیا جاوے گا۔  
انگلستان میں عورتیں دفتر تغراف میں نوکر رکھی جاتیں  
اور وہ مثل مردوں کے تغراف لکھ کر سہٹیں۔ اب بہت قریب ہند میں  
پہلی رسم بطور تجربہ کے جاری ہوئی اور دفتر تغراف میں عورت کام کرینگے۔  
ایک دیسی اخبار میں لکھا ہے کہ ہند میں اسوقت چھ لاکھ  
بیوہ عورتیں ایسی عمر کی موجود ہیں جو شادی کے قابل ہیں۔ لیکن وہ بیچارے  
رسم ملک کی وجہ سے شادی کرنے سے محذور ہیں۔

بنگلہ میں بعد وفات ہمارا راجہ اور راج کے کوئی عورت  
اونکے بی بیوں میں سے سستی نہیں ہوئی اسکی وجہ یہ تھی کہ خود ہمارا راجہ اور راج  
نے اپنی وفات کے وقت فرمایا تھا کہ کوئی عورت میرے بی بیوں میں سے میرے بعد  
سستی نہو اور اس جرم کا ارتکاب نہ کرے۔

مجلس جماعت علماء فرانسادی جو تین روز تک منعقد  
ہوئی ہے۔ مسٹر میلن ایڈورڈ جو اس مجلس کے مشہور رکن  
ہیں شیعہ علوم و فنون کے میر مجلس تھے۔ اس مجلس میں بہت سے مفید اور اراکین  
مضامین علمی پیش کیے گئے اور اوسین سے ایک نہایت کارآمد مضمون وہ تھا جسکو

## حفظ صحت

## پانی کا بیان

۱ اس کے لوگ پانی کو چار عناصر میں سے ایک عنصر خیال کرتے تھے جن سے تمام چیزیں مرکب ہیں لیکن گزشتہ صدی کے آخرین یہ بات تحقیق ہوئی کہ پانی ایسے دو چیزوں سے مرکب ہے جو اوس سے ماہیت اور شکل میں بالکل برخلاف ہیں۔ پانی ایک ہماری رفیق شے ہے۔ وہ دو چیزیں جن سے مرکب ہے ہلکی گیسیں ہیں۔ ایک انہین سے ایسی ہلکی شے ہے جس سے زیادہ ہلکی کوئی اور دوسری شے آج تک دریافت نہیں ہوئی ہے۔ پانی آگ کا مخالف ہے وہ دو گیسیں جن سے پانی مرکب ہے ہادرجن اور آکسیجن

۲ ہین اور وزن نسبتی انکا یہ ہے کہ پانی میں ہادرجن کے دو حصہ اور آکسیجن کے سولہ حصہ ہوتے ہیں۔ ہادرجن اور گیسوں کی طرح سے ایک ہوا ہے جس میں کوئی رنگ نہیں ہوتا ہے اور وہ دیکھلائی نہیں دیتی ہے اور جب وہ خاص ہوتی ہے تو اوس میں کوئی بو اور ذائقہ نہیں ہوتا ہے۔ اور چونکہ یہ گیس عموماً پیدا ہوتی ہے اس واسطے ذرا ذرا سی چیزیں خراب اس میں مل جاتی ہیں اور اس وجہ سے اس میں ایک خاص قسم کی بدبو پیدا ہو جاتی ہے جسکو ہر شخص گیس ثابت کے نلون میں پانی ٹپکا کر معلوم کر سکتا ہے۔

تمام مادی چیزوں سے ہادرجن بہت زیادہ ہلکی ہے اور مثل عام ہوا کے اوسکا وزن جسم بحجم چودہ گونہ سے بھی زیادہ سبک ہے۔ اور کیونکہ جو دوسرا جز پانی کا ہے مثل ہادرجن کے ایک جسم سے جس میں کوئی ذائقہ اور بو اور رنگ نہیں ہے۔ یہ گیس عام ہوا سی جسم بحجم

پانی ایک سبب غرضی چیز ہے جو ہر چیز کے لیے ضروری ہے

ہادرجن اور آکسیجن

کہ بقدر بیماری ہے اور ایک سو کعبہ اچھہ اس گیس کا ۳۴ پا کرین پھر روزنی ہوتا  
خواص اس گیس کے یہ ہیں کہ وہ شعلہ پذیر ہوتی ہے یعنی فوراً جلتی ہے اور دیو  
اسکو دم کے وسیلہ سے کہتا ہے۔

۳ پانی تین حالتوں میں پایا جاتا ہے یعنی باریق یا مستحکم یا شکل  
ہوا (بخار) ہوتا ہے۔ کرہ زمین کی سطح پر پانی بخاری یا ہوا کی حالت میں بکثرت  
پھیلا ہوا ہے۔ لیکن چونکہ پانی بخاری یا ہوا کی حالت میں ایسا اپنی طرح سے سوس  
نہیں ہوتا ہے جیسا کہ وہ دو حالتوں دوسری یعنی انجمادی اور رقت کی حالت میں  
تمسک ہوتا ہے اس واسطے اسکو سوامی اون لوگوں کے جو معلوم و ننون سے  
واقف ہوئے ہیں اور کوئی شخص نہیں معلوم کر سکتا ہے۔

۴ جب پانی بالکل صاف ہوتا ہے اور کوئی چیز ذرا بھی اس میں شامل  
نہیں ہوتی ہے تو وہ بے ذائقہ ہوتا ہے۔ لیکن وہ اپنی طبعی حالت میں (سیستہ)  
جسطح سے کہ وہ قدرتی طور پر کنوؤں اور چشموں اور دیاؤں میں ہوا ہوتا ہے  
ہرگز صاف نہیں ہوتا ہے۔ کنوؤں اور چشموں کے پانی میں جو زمین کے تہ سے  
آتا ہے وہ نمکین اور خاک کی اشیا شامل ہو جاتی ہیں جو قابل حل ہوتی ہیں۔ کوئی نمک  
اس میں نہیں ہے کہ زمین کے وہ اجزاء پانی میں حل ہونے کی قابلیت رکھتی ہیں  
نہ زرد ایکس پانی میں کم و بیش حل جاتے ہیں جو اس زمین کے تہ میں سے آتا ہے  
یا اوس میں ہوا رہتا ہے۔ دیا کے پانی میں ضرور کم و زیادہ وہ اجزاء قابل تحلیل  
شریک ہو جاتے ہیں جو دریا کے سوسے یا کنارہ اور اوس زمین میں ہوسے ہیں  
بسیار دریا بہتا ہے۔ علاوہ اسکے دریا کے پانی میں اون مختلف مرے ہوئے جانوروں  
اور پتے ہوئے نباتات کے اجزاء بھی قابل تحلیل شریک ہو جاتے ہیں جو زمین میں

پانی کے تین زمین میں  
تین بنجہ اور بخار

پانی کے تین زمین میں  
پانی کے تین زمین میں



کُل پانی جس کو ذی صاف  
شراب شامل ہوتا ہو

شراب معدنی

بہاری پانی

بہاری پانی

۵ کُل پانی اپنے حالت طبی میں کم و بیش کسی خاص ہوا کو اپنے ساتھ ضرور شامل رکھتا ہے۔ یہ خاص ہوا اکثر فابونک ایسڈ گیس ہوا کرتی ہے۔ یہ وہی گیس ہے جو سوڈا واٹر۔ لیمونڈ۔ شاپین اور دیگر شرب میں اوبال پیدا کرتی ہے اور پانی کے ذائقہ میں ایک ذرا عمدہ تیزی یا جبر پراہٹ پیدا کرتی ہے۔ اب معدنی وہ پانی ہے جس میں نمک کافی اس کثرت سے حل ہوتے ہیں کہ وہ نمک ایسے خاص قسم کے ہوتے ہیں جس سے وہ پانی بالکل استعمال کے قابل نہیں ہوتا ہے۔ اس پانی میں اس وجہ سے خاص دوائی تاثیریں آجاتی ہیں اور وہ بطور دوا کے استعمال ہوتا ہے۔

۶ پانی میں بہت سے مختلف ذائقے اور اوصاف ہوتے ہیں اور یہ مختلف ذائقے اور اوصاف ان مختلف اشیاء کے موافق ہوتے ہیں جو پانی میں حل ہوتے ہیں۔ کثرتوں اور چٹھوں کے پانی میں عموماً بلکہ اس وقت بھی جبکہ وہ بہت صاف ہوں گے۔ جو نا اور ایک قسم کی مٹی جس میں چٹاق پتھر شامل ہوتا ہے حل ہوتی ہے۔ ان چیزوں سے بچنے چونا اور چٹاق مٹی کے ٹکڑے پانی میں گرانی پیدا ہوتی ہے اور اس قسم کے پانی کو جس میں یہ چیزیں شامل ہوتی ہیں بہاری پانی کہتے ہیں۔ بہاری پانی سابون کے ساتھ باسانی نہیں ملتا ہے۔ اور یہ پانی کھانا پکانے کے کام کا نہیں ہے۔

۸ برخلاف اسکے جس پانی میں وصف مذکور بالا نہ پایا جاد اور اس میں اجزای ارضیہ بہت کم حل ہوں اور سکڑا ہوا پانی کہتے ہیں عموماً بارش کا پانی اور دریا کا پانی ہلکا ہوتا ہے اگرچہ دریا کا پانی اجزای ارضیہ سے بالکل خالی نہیں ہوتا ہے۔

جائزہ اور جلی

صاف پانی کا وزن

۹ معمولی معادل موسم اور ہوا میں صاف پانی ایک بیرنگ اور بے ذائقہ رہتا ہے جس میں میت چمک ہوتی ہے

۱۰ پانی کا وزن اس کے جسم کی نسبت سے آسانی یا دشواری کے ساتھ بیکرنگ تحقیقات سے یہ دریافت ہوا ہے کہ ایک فٹ مکعب پانی کا وزن ایک ہزار اونس یعنی ۳۵ لبر ہوتا ہے اور ٹیمپریچر یعنی گرمی ۶۰ درجہ ہوتی ہے۔ اور اسی درجہ کے صاف پانی کا وزن بحساب پانچ سیر فی گیلن ہوتا ہے پس اس حساب کے۔ دسے فی پینٹ (گیلن کا اٹھواں حصہ) صاف پانی کا وزن آدھ سیر دو چٹانک ہوتا ہے۔

جانتا چاہئے کہ پانی کے پچاسنے کے لئے اس کا وزن کرنا بہت ضرور ہے۔ پس سبک پانی اکثر اوصاف میں افضل ہوتا ہے۔ کبھی وزن پیمانہ سے پیمانہ جانتا ہے اور یہی اس طرح سے کہ دو کپڑے خواہ دو ٹکڑے روئی کے ہوں وزن مختلف پانی میں پہلوئے جائیں اور بعد اسکے دونوں خشک کر کے وزن کو جاننا جس کا وزن زیادہ سبک ہو وہ پانی افضل ہے۔

۱۱ وزنی اور سبک ہونا پانی کا پیمانہ کے ذریعہ سے بدون دریافت وزن منفی کے ممکن نہیں ہے۔ فن کیمیا میں تجربہ سے ثابت ہوا ہے کہ پانی بر نسبت سونے کے اونس حصہ کم ہے یعنی جس طرف میں اونس تولہ سونا سا دیا گیا دسین ایک تولہ پانی آئے گا۔ پس اس وزن منفی کو مقیاس مقرر کر کے ہر پانی کا حال دریافت ہو سکتا ہے۔

۱۲ ہر حیوان اور ہر نبات کے لئے پانی کی بہت ضرورت ہے بجز پانی کے ان دونوں میں سے کسی کا وجود قائم نہیں رہ سکتا ہے۔

صاف پانی کا بیان

ہمارے جسم میں پانی زیادہ ہے۔ اگر کسی آدمی کو تولین اور اس کے جسم کا وزن ۷۵ سیر ہو تو اس میں سے پانی قریب ۶۵ سیر کے ہو گا۔ اس کا سبب یہ ہے کہ جب ہم غذا کھاتے ہیں تو وہ معدہ میں مثل لاجبھی کے ہو جایا کرتی اور مفید حصہ اس غذا کا جو کچھ دودھ کی طرح پر ہوتا ہے خون ہو جاتا ہے۔ (دفعہ ۱) علیحدہ ہو جاتا ہے اور خون جسم کے تمام اعضا کے رگ دریشہ میں دوڑتا ہے اور انکو پرورش کرتا ہے۔ پس اگر خون میں کافی پانی نہ ہو تو وہ اس قدر کم جائیگا کہ وہ چھوٹے چھوٹے رگ میں جو نصف انچ بن اوٹھیں۔ اسے بال سے بھی زیادہ باریک ہیں نہیں دوڑ سکیں گے۔ اگر اس پانی کو استعمال کیا جائیگا تو ضرر ہماری تندرستی کو کوئی نہ کوئی نقصان پہنچے گا۔

پانی ہر دم ہمارے جسم میں بہت طرح سے داخل ہوا کرتا ہے۔ پانی نہ صرف تین چیزوں کے پینے سے ہماری بہت میں نہیں جاتا ہے بلکہ خشک چیزوں سے ذریعہ سے ہی پانی ہمارے جسم میں داخل ہوتا ہے۔ اور سب سے بہت راہوں سے وہ ہماری جسم سے خارج ہوتا ہے یعنی گردوں اور آنتوں کی راہ سے وہ بذریعہ بول و براز کے رقیق شکل میں خارج ہوتا ہے اور رقیق اور مسامات بدن کی راہ سے بذریعہ سانس بشکل بخار خارج ہوا کرتا ہے۔ ایک تندرست جوان آدمی دن بھر میں بطریق اوسط ۲ ٹم سیر پانی پیتا ہے اور اس بقدر پانی اس کے جسم سے روزانہ خارج ہوتا ہے۔ جو پانی کہ جسم سے خارج ہوتا ہے وہ کبھی قدر دو مساوی حالتوں میں منقسم ہے۔ یعنی رقیق اور دوسرے بخار۔ لیکن پانی بحالت بخار کبھی قدر زیادہ ہمارے جسم سے خارج ہوتا ہے۔ پانی جو بحالت رقیق بذریعہ ہمارے گردوں کے خارج ہوتا ہے اور جو بحالت بخار ہمارے جسم سے خارج ہوتا ہے

اککا اندازہ نسبتی موسم کے تغیر اور ہوا کی حالت پر منحصر ہے۔

اسے صاف پانی کی اکثر لوگ قدر کم جانتے ہیں۔ جب کوئی شخص سفر کرتا ہے اور دوسری جگہ کا پانی پیتے سے بیمار ہوتا ہے تو وہ اکثر کہتا ہے کہ یہ بیمار پانی کی وجہ سے عارض ہوئی ہے۔ لیکن آدمی بغیر اپنا وطن چھوڑنے کے بھی خراب پانی کے اثر سے بیمار ہو جاتے ہیں۔ پانی کی وجہ سے اکثر بیماریاں لاحق ہوتے ہیں اس واسطے صاف پانی کی ہی دیسی نہایت ہے جیسے کہ صاف ہوا کی ضرورت ہے صفائی اور پانی رکھنے کے لئے بھی پانی کی از حد ضرورت ہے ہم پانی سے اپنے بدن کو صاف کر سکتے ہیں۔ بارش سے نباتات کو تراوٹ پہنچتی ہے اور وہ دل بھی جاتے ہیں۔ بارش سے زمین ذبل جاتی ہے اور تمام ناپاکی بھجاتی ہے۔ باقی آئندہ۔ رانم محب حسین +

### معدن

(بقیہ مضامین شائع ہوتے ہیں)

چاندی - روپا - نقرہ - فضہ - سیم - قمر۔

۲۵ چاندی چمک اور لطافت میں سونے سے برابری کرتی ہے اور قدامت کے لئے بھی جو قدر منزلت اسکی ہے سوائے سونیکے کسی اور فلز کی نہیں۔

۲۶ چاندی حالت فلزی میں کثرت سے پیدا ہوتی ہے اور بعض اوقات حالت

تبلز میں اور نہایت خوبصورت شاخوں میں بھی نکلتی ہے۔ مگر اکثر فلزی چاندی چھوٹے

چھوٹے ٹکڑوں میں احجار میں پھیلے ہوئے پیدا ہوتی ہے۔ بعض اوقات ایک آدھ

بہت چمکدار لافل آتا ہے جیسا کہ نامہ ص کے ملک کے معدن کا نگز برگ میں ایک ڈلا

نکلا تھا جو وزن میں (۲۸۰) سیر کا تھا اور ہوا آٹیا ملک پیر وین جو وزن میں (۳۰۰)

سیر کا تھا۔ اور ایک ڈلا گزیکو میں جس کا وزن ایک ہزار تین سے پچاس سیر کا تھا۔

ہم نے آگے بیان کیا ہے کہ سونا چاندی کے ساتھ شریک پیدا ہوتا ہے جسین سونہ کی مقدار چاندی سے زیادہ ہوتی مگر اب یہی اکثر ہوتا ہے کہ ایک معدن میں چاندی شریک ساتھ محض پیدا ہوتی ہے جسین چاندی بہت زیادہ ہوتی ہے۔

۲۷ معدنات چاندی کے بہت سے ہیں مگر اکثر اونین سے ایسے ہیں جنہیں چاندی گند بک کے ساتھ مرکب ہو اور دوسرے فلز بھی کیسی کیسی چاندی کے معدنی میں شریک پائے جاتے ہیں۔ چاندی گلدورین اور برودین اور اودین کے ساتھ مرکب پیدا ہوتی ہے۔ اور شیشے کے معدنی یعنی گلیٹا میں اکثر شریک رہتی ہے اور بہت کثرت سے سیسے کے ساتھ استخراج کیجاتی ہے۔

۲۸ چاندی کے معدنی بہت سے ہیں مگر جو معروف و مشہور ہیں یہ ہیں سیلوگلا جسین (۶۷) فیصدی چاندی نکلتی ہے اور اسٹیفٹ جسین (۶۰) فیصدی چاندی ہے اور یہ دونوں گند بک اور چاندی سے مرکب ہیں۔ اور پیر آرجیرٹ جسے نقرہ یا توتی بھی کہتے ہیں (۶۰) فیصدی چاندی رہتی ہے۔ اور گلو راید آف سٹون جسین (۷۵) فیصدی چاندی نکلتی ہے۔ مخفی تر ہے کہ یہ مقدار چاندی کی جو ہم نے جان کی عمد ترین اور پاک معدنی میں ہوتی ہے اور جو خراب اور کم مایہ معدنی ہوتے ہیں اونین اس سے بہت کثر چاندی پیدا ہوتی ہے۔

۲۹ ملکات گزگیو امریکا میں جہاں چاندی کے معدن عیسوی سولویں صدی میں پیدا ہوئی تھی ایک زمانہ دراز سے سیم خیز ملکوں میں اول محسوب ہوتی تھی مگر شائع میں ہوا اور اسکے گرد و نواح کے اضلاع میں جو معدن چاندی کے پیدا ہوئے ہیں گزگیو کے چاندی کے معاون کے برابر ہی کرتے ہیں۔ ان دونوں ملکوں میں چینی چاندی نکلتی ہے تین چوتھائی (پتہ) تمام عالم کے کل چاندی کے

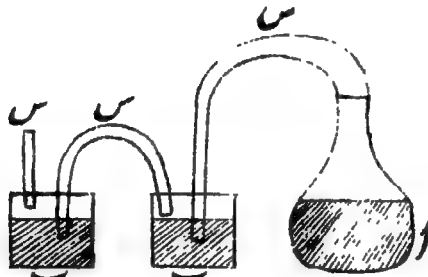
پیداوار کے ہے۔ بعد اسکے قدیم معادن پیرو اور بلیویہ کے ہیں۔ پیرو مین دو بڑے سام مین ایک کا طول مین ہزار دو سو گز ہے اور عرض ایک سو تین گز اور دوسرے کا طول دو ہزار ایک سو تیس گز اور عرض ایک سو تیس گز ہے۔ یورپ مین اسپین سینے اندلس چاندی کے معدن کے لئے نہایت مفہوم ہے۔ بعد اسکے مملکت آسٹریا اور بعد سکنی اور پروشیا اور انگلستان ہیں۔ دوسرے ملکوں مین بھی چاندی کی قدر پیدا ہوتی ہے مگر اتنی چاندی کہیں نہیں نکلتی۔

ف چاندی کے نکالنے اور استخراج کے طریقہ متعدد ہیں۔ سب سے قدیم طریقہ وہ ہے جو مملکت مکزیکو مین سولہویں صدی عیسوی مین بنایا گیا تھا اور اب تک بھی وہی طریقہ مکزیکو اور جنوبی امریکہ مین مستعمل ہے۔ موافق اس طریقہ کے چاندی کے معدنی کو پیس کے نہایت مہین سفوف بنائے مین اور اس کے پائیک ساتھ موزون کر کے تیل خیر کے تیار کرنے کے بعد پتھر کے ذریعہ اس کی ڈھیر لگاتے ہیں اور تھوڑا دن اور اس کے ساتھ شریک کر دیتے ہیں۔ جب اس کا ایک مقدار زمین کا پر پتھریز (جو تانبہ اور لوہے اور گندھک کا ایک معدنی مرکب ہے) اوپر شریک کیا جاتا ہے جو عمل کیما دمی سے ہیرا کیس بن جاتا ہے۔ اس ڈھیر کو کئے گھنٹوں تک خمر چروانے گھنٹتے ہیں۔ جب یہ عمل کئی گھنٹوں تک جاری رہا تب اس ڈھیر پر تھوڑا بار دچترک دیا جاتا ہے اور اسکے بعد چروانے سے اکیرون درمیان گھنٹلا دیا جاتا ہے کہ خوب ہے حمزہ وچ اور یک جسم ہو جاتا ہے۔

۳ اس عمل مین بعض عمل کیما دمی اسطرکے ہوتے ہیں کہ چاندی الگ ہوتی ہے اور فوراً پارہ او کو جذب کر لینا ہے۔ تب اس کل مادہ کو ڈھیر کے بہت سے پانیوں ملا دینے سے پارہ اور چاندی کا حمزہ وچ نہ نشین ہوتا ہے (سبب ثقل کے) اور جتنا تانبہ اور لوہا

اور دوسرا ارضی مادہ ہے کل ذہل جاتا ہے اور یہ ممزوج نقرہ و سیم ہاتھ آتا ہے تب اس ممزوج کو گاڑ ہے کپڑے کے کبیسوں میں یا تہیلوں میں ڈال کے پھوڑ لینے ہیں تو جتنا زائد پارہ ہے چن جاتا ہے اور کل چاندی اور کچھ تھوڑا پارہ پیسلے میں ہٹا کر تب اسکو ایک لوہے کے انبیق میں ڈال کے اوس پارہ کو جسطرح سے کہ نقرہ ۱۸ میں بیان ہوا ہے آنچ دینے سے الگ کر لیتے ہیں ایسے انبیق کی شکل ذیل میں دی گئی ہے جس سے کل حال ظاہر ہو گا۔

شکل انبیق



آ انبیق ہے جس میں ممزوج پارہ اور چاندی کا دو تہائی تک پہنچا جاتا ہے اور آنچ دینے سے پارہ بخار بنکے تن نالی سے عرض ق میں جاتا ہے جو کہ قریب دو تہائی (پے) کے پانی سے ہوا ہے۔ جتنا پارہ کہ حالت بخار میں ہے اوس سرد پانی میں گزارنے سے اپنی اصلی حالت پر آ جاتا ہے اور شاید کچھ قبل مقدار پر کی گئی جو اسپر بھی حالت بخار میں باقی رہ جائے تو دوسرے نالے میں سے ہو کر عرض ثانی میں جاتا ہے اور وہاں کا پانی اوسکو سرد کر کے اپنے حالت پر لے آتا ہے۔ جو چاندی سے انبیق آئیں، سنبھالنے ابر مزدہ کے شکل میں رہ جاتی ہے اور بعد نکال لی جاتی ہے اور پھر طر فین میں گلائیے بعد اسکے اقرا میں یا سلاخین بناتے ہیں۔

۳۲ جو طریقہ کہ یورپ میں متعل ہے اس سے کچھ زیادہ فرق نہیں۔ کہتا ہے فقط

۱۰ فرق ہے وہ یہ ہے کہ پورے میں چاندی کے معدنی اور کاپر پریشیز اور نیک کو مزاج کو کہ  
جلا میں بنے یا جسے کہ اصطلاح میں کہتے ہیں جو بن لیتے ہیں اور بعد ازاں اوس میں پارہ  
تک کہ کہتے ہیں اور باقی عمل کے اصول میں کسی نوع کا فرق نہیں ہے۔

۱۱ چاندی کے استخراج کے اور بھی طریقہ ہیں۔ مثلاً چاندی کے معدنی کو سیسے کے  
ساتھ کلا لیتے ہیں اور چاندی کا الومینیئم مزاج بن جاتا ہے اور چاندی بوسیلہ کو پیکشن  
کے کمال آجاتی ہے۔ یعنی ہڈی کے راکھ سے ایک بڑا عرف بناتے ہیں جسے  
توڑ کر کہتے ہیں اور جب چاندی اور سیسے کو اس پر راکھ کے گرم کرنے میں یہ ہڈی  
کی راکھ آہستہ آہستہ کچھ سیسے کو جذب کر لیتی اور کچھ سب جل کے اوڑ جاتا ہے  
اور اس کے سطح پر چاندی کا ایک بڑا قمر رہ جاتا ہے۔ اس عمل میں گلا ہوا سیسا اور  
فلزات کو مثل تانبے وغیرہ کے اپنے ساتھ شریک کر لیتا ہے اور جذب ہونے میں  
یہ فلزات ہی جو ہنزلہ کسفت کے ہیں بالکل جذب ہو جاتے ہیں اور خالص روپا کو مل  
پر رہ جاتا ہے۔

۱۲ چاندی لٹریٹ کے معدنی میں شریک رہتی ہے اور فی ٹن آہستہ یا دس لٹریٹ  
لیٹریٹ فی کینڈی ۱۴ تولد یا ۱۸ تولد چاندی تو اکثر پیدا ہوتی ہے۔ بعض سیسے کے  
معدنی ایسے ہیں کہ ان میں فی کینڈی ۴ تولد سے ۵ تولد تک چاندی نکلتی ہے اور  
بعض معدنی ایسے بھی ہوتے ہیں کہ جن میں فی کینڈی پانچ سو پچیس تولد تک چاندی  
موجود ہوتی ہے۔

۱۳ پینٹن صاحب نے ایک نہایت عمدہ طریقہ ایسے سیسے میں سے جین میں  
ہی کم مقدار چاندی کو جو نکالنے کا ایسا دیکھا ہے۔ اس طریقہ کا نام اوبین کے نام سے  
معروف ہو گیا ہے۔ اس طریقہ کی بنیاد اس بات پر ہے کہ سیسا جین کچھ چاندی شریک



کجب گلا یا جاوے اور آہستہ آہستہ برو کیا جاوے تو ایک مقدار اوس سے کے مثل  
 مصری ڈلون کے جمنے لگتی ہے اور اسکے تجربہ کر نیسے یہ ظاہر ہوا ہے کہ اودنن چاندی  
 ہنایت ہی کم مقدار میں باقی رہتی ہے اور سگے ہوئے سے میں چاندی زیادہ رہتی ہے  
 اس طرح سے بار بار گلا نیسے اور اوس سے کے منجدا جزا کو لوہے کے دستہ در  
 چھلنی سے الگ کر لینے سے دو قسم کا سبب حاصل ہوتا ہے ایک تو وہ حسین بالکل  
 چاندی نہیں ہے اور وہ منجہ ہے دوسرا وہ کہ بہت دیر تک گلا ہوا رہتا ہے اور اس میں  
 چاندی زیادہ رہتی ہے۔ اب جسوقت کہ یہ سیسا اتنی چاندی سے غنی ہو جاوے کہ  
 کہ فی من سے میں چون تو لے چاندی جمع ہو تب اوس سے سے طریقہ کیپولیشن  
 کے موافق جو فقرہ ۳۳ میں بیان ہوا ہے اوسکے چاندی نکالنے میں آتی ہو  
 ۳۶ فرض کرو کہ ایک کھنڈی یعنی بیس من سے میں بیش تولہ چاندی ہے  
 اور ہم اسکو گلا لیتے ہیں اور جب وہ آہستہ آہستہ سرو ہوئے لگتا ہے اوس میں  
 کرکٹل یعنی ٹکڑے مثل مصری کے جمنے لگتے ہیں اور ان منجہ ٹکڑے یعنی کرکٹل کو  
 جب لوہے کے چھلنی سے بقدر وہ ہوائی کل مقدار کے نکال لین تو باقی سے میں  
 یعنی ایک ہوائی میں چاندی بحساب ساٹھ تولہ فی کھنڈی کے جمع ہو جاتی ہے اور  
 اس عمل کے بار بار کر نیسے جیسا کہ پہلے فقرہ ۳۵ کے آخر میں بیان کیا چون تولہ فی من  
 یعنی قریب قریب ہزار تولے فی کھنڈی تک بھی اوسکو چاندی سے غنی کر سکتے ہیں۔  
 جتنی چاندی کہ کہ انگلستان میں پیدا ہوتی ہے اکثر اسی طریقہ سے اوسکا استخراج  
 ہوتا ہے اور انگلستان میں سالانہ فقط اس طریقہ سے قریباً آٹھ لاکھ اونس  
 یعنی پچیس ہزار سیر چاندی نکالی جاتی ہے۔ باقی آئندہ۔

راقم میرزا مہدی خان دوم قلعہ دار ضلع کہسمر

## یا قوت کے کان کا بیان

یا قوت ایک بہت سنبھلا سے معدنی سے اور انوائن اور اصناف  
 اوسکے سرخ زرد و کبود و سبز و بنی و سفید بین اور ہر ایک انہین سے اعلیٰ اور متوسط  
 اور کمرنگ ہوتا ہے اور بہترین اس کا بیج زرمائی آبدار صلب اور شفاف بھرم اور  
 بیداغ ہے اور جس قدر اس قسم کا نر یا بڑا اور رنگ و ٹہنک کا اچھا ہو معتبر ہوتا ہے  
 اور قیمت اوسکی اصناف سرخ غمری اور زردی اور نارنجی اور زعفرانی اور لیونی  
 سے زیادہ تر ہے اور اصناف کبود اور اسمان گونی اور کھلی اور لاجوردی  
 اور پستی کیاب بین اور بعض اقسام سرخ یا قوت سے ہے اور بہترین ہر ایک  
 اون اقسام مذکورہ کا وہ ہے کہ صلب و صاف و شفاف یک رنگ لینے اجزا اوسکی  
 متساوی ہوں اور وہ سوائے الماس کے جسے انبار سے سخت ہوتا ہے یا قوت  
 کبود یا قوت سرخ سے اور سرخ زرد سے سخت ہوتا ہے اور پستی قریب اس سرخ  
 اور سفید سب سے زیادہ نرم ہوتا ہے کہ وہ خام ہے اور ہر ایک ہر ایک نام سے  
 مخصوص ہے سرخ کو ہندی بین نامک اور زرد کو عربی بین اسراق اور ہندی بین کھراج  
 کہتے ہیں ہندی بین اسکا معدن چلو کی ایک قطعہ زمین میں ہے جہاں یہ کان ہوتی  
 بسبب حرارت لبرتی کے وہاں کوئی سکونت اختیار نہیں کر سکتا ہے اور خاک اوسکی  
 سیاہ اور صلب ہوتی ہے اور بوجہ کبریت کے اتنی ہی اور جس مقام پر یہ کان ہوتی ہے  
 وہاں باد و بارش و طوفان و زلزلہ و برق و صاعقہ سب ہوتا ہے اور اسکی زمین شق  
 ہوتی ہے اور اسکے ٹھکانوں سے آگ کی بو نہایت تیز اور تند آتی ہے یہاں تک  
 کہ وہاں کبھی بھشت آدمی متاوی ہوتا اور اس موضع کے اطراف میں درختاں ہی حفریم شب ہوتی ہیں  
 اور یہ کان برازیل اور جزیرہ سیلان میں بھی فقط راقم فرخندہ علی

## فلسفه

## بقیه مقاله فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت

و چون مطلب بدینجا رسید اکنون میتوانم که بنده وستان را محاط انظار خود نموده بگویم آنها از اهل هند بر قله کوه نور بصیرت برآمده اند و منی جنسیت را نهیده اند و مزایای آن را دانسته و بدو در بین تدبیر در ازمان گذشته و آینده نظر انداخته اند و بدنه بین تعمق و دقائق حالات اهم و قبائل را ملاحظه کرده اند چرا درین امر سترگ غور نمی کنند و بجهت سبب است که این کار ضروری را به سهل گذاشته و در آن اهتمام نمی نمایند آیا نمیدانند که بغیر جنسیت و اعتبار شمار آن موقوف بر آنست که تعلیم و تعلم در مدارس بلخت و طینه بوده باشد آیا تعجب نمی ازین که علومهای جدید عالم را فرا گرفته است و فنون بدیده کرده زمین را احاطه نموده است و حال آنکه چیزی از آنها که قابل بوده باشد بزبان هندی ترجمه نشده است آیا ازین نکته غفلت و رزیدند که اگر در لغت جنسی از اجناس بنی آدم علوم نافعه و در دینیت بنوده باشد آن جنس را باید ادرسی نخواهد شد آیا ازین ذاهل شدند که اول فریضه و ثمه عبادی در توسیع لغت و مدن است پس چرا کوشش نمیکند در ترجمه علوم جدید بلخت و طینه خصه صا بلخت اُزدو که بمنزله لغت عموم است و چرا استناد نمیجویند از برای ترجمه آن لغت بسیار لغات متعارفه بدان چون سُسکریت و مرهمی و بنگالی و چرا در وقت ضرورت از برای استکمال آن بلخت انگلیزیه استعانت نمیکند سالکهای دراز است که قوم انگلیز که استاد و های علوم نافعه و فنون مفیده میباشد در ممالک هندوستان سکرانی مینمایند پس از چه جهت است که دانشمندان هند از ایشان فایده نگرفته اند و از معارف ایشان از برای وطن خود با ذخره استحصاَل ننموده اند و چگونه میتواند که از برای وطن خود با ذخره از آن علوم جدید بدست آورند ما دایمکه آنها را بزبان

و ملتی ترجمه نکنند و چگونه میشود که معارف در نزد قومی عمومی شود بے آنکه آن معارف بلسان آن قوم بوده باشد و متعارفیکه بلسان بیگانه بوده باشد چگونه باید از خواهر شده چه فخر است کسی را که هزار کتاب بلغت بیگانه در کتابخانه خود داشته باشد بے آنکه یک کتاب نافع هم بلسان وطنی در آن بوده باشد آیا هیچ مافل فخر دیگران را فخر خود میشارد و آیا بغیر جنس خود هیچ فردی فخر میکند و فخر جنس خبیث با اهل را هیچ دوستند بر خود می پسندد پس فخر بر جنس است بشرط شرافت و شرافتی نیست مگر بعلوم و معارف و علوم و معارف در آنوقت موجب شرف جنس می شود که عمومی بوده باشد و ممکن نیست که علوم و معارف عمومی شود مگر در آن هنگامیکه بلغت آن جنس بوده باشد و آیا دانیان هندوستان معلوم نیست که اگر علوم و معارف بلغت و طایفه بوده باشد غالب معارف بسبب اخبار نامها بحیث معاشرت ماعلم در اندک زمانه عمومی شده بصیرت و بینائی همه اهل وطن را فرا خواهد گرفت - و از آنچه گفته شد بخوبی ظاهر و هوید اگر دید که جمیع طبقات هندیان را چه علمار بوده باشد و چه امرا و چه ارباب تجارت بوده باشد و چه اصحاب فلاح و احب پناست که اتفاق نموده تعلیم و تعلم مدارس کایت و غیر کلیه خود را بلسان هندی قرار دهند و بنه علوم و معارف را کوشش نموده بزبان خود یا ترجمه نمایند تا آنکه جنسیت هندیست استوار شده راحت و رفاهیت مدنیت نائل گردند و از آنکتاب فوائد جنسیت و اتصال مزا یا آن محروم ننمایند و نشاید مقدار هندی را که بواسطه بعضی از تمخبات فیصل خود را مانده طائفه (مان پناو) کرده به خط مویرنه راسته اسکند خال کنند بدواسطه آن از صراط مستقیم علوم نافه و راه راست معارف مفیده روگردان شوند چونکه هر عالم پر پیژگاری اگر باصل شریعت رجوع کند خواهد داشت که علوم و معارف معاشیه را هیچ وجه مضایقه و مخایرته بادی نیست بلکه اگر خوب غور شود معلوم خواهد شد

که این علوم معاشیه سبب قوت دین است چونکه قوت دین از قوت متدینین است و قوت متدینین نتیجه فنا و ثروت و جاه و شوکت است و این امور بدون این علوم معاشیه هرگز صورت و قعر نخواهد پذیرفت — و اگر کسی که از (پیاچو با) یعنی (پهلوان پنجه با) بگوید که مقصود از علوم منافعه است چه آن علوم بلسان وطنی بود یا بشد و یا بلسان اجنبی و علوم نافعه همه بلغت انگلیزیه موجود است و امت انگلیزیه از دیربست که حکم را آن جمیع هندوستان است و مماثلت و مشابهت غالب در هر حال لازم است پس ما هندیان را چنان زمینده است که بحیث استحصال منافع و اکتساب فوائد از است غالبه لباس هستی خود را خلع نموده و قید تعین جنسیت را بر داشته یک باگی متعارفی الغالب شویم و علوم و معارف را بلسان قوم فاتح تعلم نماییم و لغت ایشان را در هر چیز ترجیح داده بجای لغت و طغیانه استعمال کنیم بلکه سائر امور را هم یعنی... پس باید بدو گفت ادلا اگر این خویش از غالب سر میزد باید آن را بر تعالی و استکبار خود از حد اعتدال حل نمود و اگر مغلوب چنین امری را بن زبان آرد بلا شک نشا آن جز متناقض چیز دیگری نخواهد بود و البته این گونه متناقض ظاهر غالب را هم مقبول نخواهد افتاد و بنا جنس هندی اگر قلیل العدوی شده و آحاد آن میخواستند که خود را مانند (پهلوان) هر زمانه بشکل مذکبی ظاهر سازند و هر قرصی بیست فاتحی جلوه دهند البته این ممکن الوقوع بود اگر چه این رکش بر باد و بنده نوت و حیث موجب آن می شد همیشه بسفله گی و فرومایگی در میان امم و قبایل بریزند و از لذات ترقیات عظیم و خطو مزایای جلیله عالم انسانی که نتایج جنسیت است علی الام محروم مانند وکی عدو پندیان و صدقانون (بیت کرد) می شود و اگر کسی سیر طبیعی عالم وجود را که اثر سنت آئینه است ملاحظه کند خواهد دانست که این عدو کثیر را هرگز ممکن نخواهد شد که از خود را

منسلخ شده بلباس غالبین و فاتحین برآیند و لغت اجنبیه را بجای لغت وطنیه بکار برند بلکه اگر کسی غور کند خواهد فهمید که این جمیع کثیر صدها اقوام غالبین و فاتحین را فرد برده جزو نمود با خواهند نمود و بغیر اسمی آئیم و تاریخ از آنها باقی نخواهند گذاشت چنانچه مغلها و دیگران را با وصف غالبیت مندی کردند و بلباس خود با درآوردند - و چنان گمان نشد که مقصود ما از آنچه ذکر کردیم تشویق بر ترک تعلیم لغت انگلیزیه است بلکه چنین باید دانست که تعلیم لغت انگلیزیه از چندین وجود بر بندیان لازمست و وجه نخستین آنست که حکومت هندوستان حکومت انگلیزیه است و ارتباط در میان رعیت و حاکم و احداث حقوق طرفین و رفع تعذبات و احماقات برگز حاصل نخواهد شد مگر بدینکه رعایا با احکام خود را را بدانند و وجه دومی آنست که اهل هندوستان باشند احتیاج بمتاجره بیع فنون و معارف و صنایعیکه در زبان انگلیزیت پس واجب است بر ایشان که آن زبان بخوانند و بفهمند و علوم و فنون را از آن لغت بلسان وطنی ترجمه نمایند اساس بنیث حقیقیه را که معارف بوده باشد در وطن عزیز خود با استوار سازند و سببی آنست که تسهیل فرقی معاملات و فهمیدن سبل تجارت و اطلاع بر احوال و عادات امم و فهمیدن سبایا و اخلاق قبائل و دانستن تواریخ ذول و ممالک بے معرفت لغات آنها مستعذر است لهذا چندیان را باید که لغت انگلیزیه را خصوصاً و سائر لغات را عموماً تعلیم نمایند تا آنکه بتوانند بهای تجارت و معاملات را دست و هند و ممکن شود ایشان را که بر احوال جهان میان مطلع شده در اصلاح عقول و نفوس خود با بکوشند و از روش دیگران عبرت گرفته خود را با محل عبرت عالمیان نگردانند (چنانچه گردانند) - آنچه پیش ذکر کردم با نسیب بسوی اهل هندوستان بود و اما بالنسبه بسوی امت انگلیزیه که امت غالبه است پس باید دانست حرص و طمع ذول غربیه از حد تجاوز کرده است و قضا

و شمس ایشان از اندازه درگذشته است و سایه بزرگ و بزرگتر منتهی گردیده است دولت  
 در سبب یک قدم پیشگاه (مرد) نهاده است و یکدست مقابل دروازه (استانبول)  
 داشته است و دولت فرنا بعد از هفتم (تونس) چشم بر (طرابلس) و (مصر)  
 دوخته و دولت مندل بر (سلانیک) و (قسطنطنیه) بسته و دولت ایتالیا (مصر)  
 و (طرابلس) را مطیع خود ساخته و دولت جرمن گاه به بجزیره (گریت) نظر انداخته  
 و گاه به بر سواحل شام بناستمرات نهاده است و هر یک از آن دول و نظام دولت  
 عظیمه بریطانی را از روی حسد دیده آتش همدش مشتعل می شود خصوصاً در وقتیکه  
 سُلطه ادرابر بهترین اراضی عالم دهند اجناس بنی آدم دگر سخی بر پاهای شش مدینت بنی  
 هندستان ملاحظه میکنند لهذا انگلیزان را از برای صیانت اقطار هندیه و حراست آن  
 اراضی مقدسه و سائلی باید بیارنوی و اسبابی باید بیارنکند تا آنکه بتوانند بدانها قطع  
 آمال ارباب مشرکه را نموده اطمینان قلب که حقیقت سعادت و غایت مطلوب انانیت  
 ایشان را دست یاب شود و این حفاظت تامه که موجب آرامی دل است هرگز ایشان را  
 حاصل نخواهد شد بسبب استحقاقات جن طارق و جزیره مالطه و قبریس و باب المندب  
 و مدین و جزیره سقطره و گلب و دوزخ و غیره و تنقیر کثرت و دوزخ بلان و شهر قندمار و  
 هر فردی از عقلا می انگیزد اگر خود کنند یقین خواهند داشت که استحقاقات خارجه از برای  
 صیانت امانت عظیمه اجنبیه موجب اطمینان خاطر و آرامی دل نخواهد شد. بلی حفاظت  
 کامله و حراست تامه و اطمینان خاطر کلی و سکون قلب حقیقی در دقتی ایشان دست یاب  
 خواهد شد که استحقاقات پادشاهی مملکت خولیستن را در قلوب هندیان استوار نمایند  
 این بدین گونه می شود که لغت هندیه را بترافت رسمیه و دولت قرار داده در جمیع  
 جلسات مشعلیه با هر هندوستان استعمال کنند تا آنکه هندیان را معلوم شود که علاقه کفیه

و رابطه نامت در میان ایشان دامت انگلیزیه حاصل شده است و یک نوع جنسیتی صورت  
 وقوع پذیرفته است و امتیازات غالبیت را بر داشته هندیان را در جمیع حقوق حتی در مجلس  
 (پارلمان) با خود هاستریک سازند چونکه امتداد مدت اجنبی بودن بقدر امتداد زمان  
 و صف غالبیت است و البته انسان دل با جنبی نخواهد بست و دیگر آنکه اعانت نمایند  
 هندیان را در ترجمه علوم و فنون از لغت انگلیزیه بزبان هندی و آذربایک اجرای  
 این عمل جیسیت تشکیل نمایند و فنون جدید را در مدارس و مکاتب بلسان دینی تعلیم  
 و آذربایک صناعت و زراعت در محاکم هندیه مدارس کلیه انشا نمایند و باهمه بر هندیان  
 بدان نظر نگاه کنند که بر خود بانگاه میکنند و همه تفاد و امتیازات را از میان بردارند  
 چنانچه حقایق عدالت و انسانیت اقتضا میکند و چنانچه مدعیان عدالت از جنس انگلیز  
 همین امر را از دلیله مساوات نامت در میان رعایای آنها نیست خواش نیست  
 و بطاریب چون هندیان از شمار این سماعی جمیل بهره در شون بقاء و مساوات و شفا  
 و نفا خود یا را بقاء و مساوات و شفا و نفا جنس انگلیز مربوط دانسته اند <sup>جنس انگلیز</sup> شخصی  
 در صانت منافع آن جنس خواهند کوشید و درین هنگام بیم و خوف بالمره زایل شود  
 اطمان و کمالی چنانچه باید شاید دست یاب خواهد شد - و اگر هندیان اجتناب این گونه  
 نثرات را از امت انگلیزیه نکنند دل بستگی چگونه حاصل می شود و خیر خواهی بکدام  
 صورت هسی قبول خواهد نمود زیرا که اگر انسان خیر خود را در خیر دیگران نبیند هرگز از  
 برای صیانت خیر آن جان فانی نخواهد کرد و عقل این امر را هرگز باور نخواهد نمود -  
 و من یقین میدانم که کوه بنیان امت غالبه و مغلوبه هر دو برین اقوال اخیر و بنظر  
 تعجب خواهند نگرست و لکن چون زمانه شرح و تفسیر این اقوال را نماید البته اذکیا  
 اغنیای هکی بر صحت آنها اتفاق خواهند نمود نیست ممل انج می توانم بیا کنم در و اجابا برای آنها نقطه  
 راقم جلال الدین حسینی



## ادب حرص کا نتیجہ حرص کی برابری

وہ لوگ خود اندھے ہیں جو دولت کو اندھا کہتے ہیں۔ میرے  
دنیا میں کوئی ایسا معشوقِ دورِ بین اور بلند نگاہ نہیں جیسی کہ دولت ہی چاہتے عاشقِ دنیا  
سب سے زیادہ محبت سے دیکھتی اور اوسپر دور سے نظر ڈالتی ہے۔ کیا کہیں  
لوگوں کو اسکے ہاتھ لگنے کی تمنا بالکل فضل ہے جو صرف اسکے تلاش میں نہ رہتے  
رہتے ہیں اور کوئی کام نہیں کرتے ہیں۔ دن بھر اسکے خیال میں دماغ کو پکاؤ نہیں  
اور رات بھر اسکو خواب میں دیکھتے ہیں مگر کوئی تدبیر اسکے حصول کے لئے نہیں کرتے  
اور تجارت اور حرفت سے عاری ہیں۔ ایسے اپنے عاشقوں سے یہ معشوق حیدر باز  
اور مکار اور عیار عورتوں کی طرح پہاگتا ہی اور ان کے ہاتھ ہرگز ہرگز نہیں آتا ہرگز ملے  
وہ خود بخود ان لوگوں کے گہروں پر بن بلاے جاتا ہی چاہے پیشوں میں دل جمعی  
معروف رہتے ہیں اور اپنے کاموں کو دھیان کرتے ہیں۔

جبکہ نہایت تعجب ہے کہ کیوں لوگ دولت کو اندھا کہتے ہیں کہ نہ  
جب ہم ان لوگوں کو خیال کرتے ہیں جکی دولت رفاقت کرتی ہے تو وہ نہایت  
محبت کرنے والی اور عمدہ رفیق نظر آتی ہے۔ جب کبھی تم کسی جگہ عیش عشرت اور  
شراب و جوی کا چرچا دیکھو تو تم یقین کرو کہ دولت اس جگہ نہیں ہے اور جب کبھی تم  
ایک گھر کو دیکھو جسکے دروازے ہر شخص کے لئے کٹا دہ ہیں تم یقین کرو کہ دولت وہاں  
نہیں ہے اور جب تم کسی شخص کے جیب میں گونا گوا ہوا دیکھو تو یقین کرو اور مطمئن ہو کہ  
کہ دولت یہاں نہیں ہے اور جب تم کسی عورت کو بہت خوش اخلاق اور متواضع پاؤ  
حان لو کہ دولت یہاں نہیں ہے بلکہ دولت کا گہرہ ہے جہاں محنتی اور کھایت شعار لوگ

پس اسے میرے بھائیو اگر تم دولت کو اپنا دوست بنانا چاہتے ہو  
یا استعارہ کو چھوڑ کر یوں کہا جاوے کہ اگر تم دولت مند اور صاحب مال ہونے کی خواہش  
کرتے ہو تو ملکو چاہئے کہ روپیہ پیدا کرنے کی خواہش سے زیادہ اس کے جمع کرنے اور  
بچانے کی خواہش کرو۔ اور جب لوگ تم سے یہ کہیں کہ روپیہ وہاں ملتا ہی اور یہاں  
مٹتا ہے اور روپیہ غلام کام کر لے سے پیدا ہوتا ہے اور غلام پیشہ و حرفہ کے ذریعہ سے  
پیدا ہوتا ہے تو ملکو چاہئے کہ ان فضول باتوں کی کچھ پروا نہ کرو بلکہ اپنے پیشے یا کام پر  
وہیاں لگاؤ اور اسکو دل سے کرو۔ رہو جیساں تم ہو اور کرو جو کچھ تم کرتے ہو۔  
جب تم سب کو تمہارے کسی ملاقاتی یا دوست نے ایک روپیوں کی پتیلی راہ باٹ میں  
پڑے باٹی ہے تو تم لالچ میں آکر اس جگہ نہ دوڑ جاؤ اور روپیوں کے تھیلے یا سائے  
کے لئے ادھر ادھر ہر متوش نہ دیکھو۔ یا جب کبھی ملکو یہ خبر ملے کہ کوئی شخص غلام پیشہ  
یا حرفہ کی وجہ سے مالدار ہو گیا ہو اور بہت جلد اس کے ذریعہ سے اسکو دولت ماہی لگی ہو  
تو تم اپنا خاص پیشہ یا حرفہ چھوڑ کر اس پیشہ کو اختیار نہ کرو اور اس کے رقابت میں مصروف  
نہو۔ الغرض ایک مرتبہ دولت کے ماہی آئے اور ایک بار لگی مالدار ہو نیکی خواہش نہ کرو  
بلکہ ایک ایک پیسا صبر و استقلال کے ساتھ اپنی آمدنی میں سے بچاتے جاؤ اور جمع کرنے جاؤ  
میں خوف کہتا ہوں کہ شاید تم اس قبیل رقم کے جمع کرنے سے نفرت کرو گے اور کہو  
غیر بہو گے۔ لیکن ساتھ ہی اس کے میں یہ بھی کہے دیتا ہوں کہ جو لوگ کوڑی کوڑی کو  
محتاج ہیں اور جھکا کوئی دوست اور آشنا نہیں جو انکو قرض دیوے ان کے لئے یہ  
ایک پیسا اشرافی سے بڑا ہے۔ حریص خان بیوقوف پکی دالیکو امتیاج کے وقت  
معلوم ہوا جیکہ اسکو دو چار پیسوں کی ضرورت تھی کہ کوئی دوست مصیبت کے وقت  
نہیں کھڑا ہوتا ہی اور ضرورت کے وقت قرض دام نہیں دیتا ہے۔

حریص خان چکی والا وہ شخص تھا جو قلیل رقم کو جمع کرنے سے نفرت کیا کرتا اور بڑے بڑے خزانے جمع کرنے کی خواہش میں رہتا تھا۔ میں جانتا ہوں کہ اس شخص کی صوابی عمری مختصر طور پر بیان اس مضمون کی تائید کے لئے بیان کروں جس سے ہمارے ناظرین ہمارے مطلب کو بخوبی سمجھ لیں اور اس شخص کے واقع سے عبرت پکڑ لیں۔

حریص خان چکی والا بالخصوص ایک لالچی شخص تھا۔ اس سے بڑا بکر کوئی شخص روپیہ سے محبت نہیں کرتا تھا اور نہ اس سے زیادہ کسی آدمی اور نہ لوگوں کی عزت اور خوشامد کرتا تھا۔ جس کے پاس دولت سونے تھی۔ جب لوگ کسی صحبت یا جلسہ میں کسی امیر اور دولت مند آدمی کا ذکر کرتے تھے تو حریص خان صاحب خود بول ادا کرتے تھے کہ میں انکو خوب جانتا ہوں اور مجھ سے ان سے بہت بڑی ملاقات ہی بلکہ وہ اور میں دوست ہوں اور ان سے دانت کاٹی۔ دلی غلی دوستی ایک بہنی اور ایک دلی ہے۔

جب وہ پیدا ہوا تب تو انکی والدین نے انکو میرے گودہ میں ڈالا تھا اور وہ میرے بچہ کے طور پر ہیں۔ اور جب کبھی کسی غریب اور مفلس آدمی کا ذکر ہوتا تو حریص خان صاحب خاموش رہ جاتے اور اگر کوئی پوچھتا تو کہتے کہ میں انکو مطلق نہیں جانتا۔ کوئی ہو سکتے ہیں ہر شخص سے ملاقات کرنا پسند نہیں کرتا بلکہ اپنے بلس اور محبت سے محبت رکھتا ہوں۔

حریص خان باوجود اس قدر روپیہ کی خواہش اور محبت کے غریب اور بے قسمت تھا اور اس کے کھانے پینے کی گذران صرف چکی کی آمدنی سے چلتی تھی اور اس کے نفع پر یہ سب شیخیان تہین لیکن اگرچہ یہ منفعت قلیل تھی مگر بقضی نبی اور سب کہیں کسی شادی بیاہ ہوتا تو اس کی چکی خوب چلتی اور آمدنی ہی ہوتی۔ اور یہاں تک سے کہاں کی امید ہوتی۔ اور اس وقت وہ کفایت شکاری کر کے ہر روز بے بے

ابھی جمع کر لیتا تھا جبکہ وہ فرصت کے وقت بطوری غشی کے ساتھ گھسٹتا تھا اور بڑا اطمینان قلب اور سکون حاصل ہوتا تھا۔ مگر باوجود اسکے اسکے روپیکہ خواہش اس سے پوری نہیں ہوتی تھی اور اپنے آپکو محتاج پاتا تھا اور بہت دولت جمع کرنا چاہتا تھا۔

ایک روز حسب اتفاق وہ اپنے خراجشون اور امیدوں پر خیال کے گہوڑے دوڑاتا تھا کہ اتنے میں کیسے اور سکون خردی کہ تھا کہ پروسی کو ایک روپیوں کی چوری ہوئی کڑائی زمین میں گڑی ہوئی تھی۔ اور اس روپیوں کی کڑائی کو اونہون نے تین روز متواتر آگے سے خواب میں دیکھا تھا۔ یہ خبر اسکے دل کو ایک نخر خور غم جیسے جیسے سننے ہی حریص خان بیٹاب ہو کر بولا کہ ”افسوس ہم صبح سے شام تک روز محنت کرتے ہیں اور ہاتھ پر ہلا کر چند پیسوں کی مزدوری کرتے ہیں اور اپنا پیٹ پالتے ہیں اور ہمارا پروسی خوش نصیب نامی صرف دن پیر زمین اور رات کو آرام سے بستر پر سوتا ہے اور لاکھوں روپیوں کو بیچ تک خواب میں دیکھتا ہے۔ افسوس صد افسوس کاش میں بھی اس طرح روپیوں کو خواب میں دیکھتا اور صبح کو کس خوشی سے اور کمزور زمین میں سے کہو دیکھتا اور کس احتیاط سے اونکو چپا کر گھر لیجاتا اور ایسی خبر داری کرتا کہ میری بی بی بھی نہ راز سے واقف ہوتی اور تب افسوس کی قدر خوشی روپیوں میں کہوئے تک ہاتھ کوٹنے سے ہوتی اور کیا نہ خوش نصیب میں اپنے آپکو خیال کرنا“

ان خیالات کا نتیجہ صرف یہ پیدا ہوا کہ حریص خان اپنے آپکو بد نصیب اور کمبخت سمجھنے لگا اور اسنے اپنے معمولی کام اور محنت کو ترک کر دیا اور چھوٹے چھوٹے فائدوں سے نفرت کرنے لگا اور اسکے گاہکوں نے اسکو چھوڑنا شروع کیا اور روزہ اپنی خواہش کو خیال کرتا اور وہی قسم کے خواب دیکھنے کی غرض سے وہ جاہلی پر جا کر لٹتا اور دولت کا تصور کرتا۔ دولت جو مدت سے اس پر حیران نہ تھی اب

اور اسکی حماقت اور بے وقوفی پر مسکراتی ہوئی معلوم ہوئی اور آخر کار وہ اسکو خواب میں نمودار ہوئے حریص خان نے خواب میں دیکھا کہ اسکی چلی کی بنیاد میں ایک بہت بڑا کھنڈا <sup>نہیں</sup> اور جہاں سے بڑا گڑا ہوا پوشیدہ ہو۔ اور یہ کھنڈا بہت گہرا گڑا ہوا ہے اور اسکی مونہ بہت ایک بہت بڑی بیماری پتھر کی سسل رکھی ہوئی ہے۔ جب وہ خواب سے بیدار ہوا تو روش <sup>نہیں</sup> خدا کا شکر بہت بڑی گرم جوشی کے ساتھ ادا کیا اور کہا کہ خدا نے آخر کار میرے تکالیف پر رحم کیا اور غیب سے خزانہ چھکونایت کیا۔ اس نے اس خواب کو کسی سے نہیں کہا جنیسا کہ اکثر لوگوں کا قاعدہ ہے کہ وہ خوشی کی خبر کو دوسرے لوگوں سے پوشیدہ رکھتے ہیں اور دلیں خیال کیا کہ اسکی نصیحتیں اسوقت ہو گئی جب میں متواتر دو یا تین راتیں اسکو اسی طرح سے خواب میں دیکھوں۔ اسکی یہ خواہش پوری ہوئی اور اس نے برابر تین رات تک ہی خواب <sup>نہیں</sup> پس اب تمام شک و شبہ جو پہلے اسکو تھا دور ہو گیا اور وہ تیسرے دن صبح کو خواب سے اُدھل کر ایک بیلچہ اپنے ہاتھ میں لیکر چب چاب تنہا چلی کے پاس گیا اور اس کے بنیاد کو کھودنے لگا۔ پہلا شگون خوش قسمتی کا یہ تھا کہ اسکو کھودنے میں ایک ٹوٹا ہوا مٹی کا آئینہ ملا اور جب اس نے اس سے اور زیادہ گہرا کھودا تو ایک نیا کھنڈا <sup>نہیں</sup> اور آخر کار بہت کھودنے کے بعد اسکو ایک چڑھی چٹان پتھر کی دیکھی دی جہاں سے بڑی تہی کہ ایک شخص سے اُدھنا دشوار تھا۔ حریص خان اب خوشی میں آکر ٹاپنے لگا اور کوہ کو دکر اپنے آپ سے کہتا تھا کہ یہاں ہے خزانہ یہاں ہے خزانہ اور اس پتھر کی سسل کی نیچے ضرور ایک کھنڈا ہوا ہے کہ پوشیدہ ہی چھکونڈا ہے اب گہرا کھانا چاہیئے اور اپنے بی بی کو اس ماجرا کی خبر کرنا چاہیئے اور اسکو ادا کے لئے لانا چاہیئے۔

پس وہ دوڑتا ہوا اپنے بی بی کے پاس آیا اور اسکو یہ خوش خبری سنائی۔ یہ خوش خبری سنا اسکی بی بی کا خوشی کے مارے جو کہ حال ہوا اسکو ناخوش خود

خیال کر سکتے ہیں۔ وہ فوراً اپنے پیارے خاوند حریص خان سے دوڑ کر جھٹ گئی اور اس کے کلمے میں ہتھ ڈال دی اور اسکو خوشی کے مارے بیٹھنے سے لگا کر زور سے دبا با۔ لیکن انفس ان تمام خوشیوں کا نتیجہ جلد ظہور میں آیا یعنی جب وہ دونوں خوشی کے مارے بے تاب رہا پر پہنچے اور انہوں نے اوس سہل کو ہٹایا تو بجای اوس خزانہ موہوم کے دوپٹے اور ایک لوہے کی کیل اور دو کولہ ماتنگے اور تمام چلی ایک بگنی گر پڑی۔ اور خزانہ مٹنے کی خبر میں جو کچھ روزانہ آمدنی ہی تھی وہ بھی ہوا باد شد ہو گئی۔ حرص کا نتیجہ حریص خان کو مل گیا۔

ہم دیکھتے ہیں کہ یہی حال آج کل ہمارے بعض بعض ہم وطنوں اور قومی بہائموں کا ہو رہا ہے کہ وہ بھی حرص میں مبتلا ہیں اور داغ و خن کو فائدہ ل خیالات سے بچا کر کرتے ہیں اور ایک مرتبہ قوم کی درستی حالت اور دولت کے حصول میں مثل حریص خان مذکورہ بالا کے خیال کے گہوڑے دوڑاتے ہیں اور کام کے باتین ایک ہتھین کرتے اور امید اور متناؤں میں اپنی عمر عزیز کو صرف کرتے ہیں۔

ہمارے اہل وطن اور اہل قوم اس خیال فاسد میں پڑے ہوئے محال ہوئے ہیں کہ یورپ کیسی تہذیب اور دولت اور علم جو صد ہا برسوں کا نتیجہ ہے ہم بہت جلد حاصل کر لیں اور مثل بازیچہ طفلان کے اسکو آئن فائن میں جیت لیں۔ ہم دیکھتے ہیں کہ یہ ہم اونکا خیال دن بدن ترقی پر ہی اور روز بروز اس کے نتائج بھی خیالی ظہور میں آتے جاتے ہیں۔ بلکہ اکثر اوقات اپنے ہم وطنوں کی مجالس قومی میں جانیکا اتفاق ہوتا ہی اور وہاں ہر طرف سے یہ صدا ہمارے کان میں آتی ہے کہ مسلمانوں کے تنزل کا یہ باعث ہی اور مسلمانوں کے زوال کا یہ سبب ہی اور اس کے ترقی کے یہ راستے ہیں اور یہ تدبیریں ہیں اور کوئی کہتا ہے کہ مجلس کا فیصلہ ہونے پر فرمایا ہی اور سب لوگ، پسر تفرق ہیں اور انہیں سے کوئی جیت پٹ اوٹھ کر ایک کتابچہ کی پیش کرتا ہی اور لوگوں سے دستخط کراتا ہی۔ پس جب ہم اپنے اہل وطن کی مستحی

اور ان کے خیالات اور بلند پروازیوں اور ان کے افکار کو اس وقت غور کرتے ہیں بلکہ  
 نہایت تعجب ہوتا ہے اور یقین ہوتا ہے کہ شکر خدا اب بہت جلد یہ قوم ترقی کرنے والی ہے  
 اور اس وقت بلکہ ایک اطمینان خاطر ہوتا ہے اور ان لوگوں کے خیالات کو غلط  
 سمجھنے لگتے ہیں جو ہمارے ہم وطنوں کو کاہل اور سست کہتے ہیں۔ لیکن تنقید اسکے  
 برعکس ہوتا ہے یعنی جب چند ماہ گزرتے ہیں اور ہم انتظار کرتے کرتے تک جاتی ہیں  
 کہ وہ دیکھتے بغیر آج ظہور میں آتی ہے یا کل تو معلوم ہوتا ہے کہ اس پر عمل آج ہے  
 نکل وہ وہ ایک خیالی بلاد تھا جسکے بڑے بڑے قاضیین حاضرین مجالس کے آگے بڑے  
 تکلف سے چن گئے تھے اور جبکہ ہر شخص بڑے بڑے لے لے کر سنا تھا اور وہ تو  
 حریص خان کا سا خواب تھا جسکی کبہ حقیقت نہیں تھی۔

ہمارے شہر میں ہی بہت سے بھینٹیں ملی اور رسالے اور اخبارات  
 بعض بعض ہمارے اہل وطن نے اپنے بلند خیالی اور عالی ہمتی کو کام لا کر جاری کئے اور  
 انہیں کوشش اور سعی حتی الامکان کی۔ مگر وہ چند روز بلکہ ایسے گم شدہ ہوئے کہ جنگلا  
 پتا بھی نہ لگا کہ کہاں پہنچے اور کہہ رہ گئے۔ میرے نزدیک انکی بربادی کا سبب وہی خیالات  
 فاسد ہوئے جنہوں نے اس بچاؤے حریص خان کو برباد کیا تھا یعنی اسنے بانیوں کے  
 داخلین میں ان کاموں کے شروع کرتے ہی وہ وہ عالی خیالات اور بندوبست ہفت طبعی  
 گزرتے گئے اور ان کے مجلسوں میں وہ وہ بلند آرا کا ڈبیر لگ گیا جسکا پورا ہونا ممکن نہ تھا  
 اور جسکا نتیجہ بقول شخصے طلب الكل فوت الكل یہ ہوا کہ اور دوسرے کاموں کی حرص میں  
 وہ کام جو شروع ہو گئے تھے اور جنہیں کچھ کچھ ترقی بھی ہو چلی تھی مثل حریص خان کے چلنے  
 ارادہ ہوں کر کے اپنے بنیاد سے گر پڑے اور پھر نہ بہہ ہوا اور نہ وہ۔

اب ہم جب واسطے تجاویز نوویں گئے ہیں جو ہمارے شہر میں آجکل

بعض بعض عالی بہت اشخاص کی کوششوں سے چل رہے ہیں اور جنہیں فی الواقع قوم کا بہت بڑا فائدہ ہے بشرطیکہ وہ کام چلا جاوے تو ہم ہر وقت خداوند تعالیٰ شانہ کے درگاہ میں دست بدعا رہتے ہیں اور اس سے التجا کرتے ہیں کہ اسے ہادی گم گشتگان تو اس کے بانیوں کو اس حرص کجی کے فساد سے بچا اور اس کے دماغوں کو تخیلات فاسد سے پاک رکھے اور اس لالچ کے دریا سے نکال جس میں وہ ڈوبتے ہوئے نظر آتے ہیں۔ ہم کو امید ہے کہ خداوند تعالیٰ اس حمار سے دماغ کو قبول فرما دے گا اور ان مجالس کے باقی اور ارکان اغراض موجودہ کے حصول میں کوشش کریں گے اور جن کاموں کے پیش یہ انجمنیں ظاہر ہوئے ہیں انہیں میں دل لگا کر کام کریں گے اور فضول حریص خاں کی طرح بڑے بڑے کاموں کی تمنا اور حرص میں اپنے دماغوں کو نہ بچاویں گے ورنہ ہم صاف کہے دیتے ہیں کہ ان نکاحی وہی نتیجہ ہو گا جو حریص خاں چلی والیسا ہوتا تھا کہ فنا فی اللہ ہو جاویں گے اور بعض فلاح قوم اور رفہ عام کے بربادی قوم اور تباہی عام قوم میں آویں گے۔

ماعتینا الا البلاغ۔ راقم محب قناعت

## اخلاق

### در مع گوئی

جب کسی کو فائدہ ان پہونچانے کی غرض سے جیوٹ بولا جاتا ہے تو اس حرکت سے نہایت درجہ کی بد نفسی اور شرارت ظاہر ہوتی ہے اور جب اپنے بچاؤ کے لئے جیوٹ بولا جاتا ہے تو اس سے بڑی تقصیر اور بزدلی معلوم ہوتی ہے۔ دونوں طرح سے جیوٹ بولنے والیسا کیا ہے ارادہ ہوتا ہے کہ جیوٹ بایں بنا کر دیکھا دیوے اور فریب سے لالچ اور شہادے۔ یقین جاسیے کہ چاہیں بے فائدہ کیونکہ ہم حکمت علی اور احتیاط سے کچھ عرصہ تک جیوٹ بول کر اپنا مطلب نکالیں اور اس بعد غلام



برنا اور کہیں لیکن اخیر میں کبھی نہ کبھی ہمیشہ چوٹ کھلی جاتا ہے اور جو کچھ از حد نفرت اور گلی در گلی کی پیشکار اس چوٹ کا نتیجہ ہوتی ہے اور اس کا بیان کرنا نہایت مشکل ہے۔

نہیں نہیں اس سے بھی بڑا بکریہ ہوتا ہے کہ جس قدر ہم نے چوٹ بول کر پیشتر اپنی مطلبوں کو نکالا تھا اور چھوٹے باتیں بنا کر لوگوں کی اتر پھین سنی تھیں اب اسی قدر زیادہ سخت اور شدید ہم پر ملامت اور ندامت کی بوجھار پڑتی ہے۔ جب سے ہمارا چوٹ کھلی تھا اور وقت سے کوئی ہمارا اعتبار نہیں کرتا ہے اور کوئی ہمارے ساتھ معاملہ لین دین کا نہیں کرتا ہے اور کوئی ہمارے پاس ہٹانے کا روادار نہیں ہوتا ہے کیونکہ ہر شخص چھوٹے آدمی سے مثل دشمن کے اجتناب کرتا ہے۔ یہاں تک اس کی بے اعتباری ہوئی ہے کہ خود بھی بات اور اسکے موافقین کو بوجھ وقت نہیں دیکھتی ہے کیونکہ ہمیشہ لوں اور سپر شہ کر سکتے ہیں اور اس کی بات کا یقین نہیں کرتے ہیں۔

ا۔ سو اسے اگر تم اتفاقاً دھوکے سے کسی قصور کے مرتکب ہو اور کوئی خطا تم سے ظہور میں آوے تو تم کو پاس ہے کہ تم اس خطا اور قصور کو چھوٹ بگو۔ ہرگز نہ چپاؤ۔ کیونکہ چھوٹ بولنا اس قصور کو اور دوہانا کر دیتا ہے اور چوٹ کو بڑھاتا ہے۔ وہ قصور اور خطا معافی کے قابل نہیں رہتی ہے۔ برخلاف اسکے جس خطا اور قصور کا اقرار عاجزی سے کیا جاتا ہے وہ آسانی سے معاف ہو جاتا ہے اور ایک چھوٹے سے قصور کے اقرار سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ ہم بڑے قصور سے بڑا ہیں۔ فقط

راقم محب حسین

تدبیر منزل

مکان کے آراستہ کرنا بیان

اگر تم مکان آراستہ کرنا چاہو تو شکوہ کرنا کہ تم کا اپنا رویہ

آراستگی میں صرف نیکو خواہ تمہارے پاس کم روپیہ ہو یا زیادہ۔ یہ خیال کر کے کہ فلان چیز بہت خوبصورت ہے اور فلان چیز بہت رزان ہے ضرورت چیزوں کو نہ خرید کرو۔ اس بارہ میں ڈاکٹر فرنیچر مکان صاحب کا اصول بہت خوب تھا۔ اور وہ یہ ہے کہ ملا کوئی شے سستی نہیں جسکی تمکو احتیاج نہیں، صرف بالفضل کی ضروری چیزوں کو خرید کرو۔ یہ بات صرف تجربے سے تم کہہ سکتے ہو کہ تمہارے گھر میں کس چیز کی ضرورت اور احتیاج ہوگی۔ اگر تم اپنا سب روپیہ صرف کر دو گے تو تمکو معلوم ہو گا کہ کتنے اون چیزوں کو خرید لیا ہے جسکی تمکو احتیاج نہیں تھی اور اب تمہارے پاس اون چیزوں کے خریدنے کے لئے روپیہ باقی نہیں رہا جسکی تمکو فی الحقیقت احتیاج ہے۔ اگر تمہارے پاس اس قدر کافی روپیہ ہو جس سے تم اپنے جمیشہ کے موافق ہر ضروری چیز خرید کر سکتے ہو تو اس روپیہ کو تم بالکل صرف نہ کر دو صرف یہ خیال کر کے کہ اتفاقاً وہ تمہارے ہاتھ آگیا ہے۔ شروع میں غریبی سے زندگی بسر کرو اور چون دولت پہنچ جاتی ہے تو تون آرام کے سامان میں بھی ترقی کرنا آسان ہوتا جاتا ہی اور اس کے معنی میں خوشی معلوم ہوتی ہے۔ لیکن روپیہ کا گشتا ہمیشہ تکلیف اور رنج کی بات ہے۔ آخر کار جو لوگ سچے عادل اور معزز ہیں وہ ان باتوں کو اعتدال کی نظر سے دیکھتے ہیں۔ چوڑے سے گھر کے بندوبست اور انتظام فرش و فرش میں وہ بھی قسم کا تکلف اور خوبصورتی اور نزاکت ہونا چاہتی ہے کہ بڑی بڑی گھروں کے بڑی بڑی سامان میں ہونی ہی یہ چوڑے چوڑے صفتین ہمیشہ تعریف اور عزت کے قابل ہیں اور اپنر ہمیشہ توجہ رکھنا چاہتے جو لوگ اپنی آمدنی سے زیادہ اس غرض سے خرچ رکھتے ہیں کہ انکی عزت ہو یا دوسروں کی آمد صرف کر کے اپنا فخر جتاتے ہیں وہ بے فائدہ رنج اور دکھ بڑھاتے ہیں۔ یہ ظاہری اور چوڑی بناوٹ ایک دھوکا ہے اور اس بناوٹ سے نہ اس کے بہت سے دوسرے ہوتے ہیں اور نہ اسکی نفرت بڑھتی ہے۔ نقطہ

راقم محب حسین

	زراعت	بقیہ مضمون زراعت
<p>تو وہ زمین نہایت عمدہ ہی اور اگر اوسکی بوبیل گئی ہو تو اوس بوبیل کو دیکھنا چاہئے اگر اوس میں ترشی یا کڑواہٹ یا کٹھن پن ہی تو اوس کے موافق حکم کریں اور اگر اس قسم کی بوؤں سے پاک ہو تو وہ زمین بہتر ہے لیکن اس مٹی کو نکالنے کے بعد آدھے کھیتے چکھنا چاہئے اگر اوس کا مزہ مثل اوس مٹی کے ہو جو گرم اور سرخ ہوتی ہے اور کھوؤں سے ٹھنکتی ہے جب وہ خشک ہو جاتی ہے تو وہ مٹی عمدہ ہے اور جو اوسکا مزہ کھار یا کڑوا یا کٹھن ہو تو اوس کے موافق حکم کرنا چاہئے۔</p> <p>ایک اور طریقہ امتحان کا یہ ہے کہ اوس مٹی میں سے ایک مٹی پر لیکو شیشے پانی میں ملا دیں اور ایک گھنٹہ رہنے دیں پھر کئی بار اوسکو گولین پھر چوڑ دین پھر ملا دیں پھر چوڑ دین اسطرح کئی بار کریں پھر اوس بانیکو چکھیں اگر اوس پانی کا مزہ اپنے حال پر باقی ہو تو وہ مٹی نہایت عمدہ ہے اور اگر اوسکا مزہ اگڑا جاوے تو وہ مٹی برسی رہے گی اور اس سے بہتر طریقہ یہ ہے کہ خوب گرم پانی میں جو شیریں ہو اوس مٹی کو گولین اور کئی دفعہ اوسکو ملا دیں اور چوڑ دین جب پانی ہنڈا ہو جاوے تو اوسکو پکرو گھیین جیسا مزہ ہو اوس کے موافق حکم لگا دیں ایک اور طریقہ امتحان کا یہ ہے کہ اوس گڑھے میں سے اچھی بہت سی مٹی نکالیں اور اوسکو سو گھیین اگر بوبیل اوسکی اوس مٹی کی سی ہو جسکا مزہ ملا ہوا ہو اور پاک صاف ہو تو وہ مٹی عمدہ ہے پھر جب سو گھین چکین تو اوسکا مزہ دیکھیں اسطرح کہ ایک برتن میں اوسکو رکھیں اور اوسپہ میٹھا پانی بارش کا ڈالیں اور خوب مٹی کو اوس میں گولین پھر جب مٹی نشین ہو جاوے اور صاف تھرا ہو پانی اوپر رہ جاوے تو اوسکو چکھیں بعد اوس کے جیسا مزہ معلوم ہو اوس کے موافق حکم کریں</p>		

اس لئے کہ مٹی کا مزہ اچھی طور سے معلوم ہے نہیں ہو سکتا جب تک پانی میں ملا کر اوسکو نہ چکھیں اور یہ بھی ضرور ہے کہ پانی صاف اور شیریں ہو اس لئے کہ اگر پانی میں کھارڑا یا اور کوئی سخت موجود ہوگی تو معلوم ہوگا کہ یہ مٹی کھاسے یا اوس صفت کی وجہ سے ہے جو پانی میں اتر کر بدبو دیتی ہے۔

ایک اور طرح کا امتحان اوس زمین کا جس میں زراعت نہ ہوں کرنا چاہئے کہ اوس میں کھٹ اور گھاس دیتے ہیں جو روئیدگی اوسکی قوت دار اور بہت اور گنجان بلند ہو وہ زمین بہت اچھی ہے اور جو روئیدگی اوسکی ایسی ہو وہ زمین اچھی نہیں ہے۔

قرنائی سے کہا ہے کہ بعض آدمی زمین کا امتحان دیکھنے سے کر لیتے ہیں اوس زمین کی روئیدگی سے اگرچہ ایک گھاس جو مانند مسوس اور عوچ اور شوک اور عیش وغیرہ کے بس اوسکی ایک شاخ یا ایک پچ کے پتی کو لیکر کوئین اور چکین اور اوس کے مڑکے اوسکے مجھنے کے مزے سے قیاس کریں جو اچھی زمین میں اوگی ہے اگر اوس کا مزہ اس کے موافق ہے تو وہ زمین اچھی ہے اور اگر اس کے خلاف ہو تو وہ زمین اچھی نہیں ہے قلات النہلیۃ میں لکھا ہے کہ امتحان اچھی اور بری زمین کا اوس گھاس سے کرنا چاہئے جو خود رو ہو۔

قرنائی نے کہا کہ کسی اوس زمین میں جو کھاری یا تر یا پانی میں ڈوبی ہوئی یا نم یا پکنی بہت پکنی ہوئی ہے یا قابض اور ترشش اور گرم اور بہت غلی اور بہت سخت اور بہت ترش میں جو عمدہ نہیں ہوتی ایسی خود رو گھاسیں اوگتی ہیں جکو لوگ درست نہیں کہتے ہریشل جلد اور افشین اور دونا اور قیصوم اور ہند بار برسی اور خربق اس کے زہر دہن میں سے ایک زہر ہے اور عوچ اور وغیرہ پس پتہ گھاسیں بری زمین میں اوگ آتی ہیں لیکن جو زمین گرم اور بدبودار ہو اوس میں کچھ نہیں اوگتا اور کھاری

لحم عوچ خاردار  
دھت کر لیتے ہیں  
دھت اور عیش نام ایک  
دھت لکھا کہ اچھی  
نماخے ہوتے ہیں اور  
نور کے لئے بہترین

بشور زمین میں عکس پیدا ہوتا ہے جبکہ شیل کہتے ہیں اور جو زمین طایم کم غنی والی ہو  
ادسین شیل اور قیصوم پیدا ہوتے ہیں۔

بنو شاد نے کہا کہ چکنی اور سخت ہوس زمین میں کبھی سوکس پیدا اور نرگس اور ایک  
قسم کی پیاز اور گئی ہے سینے وہ گھانین جو پہلے زمین میں رگین پیدا لیتی ہیں پھر جی  
نکالتے ہیں تو جب یہ گھانین نرم اور تر زمین میں ادگین تو معلوم ہوتا ہے کہ وہ زمین  
اچھی ہے اور پیداوار اسکی بہتری کے قریب ہو اور جو زمین نہایت سخت ہو اس میں  
ایک قسم کا کبر پیدا ہوتا ہے چوٹے پتوں کا اور کبھی نرمی قسم کی پیاز پیدا ہوتی جو کھو  
رومی میں اشک کہتے ہیں اور وہ چوٹے کی قافل ہوتی ہے فی الغور اور کبھی یہ پیاز  
اکس زمین پیدا ہوتی ہے جو بہت چمک دار ہو اور اسکی طبیعت گرم کے طرف  
مایل ہوتی ہے اور اسکا مزاج مٹی کے نسبت لکڑی سے زیادہ قریب ہوتا ہے اور  
اسیے زمین اکثر خشک پہاڑوں میں اور بڑے بڑے ٹیلوں میں ہوتی ہے اور  
کائناتوں دار درخت ادگاتی ہیں اور سخت ہوتی ہے ہموار اور پہاڑوں اور پہرہوں  
اور کائناتوں میں اور اکثر اس قسم کے درخت ان مقاموں میں اگتے ہیں جو کھو  
اور خشک ہوں اور دور ہوں نرمی سے حاصل کلام یہ ہے کہ اکثر گھانین نرمی  
میں خوب پیدا ہوتی ہیں اور اچھی طرح پہلے ہیں اور تیزی گھانین خشک مقاموں  
میں پیدا ہوتی ہیں جیسے بغل الفار جھکا بیان اور گدرا اسطیع جنگلی گھانین  
زمین میں پیدا ہوتی ہیں جو سالم ہو جو سے اسباب سے مگر شریٹ سے سالم ہونا ضرور  
ہوگا کیونکہ شریٹ اکثر جنگلوں میں ہوتی ہے اور بہت سے گھانین ایسی ہیں جنکو  
شریٹ موافق ہے اور وہ شور زمین میں ادگ آتی ہیں مگر کبھی ناتوان اور کم رو  
ہوتی ہیں اور کبھی زمین کے حال پر اسکی پیداوار سے استفادہ کیا جاتا ہے اور کبھی

جو گہرائی میں پیدا ہوتی ہیں اگر وہ کسی اور زمین میں پیدا ہوں تو معلوم ہوتا کہ اس زمین پر شوریہ غالب ہے اس طرح باریک لائنیں جیسے حرجو شولک البصر بھی کہتے ہیں جب وہ عمدہ زمین میں آگے آوے تو دلیل ہے اس بات کی کہ وہ زمین صاف ہو گئی ہے بلکہ کثرت اور نگرار زراعت کے یا اور کسی وجہ سے۔

### زمین کے اول قسموں کا بیان جو علاج اور تدبیر سے درست ہو سکتی ہیں

ان میں سے ایک وہ زمین ہے جو بہت چٹنی اور بوجھل ہو جو نرم ہوتی ہے اور آگے اور ترمی ہوتی ہے اکثر اس قسم کی زمین کا رنگ نایل یا سیاہی ہوتا ہے اور کبھی غلیظ بھی ہوتی ہے اور اس کے بعض اوصاف اوپر ذکر ہو چکے ہیں اس زمین کی اصلاح اس طرح ہو سکتی ہے کہ جب شدت کی گرمی ہو اور سوخت اور سین بل جلا دینا ہر سینی میں دوبار تاکہ ہر سہ ماہی میں وہ چھ سات مرتبہ اولٹ پلٹ کی جاوے اور یہ پتھر ہے ایسی زمین کے لئے پھر اس کی مٹی کو ٹی جاوے اور اولٹ سے جو مٹی کو باریک کر دینے میں اس کو سننے کے وجہ سے اس کی مٹی گرم ہو جاوے گی اور اس کی چٹنا بہت اونچے آوے گی اور آفتاب کی حرارت بھی اس کی چٹنائی کو دفع کرے گی تو اس کا بوجھل ہونا اور چٹنا پن جانا اور چٹنا پن جاتے رہنے سے یہ فرض نہیں ہے کہ بالکل اس کی چٹنا بہت جاتی رہے بلکہ جبکہ چٹنا بہت کم ہو جاوے اور سو اس کے ایسی زمین کا کوئی علاج نہیں ہے اس طرح جو زمین رقیق ہو اس کی رقت دور کر کے لئے علاج کرنا چاہئے اور یہ قریب قریب ہے چٹنی زمین کے اور شاید ہے اسکے وہ زمین جو ہمیشہ بسیمتی ہو جس کو عرفہ کہتے ہیں تو یہ قینون کہیں کی زمینیں ایک دوسرے کے مشابہ ہیں اور بعض خلافت کے جاتے ہیں کہتے ہیں رقیقہ و گھڑ زمین ہی جو ناک ہو اور بعض عرفہ کو رقیقہ کہتے ہیں۔ باقی آئندہ۔ نام و غیر

سترگیو لیرنے بابت استعمال ”سولین“ کے پڑ باجو روشنی کے کام میں لائے جاسکتی ہیں ایک شے ہے جو رال وار چیزوں میں سے بذریعہ قرینتی کے نکالی جاتی ہے۔ جن ملکوں میں درخت صنوبر کثرت ہوں وہاں یہ شے بہت زیادہ دست یاب ہو سکتی ہے۔ اس شے سے روشنی خوب شفاف اور تیز ہوتی ہے اور خرچ میں بھی کفایت ہوتی ہے۔

سلطنت اٹالیہ نے ارادہ مصمم کیا ہے کہ اس موسم گرما میں ایک جماعت بحرئی بحیرہ روم میں علمی تحقیقات کے لئے روانہ کی جاوے۔ مقام فلارنس میں پروفیسر بلیولی صاحب جو علم حیوانات میں ماہر ہیں ضرور بندوبست کر رہے ہیں۔ یہی صاحب اس جماعت کے اون کارروائیوں کی نگرانی کریں گے جو علم حیات کے متعلق ہوں گے۔ اور کپتان بیگنا گامی صاحب کے سپرد اس کام کا شعبہ طبعی ہوگا۔ اور وہ جہاز پر حکومت بھی کریں گے۔ امید ہے کہ اس علمی تحقیقات کے نتیجے میں کارآمد ہونگے کیونکہ اب تک کسی تحقیقات اس دریا کے ظہور میں نہیں آئے سوائے اسکے کہ ۱۸۰۰ء میں جہانچاقیصر مہند جسکا نام پورکیو پائین تھا اسپین توڑا سا دورہ کیا تھا۔

## رسید زرا از حضرات خریداران معظم

مولوی آغا میرزا صاحب دستار حضرت بندگان خضر پر نور دام اقبالہم سے  
 ڈاکٹر محمد حیدر صاحب ولد ڈاکٹر محمد اشرف صاحب مرحوم سے  
 میر اکبر علی صاحب کارپرداز نواب نظام یار جنگ بہادر دام اقبالہم سے

مولوی سید محمد ابراہیم صاحب و اعظم صدر مدرس مدرسہ اعظم  
 مستزاد ساجی و ادایہامی صاحب مترجم و فخر نظم و نسق سرکار  
 بنشی محمد قادر حسن خان صاحب سرپرستہ دار دفتر ناظم تعمیرات و  
 معتد صدر البیام متفرقات علاقہ تعمیرات و مصفاے  
 سید غلام امراشد شاہ صاحب اول متعلقہ از ضلع ناگر کرنول  
 محمد حسین خان صاحب نیاز می ہتہم کو ترالی ضلع شورا پور  
 حافظ عبد الرحمن صاحب وکیل  
 مولوی غلام علی صاحب قریشی مدد کار متعلقہ از اطراف بلدہ  
 خواجہ غلام علی صاحب تاجر و شالہ



## فہرست مضامین

مضمون	تمام مضمون نگار یا مولف	صفحہ
طب -		
طب	والدین کی عمر میں فرق اولاد پر کیا اثر رکھتا ہے۔ حافظ مخدوم الدین صاحب	۲۶۹
حفظ صحت -		
بقیہ مضمون باقی -	محب حسین	۲۷۳
اخلاق -		
مذہب و اخلاق -	ایضاً	۲۸۰
فلسفہ -		
فوائد فلسفہ -	مولوی جمال الدین صاحب حسینی	۲۹۵
ریویو -		

ریویو مولوی وحید الزمان صاحب

۱۔ ہیضہ یا وبا سے محفوظ رہنے کے خاص خاص قاعدے  
 ۲۔ سب سے زیادہ ضروری یہ بات ہے کہ جب ہیضہ ہو تو فوراً ڈاکٹر یا حکیم سے  
 رجوع کرنا چاہئے اور علیٰ ہذا تمام بی ریون مین ہی بات لازم ہے۔ کیونکہ ذرا ذرا  
 بیمار یاں اور ملا لیتے بے پروا ہی سے بہت بڑے بڑے سخت اور ہلکے مرض ہر جاہلین  
 ۳۔ اگر ذرا ہی پیٹ مین کی طرح کا نقش معلوم ہو تو فوراً اس کا علاج کرنا چاہئے۔  
 اس تدبیر سے مرض بایا ہیضہ کا اثر بہت جلد رُک جاتا ہے۔

۳۔ ہر طرح کی غلاظت کو خواہ وہ حیوانی ہو یا نباتی بہت جلد آباؤن سے دور  
 پھارنا چاہئے۔ مثلاً ذیج۔ جانوروں کی سکونت اور تمام غلاظتوں کو مکانات سے  
 دور رکھنا چاہئے۔

۴۴ کھول ہوئیں موریوں اور بدرون کو ہوشیاری تمام اور اکثر صاف کرنا  
اور دھونا چاہئے۔

۴۵ ملافون کے اندر اور باہر کی زمین کو ایسا ڈالو کرنا چاہئے کہ تمام ملافون  
اور میل پانی بہہ جاوے۔

۴۶ مکان کے اندر اور باہر سے اون پردوں کو دور کرنا چاہئے جو ہوا کو بند  
ہر روز تمام کمرے یا دالافون اور کوٹھریوں کے دروازوں اور کھڑکیوں کو  
کھول دینا چاہئے تاکہ تروتازہ ہوا زمین داخل ہو جاوے۔ اور یہ عمل دوپہر کے وقت  
کرنا چاہئے جو وقت اکثر گرم ہوا میں نشکی ہوتی ہے۔

۴۷ بھوس پانی کے خشک پکڑے سے روزمرہ مکان کی چیزوں کو صاف کرنا چاہئے۔  
۴۸ زیادہ تھکاوٹ اور سردی اور تری سے خصوصاً رات کے وقت بچنا چاہئے۔

۴۹ جب جسم گرم ہوا اور پسینا آ رہا ہو خصوصاً جب محنت سے تھک گئے ہو تو قدرتنا شربت  
یہو یا تھنڈا پانی وغیرہ پینا چاہئے۔ ۵۰ پہل بھاری اور ترکاریوں وغیرہ خصوصاً ایسے  
پھلوں کو استعمال نہ کرو جو سرد ہوں اور زمین ایسے زیادہ ہو۔ ۵۱ نیز شرابیوں اور قمار کو  
بشرط استعمال نہ کرو۔ ۵۲ غریبی کھانوں اور فیصل چیزوں کے استعمال سے پرہیز کرو

اور میلے پانی کو کھانے اور پینے کے کام میں نہ لاؤ۔ ۵۳ ترک پڑوں کو نہ پینا چاہئے اور  
تھوڑے کپڑے یعنی اس قدر کم جن سے جسم کی حرارت قوی تر ہے پینا چاہئے۔ ۵۴ غلابین  
یا دانی کپڑے کی پٹی پیٹ پر باندھے رہنا چاہئے۔ ۵۵ جسمانی صفائی اچھی طرح سے  
رہنا چاہئے۔ ۵۶ جس امر سے قوی بنی یا روحانی میں اضمحلال پیدا ہوا دوسرے

پرہیز کرنا چاہئے اور سخت گرمی اور سردی سے بچنا چاہئے۔ ۵۷ مکانوں اور کمرے  
کے اندر لوگوں کا مجمع نہ ہونا چاہئے۔ ۵۸ پست اور مرطوب جگہوں پر سونا نہیں چاہئے  
۵۹ سونے کے کمرے میں یا اون کے قریب رات بھر آگ رکھنا چاہئے۔ کیونکہ  
ہیضہ اکثر رات کے وقت خاص کر تری یا سردی جب ہو تو خوف ناگ ہوتا ہے۔

۵۱ بہت دور پر دفن کرنا باجاء ہوتا ہے۔  
۵۲ سکنیا چاہئے اور گرمیوں میں نہ رہنا چاہئے۔ ۵۳ سردیوں میں گرمی  
۵۴ ہاؤس اور برسات میں تمام کھانا اور پینے کی چیزیں کھانے سے

## طب

### والدین کی عمر میں فرق اولاد پر کیا اثر رکھتا ہے

قدرتی قاعدہ ہے کہ ہم عمر ہم عمر کے طرف بالطبع میل کرتا ہے اور نو باہمی محبت سے نہایت خوش ہونے میں دیکھ سیکھ کی باتیں دل کو ہلک کر لیتے ہیں اور پرشیدہ راز بھی ایک دوسرے سے بیان کرتے ہیں تاہل نہیں کرتے۔ نوجوانوں کی مجالس میں اگر دو کم سن لڑکے بیٹھے ہوں تو انکی افسردہ دلی اور سراسیمہ حالت سے ہمیں یقین ہوتا ہے کہ بچوں کو جو انوں کی صحبت دلی مسرت نصیب نہیں ہوتی بلکہ بنزلہ قیدیوں کے انکی دلی آرزو بھی ہوتی ہے کہ جس طرح ہو رہائی پائیں اور جھنجھوٹ میں چل کر کیلیں اور کو دین سے بڑا القیاس پہننے لگیں یا تجربہ کیا ہے (کسی صاحب کو اس سے انکار نہ ہو گا) کہ اگر کسی سن آدمی کو ایسے محفل میں بلایا جائے جسکے کل نمبر نوجوان ہوں تو غالباً شیخ صاحب عذر معذرت کر کے پیچھا چوڑا لگے اور جو کسی لڑکا سے آپ شامل ہو گئے تو ایک دو گھنٹہ سے زیادہ نہ بیٹھیں گے وجہ اسکی یہی ہے کہ مناسبت اور موافقت ہونے کے سبب باہمی میل جول سے فریقین کو فرحت اور خوشی حاصل نہیں ہوتی اور یہ قدرتی قاعدہ ہے کیسا بنا یا ہوا نہیں کیونکہ ہم دیکھتے ہیں کہ شیرخوار بچہ جو اپنے والد کے آغوش سے باہر نہیں نکلتا جب اپنے ہم جنس کو دیکھ لیتا ہے تو بلا تحریک اسکے پاس جانیکی کوشش کرتا ہے یہ چاہتا ہے کہ دوسرا بچہ اسکے ساتھ آکر کھیلے اور یہ ایسی کافی نظیر ہے کہ منطقی و لائق سے اسکے ثابت کر نیکی حاجت نہیں —

خصوصاً اہل ہنر و مین جب لڑکی یا لڑکے کی شادی کیجاتی ہے تو باپ عمر کا چھٹا لگانا نہیں کہتے اور اس بے اعتیادلی سے نہ صرف گناہوں کی ترغیب ہوتی ہے بلکہ

ایسے میان بی بی کی اولاد میں بچی عمر میں بہت فرق ہو سکتے نقص رہ جاتے ہیں اور  
کئے بیمار بچوں کی اس تعداد انہیں موجود رہتی ہے۔ ہم روزمرہ دیکھتے ہیں کہ جالبینس  
پچاس سال کے عمر کے آدمی بارہ چودہ برس کے لڑکیوں سے شادی کر لیتے ہیں  
نہ لڑکی کی والدین کو اپنے عزت و حرمت کا خیال ہوتا ہے نہ وہ لہا کو اپنے عمر و فوت کا  
کی غرض جانہیں آنکھیں بند کر کے شادی کی۔ ہم و رسوم خوشی پر سے کر لیتے ہیں اور وہ  
دولہن کی خوشنودی کا خیال سیکو نہیں ہوتا لڑکی کے والدین تو ایسے آنکھیں بند کر لیتے ہیں  
کہ الامان انکے دل میں تو ذرا خوف خدا اور ذہین اٹھنا بھی نہیں دیتے کہ اس مقصود کو  
اس پر کھن سے کیا نسبت ہو اور یہ کیونکہ اپنی زندگی خوشی پر لگی اور مقصود کو کیونکہ  
اگر کہہ کہن کی صحبت پسند آئیگی کیا تاب کا یہی فرض ہے کہ اپنے بچہ پر سن لڑکی کو ایک  
عمر رسیدہ آدمی کے گلے منڈھ دین۔ کیا بچہ انہوں نے اپنے زعم میں فرائض مادری  
و پدری سے فراغت حاصل کی۔ کیا انہوں نے آج خالق کا مشا پورا کیا اور اپنے حقوق  
سبکدوش ہوئے۔ نہیں ہرگز نہیں۔ یہ شادی خبیث بلکہ والدین نے اپنی باتوں  
عزیز بیٹی کو ایسی سزا دی جو سزا دائم الجس سے کہی درجہ بڑھ کر ہے۔ اس شادی کا  
چہلا چل یہ ہوگا کہ میان بی بی میں نا اتفاقی ہوگی بی بی میان کی صورت دیکھہ میکہ میں ہوگا  
رہنابند کر لگی لیکن سسرال کی ان کی سختی چوڑی منظور نہ کر لگی میان کہہ ویران دیکھہ  
سر پر مٹین گے اور قسمت کو روٹینگے اور والدین کی آنکھیں کھینکے (جو صاحب شرم دیا  
ہوے تھا اور اپنی نادانی پر افسوس کھینکے غرض دونوں گہروں میں ساری عمر بھی رونا  
چینا رہیگا۔ اگر لڑکی ذرا عقلمند ہوئی تو اور اسنے یہ سہجہ لیا کہ نسبت کا لہا تو ملگا اب بجز صبر و  
پہن یہ نہ بچو رہا نہیں کہ قبل از موت ڈسے جس طرح ہوا ب سسرال ہی میں گزارا کرنا میرے  
میں میں بیتر ہے تو تو میان کی خوش نصیبی نہیں چاہئے (ایسے خوش نصیب بہت کم ہوتے ہیں)

کو بی بی کو میان سے دلی محبت نہوگی اور نہ میان کو حقیقی خوشی نصیب ہوگی تو بھی اُس شخص کی چند روزہ زندگی پہلے کے نسبت چہین سے گزریگی اب اگر میان صاحب کے خوشے و رست ہوئے تو جیون میمون کئے دن کٹ جاوینگا۔ نہ ایسی قیامت برپا ہوگی کہ میان اپنے پسینہ میں آپ ہی ذوب مریگے گہر گہرائی جو اندوی کا چرچا بدکھانے ستر سے میان بی بی میں جنگ و جدل شروع ہوگا سسرال تک بھر ہو چکے گی رفیق و آشنا طاقت کر سیتے اور علاج و معالجہ کی صلاح دینگے اگر باوصف عقلمندی کے بی بی پاکدامن ہوئی تو جنگ و جدل پر ہی خیر گزریگی ورنہ ما باپ اور خاوند سب کی عزت خاک میں مچائیگی۔ اگر خرمی قسمت سے بی بی میں عقل اور پاکدامنی دو نوجوہر ہوئے (کلجک میں یہ خوبیان کہاں لیکن فرض کیجئے) تو حملہ کی عورتیں اولاد کی واسطے اس نیک بخت کو کچھ کچھ نجوہر بن بلائیں گے آخر کو صحبت کا اثر بہت بڑا ہوتا ہے امید نہیں کہ وہ ناخوہرہ کا رشتہ پہلے سیرت اور چلنے پر قائم رہے اور جب وہ دو جوہر اوس میں غریبے نوجوہر خرابیاں اس عورت سے ظاہر ہونگی انکی اشریح کی ضرورت نہیں (کیونکہ ہمارے مضمون انہیں تعلق نہیں) قطع نظر ان سب میں اب کے اگر ہم عورت کو بے عیب فرض کریں اور اس بات کا بھی تصور کریں کہ خدا کی عنایت سے شیخ صاحب کے گہر میں بال بچہ پیدا ہوئے تو اس حالت میں اولاد کی صحت میں جو جنس ظاہر ہوئے انکی تفصیل ہم ذیل میں نذر ناظرین کرتے ہیں۔

واضح رہے کہ کبر سن کے باعث حسب قاعدہ جیسے ہر قوت میں ضعف واقع ہوتا ہے ویسے ہی مرد کی تخم کی عددگی (یعنی منی کی) اور قوت گہٹ جاتی ہے اور اس گیشیل تخم سے جب کچھ پیدا ہوتا ہے (خواہ لڑکی ہو یا لڑکا) وہ بھی ناقص۔ چاہے ایسے بچوں کی پرورش اور حفاظت میں زیادہ سے زیادہ کوشش کیوں نہ کی جاسی

مگر اسکے جسم کی بالیدگی اور قوتوں کی ترقی ایسی وہی اور سست ہوتی ہے جیسے خشک اور دیران زمین کے پودہ کی ہو اگر ترقی ہو جو اس نے گرمی و سردی سے مرہا جانا اور زرد ہو جانا ہے اور ایک دن بانی نہ مٹنے کی باعث اسکے پتے جڑ جاتے ہیں اور سب کچھ لکڑیوں کے سوا کچھ نظر نہیں آتا۔ یہی حالت بوڑھوں کے اولاد کی ہوتی ہے اول تو مشائخ کی اولاد نہ مینہ کم ہوتی ہے اور جو ہوس بھی (خواہ نہ ہو یا مادہ) وہ جنم روگی اور بالکل نفیہ دوم ایسے والدین کے بچے جنکے عمر میں فرق ہو اکثر مرض خفاہیر میں جلد تر مبتلا ہو جاتے ہیں اور یہ نقص عمر میں زیادہ فرق ہونیکے سبب پیدا ہوتی خدا ہمارے ہموطنوں کو دور اندیشی اور سوچ و غما کرے اور ہدایت کرے کہ وہ ایسے رسم و رواج کی ترک کرنیکی بدل کو کشش کرین جسین انکا اور انکی اولاد کا صریح نقصان ہے اس موقع پر ہم مرد و عورت کی عمر میں تناسب بھی بیان کرنا مناسب سمجھتے ہیں تاکہ عوام کو پورا پورا فائدہ حاصل ہو۔ اگرچہ تعین عمر کی بارہ میں حکیموں نے زیادہ سہی نہیں کیا مگر تجربہ اور دیگر امور کے لحاظ سے معلوم ہوتا ہے کہ مرد و عورت کی عمر میں قرب بہتر ہے لیکن ایسا قرب جو مساوات کا حکم رکھتا ہو مناسب نہیں ہر حال عورت کی عمر مرد سے ۵-۶ سال کم اور مرد کی عمر عورت سے ہمیشہ کیقد زیادہ ہونی چاہتی مثلاً مرد کی عمر اگر بیس سال کی ہو تو عورت کی عمر ۵ سال کی ہونی چاہئے اور جو اس اندازہ سے ایک آدھ سال کی کمی بیشی ہو جامی تو بھی مضائقہ نہیں لیکن دو گنا فرق یا اس سے کیقد کم کسی صورت میں جائز نہیں۔ اخیر میں ہم مسلمان بھائیوں سے بھی درخواست کرتے ہیں کہ وہ اس مفید فائدہ پابندی لازمی سمجھیں اور اپنے بھائیوں کی بیروی چوڑ دین (منقول مسلمانوں میں خصوصاً دو لحاظ ہیں کی عمر کا لحاظ نہیں کیا جاتا) بان اگر کسی مفید کام میں انکی تقلید کریں مضائقہ نہیں فقط راقم حافظ محمد الدین ایڈیٹنگ پور پرائسز حافظ صحت لاہور

## خط صحت

## بقیہ مضمون پانی

اب ہم پانی کو اون جگہوں کے اعتبار سے ملحدہ علیحدہ بیان کر سکتے ہیں جہاں سے وہ لائے جاتے ہیں اور ہر ایک مقام کے پانے کے خوبان اور مغزین ترتیب وار مندرج ذیل کر سکتے ہیں۔

بارش پانی جیسا کہ لے کے ایک بہت بڑا وسیلہ ہے۔ جتنے دریا ہیں وہ سمندر میں گرتے ہیں اور اسپر کسی سمندر خوب پر نہیں ہو جاتا ہے۔ اسکا سبب یہ ہے کہ چنان سے دریا جاری ہوتے ہیں پھر وہ مین واپس جاتے ہیں۔

جب آفتاب کی شعاعیں پانی پر پڑتی ہیں تو ادنیٰ گرمی سے پانی بخیر بخار اور بڑھتا ہی اور پہاڑ پر جا کر بادل اور برف اور اس کی شکل میں تبدیل ہو جاتا ہے اور زمین پر گر جاتا ہے۔ جب پانی برساتا ہے تو بہت سا دریاؤں اور تالابوں اور ندی نالوں میں بھج جاتا ہے اور بہت سا زمین میں جذب ہو جاتا ہے اور زمین کو تر کر رہا ہے اور کنوؤں اور چشموں کو تر فی دیتا ہے۔ چنان بہت سردی ہو جاتی ہے جیسے کہ کوہ ہمالہ کی چوٹی ہے وہاں پانی برف کی شکل میں آسمان سے آتا ہے اور گرمیوں کے موسم میں پگھلتا برسات کے دنوں میں غمی نائے چڑھ جاتے ہیں دریا غلیانی ہو جاتی ہے اور کنوے اور چشمے پر وہ جاتے ہیں اور گرمیوں کے موسم میں دریا اور تالاب اتر جاتے ہیں بلکہ سخت گرمیوں میں بالکل خشک ہو جاتے ہیں۔

پس اسطرح سے پانی پگھل کر کہا یا کرتا ہے اور بار بار گھوما کرتا ہے یعنی جب پانی برساتا ہے تو وہ ذریعہ دریاؤں کے سمندر میں جاتا ہے اور پھر وہاں سے نکال کر ہو کر اور بڑھتا ہے اور اوپر سے زمین پر گر جاتا ہے اور وہاں سے پھر دریا

پانی کو بیان اعتبار سے لکھنا

پیش پانی

۱۲ لے اور ندی کے وسیلہ سے سمندر میں جاتا ہے۔

تمام قسم کے پانیوں سے جو اپنی طبعی حالت میں پانی جاتے ہیں آب  
ہیران نہایت صاف اور پاکیزہ ہوتا ہے۔ لیکن جب وہ پہلے آسمان سے آتا ہے تو مکانوں  
کی چھتوں اور زمین پر گرنا ہی اور وہ ان سے براہ پرنا ملوں اور موریوں اور نلوں کے  
مکانوں اور ریاضوں میں جاتا ہے اور وہ ان میں جمع ہوتا ہے۔ اس صورت میں امداد  
طرکی غلاطت اور کسافت پانی میں مل جاتی ہیں جو اس کے راہ میں واقع ہوتی ہیں۔  
اس واسطے بارش کا صاف پانی لینے کے لئے صاف اور پاکیزہ برتن رکھ دین اور پانی  
سیدھا زمین آتا ہے۔ اس پر بھی اس پانی میں جو آسمان سے سیدھا صاف  
برتنوں میں آتا ہے اور اوس میں کسی غلاطت نہیں ہوتی ہے کاربونک ایسڈ شریک  
اور جب پانی برستا ہے تو وہ کرہ ہوا میں سے کاربونک ایسڈ کو جذب کر لیتا ہے۔  
جراثیم کے پانی میں چھوٹے چھوٹے ذرات ٹنگ کے بھی پائی جاتے ہیں جس میں نوسا  
شریک ہوتا ہے اور جو پانی سمندر کے قریب برستا ہے اور زمین عام ٹنگ بھی محلول ہوتا ہے  
جو پانی بادلوں کے بہت گرج اور کڑک کے ساتھ برستا ہے اور زمین شورہ کا تیزاب  
بہت قلیل مقدار میں پایا جاتا ہے اور غالباً یہ شورہ کا تیزاب کرہ ہوا کے قوت برقی  
کی وجہ سے پیدا ہو جاتا ہے۔

شیخ بوعلی سینا بھی اپنے کتاب قانون میں بارش کے پانی کو  
تمام دوسرے قسم کے پانیوں پر ترجیح دیتا ہے اور کہتا ہے کہ وہ عمدہ پانی کے قسم سے  
آب حیات ہے خود مشاگر میون میں برے گرجتے ہوئے بادل سے اور جو پانی ایسی  
بدلی سے برے جگہ ساتھ سخت ہوا میں چلتی ہیں اس کے بخار میں کدورت ہوتی ہے  
اور جو پانی ایسے ابر سے ٹپکتا ہے اور زمین بھی کدورت ہوتی ہے پس جو پانی اس سے



غالبہ نہیں ہوتا بلکہ مشوش ہوتا ہے۔ عفونت آب باران میں بہت جلد آجاتی ہے۔ اگرچہ یہ پانی صحت کے لیے بہتر ہے اسکی وجہ یہ ہے کہ چونکہ رقت اس میں زیادہ ہوتی ہے مفید ہوا اور ارضی اسپین جلد اثر کرتا ہوا اور اسکی عفونت سے اگر استعمال کیا جاوے بعض اخلاط پیدا ہوتے ہیں اور اوزار و سینہ کو بہت ضرر کرتا ہے۔ ایک قوم نے جلد متعفن ہونے سے تجویز کیا ہے کہ اسکی پیدائش ایسے مقامات سے ہوتی ہے جو مختلف رطوبات سے اوسٹنے ہیں اور اگر کبھی بات صحیح ہو تو آب باران لایق خدمت کے ہو اور عمدہ اقسام میں شمار کیا جاوے بلکہ سبب یہی ہے کہ اسکی جو ہرین لطافت زیادہ ہوتی ہے اور جو ہر لطیف کا قوام قابلیت انفصالی کی زیادہ رکھتا ہے۔ اگر آب باران کو آگ پر چڑھا کر جوش دین پر عفونت کو کم قبول کرتا ہے۔ اگر ترمش چیزیں کھائی جائیں اور آب باران کے پینے کی ضرورت ہو تو قابل خدمت ہے تو اسوقت اسکے ضرر سے امان ہوتی ہے۔

بارش کے پانی کے بعد دریا کا پانی صاف ہوتا ہے۔ اکثر شہرے بڑے دریاؤں میں اچھا پانی ہوتا ہے۔ برسات کے دنوں میں انکسار پانی عیش اسکے کہ بذریعہ آب باران انہیں مٹی پیکر جاتی ہے گندلا ہو جاتا ہے۔ جبہ گندلا پانی کچھ دیر برتن میں رکھنے سے صاف ہو جاتا ہے اور اسکا میل تہ نشین ہو جاتا ہے۔ مگر اسکی پیکری ڈھنسنے سے ایسا پانی بدمصاف ہو جاتا ہے۔ جو پانی جبکون اور ولد لون میں سے بہکے آتا ہے اس میں اکثر ترے ہوئے تھات اور دیگر مردہ چیزیں شامل ہو جاتی ہیں اگرچہ وہ بظاہر صاف اور پاکیزہ دیکھائی دیتا ہے اور ایسے پانی پینے سے بیمار اکثر پیدا ہوتا ہے۔ اگر کسی کو ایسا پانی پینے کا اتفاق ہو اور اسکو کوئی دوسرا پانی میسر نہ آوے تو چاہئے کہ اس قسم کے پانی کو جوش دے تاکہ اسکا زہر

سب دفع ہو جاوے۔

دریا کا پانی کپڑے دھونے اور جانوروں کو نہلانے سے خراب  
ہو جاتا ہے جس جگہ سے پینے کے واسطے پانی لیا جاوے اس جگہ پر کپڑے  
دھونے اور جانوروں کو نہلانے کی سخت ممانعت کرنا چاہیئے۔ بلکہ کپڑے دھونے  
وغیرہ کے لئے ایسی جگہ مقرر کرنا چاہیئے جو بہت دور پر اوس طرف کر جو جدھر  
دریا بہتا ہے اس واسطے کہ اونکی غلاطت او دھیر ہیکر چلے جاوے اور ہر طرف نہیں آگئی  
اکثر لوگ دریا کے کناروں اور اس کے متصل باغیانہ میں تھیں  
اور بارش کا پانی اس غلاطت کو بہا کر دریا میں لے جاتا ہے۔ مردوں کو دریا میں ڈالنا  
اور اکثر اون لوگوں کی لاشیں بھی دریا میں ڈالی جاتی ہیں جو بعارضہ متعدی یعنی  
ہیضہ اور چیچک مرے ہیں اور بہت لوگ اپنے مردوں کو جلا کر اونکی راکھ کو دریا  
میں بہاتے ہیں۔ اور اکثر دریاؤں کو لوگ تمام غلاطت اور کسالت ڈالنے کی جگہ  
خیال کر رہے ہیں۔ اور علاوہ ازیں شہر کی موریالی اور قصاب خانوں اور چٹو کے  
کارخانوں کی کسالتیں سب دریا میں ہیکر جاتی ہیں۔

اسطرح سے بڑے بڑے دریا غراب ہو جاتے ہیں اور بہت بڑا  
نقصان جب ہوتا ہے کہ ایک بہت چڑھا چشمہ ہو جس کا پانی مینا ہو اور وہ ان اس قسم کی  
غلاطت اور کسالت پائی جائیں۔ پینا پانی جو اس کے وسیلہ سے آہستہ آہستہ غلو  
کساف ہوتا رہتا ہے۔ اس واسطے لازم ہے کہ دریا کے پانی کو صاف رکھنے کے لئے  
مردیرین کچا دین ورنہ صد ہا امراض پیدا ہو کر اس مقام کے باشندوں کو ہلاک کرتے  
اس شہر حیدر آباد وکین میں بھی جواکب خشک ملک ہے ایک چوڑا  
نہی جاکو موسیٰ نہی کہتے ہیں بیچ آگاہی میں ہو کر بار بار دیکھا ہے۔ یہ نہی ہمیشہ

رہتی ہے اور کہیں کہیں ذرا ذرا سا پانی نظر آتا ہے لیکن جب بارش ہوتی ہے تو ایک بار کی بہ پانی سے پر ہو جاتی ہے اور وہ ایک دن خوب جوش داتی ہے بلکہ کبھی کبھی ایسا بھی دیکھا گیا ہے کہ بید ہی چند ساعت کے وہ اتر جاتی ہے۔ اس ندی کا پانی پینے اور پکانے کے کام کا ہرگز نہیں اور نہ لوگ اس کو اس معرّف میں لاتے ہیں۔ یہ ندی معادن غلاطت اور کسافت ہے۔ لوگ بیچ آبادی میں اس کے کناروں پر پچاسے پہرتے ہیں اور وہیڑ اور چار اپنے مردوں کو اس کے کناروں پر کچھ زمین کہو کر کاڑتے ہیں۔ اور دوسری قومیں اپنے مردوں کو یہاں جلاتے ہیں اور مسلمانوں کے چند قبرستان بھی اس کے قریب ہیں۔ اور اکثر شہر کی غلاطت اور کسافت بھی یہاں ڈالی جاتی ہے اور شہر کے بڑے بڑے بدر و دین جی یہاں اگر اس میں شامل ہوتی ہیں۔ غرضیکہ اس کے کناروں پر جو بیچ آبادی میں واقع ہیں تمام کٹافین اور سڑکی ہوئی چیزیں جمع رہتی ہیں اس واسطے کہ بہ ندی مثل جہنا اور گنگا کے معینی اور پر از آب نہیں جو تمام پہیلی چیزوں کو بہا کر لیجاوے۔

پس جب یہ معلوم ہوا کہ یہ تمام غلاطتیں اس کے کناروں پر آبادی کے بیچ میں پسند نہ ہوتے رہتے ہیں اور بہت کم بہر جلاتے ہیں تو صاف ظاہر ہے کہ وہ تری کے ذریعہ سے بہت جلد سڑ گئے اور انہیں سے طرح طرح کی خراب گیسیں یا ہوائیں مثل کاربونک ایسڈ۔ سلفیٹ۔ ہائیڈروجن۔ فاسفرس اور دیگر چیزیں مضر صحت انسان پیدا ہونگے اور وہ کرہ ہوا کو بہت متعفن اور خراب کر دیں گے جس کا نتیجہ امراض و بائی اور دیگر امراض متعدی کا پیدا ہونا نکلے گا اور صد ہا آدمیوں کی جانوں اور صحت میں غلٹ آوے گا۔ اس واسطے مناسب ہے کہ جہاں تک ممکن ہو اس سے کناروں پر شہر کے انس یا کسی قسم کا کوڑا کرکٹ وغیرہ نہ پڑے تاکہ



ہونا چاہئے۔ جو کپڑے غلیظ اور میلے پانی میں دھوئے جاتے ہیں وہ انسان کی صحت کو مضر ہوتے ہیں۔ جیسا کہ صاف پانی انسان کے لئے ضروری ہی ہے طبع وہ جانوروں کے لئے بھی مفید ہے۔ جانور اکثر برسے پانی کی وجہ سے امراض مختلف مثل کرم وغیرہ میں مبتلا ہو جاتے ہیں۔

دریاؤں اور تالابوں کے کنارے چھوٹے چھوٹے کنوے کہو دے سے اکثر اچھا پانی دست یاب ہوتا ہے اور پانی زمین میں چھن کر انہیں گھاٹی شیخ برعلی سیما اپنی کتاب قانون میں کہتا ہے کہ بہتر قسم پانی کی چشمہ کا پانی ہے۔ مگر سب طرح کے چشمہ کا پانی افضل نہیں ہے بلکہ اوس زمین کا چشمہ جو زمین سنگ لاخ ہو جسکی مٹی پر کوئی حالت اور کیفیت غریب ایسی غالب ہو جو پانی میں اثر کرے یا زمین پتھر کی ہو کہ اوس میں قابلیت عذرت ارضی کی ہو مگر زمین سنگ لاخ کا چشمہ سنگی زمین سے بہتر ہے پھر ہر ایک زمین سنگ لاخ کا چشمہ بھی بہتر نہیں ہے بلکہ وہ چشمہ دیکھا پانی جاری ہو۔ پھر ہر ایک چشمہ جاری بھی زمین سنگ لاخ کا اچھا نہیں ہے بلکہ اوس زمین سنگ لاخ کا جاری چشمہ جسپر دھوپ پڑتی ہو اور چوکے سامنے کھلا ہو اس صورت میں چشمہ جاری ایک فضیلت حاصل کرتا ہے اور جو چشمہ جاری ہو بلکہ راکھ ہو دھوکہ مو اچیت آفتاب اور مٹی سے ایسی ردارت حاصل ہوتی ہے کہ اگر اوس پر دھوپ نہ پڑے اور ہوا اوس تک نہ پہنچے اتنی ردارت نہیں ہوتی ہے۔

یہ بھی جانتا ضرور ہے کہ جو چشمے مٹی پر جاری ہوں اونکا پانی اون چشموں سے بہتر ہوتا ہے جو پتھروں پر جاری ہوں اسلئے کہ مٹی پانی کو صاف کر دیتی ہے۔ نئی آئندہ۔۔۔ محب حسین

## اخلاق

## قانون سخن

جب ہم تنہائی میں بیٹھ کر کسی اپنے قوم کے اخلاق اور عادات پر غور کرتے ہیں اور اس کے اخلاق اور برتاؤ کو دوسرے قوموں کے عادات اور افکار سے مقابلہ کر کے دیکھتے ہیں تو ہمارے زمین اور آسمان کا فرق معلوم ہوتا ہے اور ایک آہ سرد دل پر زردست بے ساختہ اڑھتی ہے اور زبان پہ بے ہوا افسوس کا لفظ آتا ہے اور دلین خیالی آتا ہے کہ یا تو کسی زمانہ میں ہم تہذیب اخلاق نیک عادات - شایستگی میں غرب المثل تھی یا اب ایک ہزار سال پہلے کہ اخلاق درست ہوں تو کجا اخلاق کے معنی تک نہیں سمجھتے اور ابھی عادتیں ترکہاں - روزمرہ کے برتاؤ میں ہی قصور ہے اور شایستگی تو ایسی سب کی انکساریں حقیقہ اور وحشیانہ امور مشہور ہیں۔

سچ تو یہ ہے کہ ہمارے اخلاق کو درست کرنا اور چھی جاد تو ان کو سنبھالنا بالکل ترک کر دیا اور ہمارے چھ برے میں مطلق تمیز نہیں ہی نہ ہمارے کرتے کا سلیقہ رہا اور نہ لوگوں سے ملاقات کا ڈھنگ معلوم رہا۔ نہ غمی و شادی کے آداب سے آگاہ ہیں اور نہ پاداش و سزا کے ساتھ برتاؤ رکھنا جانتے ہیں۔ بات چیت کی نیز مجلسوں اور مجلسوں میں موقعہ کی گفتگو کرنا بالکل چھوڑ دیا ہے۔

چنانکہ اخلاق انسان کے لئے ایک زیور ہے جسکے بغیر اور جیوا نون سے بھی بدتر ہے اور کچھ اخلاقی اور بدتمیز کی کے مضرتیں کثیر ہیں اور ان کو ہر محب قوم اور خیر خواہ ملک پر فرض ہے کہ وہ نیک اخلاق اور ابھی عادتوں کو

خطی کی مین اور سوخت چار مینار کے پاس تھا لیکن جو بھی وہاں تھا وہ اس بات کو کہہ سکتا ہے۔ تاہم مجھ کو یقین ہے کہ یہ بات اس وقت ہوئی کیونکہ میں ہمارے پاس ایک دوکان پر شام کو پاسے پتیا ہوں۔ خیر کچھ مینا بقہ نہیں ہوں ہی ہوگا۔ اس قسم کی باتیں محض بے فائدہ اور فضول ہیں اور اس سے سننے والے ایک ایک ہلکا ہوتا ہے اور اگر مشکل کسی وجہ سے گفتگو بند کر دے تو کچھ مطالبہ نہ معلوم ہوگا۔ اہل علم وہ لوگ بھی نہ تو اور فضول گو ہیں جو دوسروں کی بات لائنے ہیں اور ایک شخص کو مین جملہ مین بات کہنے سے باز رکھتے ہیں اور فضول اپنے دلائل بے فائدہ اور سکی کسی بات کے رد کرنے میں لائے ہیں مثلاً اگر کوئی شخص کہتا ہے کہ ”میں نے آج صبح کو زیادہ سے نوٹس ملاقات کی تھی اور وہ مجھ کو بازار میں چار مینار کے پاس ملے تھے۔“ تو ایسا شخص جرات کو بیچ میں سے لائے۔ یہ کہنے لگتا ہے کہ ”میں تصور معاف ہو جناب میں آپ کی مخالفت نہیں کرنا چاہتا ہوں۔“ تو آج نوٹس کے بعد مجھ کو افضل گنج میں ملے تھے۔

ف۔ جسے لوگوں میں یہ بات ہوتی ہے کہ جس نے وہ باتیں کرتے ہیں ان کا ہاتھ پکڑ لیتے ہیں یا ان کے کندھے پر ہاتھ رکھتے ہیں یا ان کے شیر دانی کا ہاتھ چھوتے ہیں تاکہ مخاطب ان کی بات کو خوب سنے۔ اور غالباً ایسا مشکل خوب جانتا ہے کہ اس کی باتیں لوگوں پر بار ہوتی ہیں۔ اس واسطے آدمی کو چاہئے کہ ایسا کبھی نہ کرے۔ اگر وہ شخص جس سے تم باتیں کرتے ہو ہماری باتیں اس شخص سے نہ سننے جس خوشی سے تم اس سے کہتے ہو تو بہتر ہے کہ تم باتیں کرنے سے روک دو۔

باز آؤ کیونکہ اگر تم اس کو ایک مرتبہ اپنے باغوں سے پریشان کر دے تو وہ اپنی ہماری باتیں سننے سے اجتناب کریگا۔

ف۔ جسے لوگوں میں یہ عادت ہوتی ہے کہ جب وہ باتیں کرتے ہیں تو

مخاطب کو ڈھکیلتے ہیں یا ایک طرف کو دھکا دیتے ہیں اور ہر فقرہ کے اخیر میں اوس سے یہ پوچھتے جاتے ہیں کہ ”کہا یہ سچ نہیں ہے؟“ ”تم جانتے ہو کہ میں نے تم سے ایسا کہا تھا“ ”تمہاری کیا رائے ہے“ اور اس طرح کے سوال کرتے جاتے ہیں۔ یا کہی اپنے مخاطب کو جس سے وہ باتیں کرتے ہیں کہو فی سے دہکاتے جاتے ہیں۔ خدا کے واسطے ایسی حرکت سے پرہیز کرو اس عادت سے لوگ تمہاری صحبت کو ترک کریں گے۔

ف بہت باتیں کرنے والے لوگ جتنا جی کہتے ہیں اکثر کسی بچارے آدمی کو جلسہ میں بنائے گئے ہیں یا اوس سے متفق شروع کرتے ہیں اور یہ لوگ اکثر اوس ہی غریب بچارے کو زیادہ بناتے اور پیہر اسے تین جواں جلسہ میں زیادہ خاموش یا چپ ہوتا ہے۔ یا اونکے قریب بیٹھا ہوا ہوتا ہے۔ لگاتار آہا بگھٹ ٹک یہ بلی لوگ اوس غریب کو بناتے ہیں اور آپس میں اسکا ذکر کبھی پس کرتے ہیں اس حرکت سے زیادہ کوئی بات خلاف تہذیب نہیں ہے۔ اگر کوئی ان بے رحم فضول کو لوگوں میں سے نکلو بنائے اور شخروں کو اور عام ادسکو شرمندہ کرنا چاہو تو میں تمکو نصیحت کرتا ہوں کہ تم اوسکی باتوں کو جو وہ تمہارے بنائے اور چھیڑنے کے لئے کہے چپ چاپ بیٹھے ہوئے سناؤ۔ اور ایسا ہی کرنا چاہئے کیونکہ اگر یہ نہ کرو گے تو اس سے زیادہ اور کہا کر سکتے ہو کہ وہ ان سے ادھر کھڑے آویا کہ بھر کا طیش میں تحمل میں غنا ہر کرد۔

ف دوسروں کی باتوں میں دخل دینا ایک بہت بڑی ناپسندیدہ حرکت ہے اور ایسے لوگ صحبت کے قابل نہیں ہیں۔ اس سے بڑھ کر کوئی بات خلاف تہذیب اور ہمدی نہیں ہے کہ دوسرے کے موہنے سے بات لیں اور خود گفتگو کرنے لگیں۔



مشہر کرے۔ یہ خیال کر کے اس خادم قوم نے بھی چند قاعدے بات چیت کرنے کے جو اچھے معلوم ہوئے کتابوں سے انتخاب کر کے درج ذیل کئے ہیں۔ رہو ہذا۔

### بات چیت کرنے کے عمدہ قاعدے

۱ اکثر بات چیت کرو مگر نگہ تار باتوں کی جھوڑ نہ باندھو۔ شاید بہن لوگوں سے غم باتیں کر لے ہو وہ سنتے سنتے تھک جائیں۔ کیونکہ بہت کم ایسے لوگ ہوتے ہیں جو کسی چیز کو ایسی خوبی سے بیان کر سکتے ہیں جس سے سننے والے ایک عرصہ تک مخاطب رہیں اور اوپر بار نہ گذرے عموماً بات چیت عجز و انکسار کے ساتھ کرنا چاہئے جہاں تک ممکن ہو باتیں بامعنی اور پر مطلب ہوں اور جلسہ اور محبت کے خلاف اور متعجبین آمیز نہ ہوں۔

۲ جلدی اور مجلس میں کہانی یا حکایت بیان کرنے سے اجتناب کرو مگر بشرطیکہ وہ بہت مختصر ہو اور ہمارے مطلب کے مناسب اور بر محل ہو۔ اور اگرچہ وہ حکایت مختصر ہو لیکن اس بات کا خیال رکھنا چاہئے کہ جہاں تک ہو سکے اسکو چند فقرات میں بیان کرو اور اس حکایت میں دوسری حکایت شروع نہ کرو اور بات چیت میں پیشتر حکایت شروع کرنے کے مخاطبوں سے معافی مانگو تاکہ معلوم ہو کہ تم خود کہانی اور حکایت بیان کرنے سے نفرت کرتے ہو لیکن اسکی اختصار کی وجہ سے غصہ ہوتی ہے اور اگر تمہاری حکایت میں کوئی بات ہنسی کی ہو تو خود اپنے آپ پہلے نہ ہنکو مگر اس سے اسکا مزہ جاتا رہتا ہے۔ طول و طویل حکایت سے زیادہ کوئی شے ناقابل پسند اور لغو نہیں ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ حکایت کہنے والا خبیث اور لغو مزاج آدمی ہے اور غور و فکر کا مادی نہیں ہے اور اس حرکت سے بڑ بڑکھ کر کسی بات لغو اور قابلِ قسم نہیں کہ حکایت بیان کرنا اور خود ہنسنا تاکہ اسکی

اعتراف معلوم ہو۔

۳ گفتگو میں ایک بات کو بار بار نہ کہو اور کسی الفاظ کو مثلاً "وہ کہتا ہے" اور "وہ کہتی ہے" دہرا دہرا کر نہ کہو۔ بعض لوگ ان الفاظ کو ایسا زیادہ دہرا کر کے مخاطب کا دہقانہ اور سب بات سے باطل ہو جاتا ہے اور اسکی مثال ایسی ہے جیسے کہ اگر کئی یا جمعی میں کوئی سوچ برابر سمجھا ہو اور وہ اس گیت یا راگ کو خراب کر دے جو اس میں گایا جاتا ہو۔

۴ جلد سز من سے یعنی ایک بات کہتے رہتے دوسری باتیں شروع کرنے سے بھی اجتناب کرنا چاہئے جو بات یا حکایت مسلسل بیان کی جاتی ہے وہ پخت استے ہمیشہ اچھی معلوم ہوتی ہے کہ سچ سچ میں سے اصل مقصد کو چھڑ کر دوسرے سب قصے بیان کرنا جیسے مثلاً کتنا برا معلوم ہوتا ہے جب کوئی شخص ایک بات بیان کرے اور اس میں کسی دوسرے شخص کا ذکر آجائے تو وہ یہ کہے "کہ جس شخص کا ذکر میں آپ سے کرنا ہوتا ہے وہ زید کے لڑکے ہیں جو عمدہ افضل بچے ہیں رہتے ہیں۔ آپ ضرور ادھر جاتے ہیں اور ان کے بہائی کے پاس ایک گھوڑا تھا مگر وہ انہوں نے ہار سل کی گھوڑوں میں سے چھینا تھا۔ اگر آپ ادھر نہیں جاتے تو آپ کچھ بھی نہیں جانتے ہیں؟" یا وہ یہ کہے "کہ وہ صاحب طویل قد راست قامت اور بوڑھے ہیں۔ اس کے سر پر بٹنے لینے والے ہیں۔ کیا آپ کو یاد نہیں ہے؟" یہ سب کچھ کس قدر بے فائدہ اور بے عمل اور خلاف مطلب ہیں اس طرح اور بھی بے موقع گفتگو کے ڈھنگ ہیں جو آجکل بکثرت استعمال کئے جاتے ہیں جو بے فائدہ ہونے میں اس قدر احتیاط کرتے ہیں کہ وہ حد اعتدال سے گزر جاتے ہیں اور بے فائدہ باتیں کرتے ہیں مثلاً یہ کہنا کتنا فضول ہے کہ "میں تم کو یاد ہے کہ یہ بات اس وقت ہوئی جبکہ میں اور میرا بیٹا دریا میں چوک میں تھے۔" نہیں نہیں میں نے

نوائید فلسفه

نوائید فلسفه

فلسفه

الحکمة تنادي بالعلماء على صحتها وتغايب حقيقتها في حكمة العقل

فلسفه یعنی حکمت چه - و غایت و فائده آن چیست و سبب حقیقی حصول آن در عالم انسانی کدام چیز تواند بود و موجب اصلی انشای آن در مسلمانان چه بوده باشد و نسخه یا معر و گرامی نامه اش کد است و پایان و بنایت اش کجاست آیا بتالیفات فارابی این سینا و تصنیفات ابن زجه و ابن رشد و کتب شهاب الدین مقتول و میرزا قزوینی و سایر بر سر کل و تعلیقاتیکه متعلق است بفلسفه کفایت حاصل می شود یا نه - اگر چه پیشینیان فلسفه را عبارات شیرین و چست و چسبان تعریف نمودند و تمجید نمودند و لکن آن تعریفات بسبب اصطلاحات عجیبه و صعوبت ترکیب و غراب و وضع و بجهت ارتیل نفوس با مورد بدیده الفاظ آنها مقصود بالا صالیه معطلین و مطلوب بالذات متعطلین و محط ایراد متفلسفین و مجال افکار متعطلین گردیده است و معانی و مفاهیم شان چنان متروک و مهجور شده که گویا معر فین را مرکز مقصد و مراد و از تعریفات خود بجز بحث جامعیت و مانعیت و ذکر مبسوط شامل و فصلی مانع نبوده است لهذا چشم از آنها پوشیده و قید عادت را اگر چه بر نفوس دشوار باشد برداشته میگویم فلسفه خروج از مضیق مدارک حیوانیت است بسوی فضای واسع انشاع انانیت و از آنکه ظلمات اوام و همیلاست با نور خرد غریزی و تبدیل می و علمش است به بصیرت و بینائی و نجات است از توحش و تبریر چل و نادانی بدخول در مدینه فاضله دانش و کار دانی و با تجله صیرورت انسان است انسان و حیات اوست بحیات مقدسه مغلیه - و غایت آن کمال انسانی است در عقل و نفس و همیشه و کمال در معیشت و در قناعت و در زیست شرط اعظم است کمال عقلی و نفسی و اخلاقی و سبب است از برای حرکات مغلیه انسان و خروج آن از دایره حیوانات و از

موجبیست بحیث امتثال قبایل و امم از حالت اوت و تومش بعالم حضرات و دینیت  
 و اوست علت اولی انتشار معارف و ایجاد علوم و اختراع صنایع و ابداع حرف  
 قریب آنکه انسان در کمال حیثت خویش محتاج است بزراعت و عرس اشجار و حراست  
 انبار و اکتفا سی حیوانات و صیانت آنها و انباط میاه و حفرا نهار و انشاء جسور و قاهر  
 و غزل و تنج بطوریکه شایان و دلپذیر بوده باشد و بنا بر عمارات برنجیکه زیست  
 انسانی را شاید و حفظ صحت خویش و معالجه امراض خارجی بر بدن خود و تجمیع اینها  
 در طریقی شود مگر بقطع و قطع و کسر و سخت و تقویت و دفع و حمل و نقل و تسویه و تعدیل  
 و موافقت و معرفت فصول و اقسام و حوادث جویه و شناختن طبایع اراضی و خواص  
 اقالیم و تأثیرات ابویه و دانستن از مزجه مرکبات و فعل و انفعال بسایط و کیفیت تحلیل  
 ترکیب و ادوات آن و چون قیام شخص واحد بدین رشته متعصب و یا متعصب است  
 به تعاد و تبادل در عمل که آنرا معاملی گویند تاگزیر نخواهد بود پس که انسان  
 در معیشت محتاج شد به جزئیات و کثرتی که حد و پایان ندارد و لهذا واجب شد بر انسان  
 که جمع نماید آن جزئیات را در تحت قواعدی کلیه و قوانینی عامه و چون قواعد کلیه  
 و ریزه او بسیار شد آنها را بر حسب تناسب و تقلام افراز نموده بتأسیس علوم و تمویب  
 فنون اشتغال و رزید چون فن فلاح و نباتات و علم حیوانات و بیطریه و علم مهندسه  
 و مثلثات و مساحت و علم حساب و جبر و مقابله و علم طب و جراحات و تشریح و فیزیکی و  
 و خواص ادویه و کیفیت ترکیب آنها و علم فلک و جغرافیه و اسطرلاب و قطع سجاد و علم  
 طبقات الارض و علم طبیعت و جراثیم و احوال میاه و حوادث جویه و علم کیمیا که  
 عبارت از علم تحلیل مرکبات و ترکیب بسایط و خواص آنها و علم تدبیر منزل و فنون  
 مدینه و انظمامات بلدیه و سیاست دولیه و چون مقصود اصلی از این فنون اعمال و

اشغال بود سعی بلیغ نمود و تطبیق و توفیق میانہ علم و عمل : ہر قدر کہ افراد انسان ترقی پذیر  
 پذیرفت و حاجات و معیشت افزونی یافت این فنون را ترقی حاصل شدہ مسائل اش  
 رومی باز یاد کوشرت نہاد این بود کہ کفتم علت اولای ہل علوم و معارف و صنایع کمال  
 و معیشت است و انسان را پس از آسایش اندک و معیشت نظر توجہ بجا نب  
 نفس غریب افتادہ و انت کہ کمال معیشت با فساد اخلاق و تمامی اسباب رحمت  
 بدنہ با سوء ملکات باطنیہ مین نقصان است چنانکہ بیون مضطرب از حوادث و کوکارت  
 متوہمہ و شر مستفی مبتلا می بجم البقر و مسود و محزون اند خیم غیر و غضوب ملتہب از زلات  
 حقیقہ و خیال محروم از لذت اند اگرچہ اسباب معیشت حاضر بودہ باشد چہ راحت و رفقا  
 دست خدا بداد و لہذا بقوہ فلسفہ اخلاق فاضلہ را از ملکات رذیلہ تمیز دادہ تا آنکہ  
 بتخلیہ و تخلیہ او را کمال نفسانی حاصل گردد و از برای مراقبہ نفس خویش و مملکت  
 ملکات مقدسہ آن فن ہندیب الاخلاق اختراع نمود و چون عقل از اصلاح بدن  
 و معیشت آن و تعدیل و تقویم اخلاق نفس پرداخت عطف عنان فکر را بجانب خویش  
 نمود و جریاے کمال منتظر و حیات حقیقیہ و سعادت ابدیہ و لذت مند معنویہ خود گردید  
 و بہدایت حکمت بحث از بیدایش و حقیقت خویش نمودہ و اسباب مشاعر و عقل مدار  
 و ارتباط آنها را بحاجات بدنہ طلب و نتایج و معلولات ہر یک را جریا د و داعی اصلاح  
 و فساد ہر واحدے را خواہان و در فہیدن علاقہ عقول با بدن و ارواح با جساد  
 سیمہاے بلیغ بجا آوردہ و باعث اختلاف اخلاق اعم و علت حصول خلقی را جہاد  
 و زیادتہ شدہ مقتضی عروج و ہیوط مل را در بدنیت و علوم و معارف و صنایع  
 موضوع بحث قرار دادہ و عقل شرایع و ہواست تشریح را جویا کردید و عالم را محط فکر  
 و نظر خود ساختہ و در مبداء و منشاء و اصل و مادہ و عوارض و حوادث و علل و معلولات

پنج عموم و خصوص تدبیرها و تمهیدها نموده و اسباب تجاذب و تدافع و تقارب و تباعد  
 و فصل و انفصال اجزاء عالم را تحقیق کرده و حرکات و بواعث آنها را استکشاف و وجوب  
 تکون جانیم نباتات و حیوانات و مقتضی تبدل آنها بیات منتظمه و اشکال منتظمه محکمه و  
 غایت وجود آنها را آنقدر که حکمت ساعده نموده است فهمیده و در بقا و سعادت خود  
 افکار و قیقه بکار برده پس از آن از برای جمع قوانین کلیه و ضبط جزئیات نیکو  
 ایکه متعلق بدین امور است فنون چند وضع نموده است چون فن فلسفه عقلیه و فن فلسفه  
 اخلاق و فن فلسفه تاریخ و فن فلسفه شرایع و قوانین و فن فلسفه اولی و حکمت علیا  
 و چون غایت حکمت معلوم گردید ظاهر و هویدا شد که سبب اولی و باعث حقیقی  
 پیدایش آن در عالم انسانی اولاً حاجت و دشواری راههای معیشت انسان است  
 و صعبیت زیست است چون سایر حیوانات و ثانیاً عقل فطری و خرد غریزی است  
 زیرا آنکه قوام حیات او با دراک اسباب و علل و لذت و مسرت آن و کشف جهولات  
 و دانستن غیایمی عالم هستی میباشد — و اما موجب انتشار آن در مسلمانان  
 پس باید دانست که افکار اولیه برتری بلکه هر شخص بر حسب ادراکات کلیه ابتدائیه  
 آن قوم — نه و اشخص میباشد و ادراکات کلیه ابتدائیه بمقدار معلومات جزئییه و  
 معلومات جزئییه باندازه ضروریات معیشت و وضع زندگی گاهی ایشان خواهد بود  
 و این مطلب از مقایسه فعل و ذهنانی بیچ شبریه بوضوح خواهد پیوست بنابراین  
 که متوخل در بدایت و حریق در توحش بوده بصلابت انسانی و خوشنویس  
 در بدس و ماکل و مسکن و بدیت خود کرده باشد لامی لوازیم زیست و ضروریات  
 حیات و سامان زنده گانی آن در نهایت قلت و زیست و معیشت آن قوم قریب  
 همیشه زنده گانی حیوانات خواهد بود و چون برین رتبه خفیه بوده باشد و درین دنیا

فشیقه حرکت و جولان نماید البته ادراکات جزائیه کشش بدان نسبت اندک خواهد بود  
 و در وقتیکه ادراکات جزئییه که مثلاً انتزاع است و نهایت کمی بوده باشد برگزادگان  
 کلیه ابتداییه منفرقه او بدرجه کثرت نخواهد رسید و هیچ دلت آن قوم صاحب افکار عالی  
 نخواهد گردید بلکه در ادراکات نیز نزد یک مدبجه حیوانات خواهد بود و هر کس را که  
 اندک المامی بفن تاریخ بوده باشد خواهد دانست که در قرون ماضیه و ازمان سالفه  
 هیچ امتی یافت نمی شد که ابعاد زمینیت و اعرق در بداوت و امکان در توحش  
 بوده باشد از امت عربیه و لهذا این است را در ازمان غابره بغیر اشعار چند  
 که بنا بر آنها بر تحلیلات است معارف دیگر می نمود و از حرکات فکریه غالب  
 و ادراکات کایه عقلیه و فنون حکیمه جلیله بالمره محروم بودند تا آن زمانیکه مبدأ اول  
 و حق مطلق بواسطه کنیده پیغمبر خود کرامی نامیده فرستاد و دوران کرامی نام  
 بعد از دجوت بود حدانیت و سپس طلب اعتراف بانبیاء که مهابط جگند  
 جهل و قباوت و عی و عیش و اتباع ظنون و اوایام و پیروی تقالید را در <sup>وضع</sup>  
 چند بنده ناممکن و علم و حکمت و معرفت و تدبر و تفکر و بصیرت را بدست <sup>بیخ</sup>  
 در مواقع بسیاری مچ نمود و مفسد اخلاق و ذیل را بآیات شافیه بیان و  
 مینافع ملکات فاضله را بعبارات محکم اشکارا ساخت و تشریح احوال امم سابقه  
 را داده و در بلوآن جزایه دینوی استقامت و اعتدال و سزایه مابل  
 اجموجاج و انحراف هر یک را از برای عبرت گرفتن ذکر فرمود و آتاسس  
 تو انمین کلیه معاملات منشریه و مدنییه را بینه موجب سعادت و عاقبت <sup>و تعیین</sup>  
 مضرات ظلم و تعدی که نتیجه توحش و تبهر بر است توضیح کرد و گفت انسان که  
 آنچه ازین است از بهر <sup>تو خلق شد پس تربیت کن</sup> و از لذلک <sup>انسان</sup>

عدل بهره خوشتن بگیر و خود را از زیستن که نفسی الهی است محروم ساز و کلبین و عقل  
و نفس را که عبارت از مصالحین بوده باشا استت جمه روست زمین نوید داد  
و بالجملة و ران گرامی نامه بایات محکم جراثیم نوزن حکمیه را در نفوس مطهر نهاد داد  
انسان شدن را با انسان و انمود و چون امت عربیه بران گرامی نامه ایمان آورد  
از عالم جیل بعلم و از غمی به بصیرت و از قوحش به بنیت و از بردات به حضارت منتقل گردید  
اعتیاجات خود را در کمال عقلی و نفسی و در معیشت فهمید و آن جراثیم را در وها اندک  
اندک بالیدن گرفت و افکار به در نیاید شد و عقلمند و در وسیع عالم از برای  
اکتساب کمالات در جولان آمد تا آنکه جامعی در زمان منصور و واقعی ملاحظه نمودند  
که قطع این مراحل و طی این منازل بے پایان بدون استقامت با تفکار عقلی  
مشارکین در رفیع غالی از صعوبت و دشواری نخواهد بود و دانستند که بکسر نمودن در  
تعلیم بجیل راضی شدن است لهذا در عین شوکت و سطوت و عزت اسلام و مسلمین  
بجهت شرف و رفعت علم و علم مقام آن به پیش اذل رعایای خود که نصاری و یهود  
و مجوس بوده باشد سر فرود آورده اظهار فروتنی نمودند تا آنکه بواسطه آنها فنون  
حکمیه را از فارسی و سریانی و یونانی عبری ترجمه کردند و ازین معلوم شد که آن  
گرامی نامه نخستین معام حکمت بود مسلمانان را - و نسخه جامعه فلسفای عالم کبیر است  
که هر شش در دو حفر و هر نوسه کلمه و هر جملی سطر و در عالم صغیر صفر و صفر  
و هر حرکت و تفرع و تفرع و ماشیه از برای او میباشد و این کتاب کبیر را  
پایانی پیدا نیست و حروف و کلمات و سطور و صفحات آن بشمار بشر در نیاید و در هر  
کلمه بلکہ در هر حرف از آن آنقدر رموز و اسرار مضمّن است که اگر جمیع حکما  
گذشته و موجوده را مرقع بود و هر یکی در هر روز هزار مرتبه را عمل و هزار مرتبه را



کشف نمودند با وجود این آنگاه آن عاجز و برقص خویش اعتراف کردند پس آن  
کس دعوی آن کند که بدوسته ورق پارینه که در دست دارد اعطای تمام بجا نموده و بگی  
اسرار آن را فهمیده است البته آن بتلا بجهل مرکب و با مالخو لیا خواهد بود و این بآخر است  
بلی هر کس هر چه نوشته است بر حسب قوت و ضعف ادراک و حدت و انفعالات بصیرت  
خویش از روی کتاب عالم نوشته است و چون کمال انسان در عقل و در معیشت باشد  
علم او دست بکتاب عالم و حال او ظاهر شد پس کمال انسانی را حدی و نهایت نخواهد بود  
و لهذا واجب است بر هر شخص به انفراد و بر هر استی بهیت مجموعه که آن نسخه جامع را  
از برای عروج بساحت کمال عقلی و کمال و معیشت پیش نهاد خود کرده و در و بنظر بصیرت  
غور نموده هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال و هر فصل جدیدی که احتمال نماید و چون این مطلب آشکارا  
پس هر کس را ظاهر و موبدا گردید که فلسفه را حدی و پایانی نیست و اندازه ندارد و هر روز  
از درجات آن اگر فی حد ذاتها ملاحظه شود کمال است و چون بدرجه عالیتر نظر افکند نقص  
شمرده می شود و و خوف در و ربه از درجات آن پناشی است از غفلت و ذوق  
و با از کورسجهل مرکب و با از دون همتی و خست فطرت - و تألیفات حکما و اسلامی  
بقطع نظر از عدم کفایت اصناف اصناف آنها از برای حصول کمال انسانی از چندین  
نقص و ناتمامی میباشد وجه اول آنست که مطالب سدرجه در آن کتب چنانچه فی نفس الامر  
و الواقع در نزد حکما و یونان بود بر آشکارا نگردید بلکه حکمای مسلمین آنها را  
بزیور کمال و حلیه عیسمه از خطا با جلوه دادند و ادب اب چون چرا را بر روی اذیان  
صافیه بستند و سببش این بود که آنها اعتقاد نمودند بر اینکه فلاسفه اخیر تقیید و  
بنی صاحب عقل مطلق و از باب ملامت مقدسه و خداوندان قوامی قدسیه مکاشفات  
حقیقه میباشد و افق مشاعر و مدارک آنها فوق افق مشاعر سایر انسانهاست و لهذا

اقوال آنها را مانند وحی آسمانی قبول نموده تقلید نمودند ایشان را در هیچ داور و چنانچه  
 عوام تقلید میکنند پیشوایان خود را در مصالح و مفاسد حتی این سینا با جلالت قدس  
 در وقتیکه خواست مخالفت نماید مرثه نمودار مطاع اغریقی را در سینه نفوس نعلیت  
 این امر را بسیار بزرگ شمرده دهمشت و دهمشت بر و غلبه کرد و خوف و خشیت او را  
 فرا گرفت و بحیث این او را با کل افعال و تاثرات اشاره تحقیقه بر آس جدد خود کرده  
 پس از آن در مجلس دیگر با غایت مجود و اضطراب آن را بیان نمود و ملا محمد را  
 قوت اعتقاد بدان قوم بران داشت که کفر و زندقه و الحاد در حق آنها محال شمرده  
 در صد مقامات از ذمیر اطیس و تالیس و انبیا و قلوس و ایقور و غیره بر آمد و هر یک  
 از احوال ایشان را که صریح در آنها مصالح بود تاویل نموده مذهب میست از طرف آنها  
 آوردن گرفت و مستجاب الدین مقتول دایره تقلید را دست داده احوال و ثروت  
 ما نیز با تمام بلائینه محقق و حج صدقه پذیرائی نمود و قول بنور و علمت را در دست ناز  
 داد و این حسن اعتقاد حکامی مسلمانان را از آن دست داد که گمان کردند آن  
 فلاسفه اقدمین هر یک در فلسفه فنون چند سب را با غایت انفاق و نهایت احکام بدین  
 مساعده افکار و بگران اختراع نموده با غرضت مسائل و صعوبت مطالب آنها  
 و از این فاضل شدند که علوم فلسفیه چون سایر فنون و صنایع بتلاحق افکار و نتایج  
 آراء بدان پایه رسیده است و اول پیدایش اساس جمیع آن فنون هندوستان  
 بوده و از آنجا بابل رحلت و از بابل بصره انتقالی و از بصره بلاد اغریق و در واریت  
 و در هر انتقالی هست جدیدی از کتاب و در هر رحلتی پیرایه نویسی استصال نموده  
 از مسالمتی بجاست دیگر منتقل گردید و چنانچه جراثیم نباتات و حیوانات و زوالت نقص بحال  
 متحول می شود و تمامی اغریقی و در واریت آن فنون بجز آنچه از آن نهیده و احوال

محدوده چیز دیگر سے نبود و لکن چون آہنا اسامی اساتذہ خود را مع ذکر نکردند حکما سے  
 اسلام را چنان کمان شد کہ این فنون را از انہم عدم بلا ساقط بعالم وجود آورده اند  
 و بمنقہ شہود جلوه داده اند و نسبت از حکما سے اسلام در همان دائرہ مبتدئہ تقلید بنہا  
 مسرتہ اشکالے چند از مناقشات مہود و مبہنات مزوقہ بر صفحت نقش نموده  
 ببحث تاقیہ حکمت یانہ آہنا را حکمت یانہ نام نہاد و وجہ تاقیہ منکوط بودن مسائل  
 فلسفیہ آن کتب است تا الباطن مطالب کلامیہ صابین و سبب آن این است کہ  
 افریقین و رومانین صابین المذہب یہ دند و با فلاک و کو اکب ایمان و بالہ  
 متعددہ اعتقادہ اشتہد آہنا و انتادات خویش را با دہ مہود و بطلات مزوقہ و  
 با قوال مزینہ و بیانات محتملہ و بخطبات شیرین و اخلاعیات و لہذیر در حق  
 الواح فلسفہ نمودن و آہنا را مسائل حقہ حکمت انکاشتہ چون قول مثل افلاطونیہ  
 و ارباب النوع کہ عبارت از آلہ ایشان بودہ باشد و چون حکم بعدہم جو از خرقہ  
 الشام بر افلاک و بودن آہنا از عنصر خامس و اثبات عقول و نفوس مائتہ از بر  
 آہنا و جل مسائل ایکہ متعلق با فلاک است و حکما سے مسلمانان برین نکته ملتفت  
 نشدہ جمیع آن مسائل را ثقت بقا کہما قبول نہودہ در مؤلفات خود ثبت کردند و اگر  
 منصفی اندک غور سے بنور بصیرت در آن مطالب نماید بروفاہر خواہد شد کہ یک بر  
 ہم از براسے اثبات آہنا ذکر کردہ اند بلکہ عقائد خود را چنانچہ عادت متکلمین ہر دین  
 بہ بعضی از محتویات از براسے سامعین جلوه داده اند و وجہ ثالث آنست کہ مسائل  
 کہ در آن کتب مندرج است فی حدہ آہنا ابرہ و اقطع می باشد اما مسائل حیر و مقابہ مسائل  
 ہیئت ببحث آنکہ خود را لفظین در کتابہا سے خود بنا تمامی آہنا حکم کردہ اند ایک فلاسفہ  
 و دیگرہ طوسی حتی طوسی پس از آنکہ بقوہ فکر خود مساعیہ سابقین را نمودہ از برای

اقسام مسائل جیت چغین افلاک نو از نهان خانه خیال خود بعالم سادات عطا فرموده است  
 باز در سطح انجا با اعتراف بجز خود میکند و اما مسائل طبیعیات پس باید دانست که  
 قاعده مسئله ترکیب جسم از بیوسه صورت و مشعلات آن موقوف است بر اینکه لازم  
 جسم بر فرض بساطت اتصال در اجماع و لازم مقدار ذرات است بوده باشد مثلاً تا آنکه لازم  
 از دفع اتصال اندام آن بالمره وجود و چیز از عدم است و اجتماع اتصال و انفصال  
 در شئی واحد و اینها مؤلفین بسرست در گذشته اند بلکه در عالمی که بعد بنای این مسئله  
 تفریح نموده گفته که قابل انفصال بالذات مقدار است فقط پس از آن آگاه شده که  
 حکم نمودن بفرق میان انفصال تقدیر است و انفصال انفکاک و حال آنکه ثانی تفریح است  
 و بیان کردند که در وسط در میان قوه و فعل نیست و حرکت بعضی القطع وجود ندارد بلکه  
 موجود حرکت یعنی التماس است و آن دقیقه میباشد پس از آن حکم کردند که حرکت  
 خروجی است از قوه بعالم فعل تدبیر و این معین نامی کلام است و تفریح نمودند که  
 زمان موجود است و آن مقدار حرکت است پس آن تقریر کردند که بغیر از آن سبب  
 چیز دیگری موجود نیست و آن غیر زمان است و میگویند طبیعت مقدار به هر چه است  
 ممتد و مقدار بعد است عرضی منصف با مقدار و استنکاف بینا بند از بعد وجود و حال آنکه  
 محذور مشهور در وجود بعد مجرد با دلیله تفریس در هر یک از صورت جسمیه و مقدار جاری  
 میگردد و واجب ازین آنست که انکار وجود بعد مجرد را بنیان پس از آن کیفیت وقوع  
 حرکت اتمیه را بیان میکنند و آب و باد و خاک و آتش را بسط میشارند و عجز خود را  
 بر تحلیل آنها دلیل قرار میدهند و انحصار عناصر را بتدرید ناقصی ذکر میکنند که یا ممکن نباشد  
 که فرد پیدا گیرد بر آن تردید افزوده گفته شود هر یک از آنها با قابل اشتغال است  
 یا نه و هر یک از آنها با قابل طریقی است یا نه و بکدام وجه شکی نیست که اگر این نکته خط

می شد عدد عناصر از زمان ارسطو تا کنون یکبار منصرفی شد و در استعمال عناصر مجرد  
 غفلت انکفا کرده آید و در بعضی مسائل کائنات چه چون قوس قزح منسبین آنها  
 اقرار بجز کرده و غیر منصفین احوال مضطرب بیان نموده اند و در بعضی دیگر چون  
 و برق و شهاب و ریح غالباً اتباع او بام خود کرده هیچ دلیلی در دست ندارند و بعضی  
 آن را چون احصاء و زوایج بالمره ترک کرده اند و در تعداد و زلزله و تخیلات  
 غریبه گذشته اند و در نباتات و حیوانات سخنان نامقام گفته بر اسباب نموداریات  
 و علل اختلاف اشکال و نباتات و افعال نموده اند و سخنان شافی که معنی بر زبان  
 یا بر قلم صادق بوده باشد در حکس باطنه نرا نده اند و در ابصار نه هم خود را  
 بلا دلیل ذکر کرده اند و در الوان و طعوم و روایح متغیر مانده اند و در مجرّه و حکم و صغر  
 ثوابت سکوت در زیاده اند و در حرارت اقیاب و سوادیکه در ماهست و الوان مختلف  
 ایکه در سیارات است کششکی آنها را نموده اند و حکم نمودند بر اینکه توانست حالت جسم  
 معانی جزئیة ایراکه جزئیت کشش عبارت از مجرّد اضافت است و خطوط شخصیتة ایکه  
 بنقاط غنّی می شود و متفاوتی خطوط را ادراک میکند پس از آن بسبب ادراک  
 معقولات بسیطه ایکه در اذیان جز از معانی حاکمه و صور کاشف چیز دیگر نمی نیست  
 بر مجرد نفس ذاهب شدند و این جای عجب است و ارتباط نفس را بدن و  
 کیفیت تأثیرش را بکلام مبهمی بیان کردند و تجویز نمودند بودن ماده را محلّ اثر  
 اسکان نفس ناطقه در ازل و الازال و پس از ارتباط نفس بدن و حصول  
 علاقه تامه است تکلف نمودند که قابل فساد نفس بوده باشد بر فرض آنکه فساد چون  
 چون عوارض خواهان محلی بوده باشد و حال آنکه فساد یعنی اضمحلال و نابود شدن است  
 اما سائل الهیات دانسته بود که آنها حکم کردند اولاً بوجوب منجّت و مناسبت تامه

در میان ملت و معلول (بہکامات رجوع شود) پس از ان گفتند کہ خدای تعالی ملت است  
 از براسے جمیع ممکنات بعضے را بلاد اسطر و بعضے را بالواسطہ و از بیان سختیت و مکسبت  
 میانہ واجب تعالی و ممکنات سکوت و زیدند و در سعادت و شقامی نفس با قول شعر  
 قناعت کردند و بالجمہ غالب مسائل آن کتب بہ تمام است و اما کتب متاخرین ہمہ انہا  
 مشہور است از ابحاث بسملہ و حمدلہ و صلہ و منازعات و نظریہ و مناقشات در عبارات  
 و غلط مباحث عامہ یکدیگر و بیچ مشتبہ درین نیست کہ کتب متقدمین ملامی مسلین با ہمہ نقلی  
 بیچ وجہ بہتر است از تالیفات متاخرین چنانچہ مسلمانان پیش و ہر چیز بہتر بود انداز  
 مسلمانان این زمان -- چون فلسفہ و نہایت و کلمات و محال کتب فلاسفہ مسلمانان  
 معلوم گردید اکنون علماء و فضلا می ہند و ستان را مخاطب ساختہ میگویم اسی اصحاب  
 قرائح ترکیبہ دای ارباب عزرا از طبعہ ظاہرہ دای خداوندان اذ بان ثاقبہ و اسے  
 و ارایان از رواسعہ چرا انظار خود را یک بار از ان کتب ناقصہ بر منہ ارید و بدین عالم  
 وسیع نظر نمی افکنید و در حوادث و علل آنہا بی حجاب آن مؤلفات تدبر و تفکر بجا نہیرید  
 و چرا آن عقول عالیہ را ہمیشہ درین مسائل جزئیہ استعمال میکنید (کہ ایا علم از جملہ بہتہا  
 مستثنی از تعریف و یا نظریہ منحلج بتعریف است و ایا علم از مقولہ فعل است و یا از مقولہ  
 انفعال است و یا از مقولہ اضافہ است و یا از مقولہ کیف و موضوع منطق معقولات  
 ثانیہ است و یا تصورات و تصدیقات بدیہیہ و الامکنہ فی الذہن و الخارج کلیت او  
 بچگونہ تصور می شود و کلی اعم از جنس است و جنس اعم از کلی پس چہ چارہ باید گزید و چہ  
 فرق است میان جنس و مادہ و تصدیق بیض است یا مرکب و متعلق تصدیق چیست و  
 جنس مرکب است یا بسیط و بیچ صرف فکر میکنید درین امر کلی ہم لازم بر ہر ماقلی کہ ایا  
 فقر و فاقہ و بیچارگی و پریشان حالی مسلمانان چیست و این حادثہ عظمی و بلیتہ کبرے را

علامه هست یا نه و آیا سبب اول و حق مطلق از برای اصلاح انسان سببیه و مقتضی و  
موجبی قرار داده است یا نه و آیا نفس اصلاح این امت ممکن با محال و اگر ممکن است  
آیا وقوع میتواند پذیرفت و یا ممکن بالغیر است و اگر ممکن الوقوع آیا اسباب و شرایط  
و معدیات آن چه باشد و علت ماقویه و صورتیه آن کدام است و موجد آن چه و جزایخ  
علت تمامه آن را چه نام است و هیچ شکلی و سببی نیست که اگر کسی صرف عمر خود را در این  
جلیله نکند و این عاده محزنه را محط فکر خود قرار نهد هرگز شش را ضایع و تباه ساخته  
و نه شاید آن را حکیم یعنی عارف باحوال اعیان موجودات نامیده (و لو كان هذا العین  
تکلی میباشد) سینه غیر لیلی (فردین مضیع) و دوباره نداده میگویم اسی علمای هندوستان  
اسی ینابج انظار و قبقه و اسی معادن اراده سدید و اسی شایخ افکار عمیق و اسی اصحاب  
تألیف و تصانیف کثیره و اسی ارباب رسائل و تعلیقات انبیه آیا طینت طاهره و طرا  
مقدس الهیه شما و افتخار برین راضی و خوشنود می شود که اذیان و قناده خود را درین مباحث  
صرف نمایند که آیا در وقت مقصود تصدیق اتحاد مختلفین لازم میآید یا نه و اگر نه بد بگوید  
انچه فردا بگویم کذب خواهد بود و چون فردا شود بگوید انچه دیر در گفتم کذب است آیا کذب آن  
مستلزم صدق و صدقش مستلزم کذب خواهد بود یا نه و چون ممکن در غایب متعین است  
در ذهن پس حکم با شمل معتقات چگونه خواهد بود و هرگز یک بار هم بر اسلاک تلخه افریم  
ایکه منته است بحجج ارجاء هندوستان نظر نکنید و از اسباب آن سوال ننمایید و بگردان  
که منشاء اعمال مجیبیه و افعال غریبه است جو لالان کاه فکر خود مسازید و هر سوزنه فقر گیر کنید  
که رأیت بخروج شعاع است و این فکر افیکه اکنون منتشر است و بهیکی بلاد اوزان را  
محرک کند و هیچ وجه عطف عنان فکر را بطرف او نکنید و از قوت بخاری که اعمال و افعال را  
بر حرکت تمام بر روی قضبان آهن حرکت داده از کلی مکی نقل میکند پرسش ننمایید و ملاقات

و اتفاقاً العصور و زلفایه و نظایره و انشاه و امثالاً و تمثیلاً و مضمون بحث قرار ندید  
و آیا چنانکه در علم بحث درین امور جدید را ترک نمایند بجهت و رشتای ابن سینا و حکمت  
اشراق شهاب الدین مذکور نیست و آیا نه واجب بر شما که خدمت کنید آئینه گان را باینکه  
عالمیه خود را چنانچه سابقین کرام از ایشان به شما خدمت کردند آیا نه لازم است بر حکیم بلکه بر هر  
کس که بجهل راضی نشود و بغفلت غرضمند نگردد و آیا نقص نیست انسان را که فکرش در برای  
حاسب بسباب حرکت نکند آیا سبب نمی باشد از برای عالم دانا و حکیم بنی که جمیع عالم را  
فنون جدید و اختراعات نو و انشادات تازه فرا گرفته باشد با وجود این او را ازل  
و یواخت آنها هیچ گونه خبری نباشد و عالم از عالمی بحالی دیگر متحول شده باشد و او سران  
غواب فغلت بر ندارد آیا لایق است محقق را که سخنها و مجهول مطلق براند و معلوم مطلق را  
ندانند و در اشیات موجوده موشکافان و از معرفت امور غایبه بازماند این است مجهل  
آنچه میجویم درین معنی بیان کنم و انشاء الله باز بدین موضوع رجوع کرده مفصلاً سخن  
خواهم رساند و امید دارم از علمای اعلام هندوستان که برین مقاله نظر وقت فرمایند  
و البته بعد از نظر صحیح خلوص نیتم بر آنها ظاهر خواهد شد و الله اعلم





مولوی وحید الزمان صاحب

ہوا کرتے ہیں سب کے سب ایک طبعی انکسار اور حیرت خیز صنعتوں اور بیک حکمتوں کی بنا پر کرتے ہیں جو سام لوگوں کے نظر میں ہرگز نہیں آتے ہیں لیکن اس قدرت کے ناشے کو وہی لوگ دیکھتے ہیں جو صاحب بصیرت ہوتے ہیں اور ان حکمتوں کو وہی انسانی بصیرتیں جتنے جتنے علم اور خدائے عظمیٰ کی روشنی سے منور ہوتے ہیں اور جبکہ لوگ آئینوں کو معلوم اور سائنس کی سیاق سے نہایت زیادہ کیا ہر شخص یہ معلوم کر سکتا ہے کہ یہ گہائیں درخت و پود ہر مثل انسان کے ہر دم سانس لیتے اور چوڑے ہیں کہاتے اور پتے ہیں۔ بیمار اور تندرست ہوتے ہیں۔ اور کیا عوام ان سائنس اور سائنس کی تعلیم کو کیسے آگاہ ہوتے ہیں جو ان کے جڑوں اور پتوں پر ملوں میں ہوا کرتے ہیں نہیں نہیں ہرگز نہیں ان باتوں کو وہی لوگ دیکھتے ہیں جنکو خدا نے علم کی آگاہ دی ہے اور علم نبات اور حیوان سے واقف ہیں صد ہا درخت ہر سال گہروں کے ٹوٹے چوٹے دیواروں پر ایسی پتوں سے جکے ڈال اور پتے میں بڑے بڑے بیج ہر ایک کو دور کرنے کی تاثیر پوشیدہ ہوتی ہے اور ان کے پھلوں میں وہ خوبصورتی اور لطیفی باقی جاتی ہے جس کے دیکھنے سے مبصران قدرت کو بھی حیرت ہوتی ہے مگر اسکے پھلوں کی خوبصورتی اور نزاکت کو کون دیکھتا ہے اور ان کے برگ و شاخ کون خامہ اٹھاتا ہے۔ کیا وہ گہروں کے اجالے کی تاریکی نے گہیر لایا ہے اور جس کے آگاہ میں علم کی روشنی نہیں۔ ان کے خرمیوں کو دیکھ سکتا ہے اور کیا وہ صاحب خانہ جس کے گہر میں قدرت کا خزانہ بھرا ہوا ہے نے علی چراغ کے اس دھندلے غیب کو پا سکتا ہے۔ نہیں کہی نہیں۔ بلکہ بعض اسکے کہ صاحب خانہ اس کو دیکھے اور اس کے پھلوں اور پتوں سے خامہ اٹھائے یہ خود درخت جو اسباب اتفاقیہ سے اس کے گہر کے دیوار پر ادگ آئے ہوتے ہیں مگر جا کر رہ جاتے ہیں اور ان کے خوبیاں اور ان کے نمایاں اون کے ساتھ چلے جاتے ہیں۔

اگر ہمارے ناظرین ذرا ہی ادیر کی بات پر غور فرما دیں اور اپنے

خیالات مافیہ ایک دم بھی قدرت خدا کے ملاحظہ میں مصروف کرین تو او کو عارف معلوم ہو جائیگا کہ یہی ہٹیک شمال ہند کی ہے اور یہی حانت آج کل ہمارے ملک کی ہو رہی ہے۔ سب کچھ ہمارے ملک میں موجود ہی لیکن ہم آنکھیں کھول کر نہیں دیکھتے۔ اعلیٰ درجہ کی قیادت کے لرگ ہمارے ہی ملک میں پیدا ہو کر رہے ہیں مگر ہم ان کی لیاقت پر ذرا توجہ نہیں کرتے ہیں بڑے بڑے کام ان سے غلو میں آیا کرتے ہیں مگر ہم ذرا اس طرف التفات نہیں کرتے۔ صد ہا طرکی کتابیں اور رسالے طبعی ہمارے اہل وطن جاری کرتے ہیں مگر ہم کسی ان کو کھول کر نہیں دیکھتے کہ ان میں کیا لکھا ہوا ہے۔ ہزاروں جلسیں منعقد ہو کر گزرتی ہیں اور ان میں کیسے کیسے نوجوان کس کس طرح اپنے جوش طبیعت کو ایک زوردار تقریر میں بیان کرتے ہیں مگر ہمارے اہل وطن کبھی نہیں آتے۔ افسوس صد افسوس کیونکہ ہم اپنے آنکھیں نہیں کھولتے اور ان کو گتے ہوئے بود ہون کی خوبصورتی کو نہیں دیکھتے اور یہ نہیں خیال کرتے کہ اگر ان میں نوجوانوں کی کتابوں اور رسالوں کی قدر کی جاوے تو ممکن ہے کہ یہی لوگ چند کے نموشن اور گلیلیو اور ملن اویش کیسیر بن جائیں اور کیونکہ وہ ان ہونہار نوجوانوں کی تعمیر میں نہیں سنتے اور تقریر نہیں کرتے کیونکہ امید ہے کہ یہی لوگ ہند کے گلیڈسٹون ایبیکسنر فیملی ہو جائیں جس ہر ممبر اور صاحب عقل کا کام ہے کہ وہ پہلے اپنے ملک اور گھر کے صنعتوں اور وہاں کے قدرتی چیزوں کو دیکھے اور ان کی قدر و منزلت کو اس واسطے معلوم کو یہی ضرور ہے کہ وہ اپنے ہم وطنوں میں سے جنگو لایق اور فائق دیکھے اور جنہیں انار بندگی پائے اور نہ نظر ڈالے اور ان کی تعریف اور ثنائیں بخل کرے اور چنان تک ہو سکے ان کے دلوں کو بڑا سائے اور بڑے بڑے کاموں کو کرنے کی ترغیب دیوے۔

ہمارے ملک کے ان دوستے ہوئے چودہ ہون اور ہونہار نوجوانوں  
 میں سے ایک مولوی حاجی حافظ محمد وحید الزمان صاحب بھی ہیں جنکی تصویر ہم نے  
 دی ہے اور جتنے نیک افعال و علمی لیاقت اور قومی ہمدردی اور یکجانہ خیالات کے رپوٹ  
 کرنے کا موقع ہوگا اسوقت ظاہر اور جہان تک ہوگا علم جو زبان تک ہم انکے باب میں راجح  
 مولوی وحید الزمان صاحب باطنی ایک تیز فہم اور ذہین آدمی ہیں۔  
 انکی لیاقت علمی ایک اچھی مشرقی مولوی کی طرح پرہیزگار و متواضع اور حدیث میں انکو بہت بڑا  
 حاصل ہے اور انہوں نے بہت سی کتابیں فقہ اور حدیث کی زبان عربی سے ترجمہ کی ہیں۔  
 فلسفہ قدیم سے بھی خوب واقف ہیں اور قوت لسان کو بھی تہہ نہ دے دن ہوئے جب سے  
 انہوں نے خوب بڑا پایا ہے۔ مالی اور مدالتی دفتری کاموں میں بھی انکو ایک عمدہ  
 لیاقت حاصل ہے۔

ان سب باتوں پر فوقیت رکھنے والی بات اوہیں یہ ہے کہ وہ مسلمانوں  
 خیر خواہ اور ہمدرد ہیں اور جو کام مفید قوم ہو تا ہے اس میں اول بسر و چشم شریک ہوتے ہیں  
 مستعد ہوتے ہیں۔ چنانچہ جب ہم نے پہلے بخیر علیہ خیر خواہ بندہ کے قیام کی ظاہر کی تو سب سے  
 پہلے انہیں صاحب نے اسکو پسند فرمایا اور تقویت دی اور جب ہم نے رسالہ معلم کے جاری ہونے کا  
 ارادہ ظاہر کیا تو اول انہیں نے ہمارے اس ارادہ کی تائید فرمائی اور مضامین اور موضوعات  
 صلاح اور محنت اور کوشش سے امداد فرمائی۔ ہم اسباب میں انکے بدل شکور اور عنون  
 مولوی صاحب موصوف علاوہ اور علمی لیاقتوں کے مضمون نگاری میں بھی لیاقت  
 رکھتے ہیں اور اردو کی ایسی مٹھی سلیس عام فہم عبارت لکھتے ہیں جس سے دلپراثر ہوتا ہے  
 اگر ہم انکو اردو زبان کا آئینہ، کبیرا تو درست اور نیا ہی۔

ہمارے حضرات ناظرین معلم کو مولوی صاحب کی لیاقت کا حال ان کے  
 مضامین سے جو وقتاً فوقتاً رسالہ معلم میں مندرج ہوئے ہیں بخوبی معلوم ہوا ہوگا اور یقیناً  
 ایسے لائق شخص کے وجود کو مستحکات سے سمجھتے ہوں گے۔

## اطلاع

ہم اہل ہند خصوصاً اہل دکن کو شہود دیتے ہیں کہ ہمارے مطبع میں  
سوانح عمری جناب نواب عارفہ صدر الاسلام خان بیاد مقتدر المہام متفرقات سرکار کا  
دیر مجلس خیر خواہ ہند مطبع ہونا شروع ہوئی ہے۔ یہ سوانح عمری اور صاحب کی ہے۔  
جو تمام ہند کے قومی کاموں میں بدل امداد کرتے ہیں اور اکثر مجالس اور راجوں  
کے کاموں میں محنت اور زور سے شریک ہوتے ہیں۔

علاوہ نیک نیت اور بلند ہمت اور عالی خیالات کے جو ان کی ذات میں  
موجود ہیں اور جنگی وجہ سے یہ سخت اسباب کے ہیں کہ ان کی سوانح عمری کبھی جادے انکا  
نوبرس کا تجربہ جو انکو ولایت کے سفر اور وہاں رہنے سے حاصل ہوا قابل بیان  
اور مفید اہل ہند ہے۔ ایسے صاحب کی سوانح عمری کو جنگی پچا۔ بیس نیک کاموں  
اور قومی ہمدردی کے باتوں اور یورپ کے سفر میں گزری ہفتہ ہم دیکھ کر سیکھیں  
کہ ہمارے اہل وطن نظریہ سے ملاحظہ فرمادیں۔ اور اس سے فائدہ ادا فرمائیں۔

## رسید ذرا از حضرات خریداران معلوم

- |    |  |
|----|--|
| ۷۰ | محمد عنایت حسین خان بیاد کو نوال بلوہ                            |
| ۷۰ | مستبر فرام جی شید جی صاحب مددگار مہتمم بدوبست سمت غریبے          |
| ۷۰ | مولوی محمد حسن الدین صاحب مددگار مہتمم دریافت انعامات            |
| ۷۰ | مولوی نظام دستگیر صاحب تحصیلدار گٹلندہ                           |
| ۷۰ | مذکورہ بالا احمد صاحب عرف احمد بادشاہ انجلی                      |
| ۷۰ | مولوی نونام دستگیر صاحب مہتمم دفتر مقتدر المہام متفرقات سرکار کا |
| ۷۰ | مولوی احمد سعید صاحب واعظ  |

تمت

صفحہ	فہرست مضامین	
۳۰۱	نام مضمون نگار یا مولف بقیہ مضمون پانی . . . . . محب حسین	نام مضمون حفاظت طبیعیات
۳۰۲	خون کا مینہ . . . . . ایضاً بیضہ اور امساک ہاران . . . . . ابو نعیم احمید انصاری	
۳۰۳	لوگوں کو خوش اور راضی رکھنے کی ترکیب . . . . . محب حسین	اخلاق
۳۰۴	سوانح عمری ارل بیکنس فیروز خان سابق وزیر اعظم سلفیہ برطانویہ . . . . . محب حسین	تاریخ
۳۰۵	سوانح عمری لارڈ اوسٹ سبانی امریکی ہاکر انگریز جنگ . . . . . محب حسین	
۳۰۶	گورنر جنرل سہت کتا بونکی غارت گرد . . . . . محب حسین	
۳۰۷	شرح حال گویاں ٹانگہ کشون یہاں تا سو کمالی اینجینئر محبت حسین	ادب
۳۰۸	اگلے لوگوں کے خیالات ہمارے کردہ زمین کی زمین . . . . . محب حسین	جغرافیہ

## علمی سبزیں

جو تھوڑے آمد و خرچ بند کا آئینہ بل مجرب رنگ صاحب نے بابت سال ۸۳-۸۱-۸۰ کے  
بنایا ہوا ہو سکے دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ اس سال میں جملہ آمدنی بند کی لاٹری کے  
(۱۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰) کی جو ادراستیں سے مالگاری زمین کی رقم ۵۰۰۰۰ ۴۹۰۰۰ ۴۸۰۰۰ (دوسرے  
حصہ کو در) کی ہو۔

اس سال ۸۰-۸۱ کے گزشتہ تین ماہ یعنی اپریل اور مئی اور جون میں درآمد  
سوداگری کے چیزوں کی بند میں ہونی اور اسکی جملہ قیمت ۴۰۰۰ ۳۹۰۰ ۳۸۰۰ (دوسرے  
حصہ کو در) جو مالگاری شہر ۸۰-۸۱ میں ہونی تھی اور اسکی جملہ قیمت ۲۰۰۰ ۱۹۰۰ ۱۸۰۰ (دوسرے  
حصہ کو در) کا آمد کر تھی اور جو شہر ۸۰-۸۱ میں ہونی تھی اور اسکی جملہ تعداد رقم ۳۰۰۰  
۲۰۰۰ ۱۰۰۰ (دوسرے حصہ کو در) تھی۔

ارٹین تین گزشتہ مہینوں مذکورہ بالا کی برآمد یعنی حساب بنجاری جو بند سے دوسرے  
ملکوں کو روانہ ہوا حسب مندرجہ ذیل ہوئی۔

شہر اعلیٰ کو - قیمت مال ۳۳۱ ۳۳۰ ۳۲۹ (دوسرے حصہ کو در)  
شہر اعلیٰ کو - ۲۰۰ ۱۹۹ ۱۹۸ (دوسرے حصہ کو در)  
شہر اعلیٰ کو - ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ (دوسرے حصہ کو در)

اس حساب شدہ ماہی درآمد اور برآمد کے ملاحظہ سے معلوم ہوتا ہے کہ بند سے سالانہ  
بجارت دوسرے ملکوں کو بہت روانہ ہوتا ہے اور باوجود اسکے کہ برآمد بہت درآمد کے  
تریاں ہے بند وستان کی حالت افلاس روز بروز زیادہ ہوتی جاتی ہے۔ اسکی بنا پر  
ایک مرتبہ نظر آئے ہے ایک ملک کا تعجب معلوم ہوتا ہے مگر جب اس پر ذرا غور کیا جاتا ہے تو

## حفظ صحت

## بقیہ مضمون پانی

مگر ضرور ہے کہ بس مٹی پر پانی جاری ہو۔ دھٹی سنگ لان ہوئی چاہئے اور اس میں حیات  
 نہ دینے جسکے پنجے کبریت وغیرہ ٹھکتی ہے اور نہ منورہ زار ہو اور نہ اور کسی قسم کی مٹی  
 پھر اگر باتفاق یہ پانی بہت گہرا ہو اور روانی میں تیزی ہو جو جب اپنے کثرت کے  
 جو چیز اس میں ملتی ہو اسکو اپنے طرف مستحیل کر لے اور دھوپ کے طرف جاری ہو  
 یعنی پیچم کی طرف سے پورپ کے طرف جاری ہو یہ پانی سب سے بہتر ہے علی الخصوص  
 جبکہ مبدیہ یا سرچشہ اور ہو۔ جو پانی اوتربا و کن یا پیچم کے طرف بہتا ہے وہ نہایت  
 ردی ہے خصوصاً جبوقت ہوا سی جنبوی چلے اور جو پانی اونچے مقام سے گرتا ہو  
 اور تمام صفات مذکورہ بالا ہی اس میں موجود ہوں وہ سب سے بہتر ہے اور اسکا  
 ایسا حال ہے کہ پینے واسلے کو شیرین معلوم ہوتا ہے۔ شراب کو اسکی مقدار  
 ترائد کا تحمل نہیں ہے وزن میں سبک ہوتا ہے۔ ہنڈا اور گرم بہت جلد ہو جاتا ہے  
 اسلئے کہ اس میں تخیل حالت برودت کا جارتون میں زیادہ ہوتا ہے اور گرمیوں میں  
 حالت سخونت کا نہ کوئی مزہ اس پر غالب ہوتا ہے اور نہ کوئی جو غالب ہوتی ہو  
 جو چیز اس میں پلائی جاتی ہے بہت جلد گھاتی ہے اور بہت جلد پک جاتی ہے۔

کنوئین اور باولی کا پانی مختلف صورتوں میں مفاد  
 اور غلیظ و دونوں ہو سکتا ہے یہ خیال کرنا کہ کنوؤن اور باولیوں کا پانی ہمیشہ چھا  
 ہوتا ہے محض غلط ہے۔ او پہلے یا کم گہرے کنوؤن کے پانی میں ہمیشہ شک کرنا چاہئے  
 کیونکہ اس قدر گہری زمین کے طرف بالطبع آس پاس کے موریوں اور درختوں  
 کے پانی کا میلان ہوتا ہے اور وہ کنوؤن میں آکر ملتا ہے۔

سختی اور بارش کا پانی





غصہ اور بچ اور جد کے مارے کنوون میں گر کر اپنی جان دیتے ہیں۔ اور ہوا کے چوکے ہیں۔ رخت اور دیگر نبات کے پتے اور شاخیں اور اگر کنوون میں لاسے ہیں اور لوگ کنوون میں پانی بہرنے کے واسطے بیٹے اور غلیظ ظروف پہناتے ہیں اور انکے ذریعہ سے پانی بہرتے ہیں۔ ان سب باتوں سے کوئین کا پانی خراب ہوتا ہے۔

اس واسطے کنوون کے پانی کی صفائی اور عمدگی اسباب منصر ہے کہ وہ ایک عمدہ جگہ میں واقع ہو جہاں کوئی غلاطت اور کسافت آس نہ ہو اور اسکی حفاظت اور مندرجہ بالا سے کجاوے۔ جہاں تک ممکن ہو کوئین کو تمام غلاطتوں اور کسافتوں سے محفوظ رکھیں اور خصوصاً جن کنوون کا پانی پینے اور کھانے میں استعمال کریں انکی حفاظت اور پری اور بہترے غلاطتوں سے اچھی طرح کڑ پھینے ان مقامات کے قریب جہاں قبرستان ہو یا غلیظ کھٹی ہوں یا بڑے بڑے موریان غلاطت کی بہتے ہوں یا نالے ہوں (جہاں آدمی پانچ نہ بہرتے ہیں) یا حرم خانے ہوں یا بیچہ ہو یا غلیظ اور کسافت چوڑے چوڑے مکان ہوں یا نالی تالیان ہوں جہاں لوگ نہاتے دھوئے ہیں یا کسبت ہوں جہاں کھاد ڈالی جاتی ہو کنوون ہرگز نہیں کھودا نا چاہئے اور اگر ہوں تو ایسے کنوون کا پانی ہرگز ہرگز کھانے پینے کے کاٹیم نہیں لانا چاہئے۔

کنوون کے آس پاس کی زمین پر کسی قسم کی غلاطت حیوانی اور نباتی نہیں رہنے دینا چاہئے اور اسکے نزدیک کسی جگہ پانی نہ آکر جمع ہوسکے پاوے۔ کنوون کے مونہ پر ایک چھوٹی دیوار ڈالو پختہ اینٹ اور پتھر سے تیار کرنا چاہئے تاکہ کوئی چیز مثل خراب پانی وغیرہ کے ادھیں نہ جاسکے پاوے

اور جو کنواہت سے سنے استعمال پڑا ہوا ہو لینے اور سکا پانی صرف مین نہ آتا ہو  
اور پھر اور سکا پانی استعمال میں لانا چاہیں تو مناسب ہے کہ اس کنوین کو پانی سے  
خالی کر کر صاف کر لیں اور پھر اس میں پانی اور سکے سو تون سے آنے دین  
اور کچھ روز تک بوسیدن سے پانی نہ بہریں تاکہ جو کچھ چیزیں پانی میں گلن ہوں  
وہ تہ نشین ہو جائیں۔ باقی آئندہ۔  
راقم محب حسین

## طبیعیات

## خون کا مینہ

جو نلکہ اکثر لوگوں کے زبانی ہم سنتے ہیں کہ جب کوئی بڑا حادثہ  
دنیا میں واقع ہوتا ہے تو آسمان سے خون کا مینہ برستا ہوا اور چونکہ ان داہی تباہی  
خیالات اور سنے حقیقت باتوں سے عوام الناس میں ایک تہلکہ پڑ جاتا ہے اور  
جاہل آدمی خصوصاً ہمارے ملک کی عورتیں جو حد درجہ کے جاہل ہیں خوف کے مارے  
نیم جان ہو جاتے ہیں اس واسطے میں اس مسئلہ کو اچھی طرح کتابوں سے تحقیق کر کے  
نذر ناظرین کرتا ہوں وہو ہذا۔

ڈاکٹر ڈا ہنی ایف۔ ار۔ ایس کہتے ہیں کہ جب بادشاہ

رامبولس کے عہد سلطنت میں اول و باہمی عظیم جو مشہور اور معروف ہے ملک روم  
میں پہلے تو اس وقت خون کا مینہ لوگ کہتے ہیں کہ برہماتما۔ جہالت کے زبانی  
اکثر لوگوں کی توجہ ایسے واقعات کے طرف ہوتی ہے اور وہ اس کے سبب کہ  
اچھی طرح نہیں جان سکتے ہیں۔ خون کے مینہ کا سبب اب یہ معلوم ہوا ہے کہ  
سرخ دھبہ دار کٹھن پھولے یعنی شمت (مگس) کے دخت اکثر وبا کے دنوں میں  
بکثرت پیدا ہوتے ہیں۔ اور چونکہ اوپر سرخ سرخ داغ ہوتے ہیں اس واسطے اس

دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ ان پر خون کی بوندیں سے بڑی ہونین معلوم ہوتی ہیں یہ بات جیسا کہ ۱۵۲۹ء عیسوی میں بقام ”کری مونٹا“ جبکہ وہاں ایک عام دبا پہلی ہوئی مشاہدہ ہوئی تھی ویسی آجکل بھی مشاہدہ ہوتی ہے۔ ”ہو کر صاحب“ اپنی تاریخ امراض و باہمی میں کہتے ہیں کہ اس طرح کی اور بھی بہت سے باتیں و باکے دنوں میں پائی جاتے ہیں اور سولویں صدی کے و باہمی عظیم میں اور اون و باؤن کے وقت جریشہ ۶ اور ۱۹۰۹ء میں واقع ہونین تہن اس طرح خون کے دہتے دیکھا گئی تھی اور اونکو اوس زمانوں میں ”یسر اوبیٹیم“ کہتے تھے۔ جب ۱۸۷۰ء میں اور ۱۸۷۰ء میں دبا پہلی اور یہ خون کے داغ لوگون نے دیکھے تو ایک عام تہلکہ عوام الناس میں پڑ گیا تھا اور لوگ خوف کے مارے مارے جاتے تھے جس شخص نے اول اس بات کی حقیقت پر از رومی تحقیقات علی غور کیا ہے وہ مد جارج ایگری کولہ“ ہے۔ یہ شخص اپنی کتاب تاریخ و باہمی جو اوس کے زمانہ یعنی سولویں صدی میں واقع ہوئی لکھتا ہے کہ یہ خون کیسے دہتے یا داغ ایک درخت کی وجہ سے پھر دن کی چائون وغیرہ پر پڑ جاتے ہیں جسکو پھر کتر ہیں اور جب یہ داغ دیکھائی دے تھے تب فصل خراب ہوئی تھی یعنی اتناج بہت کم پیدا ہوا تھا۔ اور اکثر تجربہ میں آیا ہے کہ جب ”فنگس“ یعنی شحمت کے درخت زیادہ پیدا ہوتے ہیں تو فصل خراب ہوتی ہے۔

راقم محب حسین

ہیضہ اور امساک باران

یہ دونو آفتیں اکثر ایک دوسرے کے نزویک دنیا میں آتی ہیں

چنانچہ ان دونوں ہاؤسے شہر میں یہ دونوں آفتیں نازل ہیں اور تمام لوگ پریشان  
 ہوتے ہیں اور اساک ماران دونوں کے اسباب شرمی ہیں اور عقلی ہیں شرعی  
 یہ ہیں ایک زنا کا کثرت سے ہونا دوسرے نجات کا بگڑ جانا تیسرے زکوٰۃ نہ دینا۔  
 چوتھے خدا سے دعا اور استغفار چھوڑ دینا اور عقلی اسباب ہیست ہیں اور چونکہ ہمارے  
 زمانے میں لوگوں کی توجہ عقلی اسباب کی طرف زیادہ ہو اس لئے جو اسباب  
 جو حکومت جدیدہ اور قدیمہ کے کتابوں سے معلوم ہوئے ہیں ان کو باختصار  
 لکھتا ہوں۔

### ہیفہ کے عقلی اسباب

گر می کی شدت دھوپ میں جلنا یا ریاضت کرنا نہ ہو کہ کھانا بہت گرم سے زیادہ  
 کھا لینا سردی سے گرمی کی طرف یا گرمی سے سردی کے طرف جلدی انتقال کرنا  
 کو لیون کا دھوان کھانا آگ کے پاس بہت بیٹھا بد تو سر نہ ہڈیاں ترکاریوں کے  
 چمکوں کا اور پتوں کا کوڑے میں ڈالنا اور ان سے متعلقہ بیماریاں اور ٹھنڈا  
 بدن کو پاکیزوں کو میلا کچیل رکھنا بدردون اور مہربون کو صاف نہ کرنا ٹھنڈے  
 بچھون اور تکیوں کو جلدی نہ دھارنا اور ان کو دھوپ نہ دینا اکثر ساگ پات  
 اور مختلف مزاج کے ترکاریوں کو ملا کر کھانا باسی روٹی یا باسی سالن کھانا باسی  
 گوشت کھانا بند مکان میں رہنا چان آفتاب کی شعاعیں اور تازہ ہوا نہ آوے  
 ایک خشک مکان میں نہایت سے آدمیوں کا جمع ہونا تنکان میں کوڑا کچرا اور جالا  
 رہتا مکان میں ہونا مدت تک نہ پھروا نہ پھیلے برتنوں میں کھانا پکا کر کھانا پانی  
 پینے کے برتنوں کو رات بھر کھلا رہنے دینا بعد کھانے کے سر بیچ الفساد میروں  
 کا کھانا بنانا مہربانہ چیزوں کا کھانا بیسے دودھ جو جانور لید یا نجاست

کہا کرتے ہیں اور نکادہ دہ پنا پیشاب یا پانی پھیلنے کو روکنا قبض کا تدارک نہ کرنا دن اور رات مکان کے دروازے بند رکھنا مرطوب اور سیلے گہر میں رہنا مرگبت یا مقبرہ یا کیلے کا آبادی میں ہونا قبروں کو گہرا نہ کرنا لینے دو گز سے کم کہو و نامزد جانور دن کو زمین کے اوپر ڈال دینا اور گہرا گڈھا کہو و گرنہ کارنا پیشے سے جو شخص مرا ہوا اسکے پٹے ہوئے پکڑے اور نجاست کو گہر سے دور نہ کرنا پیشے کے فصل میں گندھک یا عود کی دھونی مکان میں نہ کرنا اور کاغذ نہ سونگھنا پیشے کے فصل میں باریک پکڑے پہنا۔

### اسباب عقلی امساک باران

جنگل کے درختوں کو کٹنا بارش کے شروع میں تیز ہوا اور آندھیاں چلنا بارش کے شروع ہوتے ہی گرمی موقوف ہو جانا حد سے زیادہ گرمی پڑنا۔ اتون کو شبنم زیادہ گرنا آسمان کا رنگ تیرہ رہنا آؤس قمر کا ظاہر ہونا تیریاں بکثرت نکھنا۔

راجم وجہ الزمان

### احساق لوگوں کو خوش اور راضی رکھنے کی ترکیب

سچا طریقہ لوگوں کو خوش رکھنے کا یہ ہے کہ جس بات اور جلسہ میں تم ہو اس سے اپنی خوشی ظاہر کرو۔ اور اہل جلسہ کے باتون پیشہ کو زیادہ دل سے سنو اور لوگوں کو معلوم ہو کہ تم انکی باتیں سننے سے بہت خوش ہو۔ اور اپنے لسانی خوش دوسرے لوگوں کو خوش کرنے کی زیادہ خواہش کرو۔ جو شخص ایسا مزاج رکھتا ہے اگر وہ بہت ذہنی علم اور فکری ہو تو کچھ خدایہ نہیں۔ لیکن اگر وہ عام فہم بھی ہے اور اوسکا پرتا و صورت کے ساتھ اوردوستانہ

تو وہ لوگوں کے قلوب کو زیادہ تر تسخیر کر لیا کہ نسبت اس شخص کے جو بہت ذی علم اور صاحب لیاقت ہو مگر اسکا مزاج ایسا نہو۔ اور جب ایسا شخص جسکا اس قسم کا مزاج ہوتا ہے یعنی وہ لوگوں کو خوش اور راضی رکھنا چاہتا ہو تو اس وقت اسکی لوگ زیادہ عزت اور ابرو کرتے ہیں۔ اسین کچھ شک نہیں کہ یہ صحبت میں کسی کی خوشامد کرنا یا مکاری اور فریب سے کام لینا ایک معیوب بات ہی مگر جو شخص بہت بڑا صادق اور راست گو ہو وہ بھی اس تدبیر سے کہ جو بات اس کے خلاف ہو اس میں خاموش رہی اور جنہیں اتفاق ہوا اسکا بخوشی اقرار کری لوگوں کو خوش اور راضی رکھ سکتا ہے۔ تنکو کبھی کبھی ایسا شخص بھی ملتا ہے جسین لوگوں کو خوش کرنے کی ایسی عمدہ عادت ہوتی ہے کہ جو شخص اسکی باتیں سنتا ہے یا اسکی صحبت میں ایک دفعہ بھی بیٹھ جاتا ہے وہ اسکا دم بہرتا ہے اور اسکی اس پر تاثیر عادت کا مسخر ہو جاتا ہے۔ یہ عادت یا مزاج صرف خداداد ہے نہیں ہوتا ہے بلکہ دنیا کے چال و چلن اور اس کے نشیب و فراز کو غور کرنے سے بھی حاصل ہوتا ہے۔ فقط تاریخ راقم محب حسین

سوانح عمری

ارل میکسن فیلڈ متوفی سابق وزیر اعظم سلطنت برطانیہ

سلطنت برطانیہ میں سب سے اعلیٰ مرتبہ جسکو کہ رعایا برطانیہ حاصل کر سکتی ہے عمدہ وزارت ہے۔ یہ وہ عزت ہے جو بہت کم اشخاص کی قسمت میں روز ازل سے تحریر ہوتی ہے اور کمتر کسی کو اپنے ذاتی لیاقتوں کی وجہ سے دست یاب ہوتی ہے۔ لیکن لارڈ میکسن فیلڈ متوفی نے بغیر دولت اور بغیر کسی مرشدہ داری اور بغیر امداد کسی دوست و آشنا اور بغیر زیادہ مشہور ہونے کے

ان خدمات سرکاری کو رفتہ رفتہ حاصل کیا۔ صرف اپنی ذہانت اور جودت طبیعت اور صبر و استقلال کے ذریعہ سے بعد بعد وجہ درازا وسیعی دکوشش بسیار کے وہ ایک کنٹرولٹیو جماعت برطانیہ کے رہبر اور باہمی ہوئے اور دو مرتبہ عہد وزارت پر مامور ہوئے۔ ایسے شخص کی سوانح عمری قابلِ چرچنے کے ہی اور امید ہے کہ ہمارے ناظرین اس سے فائدہ اٹھادینگے۔

لارڈ بیکنس فیلڈ یہودی تھے۔ انکے بزرگ پندروین صدی میں ملک اسپین یعنی اندلس سے نکالے گئے تھے اور اوتھوں نے شہر وینس میں جو سلطنت روم میں واقع ہے پناہ لئے تھے اور وہاں سوداگر کی کا پیشہ کرتے تھے۔ انکے دادا ”بنجمن ڈزرائلی“ جسکے نام پر لارڈ بیکنس فیلڈ کا نام رکھا گیا تھا گزشتہ صدی کے درمیان میں انگلستان کو آئے اور اوتھوں نے لندن میں ”بل بروکر“ کا کام اختیار کیا ”ایئرک ڈزرائلی“ ولد لارڈ بیکنس فیلڈ کی توجہ تجارت کے طرف نہ تھی اور انکے دلی شوق کتابوں کا تھا اور ذاتی میلان علم کے جانب تھا۔ بعد ایک زمانہ کے انکو اپنے دلی رغبت اور خواہش کے پورا کرنے کا موقع ہاتھ آیا۔ اور اوتھوں نے چند کتابیں مثلاً ”کیوریا سٹی آف“ ”لٹریچر“ ”کیلے مٹی آف آئرس“ وغیرہ لکھیں۔ یہ کتابیں ان کے زمانہ میں بہت مشہور و معروف ہوئیں۔ بتاریخ ۲۱ دسمبر ۱۸۷۷ء میں وہ ”یورینجمن“ لارڈ بیکنس فیلڈ مقام لندن میں پیدا ہوئے۔ اور یہ انکی ”ایئرک“ سب سے بڑے تھے۔ ابتدا میں ان کے باپ نے انکو ایک مدرسہ میں داخل کر دیا تھا ان عورتیں درس دیتی تھیں۔ لارڈ بیکنس فیلڈ میں اس ہی وقت سے آثار



تاریخ بدستور۔ اور ایک صاحب نے اون کے مان کو یہ کہتے ہوئے  
 سنا تھا کہ "میں ایک روز ذریعہ عظم ہو گا" لارڈ بکنس فیلڈ کسی مدرسہ عالیہ میں تحصیل  
 علم کے واسطے ہیں گئے۔ اور انہوں نے بطور غائی ایک فارغ التحصیل طالب علم  
 ڈاکٹر لوگون سے درسی کتابیں پڑھیں۔ بعد معمولی تربیت و تعلیم سے فراغت  
 پاسنگ اس نوجوان یچین نے سفر کیا اور جرمنی کے شہر شبرون کو دیکھا۔  
 اور جب وہ سفر سے لوٹے تو وہ اپنے عجیب و غریب اور عادات کے دریافت  
 کرنے کی غرض سے کچھ وقت سے اپنے مفتی کے دفتر میں داخل ہو کر۔  
 مشر آسٹن کے مکان پر جو لارڈ بکنس فیلڈ کے باپ کے  
 دوست تھے اوہوں نے اس زمانہ کے پندشہور اور معروف علماء اور فضلا  
 ملاقات کی۔ اور اس سے ان کا وصلہ بڑھا۔ اور اوہوں نے اس سے اپنے  
 زمانہ تبارقی میں ایک قصہ (ناویل) لکھا جس کا نام "یوین گری" تھا جسکی عبارت  
 اور مضمون سے کچھ کم شہرت نہیں ہوئی۔

۱۸۲۷ء میں مشر مرڈٹ نے جو انکی اکلوتی بہن سے  
 منسوب تھے انکو بجانب شرق سفر کرنے پر آمادہ کیا اور انہوں نے انسانی سفر میں  
 اٹالیا (روم عظم) اور یونان کو دیکھا اور پروان سے قسطنطنیہ پہنچے اور  
 قسطنطنیہ سے شام اور بیت المقدس اور مصر کو سفر کیا اور وہاں سے دریائے  
 نیل کے بحرہم کے طرف سفر کر کے ملک نوبیا کو دیکھا۔ سفر میں ہی یہ نوجوان  
 مسافر اپنے کتابیں لکھنے سے غافل نہ تھا۔ اور اسی وقت میں اوہوں نے ایک  
 کتاب "نیک ڈک" لکھی اور اسکو چھپوایا۔ جب وہ "شراس" کے میدانوں میں

پہر رہے تھے تو اس وقت اوکو خیال آیا کہ فرینچ ریوولوشن یعنی انقلابات  
فرنسا کے اوپر ایک نظم کتاب لکھنا چاہیے اس کتاب کی ادھون نے تین جلدیں  
لکھیں اور اس کے پچاس نسخے طبع ہوئے۔



جب وہ انگلستان کو واپس آئے تو ادھون نے  
دو کتابیں لکھیں۔ اولین سے ایک کا نام "کینٹری فیلہ منگ" اور دوسری کا  
"ڈی ولڈرس ٹیل آف الوری" تھا۔

بڑے ڈزرائلی۔ تو اپنی زندگی تنہائی اور کتابوں کے  
مطالعہ میں بسر کرتے تھے اور چوتھے ڈزرائلی پارلیا میں شریک ہونے کی فہم ہش  
رہتے تھے۔ اور ادھون نے اس معاملات ملکی اور بحث و مباحثہ کے اکھاڑے میں  
داخل ہونے کی از حد کوشش کی۔

جو ہنرین سٹر ڈزرائلی اپنے مشرقی سفر سے پلٹے ادھون نے  
دو ہی دای کام "کے ایکٹر ہوسے کی امید داری کی۔ لیکن وہ کامیاب نہ ہوئے۔  
اور پھر ادھون نے دو دوسرے سال دو مارلیبن "کے ایکٹر ہوسے میں کوشش کی

اور اس سے یہی محروم رہے۔ جب اس جگہ سے یہی ناکامیابی ہوئی تو اوہوں نے  
 پہرہ ہائی دای کریم کے لوگوں سے جہاد کے پرہیز سے ایک مرتبہ اور ایکلٹر  
 ہونے کی درخواست کی اور اس میں بھی بطور سابق ناکامیاب ہوئے اوہوں نے  
 پہرہ ٹائٹل کے ایکلٹر ہونے کی کوشش وسیع میں ناکامیابی ادھائی لیکن ناکامی  
 شش مین نکلا اور وہ "میڈ اسٹون" کے ایکلٹر ہو کر پارلیمان بھیجے گئے۔  
 جب مسٹر ڈرالی نے اول مرتبہ "ہاؤس آف کامنز"  
 میں کھڑے ہو کر گفتگو کی تو وہ اس میں ناکامیاب ہوئے۔ مسٹر آرمیٹس سکتے ہیں  
 کہ جب ادن کی گفتگو اور بنائی ہوئی فصاحت پر لوگوں نے قبضے اوڑھے تو  
 اس وقت اوہوں نے پیچ و تاب کہا کہ یہاں سے کامنز میں چند بار  
 شکست پائی ہے اور پہرہ آخر کار ان میں کامیاب ہوا ہوں اور اب تو میں  
 بیٹھا ہوں لیکن وہ وقت بہت جلد آویگا جب تم جیسا وعدہ تقریر کرتے ہو تو  
 آخر الامر وہی وقت آیا اور پہرہ کس طرح سے مسٹر ڈرالی نے ادن ہدب لوگوں کے  
 درمیان جو دنیا میں اول درجہ کے تھے گفتگو کی اور ان کے قلوب کو اپنے طرف  
 بیل کیا۔ یہ امر اثبات اور دوسرے استقلال کے نتیجہ پر دلالت کرتا ہے  
 اور چارے نامزدین اس فقرہ سے دریافت کر سکتے ہیں کہ سبب استقلال کا  
 پہل کیا ہوتا ہے۔ کیونکہ مسٹر ڈرالی کو یہ مرتبہ صرف سبب استقلال کی وجہ سے  
 میراثی اوہوں نے یہاں کیا جب نوجوان آدمی فخر کرنے میں یعنی  
 جب وہ کسی کام میں ناکامیاب ہوتے ہیں تو کرنے میں جا کر آہ و زاری  
 کرتے ہیں اور اس میں دوسرے ہو کر بیٹھ رہتے ہیں۔ بلکہ اوہوں نے

جب ناکامیابی کا سدھ کسی کام میں اٹھتا تو اسکو چھوڑ نہیں دیا اور برخلاف اسکا وہی پہرا وہی کام کو محنت اور مشقت سے شروع کیا۔ ادھون نے اپنے غلطیوں کو بہت سارے دریافت کیا۔ اپنے سامعین کی طبیعتوں کو ملاحظہ کیا۔ محنت اور کوشش سے قواعد تقریر کو استعمال میں لایے۔ اور ابتدائی علم پارلیمان سے واقفیت پیدا کی۔ ادھون نے صبر و استقلال کے ساتھ اپنے کامیابی میں کوشش کی اور وہ کامیابی رفتہ رفتہ حاصل ہوئی۔ پہلے وہ دس افغان کے لوگ ادھر بستے تھے اور ابھی انکے ساتھ بستے تھے۔ سینے لارڈ بیکنس فیلڈ میں وہ قوت تقریر باہم پہنچے کہ لوگوں کا ہسانا اور رولانا انکے اختیار میں تھا آخر کار لوگوں کے دلوں سے وہ پہلے ناکامیابیوں کی یاد جو مشرور رالی کو ہوئی تھی مٹ گئی اور سب نے باتفاق یہی قبول کیا کہ وہ زمانہ حال کے تمام مقررون میں سے جو پارلیمنٹ میں تھے اعلیٰ درجہ کے مقرر اور گفتگو کرنے والے ہیں۔

۳۹ م میں مشرور رالی نے مسٹر لیوس متوفی کے

بیوہ سے نکاح کیا۔ یہ صاحب انکے ساتھی الیکٹر "میڈل اسٹون" کے تھے اس لیڈی یا بی بی کے نامزد ادھون نے ایک اپنے کلمے ہوئے قصہ کی کتاب لکھی اور ادھون مندرجہ ذیل کے لفظوں میں کہتے ہیں کہ میں اس کتاب کو اس وقت کے نامزد کرتا ہوں جسکی پاک طبیعت اور نیک نیت اسکو دوسروں کے غم و الم میں شریک ہونے کی خواہش دلاتی ہے۔ اور جسکی پیاری مٹی اور سنے والی کو ہمت بندھاتی ہے اور جسکی قوت فیصلہ اور قوت تیز اس کتاب کے کہنے میں رہبر ہوئی ہے وہ ایک محنت جانچنے والی اور عیب چین ہے لیکن ان سب باتوں پر

فہریت پرست کہ وہ ایک عمدہ لائق بی بی ہے۔

ایک انگریز مسٹر ڈوڑرا کی کے لڑکپن کی کیفیت خانگی

حسب مستح: ذیل تحریر کرتا ہے۔

اگرچہ عام جنسوں اور بھیتوں میں مسرور رانی کا ڈانغا مشہور  
اور کم خنجر رستہ ہے مگر وہ لوگوں کی جان و پیش اور باتوں کو بڑے دھیان سے  
مشاہدہ کرتے رہتے تھے ان کے دل میں یہ خیال تھا کہ اگر کسی نے اپنے  
نہی نسیج تقصیر اور غیب بیان پر آمادہ کر لے لے لے بہ ضرر ہوگا تھا کہ کوئی  
بات فائدہ نہ لے گی پیش کیا وے اور جب اولاد و بوجش ہوتا تھا تب اولاد ملی نصیب  
اور قسہ بین قابل تعجب تھی اور ان میں وہ قوت بیان تھی کہ جب چاہیں، اہل عیسائی  
اور لالین اور جب چاہیں ہمسایین - جب چاہیں ان کے دلوں میں جوش  
نہا کر دین اور جب چاہیں اونکو بڑی گھنٹہ کر دین -

ابتدا مسٹر ڈرامی معاملات سیاسی میں بطور آئی۔  
 سخت ریفارمر یا مسلح کے داخل ہوئے۔ لیکن بعد اسکے وہ فرقہ گستر و مینوین  
 شریک ہوئے جیسے رہنما اور سوقت سربراہ برٹ پیل تھے۔ جب سربراہ برٹ  
 اسمتھ فری ٹریڈ یا بازار تجارت کے اختیار کیا تو مسٹر ڈرامی نے انکو  
 چھوڑ دیا اور انکے سخت مخالف ہوئے۔ لارڈ جارج بیشک کے مرنے پر وہ  
 ٹاؤس آف لامن میں اس مخالفت کے لیڈر یا رہنما ہوئے۔ ۱۸۵۲ء میں  
 ادھون نے اپنی عمدہ صفت استقلال کی وجہ سے اس بات کا قیام پایا کہ ادھون  
 ایک کانسر ویو کیسے نیٹ، بے درمی لارڈ ڈورنلی منعقد کیا۔ اور خود جیسو لرن

ایکڑ چکر کا کام دیا۔ دو سال تک ادھون نے اس عہدہ کا کام کیا اور ۱۸۶۸ء میں وہ وزیر اعظم یا پرایم منسٹر مقرر ہوئے اور اسی سال کے آخر میں وہ اس عہدہ سے استعفا دینے پر مجبور کئے گئے۔ انکے اثر سے اہل کنزرویٹو کے خیالات بھی آزادانہ ہو گئے تھے۔ ادھون نے کہا تھا کہ میں اپنے ملک کے لوگوں کے دلوں کو مہذب بنانا چاہتا ہوں اور اگرچہ کلمہ ستاخی پر محمول نہ کیا جاوے تو میں یہ کہہ سکتا ہوں کہ میں اپنے جماعت والوں کو اعلیٰ درجہ کی تربیت کرنا چاہتا ہوں۔ ۱۸۶۹ء سے لیکر ۱۸۷۱ء تک مسٹر ڈرافٹی مخالفت مذکور کے حامی اور رہنما رہے۔ ۱۸۷۱ء میں پیر فریڈرک کنزرویٹو کو غلبہ ہوا اور وہ وزیر اعظم ۱۸۷۱ء تک رہے۔

لارڈ بکنس فیلڈ کی سیاسی کارروائیوں پر لوگوں کے مختلف رائے ہیں۔ اور اس زمانہ میں اسے دینے اور سوت تک دشوار ہے جب تک آدمی امور سیاسی سے جدا سوت ہوں پورے طور سے واقف نہ ہو اور اس زمانہ کے لوگوں کے مزاج سے کیا حشر مطلق ہو اپنے نسبت وہ خود ہی کہتے ہیں کہ ”کوئی شخص جسے بتر پر حال نہیں جانتا ہی اور میں جانتا ہوں کہ میں نے اس اپنے دراز سے سیاسی زمانہ میں بہت سے کام کئے ہیں جن پر میں اب افسوس کرتا ہوں اور بہت سے ایسے بیان سے نکالی ہیں جن پر میں تلافی کرتا ہوں لیکن آدمی کے جال میں جلیں کے نسبت اسے دینے کے لئے یہ ضرور ہے کہ اس کے تمام باتوں کو ملاحظہ کیا جائے۔ لارڈ ہارٹنگ ٹن نے جو فرقہ مخالف کے ایک معزز شخص تھے اور ان کی نسبت

سال گذشتہ میں حسب ذیل رائے دے رہے تھے۔

” لوگ کہتے ہیں کہ لارڈ بیکنس فیلڈ ایک ذہنی حوصلہ شخص ہے۔  
میں چاہتا ہوں کہ کوئی چمکوا ایسے شخص کو بتلا دے کہ جسے امور سیاسی میں ایسا  
بڑا درجہ پایا ہوا اور اس رتبہ تک پہنچا ہوا اور وہیں حوصلہ اور خواہش ہو۔  
کوئی شخص لارڈ بیکنس فیلڈ کو کسی ناقابل اور بیہودہ خیال کا الزام نہیں لگا سکتا۔  
ہم ان کے معاملات سیاسی کے رائے سے اتفاق نہیں کرتے ہیں لیکن  
ہم ضرور اس کے ذہانت اور لیاقت کی تحریف و ثنا کرتے ہیں جو کہ انہوں نے  
اپنے مشکل و دشوار کاروبار میں ظاہر کی۔ میں اس بات کا کامل یقین کہتا ہوں  
کہ لارڈ بیکنس فیلڈ تمام ان باتوں کو پیش نظر رکھتے تھے جنکو وہ اپنے وطن  
کے حق میں اچھا سمجھتے تھے اور جنکو وہ اپنے بادشاہ کے قوت کے واسطے  
مفید خیال کرتے تھے۔“

تھوڑا عرصہ گذرا کہ مسٹر گلینڈ اسٹون وزیر اعظم نے  
لارڈ بیکنس فیلڈ کے لئے ایک یادگار تیار ہونے کی تجویز کی اور کہا کہ اس شخص  
کی بزرگی اور لیاقت ایسی تھی جسکے صلہ میں قوم کو اس کے یادگار ضرور بنونا چاہئے  
۔ مسٹر گلینڈ اسٹون نے خود اپنے زبان سے حسب ذیل کلمات لارڈ بیکنس  
فیلڈ کے نسبت فرمائے۔ وہ یہ تھا۔

” اگر میں لارڈ بیکنس فیلڈ کے اوصاف اور ان کی بزرگی ان  
خوب صاف اور واضح بیان نکلون اور ان کی ثنا و صفت میں زبان نکھو لوں  
تو یہ بات انصاف سے بعید اور تہذیب سے دور ہوگی۔ اگرچہ انہیں درجہ

بڑا بہاری اختلاف تھا اور ایک دوسرے کی رائیں آپس میں سخت مخالف تھیں تاہم جھگڑا  
اون کے اون غریبوں کے بیان کرنے سے اطمینان قلب اور تسکین خاطر  
معلوم ہوتا ہے جو جھگڑا اور میرے سامعین دونوں کو مفید ہونگے۔ وزیر اعظم متوفی  
میں بعض ایسے عمدہ اوصاف تھے جنکے بیان کرنے میں میری زبان عاجز تھی اونکے  
قوامی عقلیہ ایسے تعجب انگیز تھے جنکو میں اور دوسرے صاحب یکسان جانتے ہیں۔  
لیکن علاوہ ان قوامی عقلیہ کے اور سوامی اون غریبوں کے جو کاروبار ملک سے  
ملاقہ رکھتے ہیں اونہیں بہت ایسے عمدہ باتیں نہیں جنکو میں اگر کم سن ہوتا تو  
اپنے دلپر نقش کا بھر کرنا اور اون سے آئندہ فائدہ اٹھانا اور جنکو میں اب اون  
صاحبوں کے لئے بیان کرتا ہوں جو ابھی کم سن ہیں تاکہ وہ ادب پر غور کریں اور اونکی  
تقلید کریں۔ یہی نہیں تھا کہ وہ اوصاف اونہیں صرف سوز ہو ہی تھے بلکہ وہ اونہیں  
ایک بہت بڑے تعجب انگیز درجہ تک بلاشبک پائے جاتے تھے۔

مثلاً میں اونکے ستیم ارادہ اور دور اندیشی کی نسبت بیان کرتا ہوں جو اونہیں ایسے  
زیادہ تھے کہ ابتدا سے سن شور سے آخری زمانہ تک چلے گئے۔ اور اونکو اپنے  
نفس پر اس درجہ قوت حاصل تھی جسکا کچھ بیان نہیں ہو سکتا ہے اور اونہیں بہت پارلیمانی  
بڑھی ہوئی تھی کہ سینہ اپنی عمر بہر میں بہت سے وزیر اعظموں کو دیکھا مگر کسی میں بھی  
اس زور و شور کی نہ پائی۔ علاوہ انکے اور بہت سے خوبان اونکے چال و چلن  
میں ایسے نہیں جنکا تھوڑا بہت ذکر کر سکتے ہیں بازنہیں رہ سکتا ہوں۔

میں اون کے اوس انسانی ہمدردی کی صفت پر بہت تعجب کرتا ہوں جو اون میں  
استد زور و شور سے تھے کہ جس پر سے وہ اپنی شہرت اور ملاموری اور دولت اور



## ارل امہرٹ

ارل ولیم ہٹ امہرٹ سٹوارٹ مین پیدا ہوئے اور سٹوارٹ مین سفارت چھین پر مامور ہوئے چونکہ اوہنوں نے دربار چین کے قواعد کی پابندی مین اپنی ذلت خیال کی اور اس کے قبول کرنے سے انکار کیا اس واسطے سفارت وہاں سے برخاست کر لی گئی لارڈ امہرٹ سٹوارٹ مین عہدہ گورنر جنرل ہند پر مقرر ہوئے اور اسی سال کے اگست مہینہ مین اوہنوں نے گورنری کا کام لیا برہما کی لڑائی بارکپور کا غدر بہر پور کی فتح انہیں کے عہد میں واقع ہوئی جس کا ذکر ذیل میں مختصر طور پر کیا گیا ہے۔

برہما کی پہلی لڑائی کے چند سال پیشتر برہما والوں نے انگریزی سرحد پر فساد اور پیش قدمی شروع کی اور شاہپور پر (جو ایک کم آباد جزیرہ خلع چانگج کے سرحد پر واقع ہے) اور ایسٹ انڈیا کمپنی کی عمارتوں میں تہا۔) قبضہ کر لیا اس جزیرہ میں ہتھیاری کمزور فوج تہا ان کے محافظت کے لئے رہ گئی تھی جنکو برہما والوں نے قتل کر ڈالا اور بیٹھا دیا لارڈ امہرٹ نے اس جزیرہ کو پہرہ فرمایا اور برہما کی فوج کو وہاں سے نکال دیا اور بعد اسکے سرکار برہما کو ہمایوش کی کہ اس فتنہ و فساد سے باز رہیں مگر اس نے اس تاکید کو سرکار انگریزی کی بزدلی اور خوف پر محمول کیا انگریزی فوج کو نکالنے سے نکال دینے کے لئے ایک لشکر اراکان کو بھیجا جب لارڈ امہرٹ نے دیکھا کہ امن قائم نہ ہونے کی کوشش میں کامیابی نہیں ہوتی تاہم ۲۴ فروری ۱۸۲۵ء کو ہتھیار جنگ فرمایا۔

اس لڑائی کا تفسیر حال جراتدین نہایت بگڑ گئی تھی تاریخوں میں مل سکتا ہے فی نفسہ اقصیٰ جنگ پر کوی حرف نہیں ہے مگر خاص لڑائی کی کاروائی البتہ الزام کے لائق ہے ہندوستان میں کبھی اس بے اعظامی اور بے احتیاطی سے کوئی لڑائی نہیں ہوئی اور اس بات کا الزام اس وقت کے جنگی محکمہ پر ہے۔ اس سے بڑا ہی افسوسناک خرابی اور قلت کی وجہ سے ہزاروں آدمی انگریزی فوج کے ہلاک ہو گئے دو برس تک لڑائی رہی اور آخر کار برہاد لون کو کامل طور پر شکست دینا کافی ہوئی اور لڑائی کے خیر میں (جسکی تعداد تیرہ کروڑ تھی) ملک آسام، اراکان، تناسہیم اور ایک کرا روپیہ نقد ادا کرنا پڑا انگلستان والوں نے لاڈا اہرست کے خلاف میں ماحق کاغل دشوار برپا کیا اور لاڈو مصوف نے اس الزام کے جواب کھینے میں نہایت زحمت اٹھائی بیشتر ہندوستان کے اصحاب الزام کے نزدیک یہ معرکہ حق بجانب اور ضروری ہی نہ تھا بلکہ بالبدلت ایک ناگزیر امر تھا جس چاروں شکاف کی راہی ہو گئی یہ لڑائی نہایت معاف طور پر واقعی حفاظت و دفع فتنہ و فساد ملک کے واسطے کرنی پڑی۔

برہما کی لڑائی برپا ہوتی ہے ۱۸۲۵ء میں بارکپور میں غدار ہو گیا جس میں محکمہ جنگی نے باغیوں کے نسبت نہایت سخت اور نامنصفانہ برتاؤ کیا۔ راج بہر پور کی مسند نشینی کے جھگڑے نے اس قدر سر اٹھایا کہ قلعہ بہر پور محصور اور تسخیر کرنا پڑا۔

اگرچہ جنگ برہما کی سخت اختلاف سے عام نا اہتمامی انگڑائی میں پھیل رہی تھی مگر چونکہ انجام اس لڑائی کا کامیابی سے ساتھ ہوا اس واسطے ایک دم گورنر جنرل کے خطاب میں بڑا یا کیا اور انکو ارل اہرست آف اراکان کا خطاب ملا



نے دوسری قوم اور ملت کے کتابوں کو غارت کیا ہے۔ چنانچہ اس بات کا ثبوت ہم مندرجہ ذیل کے تاریخی بیانات سے کرتے ہیں جنکو ہمارے ناظرین امید ہے کہ بہت پسند فرمائیں۔

” فی الواقع علم کے خزانوں کو جیسا کہ وقت نے برباد کیا ہے اور وہی طرح انسان نے بھی اور سکوغارت کیا ہے۔ یہ بات سب جانتے ہیں کہ جب بادشاہ کو فتح ہدی ہے تو اس وقت ادبوں نے بڑے بڑے شہزادوں اور قریبوں کو اور ان کے غضب آلی آگ انسان ہی کے خون بیٹنے سے نہیں بوجھی بلکہ امت کے شہداء تمام مغلوب کے مشہور چیزوں کو گھیر لیا۔ اور ادبوں نے حالت طیش اور غضب میں تمام مشہور عمارت عظیمہ کو بے پروا کر دیا اور بڑے بڑے کتاب خانوں اور کارخانوں کو غارت کیا تو چنانچہ رسیوں یا ایرانیوں نے جب فنیقیوں اور مصریوں پر غلبہ کیا تھا تو اس وقت مذہبی تعصب سے وہ ان قوموں کی کتابوں کو غارت کیا جسکی تعداد ”بہت سی ہیں“ بہت زیادہ بتلاتا ہے۔ فرقہ ”ہیپوکریٹس“ نے ایک بہت بڑے کتاب خانہ کو جو یونانی میں بمقام ”ماندس“ تھا جلا کر خاک کر دیا کیونکہ ”ماندس“ کے باشندے اس فرقہ کے اصول مذہب کو نہیں مانتے تھے۔ رومیوں نے ہر دور انصاف اور حکمران کے کتابوں کو جلا دیا تھا۔ اور یہودیوں نے نصرائیوں اور مشرکوں کے کتابوں کو غارت کیا تھا اور پھر نصرائیوں نے یہودیوں اور مشرکوں کے کتابوں کو برباد کیا تھا مذہبی فرقہ ہمیشہ دین اور دوسرے بدعتوں کے کتابوں کو متواتر جلاتے رہے ہیں۔ اسکندریہ کے کتاب خانہ عظیم کو بھی یہی سزا دی گئی تھی اور ناب کتابین تین پہلے نصرائیوں نے غارت کیا تھا۔ اور اس کتاب خانہ کی خالی اماں یوں کو دیکھ کر جو لوگ دین جانتے تھے

اور ٹکوریچ اور افسوس ہوتا تھا۔

تیسری صدی عیسوی میں جو فارت گریاں عیسائیوں نے  
مقام قسطنطنیہ میں کی تھیں اور ٹکوریچوں نے پوشیدہ کیا ہی اور کتا بون میں کچھ کا کچھ لکھکر  
چھپوا دیا ہے لیکن صحیح صحیح کیفیت ان فارت گریوں کی ڈاکٹر کلارک صاحب کے پاس  
موجود رہی ہو، وہ بیان کرتے ہیں کہ کسی قوم نے علوم و فنون کی چیزوں کو ایسا فارت  
نہیں کیا جیسا کہ اس زمانہ کے عیسائیوں نے کیا تھا، اور ترکیوں نے بھی ایسا کتا بون کو  
برابر نہیں کیا ہے جیسا کہ تیسری صدی کے انصار نے کیا ہے۔ شہنشاہ جہتینز  
اور جہت سے سلاطین فرانس اور اسپین سلطان اٹلی اور اکثر پادشاهانِ ہند  
پادشاهانِ ہند نے جو عیسائی مذہب کے بہت بڑے مقلد تھے یہودیوں کی کتاب تلمود  
کے پڑھنے کی مخالفت بذریعہ احکام کے کی تھی۔ اور اس کتاب کے تمام نسخوں کے  
جلادینے کا حکم صادر کیا تھا۔ چنانچہ ۱۲۰۰ء میں ۱۲۰۰ نسخے بمقام گریوینا فارت کئے گئے  
تاریخوں کے دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ "کارڈنیل زینی"  
نے جب غرناطہ کو جو اٹلیس میں واقع ہے اہل اسلام سے لیا تھا تو قرآن شریف کے  
... ہ نسخوں کو جلا دیا تھا۔

پہلے صدیوں عیسوی میں جو فارت گریاں کتاب خانوں کو  
ہنرچی ہشتم کے بعد حکومت میں ہوئیں وہ بھی قابلِ افسوس ہیں۔ جن لوگوں نے  
مذہبی مسلمانوں کو خرید کیا تھا ان کے قبضہ میں کتاب خانے مفت آسے تھے اور انہوں نے  
یا تو ان کتابوں کے کاغذوں کو اپنے سامانِ خانگی کے صاف کرنے میں صرف کیا  
یا بطور رومی کے فروخت کر ڈالا تھا اور بعضوں نے ان کتابوں کو جھاڑوں پر بار

دوسرے ملکوں کو فروخت کئے واسطے روانہ کیا تھا۔ اسوقت جرمنی علم لوگ اپنے کتابوں کو عزیز رکھتے تھے اور انہوں نے انکی بربادی کے خوف سے انکو زمین میں گاڑ دیا تھا یا انکو دیواروں میں چنوا دیا تھا اور وہ کتابیں وہاں خاک میں مل گئیں اور نیست اور نابود ہو گئیں۔

اب ہمارے ناظرین اس زمانہ کو خیال فرما دیں جبکہ چند ہی صدیاں گزری ہیں اور جبکہ لوگ شروع تہذیب کا زمانہ خیال کرتے ہیں بےتجربہ عظیمہ یا گریٹ ریفارمیشن کا زمانہ۔ اس زمانہ میں عیسائی مذہب والوں کا عقدہ کتابوں اور علمی رسالوں کی غارت گری پر خوب غلا اور انہوں نے کتابوں کو ختم کیا اور ان کتابوں کو جھکا نام سرخ روشنائی سے لکھا ہوا تھا اور بہتر خوب طلاکاری کا کام بہت جلا کر نکستہ کر دیا۔

جس کتاب کے نام کو وہ سرخ روشنائی سے لکھا ہوا پاتے تھے اور اسکی جدول مطالعہ دیکھتے تھے اور سکھ بہ خیال کر کے کہ وہ فرقہ پاپا کی کتاب ہی فوراً تعصب مذہبی سے جلا ڈالتے تھے۔ ۱۵۹۹ء میں کتاب خانوں اور کتاب فروشوں کی دو قانون کی وہ غارت گری ہوئی جیسے کہ ”ڈن لوکنرٹ“ کے کتاب خانہ کی ہوئی۔ ”درٹن“ نامی ایک شخص ان عمدہ کتابوں کی ایک فہرست لکھا ہے جو بہوجب احکام پادریان ”وایت گفٹ“ اور ”بین کرافٹ“ اور بہ تعصب فرقہ کالونیٹک اور پورٹین جلا دی گئے تھیں۔ اس زمانہ میں جہاں کہیں کتابیں فرقہ مخالف کی تھیں انکو پادری فوراً جلا دینے کا حکم دیتے تھے اور جیسے چوروں اور تہلکوں کے وجود ملک سے دور کرنے کی کوشش کی جاتی ہے اس طرح سے اس زمانہ میں کتابوں کے

وجود سے نفرت تھی۔

مسند و ن کو تو شروع اسلام سے ان فرقوں کی طبع علمی کتابوں اور کتب خانے سے تعصب نہ تھا بلکہ حدیث کی صحیح صحیح کتب ہون میں ثابت ہیں کہ حضرت عمرؓ تو ہذا کرتے اور ان کو بھی سنا کر کئے حالانکہ توراۃ ایک مخالف لوگوں کی کتاب تھی جو مسلمانوں کے نہایت سخت دشمن تھے لیکن یہودیوں کے اور ایک بابہ ... الہی اسلم اللہ علیہ وسلم ... اور اب سے اسکو تمکین پر رکھا اور فرمایا آمنت بک وعن انزلک یعنی ایمان لایا میں پیغمبر اور اس پر ہیں نے جو کوا دنا را۔ اسطرح منصور بادشاہ اور یامون شہید اور دیگر خلفائے عباسیہ کے وقت میں مسلمانوں نے جو عظمت اور توقیر علمی کتابوں اور علوم کی کمی ہے وہ اب تک یادگار ہے پس اس سے صاف معلوم ہوتا ہے کہ اہل اسلام ہمیشہ سے علم و دست اور علوم و فنون کی کتابوں اور کتب خانوں کے سرپرست اور قدردان ہیں اور ہمارے نئی فیشن کے بعض حضرات کا یہ خیال کہ اہل اسلام نے علمی کتابوں کی غارتگری کی محض غلط ہے۔ جو واقعہ اسکندریہ میں ہوا اسکی صحت اچھی طرح سے نہیں ہوئی اور نہ یہ بات ثابت ہوئی کہ یہ حکم خلیفہ کا تھا بلکہ اس زمانہ کی حالت اسبات کو مقتضی ہے کہ حضرت عمرؓ کو اس واقعہ کی خبر بعد وقوع کے ہوئی ہوگی اسلئے کہ اسکندریہ میں سے ہندون کی راہ پر واقع ہے اور دینے تک ہندی خبر ہو چکنے کا اسوقت کوئی ذریعہ ایسا نہ تھا لیکن مار برقی یاریل وغیرہ جس سے یہ بات ممکن ہوئی کہ یہ واقعہ حضرت عمرؓ کی اطلاع اور ایسا سے ہوا ہوگا فقط

راقم محب حسین

اوب

شرح حال اگهوریان باشوکت‌شان

الحماقة اُغَيَّتْ الْأَسَاةُ      الوقاحة لَا تَقْبَلُ الْمَدَاوَاةُ  
اللَّئَامَةُ لَنْ تَزُولَ إِلَى الْمَمَاتِ      فدع الاوغاد ولا ترجو لهجرا لئلا

بیب برین همه امور و غریب ترمیمه چیزها نیست که بسکت خود را  
و انا شمارد - و کورسے خود را بنیاد بخارد و غنیمت انقسی خویش را مطبوعه و قدس  
بندارد - این انبھان را اگر گوشه نشین بود میشد که بقوت بیان و فصاحت  
لسان و تعبیرات واضح و بتقریرات صریح و بتضروب امثال و بحکایات گذشته و حال  
و بانواع کنایات و باصناف اشارات حقیقت روش و ماهیت کنش ایشان را برایشان  
همانید - و از فساد طوبیت و تباہی نیت آنان را خبردار کرد - بلکه میشد ایشان برین  
داشت که اقرار کنند کہ جمیع حرکات و سکنات و همه افکار و نیات ایشان نامستوده است  
و همه افعال و اعمال آنان موجب خرابی و تباہیست - و این کران مادر زاد را  
اگر چشم بودے ممکن بود کہ نقاشان مینا و رستامان و انا و پیکر تراشان توانا بدست  
صناعت و بنیر و بی فطانت قبح سیرت و شجاعت سریرت و زشتی خصال و نارسایی  
خیال و جهالت و ضلالت و حماقت و دنایت ایشان را بصورت مصور منوود و  
بیکل مجسم گردانیدہ برایشان نشان بدہند تا آنکہ بر حال و مال خود ہا واقف  
گردند - ولی بسیار افسوس بسیار افسوس کہ نہ این کوران مادر زاد را گوشه نشین  
و نہ این کران مادر زاد را چشم - اگر این کوران و این کران را عاقل کسی می شد



القبه حوادث و آفات دهر و مصائب و بلیات روزگار و دشواریها و شکنجه ها س  
زمانه ایشان را بر غبار و دلت و عقل و خباثت و دلت و اورا کی و شرارت و کج اندیشی  
خود با آگاه میگردد و انید - لکن صداسف که این کوران و این کران چون عضو مشلول  
توقه لاسه هم ندارند - جای محب اینجاست که با وجود آنکه ایشان بدین حالتند  
هر یک که خرد (سقراط) یونانی و (کنفیسیوس) چینی و (شاتیلون) امریکانی  
و (مرا بوی) فرسادی و (گاری با لده) ایتالیایی بشمارد - بلکه ایشان را  
ناقص و خالان نشان را بست و کار با نشان را حقیر و خرد و دست خریل را تفصیل میدهد  
- . بهار تاسف بناید که قوم او حقیقت و گفته ما هیت او را نفهمیده ایم و تو قیر  
لائق بجا نیامده - اینست بیماری حاکم که جمیع اطا از مدوات آن عاجز شده اند  
- یارب چه شده است که این آفتابها خود را را (مستور کس) و (دراستید)  
میدانند - و این رده خصلتان خود را را از انچه پال افریقی شجاع ترکمان میکنند  
- چه بروی داده است که این بختی با دعوی آیاسی مینایند - و این بنگها خود را را  
(نیموس نفیس) و (سیرن) میانگارند - و این مادر با با معن سر بر سر  
دارند - و این نیانت کاران طعنه بر سوزن میزنند - و این ابر جلهها خود را را  
از محمد عقل میدانند - و این چنگیز با نوشیروان را عالم مینامند - و این  
شکم پرستان نفیس النفس ابو یزید را بشره میگویند - و این بوزینه با دعوی  
انسانیت میکنند - اینک کوران و در بین و کران تیز گوش و کودمان پشیمان  
و بلیدان خردمند و ضعیف الریان ماقبت اندیش و جا بلان علامه قسقلان  
بشفقت و خاشاک با امانت و گمراهان راه برو و حشی خصلتان مذیت گسترده و منفرد

صلحت اندیش و بدکرداران با عصمت و تباه کاران بخور از کج روشی دیگران و دوستان  
 بنیادکن و خیرخواهان بدتر از صد دشمن و ناصحان بدسیرت - اینست اجتماع ضدین  
 اینست تلاقی نقیضین - برین حال باید گریست دل خنده جمال نمیدهد - و قاصت  
 تا چه حد سست شرمی تا کجا آلوده با هم بدین سخت روی نیستند اینکورینها هم بدین درجه  
 بیحیائی نرسیده بودند - این چه عجیبیست که بدکرداری رسوا و زیان کاریابی  
 و خیانت شکاری بر ملا و مقام ستایش خود را چنان ستایش کند که گویا شکر طست  
 از ناهنجاری جهانیان سیر و یا ابو بزی نیست از بدکرداری اهل زمانه دل گیر -  
 با پی رومانی هم بدین درجه دعوی عصمت ننمود - سبحان الله تاثر و انفعال  
 نفس بالمره منقود آردیده است - امی شعور و امی ادراک شامخا رفعتی که نفس  
 طاعت نموده و را از مال خود آگاه نکند - ضرر برداران را از براسه نفس  
 بیگانگان خواستن پس از آن از طرف ایشان بجهت مکانات آب و اعتبار یافته  
 را کدام شریف النفس شرف شمرده است و کدام عاقل این کار را خردمندی انگاشته  
 آفتاب نفس را کدام هوشمند می بکشد زمانه دانسته است که سیکه روح الحیات قومی  
 زائل کند چرا باید آن را خیرخواه نامید بته و بیان محض از برای سیاست در دنیا  
 آئین خود را میکوشد پس چرخ ضعیف در زده آل کبش خویش رسمی میکند از دانشمند  
 شمرده شود - این چه عظمت است این چه خلافت است - اگر این بد  
 را بلا دلیل دانسته و چشم حراستی نه آینه دلش اندر کس غور کن اگر منفعت شخصی  
 در جهالت و نادانی و فساد اخلاق من بوده باشد آیا از تعلیم و تربیت من خورند  
 آیا استادی آنها از طرف خود برای من میفرستد و اگر مرئی و با استادی از بلاتو

بفرستد آیا از برای تعدیل افکار و تقویم اخلاق من خواهد بود و یا از برای فساد و تباهی آنها و اگر مرا معلی بوده باشد آیا تعلیم و تکریم آن خواهد نمود و اگر معلم مرا از روی صدق و راستی تمیل و توقیر نماید همین برین دلالت نمیکند که باید معلم من در تعلیم و تربیت طریقی خیانت را پیش گرفته باشد - نه انستقن این امر واضح آیا از خباثت نیست - سبحان الله آیا دزد نگهبانی خواهد کرد - محب این چه بلاهت است آیا شیطان رهبری میکند - این چه غفلت است کسیکه کوری من سبب بیبودی او است آیا سعی خواهد کرد که از برای عاجله چشم من طبیب حاذق بدست آرد - اینست طبع بیجا اینست خیال محال - چون در اینجا باطل چنان لباس حق را پوشیده است که شناختن آن بر او کیا هم دشوار افتاده است تا کجا بر آنها ان هدا میباشم که این دلیل را کافی نخواهی شمرد و ازین جهت طرز دیگر را پیش گرفته میگویم تربیت و تعلیم نفس واحد است گونه متصور می شود و نخستین آنکه آن شخص را جز قومی انگاشته و بنامی تربیت و تعلیم آن را اولاً و بالذات بر منفعت آن قوم که بمنزله کلمت گذشت و منفعت ذات آن شخص در درجه ثانیه و بالشیع ملاحظه گردد - و منفعت قوم درین هنگام چون منجیست که منافع افراد مانند جد اول از آن متفرع می شود - و افراد برین تقدیر ... زمان گفته که نهایت مجبور به باشد و نهایت جموعه که از آن بقوم تعبیر می شود صائین و با نظر افراد و قوم آنکه بنامی تربیت و تعلیم آن شخص بر منفعت ذات ادب شده و ملاحظه قوم آن ترسیم آنکه در تربیت و تعلیم آن اولاً و بالذات منفعت دیگر و فائده پیشه نگاران ملحوظ شود و منفعت خود آن شخص بالشیع باشد - اکنون میتوان گفت که این تربیت ثلثه قوم آن را نفع خواهد بخشید آیا میتوان گمان کرد که آن شخص

درین هنگام خادم ملت خویش است آیا قوم آن درین صورت از ضرر و گزند آن محفوظ خواهد ماند آیا جایز است که در حق مروتی انشخص گفته شود که او محبت و جان فشان و فدوی قوم و ملت انشخص میباشد - گوید و دیده آن عقلی که چنین اندیشید و اسی برادر اک انشخص که امتیازند در میان منفعت و مضرت - خاک برودهن آن دمی شعور می که چنین سخن را بن زبان آورد - اگر یک بچه از فریب گرفته بجای و زمین فرستاده شود و در آن بلاد آن بچه بحسب نه بیت است و دیگری و عادت و جرمها را فرا گیرد و محبت ایشان در دل او متلین شود و قوم است و در نظرش متغیر و حقیر گردد آیا میتوان چنان کمان کرد که آن بچه خادم و جان فشان است فرستاده است و آیا انشخص که آن بچه را بدین نوع تربیت کرد میتوان آن را محبت فرستاده نماید - عجب حالت دست داده است که فرق میان نه محبت و عادت بهم نمی شود شگفت و حقیقت چگونه نمیده نمی شود که مضرت این گونه تربیت از منفعت آن بیشتر است - بلکه چگونه دانسته نمی شود که نه تربیتی هزار مرتبه بهتر است از آنکه شخصه بنوعی تربیت یابد که بجای منفعت موجب مضرت اهل و وطن خود بشود - سر خود را بدست خود بریدن لا حول و لا - تربیت دومی نه رشته التام تربیت را بریدن است و اتحاد و برادریرا ازل کرد نیست - اگر در تربیت افراد متلاف کل او لا و بالذات لمحو نشود التام و اتحاد چگونه متحقق میگردد و چنان اتحاد و التام نماند قومیت از کجا خواهد آمد - اگر کسی اتحادی را بین گونه تربیت نماید و شمر آنقوم خواهد بود یا دوست - اسم آن شمس اتحادی باید نهاد یا ماسی - و آن هم تربیت نخستین را بیگانه اگر فرض کنیم که راضی شود آیا اعانت هم خواهد کرد - الله اعلم

کدام فضل این چنین امر را تصور میداد که بیگانه آمده جنسیت و قومیت دیگران را قوت  
 و پایداری ببرد - که می پندارد که شخص ناشنود را خراب کرده با انقراض آن خانه  
 دیر بر اثر تغییر - اگر بیگانه چیرد است آگاه شوند که خانه از برای تأسیس  
 جنسیت و قومیت دیر رسه برپا شده است آیا آن خانه را از بیخ و بن  
 کنده بیاد منافع خواهند داد و یا آن بن را محکم و مستحکم خواهند نمود و معمار آنرا  
 خلعت فاخره داده بر تبه عالیله کشش سرفرازا خواهند کرد - چه بزرگ جهالت و نادانیست  
 این شخص را که چنین گمان کند - عجب بلا دت و حماقت است آن کسی را که این امر  
 را بنا بر کند - اگر بیگانه قوتی باز و شخص ضعیف را که در مجلس با او معاشرت  
 بخارست بداند و آنرا با نفع خود را فایده یمنده و یا منفعت آن ضعیف را خصوصاً در امور که  
 اگر منفعت ضعیف محو افتد ضعف بر قوتی مبنی گردد - بغیر از این مجمع انسداد  
 و ملتقای نفعات نیست این آن را خواهر کرده که قوتی بدست خود و بسعی و کوشش  
 خوش سیف را بر خود چیره گرداند - بعد از این مجمع انسداد هم چنین گمان میکنند  
 و این نوعی نفاق چنین اظهار نمایند - بنده خادم شده که خیرخواه خیرخواه کیست  
 و این نسبت را بدو کش که مینهد - و میگوید - ایمنند و صد از که میگیرد - با و نمیکند  
 که این محضان غفلت را باده را سودمند اند - از این مقلها با عینیت خیانت هر که  
 را دلیل بهارت است پس قرار میداد و در مقام مفاخرت با غنمت که گوشت برادر  
 آغشته چون را بخورد و در بهارت نفس است چونکه استحقاق این گونه است  
 طرف قاتل و مورد الطاف آن گردید و خود دلیل بر خیانت و خباثت است  
 اگر چه برادران حیانت نمیداد استحقاق این عطیه عظمی و از انجا حاصل میشد

اما ابا کردن از ضرورت به وصف خیانت بغیر چه است چیزی را بر این اشیاء نسبت به - به عیب  
 نیست حال این مردمان روزگار شریف را با هم مباح ذکر میکنند - اگر کسی بخوابد که شخصی را  
 به بدترین سببه نام نمایان ازین بیشم چه خواهد گفت که کشنده کان برادر او در پیش تنال  
 اهل شنیق قتل و بر سر سخته آن شخص را میخواستند - چرا اینها انداخته اگر بکشنده گان  
 پر غضب در کار قتل شریک بود و ایشان را را بهر چه نمیکرد با عانت می نمود ...  
 اینست جان فشان فی خاندان از برای قوم - اینست خیرخواهی خندان از برای  
 یاران - اینست مباح بنابر آخر الزمان - این مضمنا و این بلغا را نظر کن اگر  
 خواهند که را بحال و آتش بسوزانند با هم اتفاق نداده و یکدیگر را نت گردانند  
 از فکر طویل و عریض میگویند که آن هیچ علم خوانده است و از هیچ چیز خبر ندارد  
 و هیچیک از فنون را نمیداند اینک علامه زمان است و اگر خواهند شخصی را بحال  
 نسبت دهند بیان میکنند که آن جمیع علوم اولین و آخرین را خوانده است و هیچ چیز  
 بر او پوشیده نیست - این عجب بهر علت - این غریبه و مقیست داده واد واد واد  
 حقیقت جای خنده است ولی گریه نیک ندارد - بلی آن گونه مدد و معین راست باز را  
 این گونه مدد و معین درست گفتار باید - راست بازمی ازین چه زیاده خواهد بود که از نظر  
 عشق محمد و محمدیان تورات و انجیل را بجهت تقویت نصرت هزار کوشش اثبات  
 میکنند - و از غایت سعی در صیانت دین اسلامیت قرآن را انکار مینمایند - و از  
 خوف آنکه مباد اسیل آمده خانه را خراب کند خود را از پنج و نهمش کنده خاکش را  
 مباد میدهند - از غایت خیرخواهی قوم و از نهایت دین پروری اراده آندارند  
 که دینت و تقویت را شهید نمایند و از برای مدفن بارگاه رضوی سازند و هر یک از

براسه یادگار اسم خود را در آن ثبت نماید تا آنکه آید، گان را حال ساعیان درین لایزال  
موسوم گردود - بشارت باو آنان را که از قوم این خیرخواهان در اندیشه بودند - فردی بود  
آن اقوامی را که از دین این دین پروران خوف و هراس داشتند - قویست کیفیت  
ایست نفسانی که در حال صغر بواسطه تعلیم و تربیت و نفوس عاسل می شود - چنان و تعلیم  
کو دکان این امر لاحظه نشود و یا آنکه ضد آن مرعی گردد و قویست از کجا وجود خواهد پذیرفت  
و همچنین است حالت دیانت بلکه سایر کیفیات نفسانی - و احداث کیفیت نفسانی قویست  
در نفس از نفوس معنی اش ایست که معلم بجهن تربیت و تعلیم خود آن نفس را بعد از نمایند  
موارد شرف قوم برین دارد که بذل روح را از برای شرف قوم سهل انگارد و شرف  
خویش را فقط در شرف قوم و ملت خود پندارد - شرف قوم عبودیت نیست - عبودیت  
و دانا سادات مولا است - بنده را با وصف بنده گی میبایکس نیک بخت نه شمرده است  
اگر چه عالم و عارف باشد - این خانه را دواستنی این کلمات را نمی فهمند - در بنده گی  
هر ذره شده لذت آذای را بگونه خدا هدیه یافت - اگر عبودیت خود کرده معلوم شود  
بغیر از بسبیل عبودیت چه تعلیم خدا دهد - خیس نفس را با شرف چه کار است - اگر نیست  
خود عرض عالم را ندای ما غرض دنیای خود میکند - لاجل و لا قوه الا بالله این ذی  
مردان حق و سر برده چگونه موجب تنفر قلوب شده اند - تعلیم معارف و آیین غولان که الیه  
چنان مانع از ترقی قوم خدا نگردد و دینی سیرت این رگسان عیبی مدحی شده  
چاک نشان را از استیصال اسباب سادات بازداشت - نیک با ملتان را چنان  
گمان شده طرز جدید و تربیت نو باعث بیخ کنی قوم و ملت است - لهذا از وضع حاضر گرو  
کو خفتند - ولین سبب انحطاط و تاخر قوم گردید - نه گراست و ضلالت و هلاکت

منت را سبب بخیر بد فطرتی و سنی زینتی و جمل و خست نیست - ملوم و معارف هر گو سبب  
 بد بخنی و شقا نخواهد شد اگر ملوک و سربازی بد فطرت و شقی نه بوده باشد - بلی اگر اگھوری سزائی  
 گردد بسر از شقاوت و بیخ کجی قوم چیز دیگر سے را امید نباید داشت - قضا و کار  
 این اگھوریان هنوز بخوبی ظاهر نشده است چون ظاهرش منزه حق است اندک  
 صبر باید - شراب زهر آلود و لاف مستی میبند پس از آن بگردد را پاره پاره میکند  
 اگھوریان را یا ر و صد یعنی نیست و طریقت و نه سبب هم ندارند در میانه ایشان  
 قانون و قواعد زمین باشد و بقیه از شکم پر کردن آرزوی دیگر سے در دل ندارند پس  
 گمان کن که ایشان باطلی را حق انگاشته جان فشانها میکنند و جو اندر دپا مینایند - این هم  
 خرو ناینها و این همه دست افشانها و این همه جناح و صیاح و قوتهم باطلی پیاده شده است  
 نه بر طلب فضیلت یعنی چنان گمان میکنند که این قوت حیث و میل و نیروی اختلاف که  
 ایشان را دست داده از جای دیگر است لهذا گاه گاه سه جان را چندان گرفته  
 بسط پدی مینایند و ریشی حرکت میدهند - این امر چه کسی پرشیده نیست - اگر مقصود  
 اکتساب فضیلت بود از آن اموریکه ذکرش شرمندگی میآورد اجتناب میکنند - اگھوری  
 و طلب فضیلت هرگز نشینده شده است - اگر چه ریش را بر ریش پیوند کرده بکدیگر را  
 ستایش میکنند و کی بیچک از دل سخن مینگوید بلکه هر یک بجهت مقاصد دنییه خود که  
 شکم پرستی باشد با دیگر سے نفاق میورزد - اگھوری یار و صاحب نمی شناسد -  
 اگھوری بغیر شکم خود مسمود دیگر سے ندارد - قاعده های و کلمات از من یاد داشته باش  
 اینها با و خطاب سے منافعی نمی شود و مناسب نیست - به اغراق و بیانات صورت نمی بندد -  
 چون شخصی منافق نباشد و غرض او استحصال مقصد خود نبوده باشد هرگز در ستایش



زحہ تجا وزنیکنند۔ آج ستائشے را کہ در یک ساعت اگورے باگورے دیگر میکند۔  
 (پسازک) اغزیکنفا) را در تمام عمر حاصل نشد و است۔ اگر این غفاق نیست پس  
 چیست۔ عجب ازین نیست و فی عجب ازین نیست۔ گمان کنن کہ ابد اگورے  
 عریان و فیروزہ در کوہہ با و بازرا۔ با یزد و آیت اگوریاں صاحب خدم و ششم۔  
 اگورے بودن۔ بل نیست نہ بنیاس۔ اگورے نازن و سر کس نیست کہ می تواند  
 حیار از خود صاحب کند آئندہ درین طریقہ زانیدہ شدہ باشد ویا آئندہ از سرچشمہ سیراب  
 گردیدہ باشد۔ نهایت تلبتر را سرگز دیدہ نے کہ با نہایت دل در شخص واحدے  
 جی شود اینک۔ باقی آیتہ۔ اتم جمال الدین حسین

## کرہ زمین کے نسبت اگلر لوگوں کے خیالات

سواران صاحب کتے ہیں کہ علم نجوم اور علم کبیا کے زمانہ کے بہت پہلے  
 لوگوں کا یہ خیال تھا کہ کرہ زمین ایک بہت بڑا وسیع میدان ہے اور ساکن ہے اور طبع  
 کائنات کا مرکز ہے اور اجسام فلکی جو نکلتے سے جکتے ہوئے نظر آتے ہیں اسکے  
 گرد گھومتے ہیں۔ ارسطو جو اس زمانہ میں بہت بڑا حکیم تھا اپنے شاگردوں کو  
 سکھاتا تھا کہ "اجسام فلکی کروں میں جڑے ہوئے ہیں اور وہ زمین کے اطراف  
 دن کروں کے ساتھ گھوم کر رہتے ہیں۔ اجسام فلکی بالذات ساکن ہیں۔  
 پہلا کرہ وہ ہے جس میں ساکن ستارے قائم ہیں اور پہر بائیں سیارے ہیں اور  
 آفتاب ہے اور زمین ہے اور زمین کے بعد مہتاب ہے۔ زمین بالذات  
 ساکن ہے اور تمام کائنات کا مرکز ہے۔"

را تم محبت حسین

یہ تعجب نفع ہو جاتا ہے۔ کیونکہ اگرچہ ہند سے سامان تجارتی بہت جاتا ہے مگر انزودہ سامان خام ہوتا ہے اور یہاں سے اربان قیمت پر دوسرے ملکوں کو جاتا ہے اور پھر وہاں جا کر یہ سامان خام عمدہ عمدہ ملکوں اور صنعتوں کے ذریعہ سے نہایت بیش قیمت اشیاء تجارتی میں تبدیل ہو جاتا ہے اور یہاں آکر وہی سامان پھر دو گئے اور چو گئے پر فروخت ہوتا ہے۔ مثلاً روپے چڑا وغیرہ چینی زبان سے اربان قیمت پر خرید ہو کر دوسری ولایتیں کو روانہ ہوتی ہیں اور پھر وہاں جا کر ان سے عمدہ عمدہ نفیس کپڑے چار روپیہ گزار اور روپیہ گز کی تیاری ہو کر یہاں آتی ہیں اور ان کو پھر ہمیں لوگ خرید کرتے ہیں۔

اگر ہمارے ہی ملک میں کارخانے ہوں اور ہمارے ہی ملک میں طرح طرح کی صنعتیں بھیلو تو پھر اس قدر روپیہ کا نقصان ہمارا کیوں ہوا اور ہم کیوں دن بدن منہ بے آفتاب ہوتے جاویں۔  
مثلاً انسٹرکٹور گھسن نامی ایک انگریزی عورت جو مدراس کے ایک سکول میں لڑکیوں کی تعلیم دیتی تھی دفتر پیشوا جی صاحب مدراس مقرر ہوئی تھیں اس لائق اور تجربہ کار عورت نے چند سال تک مددگار مقرر ہو کر مذکور کے عمدہ کام بخوبی انجام دیے۔

سکرٹری ہند نے ایک ہزار روپیہ انعام مسٹری اور ابرام صاحب دکان کشتر منظر کو ایک کتاب کے صلہ میں دیا ہے جس کا نام لغت زبان ملتان ہے۔

حاشیہ۔ عورتیں علم و ہنر کو بخوبی سیکھ سکتی ہیں اگر ہم ان کو تعلیم و تربیت دیں تو یہ قصور ہوتا ہے اور خدا کے بیان اس بے انصافی کی پریش ہوگی کیونکہ خداوند تعالیٰ نے انہیں ان کو قوی دماغی اور قوی عقلی مثل آدمی کے سب دی ہے۔

حاشیہ۔ انگریزی سکول کی قدر دانی علوم و فنون کے باب میں قابل غور اور سب باتوں سے پہلے لائق تقلید ہے۔

## اشتہار

اس ماہ سے چالیسہ خیر خواہ ہندو واقعہ جیرنگا دکن کی کارروائی وغیرہ طبع ہونے کے لیے ایک مطبع اندر محدود چھاونی رزیدنسی تحصیل ناکہ انگریزی ترب بازار میں قائم ہوا ہے۔ اور اس مطبع میں عمدہ خوش خط کتابیں اور رسالے ارزان قیمت پر بھی اجرت سے چھپتے ہیں۔ اس واسطے حضرت خریدارانِ معلّم اور دیگر معززین اور شایقینِ بلدہ کی خدمت میں تمنا ہے کہ براہِ عنایت جو کچھ کام طبع فرمانا چاہیں اس سے اس مطبع کو سر فراز فرمادیں۔ اہتمام اسکاتندہ اور درست ہوگا۔ المشتہر تھل حسین لکھنؤ منم مطبع اسلام آباد واقعہ چادرگھاٹ

## اشتہار

ہمارے مطبع میں چند نسخے مولوی وحید الزمان صاحب کنگڑا نعت کے فروخت کے واسطے موجود ہیں۔ جن صاحبوں کو خریداری منظور ہو وہ فی نسخہ ایک روپیہ پیشگی رواد فرما کر خرید فرمادیں یہ نسخے بہت کم ہیں۔ اور پھر ملنا انکا دشواری ہوگا انشتہر تھل حسین مقام ننگو

رسید دراز حضرت خریدارانِ معلّم

سیر اشفاق حسین صاحب کیل درجہ اول۔

جو بے پرشوتم داس صاحب مرقم اول دفتر مقدمہ مالگزار کا سرکار کا۔

راجہ گردھاری پرشاد صاحب صدر سررشتہ دار

جمعیت باقاعدہ سرکار کا۔

میر عبد الجواد صاحب مدرسہ رسالہ اعزہ

سے

لکھنؤ

سے

۳۳

## فہرست مضامین

نام مضمون نام مضمون نگار یا مولف مضمون

ہدیت —

مدار ستارہ — ..... محب حسین ..... ۳۳۷

ادب —

زبان سنسکرت — ..... ایضاً ..... ۳۴۵

بقیہ مقالہ شرح حال ک { عالم بے نظیر فاضل بے مثل فیض زہرا }  
 اگہوریان باشوکت و نشان { جناب اللہ نائی مولوی جمال الدین جہاں }  
 ۲۵۳۰

اخلاق —

بقیہ قانون سخن — ..... محب حسین ..... ۳۴۷

کیمیا —

چیزوں کے جوڑینکے مختلف ترکیبیں ..... ایضاً ..... ۳۷۰

تصادف —

مدارات ذوات الاذونات ..... ۳۷۰

ہیلی صاحب کا مدار ستارہ ..... ۳۷۰

عام مدار ستارہ ..... ۳۷۰

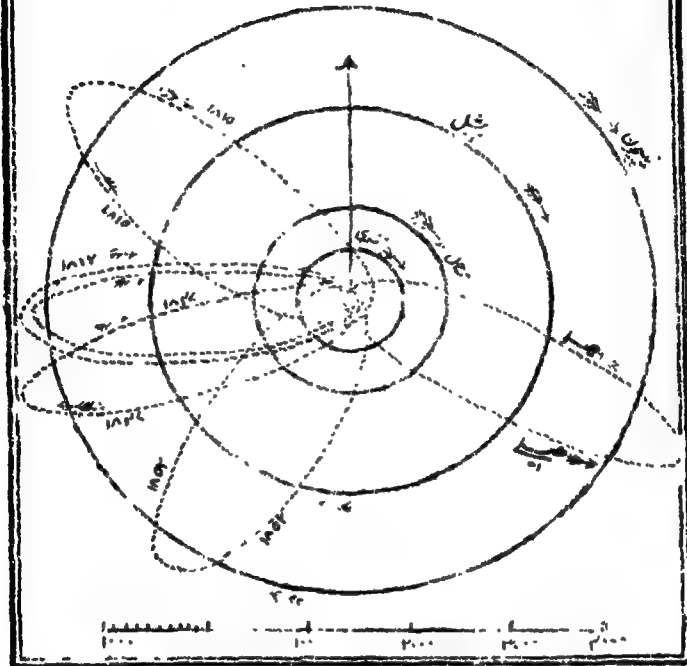
## علمی خبریں

سنتے ہیں کہ اس آنے والے بڑے دن کو اخبار "گرافک کے پانچ لاکھ پچاس ہزار (۵۵۰۰۰۰) نسخے طبع ہو کر خریداروں کو تقسیم ہونگے۔ حاشیہ ایڈیٹر معلم - افسوس صد افسوس ہمارے اہل وطن عیدین کے منین کے رسالوں اور اخباروں کو پڑھتی تک بھی جنین خریداروں کے تعداد کی ترقی تو کجا۔

ہندوستان کی صنعت اور کاریگری کی جو نمائش گاہ مقام شملہ پر ہوئی تھی اوسمین اس سال مقویرون اور دیگر ہشیاء کے فروخت کرنی سے بارہ ہزار روپیہ کی آمدنی ہوئی اس آمدنی میں بہ نسبت سال گذشتہ کے آمدنی کے جو پانچ ہزار روپیہ کی تھی ترقی ہوئی۔ سب سے زیادہ چیزیں لاڈل ریپن نے اس نمائش گاہ میں خرید کیں۔

مغربی شمالی کے ایک اخبار سے معلوم ہوا کہ امرتسر میں اس مرتبہ دباہی بنجار سے اب تک نو ہزار آدمی مرے ہیں۔ یہ تعداد مردوں کی جو اس بیماری سے مرے ہیں چند سال گذشتہ کی تعداد سے زیادہ ہے ڈاکٹر نیٹ صاحب مددگار صدر ہتیم صفائی (ڈپٹی سینیٹر کشن) نے اس بیماری سے مرے ہوئے آدمیوں کی بہت سے لاشوں کو چیر کر امتحان کیا اور انکو کوی علامت تانسفٹ فیورس نے بنجار کی نہ ملین وہ کہتے ہیں کہ یہہ بنجا

نقطه مدارات ذوات الازمات



نقطه مدارات ذوات الازمات

## ہیت

### دم دستارہ

(جسکو عربی میں ذوالذنب اور انگریزی میں کامٹ کہتے ہیں)

دم دستارہ جو ایک خاص قسم کے اجسام فلکی میں جسکا علاقہ نظام شمسی جو انگریزی میں دم دستارہ کو کامٹ کہتے ہیں۔ کامٹ کو اس سے مشتق جو لاطینی زبان کا ایک لفظ ہے اور جسکے معنی بال کے ہیں چونکہ دم دستارہ میں بالوں کی پونچھ سے جوتی ہے۔ لہذا اسکا نام ادھون نے کامٹ رکھا ہے اور نام اور خیالات فاسد اس ستارہ کے دیکھائی دینے سے لوگوں میں پیدا ہوتے ہیں وہ اور کسی ستارہ کی دور اور رویت سے نہیں ہوتے جب دم دستارہ نکلتا ہے تو عوام الناس میں ایک تہلکہ مچ جاتا ہے اور وہ خیال کرتے ہیں کہ یہ علامت اس بات کی ہے کہ قہر اور غضب خداوند تعالیٰ جل شانہ کا نازل ہونے والا ہے اور یہ پیشی گوئی قریب ہے اس امر کی کہ کوئی عظیم سیاسی انقلاب واقع ہو گا یا کوئی بڑا بہاری تغیر آئے گا یعنی کوئی وبا یا طوفان عظیم آوے گا۔

تمام ہیت دان اس بات پر متفق ہیں کہ دستارہ جو بے نور اجسام ہیں اور ان میں جو روشنی ہو وہ آفتاب سے آتی ہے اور جن قواعد کے ذریعہ سے اور سیارے انتظام پاتے ہیں۔ وہی قواعد ان میں بھی جاری ہیں دم دستارہ دن میں خصوصیت یہ ہے کہ اسکا دور بے ترتیب ہوتا ہے۔

یعنی دور بین ہوتا اور وہ ہر طرف سے طریق شمسی میں داخل ہوتے ہیں۔  
 مثل دوسرے سیاروں کے دم دارستارہ کا قرص دکھائی  
 نہیں دیتا ہے۔ اسکی روشنی زردی سپیدی یا نکل ہوتی ہے اور اسکی ایک  
 دم اکثر ہوتی ہے یا یوں کہو کہ ایک روشنی کا سلسلہ ہوتا ہے اور یہ دم اوس  
 طرف سے دم دارستارہ کی پیدا ہوتی ہے جو آفتاب کے ردبرو بین ہوتی  
 ہے اور اس دم کی جڑ ہمیشہ آفتاب کے مقابل رہتی ہے۔

دم دارستاروں کی تعداد بہت کثیر ہے امنین سے بہت سے ایسے  
 ہیں جو طریق شمسی کے برابر دورہ کرتے ہیں۔ اور بہت سے ایسے ہیں جو  
 آفتاب سے نیچے کی طرف چلے جاتے ہیں۔ اکثر بڑے بڑے دم دار  
 ستارے دیکھائی دیتے ہیں۔

جو دم دارستارہ ۱۰۰۰ عیسوی میں نکلا تھا وہ تمام پورب میں دکھائی  
 دیا تھا۔ ۱۲ دسمبر سنہ مذکور کی شام کو یہ ستارہ حسیض (یعنی وہ نکتہ اوسکے  
 دور کا جو آفتاب سے نہایت قریب ہے) سے گزرا اور اوسوقت اوسکا فاصلہ  
 آفتاب سے ۱۴۶۰۰۰ میل کا تھا اور آفتاب کے مرکز سے ۸۴۰۰۰ میل کا تھا  
 یہ ستارہ بحباب ۱۲۵۰۰۰ میل فی گھنٹہ راہ طے کرتا تھا۔ اسکے دم کا طول  
 ۵۰۰۰۰۰ میل کا تھا۔ اگر ایک ریل گاڑی بحباب ۲۰ میل فی گھنٹہ جاوے تو  
 وہ اسقدر فاصلہ کو ۶۷ سال میں طے کر لگی اوسکا نکتہ اوج جو آفتاب سے  
 نہایت بعید ہے ۱۳۵۰۰۰۰۰۰ میل کے فاصلہ پر ہے یہ دم دارستارہ اپنی  
 گردش کو ۵۷ برس کے عرصہ میں پورا کرتا ہے اور وہ ۱۹۶۲ عیسوی



وہاں رہتا ہے



مین نکتہ اوج پر پونچنے کا اور ۲۵۵ عیسوی مین پر نمودار ہوگا۔

ایک مشہور دم دار ستارہ جسکو پہلی صاحب کا مہار ستارہ کہتے

ہیں بعد ہر ۷۶ سال کے عرصہ کے یعنی ۱۷۵۶ ع ۳۱۰۰ ع ۵۲۰۰ ع ۱۶۰۰ ع ۱۶۰۰ ع ۱۶۰۰ ع

۵۹۰ ع اور اخیر ۳۵۰ ع میں متواتر نکلا ہے۔ اس ستارہ کو پہلی صاحب کا

دم دار ستارہ اسوجہ سے کہتے ہیں کہ اونہوں نے پریشی گوئی کی تھی

کہ یہ ستارہ ۵۹۰ ع مین نکلے گا سیارہ جارجیم سٹیس کا مدار اس

دم دار ستارہ کے مدار کو برابر دو حصوں تقسیم کرتا ہے اور اس دم ستارہ

کا اوج سینے نہایت بعد آفتاب سے ..... ۲۵۰۰۰ میل کا ہے۔ ۱۶ نومبر

۱۸۳۵ ع کو یہ ستارہ اپنی مقام حنیض (نکتہ نہایت قریب آفتاب) سے گذرا تھا

اور امید ہے کہ یہی ستارہ پہر اخیر فروری کو ۱۸۹۰ ع مین نکلے گا۔

جو دم دار ستارہ ۱۸۶۳ ع مین نکلا تھا اسکا مدار بہت لبتا تھا اور

بہت و انون نے قیاس کیا تھا کہ اس کے نکتہ حنیض کو نکتہ اوج کے درمیان

مین ..... ۱۴۵ کا فاصلہ ہے۔

ایک دم دار ستارہ ۱۸۵۰ ع مین نمودار ہوا تھا جسکو نہایت

وانون نے شمار کیا تھا کہ وہ ۱۸۵۰ سال مین ایک بار اپنا دور اگر و انتاب

کے پورے کر گیا اور دیکھا ہی دیکھا لیکن ۱۸۵۰ ع سے اب تک کہ ایک سو گیارہ

سال کا عرصہ ہونے کو آیا ایک بار بھی وہ دکھا ہی نہیں دیا۔ اون نہایت

وانون نے حساب کے رو سے اور فاکٹ ۵ سال مین ایک بار نمودار

ہونے کے حساب سے اسکو اب تک ۲۰ مرتبہ بکھٹا چاہیے تھا۔ اس ستارہ کے غائب ہونے کے حساب بڑی ذکاوت اور ذکاوت سے لوگوں نے بیان کئے ہیں۔ لیکن ان میں سے کوئی قابل یقین نہیں ہے۔

۳۶ جو دم دستارہ ششہ کو بکھٹا وہ نہایت خوبصورت تھا۔ اس کے نیوکلینز (بیج کا ٹکٹہ) کا قطر ۲۶۶ میل کا تھا اور اس کے کوہا (بیج کا ٹکٹہ) پر جو جسم گہرا ہوا ہوتا ہے (کا قطر ۱۲۰۰ میل کا تھا اور قطر ۱۳۳۵ میل کی ہے)۔

۳۷ کادم دستارہ ایسا چمکدار اور ایسا بڑا تھا کہ آفتاب تک جو دستارہ سے دکھائی دے مین دو سب اس کے سامنے گرد رہتے۔ اس کے نیوکلینز کا قطر ۵۰۰۰ میل کا شمار ہوا ہے اور نیوکلینز کے چاروں طرف جو علاقہ سا تھا اس کا قطر ۹۲۶ میل کا تھا اس کی دم کی لمبائی جو ۱۵ اکتوبر کو پوری پوری دکھائی دی تھی ..... ۱۰ میل کی اندازہ ہوئی تھی اس کی دم طول میں اس فاصلہ سے بہت زیادہ بڑھتی تھی کہ جو درمیان زمین اور سورج کے بیچ یہ دستارہ اپنے ٹکٹہ خفیف پر پہنچا تھا تو اس کا فاصلہ آفتاب سے ..... ۵۰۰۰ میل کا تھا۔ ڈاکٹر مسیل کا قول ہے کہ یہ دستارہ اپنی گردش کو آفتاب کے گرد ۳۸ سال میں ایک بار پورا کر لیا۔ اور بقول بعض ہیت دانوں کے وہ اپنا دورہ ۳۸۰۰ میں اور بقول دیگر ۴۵۰۰ میں اور بقول بعض ۶۲۰۰ میں

ایک مرتبہ آفتاب کے گرد پورا کر گیا اس ستارہ کا نکتہ اوج یعنی انتہا  
بعد آفتاب سے ..... ۲۰۰۰۰۰۰ میل کا ہے۔

ایک چوتھادم دارستارہ جسکو ایک صاحب کا دم دارستارہ  
کہتے ہیں تمام اور دم دارستاروں سے اس بات میں ممتاز ہے کہ اس کے  
دور کا زمانہ بہت قلیل ہے اور وہ آفتاب کے گرد اپنے گردش کو ۲۰۰ ایوم  
میں پورا کرتا ہے۔

بگلا صاحب کا دم دارستارہ بھی بہت ہی قلیل عرصہ میں اپنے گردش  
کو پورا کرتا ہے اور وہ ۲۴۶۱ ایوم یعنی ۶ سال میں ایک مرتبہ آفتاب  
کے گرد اپنا دورہ پورا کرتا ہے۔

۲۵ شہ ع میں چار چھوٹے چوتھو دم دارستارے نظر  
آتے ہیں اور ایسے کوئی سال نہیں گزرتی ہی جس میں یہ ستارے نہ نکلیں اگرچہ  
وہ زمین سے دکھلائی نہیں۔ بہت سے دمدارستاروں کے وقت  
بغیر حکم دکھلائی دینے کے گذر جاتے ہیں اور بہت سے ایسی چھوٹے  
ہوتے ہیں جنکا دکھلائی دنیا مشکل ہے۔

دمدارستارہ میں ایک روشن نکتہ قریب مرکز سر کے ہوتا ہے  
جہاں سے نکلی ہوئی معلوم ہوتی ہے۔ یہ نکتہ اس کے تمام جسم سے گت  
ہوتا ہے اور اسکو اصطلاح میں نیوکلئیر کہتے ہیں۔

جی پہلے پہل دمدارستارہ آسمان پر نمودار ہوتا ہے تو اس کی دم

بہت چھوٹی دکھائی دیتی ہے۔ اور جون جون وہ آفتاب کے قریب ہوتا جاتا ہے۔ تو توں اسکی دم بڑھتی جاتی ہے۔ اور جبوقت وہ نکتہ حقیض جو آفتاب سے نہایت قریب ہی گذرتا ہے اسوقت اسکی دم بہت روشن اور بہت بڑی معلوم ہوتی ہے جیسے کہ کسی اور وقت جب وہ اس نکتہ کے قریب سے دور ہوتا ہی نہیں معلوم ہوتی ہے اور جبوقت وہ نکتہ حقیض سے گذرتا ہی تو اسیوقت اسکی دم اس راہ کی طرف کیقدر حمیدہ معلوم ہوتی ہے۔ پس مکر وہ گذر گیا۔ اسوقت اسکی خمیدہ دم محجب طرف بہ نسبت محجوف طرف کے زیادہ روشن ہوتی ہے۔ جب دم دستار ستارہ کی دم اپنی انتہا سے ترقی پر پہنچ جاتی ہے تب اس میں زوال شروع ہوتا ہے اور وہ بہت جلد گھٹنے لگتے ہی بیان تک کہ دستار ستارہ اسکی دم ایک ہی وقت میں آنکھوں سے غائب ہو جاتے ہے۔

اب تک معلوم نہیں ہوا ہے کہ اسکی دم کس مادہ سے بنی ہوئی ہے۔ اور جو مختلف راہیں اس میں بیان کئی جاتی ہیں وہ محض خیامی ہیں اور کرمی ان میں سے پایہ ثبوت کو نہیں پہنچتی ہے۔ اسکی دم خواہ کسی مادہ سے کیوں نہ بنی ہو لیکن یہ بات ظاہر ہے کہ وہ نہایت باریک اور نہایت شفاف ہوتی ہے بیان تک کہ چھوٹے چھوٹے ستارے جو اس کے نیچے آ جاتے ہیں اور جنکو وہ ڈانک لیتی ہے صاف نظر آتے ہیں اور اس کے نیچے سے اوکی وکشی میں کسی قسم کی کمی واقع نہیں ہوتی ہے۔ مستخرج برشل صاحب کہتے ہیں کہ میں نے چھوٹے چھوٹے ستاروں

صاف صاف دیکھا جیلہ اوٹن پر ہو کر ایک مدار ستارہ کی دم گذری تھی اور اس نے ان ستاروں کو اپنے مادہ سی حبکی دیانت ... رہ میل کی تھی ڈھانک لیا تھا۔

اب ہم مختصر طور پر مشہور حکیموں کے رائیوں کو جو مدار ستاروں کے دم کی نسبت میں بیان کرتے ہیں۔

"ٹیکو براگی راسے یہ ہے کہ دم مذکور آفتاب کی روشنی ہے جو مدار ستارہ کے نیگولیز میں ہو کر منعکس ہوتی ہے اور اس کا اعتقاد یہ ہے کہ یہ نیگولیز مثل آئینہ کے شفاف ہے۔

قبلہ کا خیال ہے کہ آفتاب کی شعاعیں مدار ستارہ کے کرہ ہوا کے دبیز حصوں کو زور دیکر ٹپکھلتی ہیں اور اس سے یہ دم پیدا ہوتی ہے۔ سرائزک نیوٹن کا قول ہے کہ یہ دم اوٹن رقیق نجارات سے پیدا ہوتی ہے جو آفتاب کی گرمی سے مدار ستارہ کے کرہ میں اڑھٹے ہیں۔

یولر اس بات کا قائل ہے کہ آفتاب کی شعاعیں مدار ستارہ کے کرہ ہوا کو زور دیکر ٹپکھلتی ہیں اور اس سے یہ دم پیدا ہوتی ہے اور جو خم اس دم میں ہوتا ہو اس کی وجہ یہ ہے کہ ادب سے آفتاب کی شعاعیں مدار ستارہ کے کرہ ہوا کو زور دیتے ہیں اور ادب سے کرہ مذکور کے وزے اپنی کشش ثقل یا کشش گرمی کے وجہ سے

اپنے مرکز ثقل کی طرف مائل ہوتے ہیں اور دونوں مخالف کششوں سے یہ خم پیدا ہوتا ہے۔

میران کا خیال ہے کہ مدارستارہ کی دم آفتاب کے کرہ ہوا کا ایک جڑی۔

ایک فرانسیسی حکیم بائٹ نامی کے رائے ہے کہ دم مذکورہ بخارا میں جو طمازت آفتاب کی وجہ سے پیدا ہوتے ہیں اور یہ کہ مدارستارہ مکنتہ حقیض پر ہوسپننے کے قبل احاطہ محکم ہوتے ہیں اور جب وہ اس نکتہ سے گزرتے ہیں تب جزا یا کلا آفتاب کی سخت حرارت کیب سے بخارات میں تبدیل ہو جاتے ہیں۔

اگرچہ یہ رائے بڑے بڑے حکیموں کی مدارستارہ کی نسبت ہیں لیکن ہم انہیں سے کسی کے ساتھ اتفاق نہیں کرتے ہیں اور ہم اس بات کو تسلیم کرتے ہیں کہ اب تک مدارستارہ کی دم کے اسباب صحیح اور اسکی پوری حقیقت معلوم نہیں ہوئی ہے۔ کیونکہ جب ہم مدارستارہ کی دم کی لبائی پر غور کرتے ہیں جو کہیں کبھی دس کرو میل تک بھی شمار ہوئی ہے تو ہم کو معلوم ہوتا ہے کہ جو مختلف رائیں حکماء مذکورہ بالا نے ظاہر کی ہیں انہیں سے ایک بھی قابل اطمینان نہیں ہے اگر ہم سرائرک نیوٹن کے قول کو مانیں تو تعجب ہوتا ہے کہ وہ بخارات جو مدارستارہ میں سے بے حرارت آفتاب کے پیدا ہو جاتے ہیں۔

اس قدر طول و طویل کیوں ہوتے ہیں اور اس قدر دور تک کیوں برابر روشن رہتے ہیں کیونکہ اگر وہ بخارات روشن ہوتے تو دیکھا ہی نہ دیتے۔

اس کے زبانہ کے حکماء و مدار ستاروں کو شہاب ثاقب خیال کرتے

تہو اور سمجھتے تہو کہ مدار ستارے کرہ زمین میں فاسفرسی بخارات سے

جو قابل اشتعال ہوتی ہیں پیدا ہوتے ہیں۔ لیکن اب ثابت ہو چکا ہے اور اس میں

کسی طرح کا شک نہیں ہے کہ مدار ستارے کرہ زمین سے بہت دور لاکھوں اور

کروڑوں میل کے فاصلہ تک پھلے جاتے ہیں اور مثل اور سیاروں کے اپنا

دورہ ایک مدت کم و بیش میں کرتے رہتے ہیں اور وہ نظام شمسی میں داخل ہیں

لیکن وہ دوسرے سیاروں سے بہت باتوں میں مختلف ہیں۔ اول تو عام بار

کا مدار قریب قریب کرومی شکل کا ہوتا ہے اور وہ آسمان میں ایک مقام محدود کے

اندہ گردش کرتے ہیں اور ان کا مدار طریقۃ الشمس کے اوپر اور دہراڑھ درجہ کے

فاصلہ پر ہوتا ہے۔ لیکن مدار ستاروں کی مدار طریقۃ الشمس کو ہر طرف سے

قطع کرتے ہیں اور بعض صورتوں میں اور سپر خط مستقیم کے طور پر ہوتے ہیں

راقم محب حسین

ادب

زبان سنکرت

لفظ سنکرت کے لغوی معنی ہلاک و تباہی کے ہیں۔ اور اس لفظ کو

سنسکرت اور سنکرت دونوں طرح پر کہتے ہیں۔ سنکرت زبان اب مرنے لگی ہے



ہو یعنی ہند کے لوگ اسکو تحریر اور تقریر میں بہت ہی کم استعمال میں لاتی ہیں۔ لیکن سر ولیم جون صاحب نے اس زبان کی نسبت کہا ہے کہ یہ زبان یونانی زبان سے زیادہ تر لایم ہے یعنی بہ نسبت یونانی زبان کے اس میں الفاظ ثقیل بہت ہی کم ہیں اور لاطینی زبان سے زیادہ تر الفاظ میں مالا مال ہے یعنی بہ نسبت زبان لاطینی کے اس زبان میں الفاظ ہر شے کے واسطے کثرت سے ملتے ہیں۔ اور علاوہ ازیں سنسکرت ان دونوں زبانوں میں لاطینی اور یونانی کے بہت زیادہ شیریں اور فصیح ہے۔ ہند کے تمام مروج زبانیں جو نے الحال بولی جاتی ہیں سب کی سب تہوڑی اور بہت زبان سنسکرت سے ماخوذ ہیں۔ اور اگرچہ زبان سنسکرت کی تحصیل بہ نسبت زبان یونانی کے زیادہ مشکل ہے لیکن بوجہ اسکے کہ اسکی طرز اور اسکے اصول اس ہی طرح پر ہیں جیسے کہ ایک درسی زبان کے ہوتے ہیں اسو اظہر جو لوگ زبان یونانی یا لاطینی جانتے ہیں۔ انکو سنسکرت آسانی سے آتی ہے۔ انسو اس پر کہ آجکل اکثر یورپ کے لوگ اور خصوصاً انگلستان کے طالب علم جو غیر ملک اور اجنبی قوم کے آدمی ہیں اس زبان کی فصاحت اور بلاغت دیکھ کر اسکو دل و جان سے حاصل کر رہے اور اسکی تحصیل سے طرح طرح کے علمی فائدے اڑھاتے ہیں۔ اور ہم لوگ جو ہا ملک کے قدیم باشندے ہیں اور جسکے بزرگوں کی زبان اصلی یہ تھی وہ اپنی جہالت سے اسکو ترک کر دین۔ اور اپنی گہر کی دولت سے کوئی فائدہ نہ اٹھاتے ہمارے نزدیک زبان سنسکرت کا ہند یون کہ تحصیل کرنا بھی ضرور ہے۔ کیونکہ اول تو اسکی زبان ادس سے نکلی ہے۔ اور دوسرے تمام زبانوں

کا تحصیل کرنا اونکو آسان ہو جائیگا۔ علاوہ برین اسبچے زبان اردو جو تقریباً تمام ہند  
مین مروج ہے اپنی تکمیل پر ہنرین پہونچی ہے۔ اور اسمین الفاظ علمی اور صنعتی بہت  
کم ہیں۔ اس دشواری کو وہی لوگ اچھی طرح سے جانتے ہیں۔ جنکو اردو زبان  
میں ترجمہ کرنے کی ضرورت ہوتی ہے۔ پس زبان سنسکرت کو تحصیل کرنا۔ اور اس  
سے علمی الفاظ زبان اردو میں لانا ایک مقدم کام ہے۔ جسکا کرنا ہر ایک ذخیرہ  
ملک پر لازماًت سے ہے۔  
راتم محب حسین۔

## اخلاق

### بقیہ قانون سخن

(یعنی بات چیت کرنے کے قاعدے)

9 جلسہ اور مجلس میں بٹھنے حاضرین ہوتے ہیں اون سب کو بات  
و چیت کرنے اور اپنی رائے ظاہر کرنے کا برابر حق ہوتا ہے۔ پس انکو  
اس حق سے محروم رکھنا اور خود لگاتار باتوں کی چڑی باندھنا ایک نہایت  
بیجا بات ہے۔ اس سے صرف اونکی حق تلفی ہی ہنیں ہے بلکہ اس سے  
ظاہر ہوتا ہے کہ حاضرین جلسہ میں کیسکو گفتگو کرنے کی ایقت ہنیں اور ہاں  
سے متنی اپنے آپ کو لائق اور مقرر خیال کر کے باتیں کرنا شروع کی ہیں  
پس اس سے زیادہ اور کیا بد تمیزی ہے ایک شخص کا مونہہ جیسی لینے  
میں بند کر دینا قابل معافی کی ہے مگر کیسی بات کو کاٹنا اور اس کے زبان  
کو بات کہنے سے روکنا بر گز قابل معافی ہنیں ہے۔ یہ بد تمیزی ہیں تمام

بے تہذیبیوں پر فائز ہے۔

جو شخص تم سے ٹھہر ٹھہر کے بات چیت کرے یعنی کلام میں جلدی نہ کرے۔ اسکو دو دنیا یا الفاظ میں پیش دستی کرنا نہیں چاہیے۔ اور ادھر وہ ایک لفظ یا بات کو زبان سے نکالا جائے گی کہ اوپر فوراً تم بول نہ سکو بلکہ صبر کرو۔ اور اسکو بات کہنے دو۔ یہ حرکت بدتمیزی کی ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ تم بہت بڑی زبان دان اپنے آپ کو سمجھتے ہو۔ اور محکم کو حقیر جانتے ہو۔ یہ مسلم کی بہ شخص اپنے آپ کو مقرر اور عمدہ گفتگو کرنے والا آدمی جانتا ہے گودہ کیسا ہی اپنے آپ کو از روئے عجز و انکسار بیچھان ظاہر کرے۔ پس جب تم بات و چیت میں اسکو الفاظ تباہ گے اور کلام میں سبقت کر دے گے تو ظاہر ہو گا کہ وہ کم استعداد آدمی ہے اور تم اسکی اصلاح کرتے ہو۔ اس واسطے یہ عادت نہایت بد نما اور خوبی اور اس سے سامع کی شوخی اور بد تہذیبی ظاہر ہوتی ہے۔

جہاں دوسروں کی باتوں کو خواہ مخواہ بے موقع اور جرح محل پہنچلاتے ہیں اور ہر ایک بات میں مخالفت اور محبت کو نہ لگتے ہیں وہ جن کی الحقیقت بڑے بد تہذیب ہوتی ہیں۔ اور انکی اس حرکت سے معلوم ہوتا ہے کہ انہوں نے عمدہ تربیت اور تعلیم نہیں پائی۔ اور عموماً لوگوں کی صحبت میں نہیں رہتے ہیں۔ جن لوگوں کو منظور ہو کہ ہر جلسہ اور ہر صحبت میں تمام لوگ ان سے خوش اور راضی رہیں تو انکو چاہیے کہ

وہ ایسے کلمات سے پرہیز کریں جیسے کہ بدہمن "صاحب یہ بات درست نہیں ہے" "یہ بات سچ نہیں ہو سکتی ہو" بات یوں ہے جیسا کہ میں کہتا ہوں یہ ضرور جھوٹ ہے" اسی طرح سے اور یہی بہت سے کلمات بد تہذیب ہیں جو آجکل ہمارے قوم میں بہت رائج ہو رہے ہیں اور خصوصاً بعض بعض نوجوان ہمارے ملک کے ان بد تہذیبوں کو زیادہ ملزم ہیں۔ ان کلمات کو زبان پر لانے سے بہتر یہ ہے کہ تم ایک مرتبہ صاف صاف اور ٹھیکہ و کناٹا اور اشارہ کیونکر جوڑنا اور کاذب اور سکے منہ پر کہنا صاف کہنے سے بڑا ہی سی طرح ہلکا چوٹی چوٹی بات کی تکذیب کرنا آدمیت سے خارج ہے۔ پس تمکو چاہیے کہ تم سب کو بطور قاعدہ کے خیال رکھو کہ چوٹی چوٹی بے فائدہ باتوں میں بغیر کسی زیاہ ضرورت اور خوف نقصان کے لوگوں کی مخالفت اور تکذیب نہیں کرنا چاہیے کیونکہ اس جی مخالفت اور تکذیب سے تمہارے دوست ہاتھ سے جاتی رہینگے اور کبھی رنجش اور دشمنی ہی اسکا نتیجہ ہوگا۔

خود بخود بغیر ہرچے کیونکہ نصیحت کرنا ہی خلاف تہذیب ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ نصیحت کرنے والا شخص اپنی انگریز نسبت دوسرے لوگوں کے زیادہ عقلمند اور ذہنی شعور خیال کرتا ہے۔ اور لوگوں کو اپنا علم اور واقعیت جاتا ہے اور انکے نا تجربہ کاری اور جہالت کو بتلاتا ہے اس قسم کی بے تحاشی کسی عام دوست اور ملاقاتی اور جان پہچان والے سے ہرگز نہیں کرنا چاہیے بعض وقت ایسی بے وقوفوں سے بھی پالا پڑتا ہے کہ وہ خود بلا ہرچے بتائے نصیحت کرنی لگتے ہیں اور اگر انکی نصیحت کو

زمانہ تو ظاہر ہو جاتے ہیں اور کہنے لگتے ہیں کہ یہ شخص ہٹا ہٹا مغرور ہے کیسی نصیحت  
 نہیں مانتا ہے اور میری نصیحت کو دل سے سننے اور اس پر عمل کرنے کو حقیر جانتا ہے  
 اب کوئی ایسے احمقوں سے یہ پوچھو کہ اول تو آپ خود بخود بلا استفسار نصیحت کرتے  
 ہیں پھر اسی طرح یہ کہ اپنی راجی کو اس قدر عمدہ اور درست سمجھتے ہیں کہ جبکہ قبول کرنا  
 ہر شخص کو ضرور ہے۔

۱۳۳ کوئی بات اس سے بڑگورہ تمہیری کی نہیں ہے کہ ایک شخص تم سے باتیں  
 کرے اور تم انکو دبان سے نہ سناؤ اور اچھی طرح سے اسکی طرف مخاطب نہ ہو۔  
 اگرچہ یہ بات تم لوگوں میں اکثر پائے گئے مگر انکو اس خلاف تہذیب حرکت سے  
 اجتناب کرنا چاہیے۔ بعض مائتربیت یافتہ لوگوں میں یہ عادت ہوتی ہے کہ جب  
 کوئی ان سے باتیں کرتا ہے تو اس کے طرف مخاطب ہونی کی اور اس کے باتیں  
 دبان سے سننے کی بعض میں وہ کہیں مکان کی چیت کو دیکھتے ہیں اور  
 کہیں کمرے میں جو لفظ بیکلی ہوتی ہیں اور نظر ڈالتے ہیں اور کہیں کپڑوں سے  
 جھانکتے ہیں اور کہیں اپنی کتنے اور بلی سے کہیں لگتے ہیں اور یا اپنی کپڑی کی بخیر  
 سے شغل کرتے ہیں اور اپنی بید یا چٹری کو حرکت دینے لگتے ہیں اور یا ناخنوں  
 کو تراشنے لگتے ہیں اس حرکت سے زیادہ اور کسی بات سے چھوڑ دین اور تلون  
 طبعہ ظاہر نہیں ہوتا ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مستحکم کی باتوں کو تم سنا نہیں  
 چاہتے اور اس حرکت سے بخوبی ظاہر ہوتا ہے کہ تم مستحکم کے کلام کو اس لائق نہیں سمجھتے  
 ہو کہ اس کے سننے میں دبان لگاؤ۔ اب ذرا اپنی دلیل تم غور کرو اور انصاف سے  
 کہو کہ اگر کوئی شخص تماری ساتھ ہی برتاؤ کرے تو تم کو ناگوار ہو گا یا نہیں۔

اس واسطے شکو چاہیے کہ تم اس خراب عادت سے پرہیز کرو اگرچہ یہ بات آجکل کے بعض مہذبوں میں سہمہ دیکھو اور اپنے مشکل کم کے کلام کو دبان لگا کر سنو۔

(۱۴) اس سے بڑھ کر کوئی بات نادانی کی ہندیں ہے کہ لوگوں

سے بی فائدہ اپنا حال بیان کرنے لگنا اس قسم کا آدمی صرف ایک دُعا دیر کی خوشی کے خاطر جو اسکو ایسے فضول گفتگو سے حاصل ہوتی ہے

بہت بے موقع باتیں کہہ گذرتا ہے اور ان باتوں سے اپنی دوستوں

کی دوستی سے نا تہہ دہوتا ہے اور ایک قسم کا نقصان اٹھاتا ہے چونکہ

ایسی فضول گفتگو سے ضرور کمیو رنج پہونچتا ہے اس واسطے پہ حرکت

ہرگز نہین کرنا چاہیے۔

(۱۵) ترش روی اور سخت گوئی ایک بہت بڑی بات مفل

اخلاق ہے مثلاً اگر کوئی شخص تم سے کہے کہ ”فلان صاحب نے

آپکو بہت بہت سلام کہا ہے“ تو اسکی جواب میں کہنا کہ ہم اونکو نہین جانتے

ہم سے سلام علیک سے کیا غرض“ ایک بڑی کج خلقی کی بات ہے یا پہلے

اگر کوئی تم سے کہے کہ ”فلان صاحب نے آپکو پوچھا ہے“ تو اسکے

جواب میں یہ کہہ دینا کہ اگر ایسی ہی اونکو مزاج پر سی مطلوب تھے تو خود

آئکر نبض دیکھہ جاتے ”سکتے بد تمیزی کی بات ہے اس قسم کے

کلام فی الواقع دل کو رنج پہونچاتے ہین۔ ایسے شخص پر لوگ ہتہین

اور اسکو عجب مزاج کا آدمی بتلاتے ہین لیکن آخر الامر اس قسم کے

آدمی سے سب نفرت کرنے لگتے ہیں -

(۱۶) جس صحبت اور جلسہ میں تم ہو اسکے موافق اور حسب موقع بات چیت کرنا چاہیے بزرگ اور خورد اور حکیم و مولوی اور حاکم و محکوم کے ساتھ ایک ہی طرز سے گفتگو نہ کرنا چاہیے تمکو تجربہ اور تمیز کی قوت سے خود معلوم ہو جائیگا کہ کس طرح بڑوں کے ساتھ ادب سے اور چھوٹوں کے ساتھ خوش مزاجی سے باتیں کرتے ہیں -

(۱۷) عورتوں کے ساتھ باتیں کرنے میں مہمبات کا لحاظ ضرور ہے کہ جہاں تک ممکن ہے باتیں نرم اور پسندیدہ ہوں - اصطلاحات منطقی کے نام سے عورتیں گہرا راتے ہیں ایسے الفاظ مثل دلائل اور ہر یا ہیں اور ہیولا اور صورت کے سنے سے ڈر رہیں عورتوں کو بخوبی صاف اور سیدھی تقریر میں ایک بات سمجھا سکتے ہیں اور اسکا ثبوت انکے دل پر ایک عام اور سلیس کلمہ سے زیادہ تر ہوتا ہے نہ نسبت اسکے کہ قواعد منطق کا استعمال کیا جائے -

(۱۸) گفتگو میں مہمبات کا زیادہ خیال رہے کہ کوئی ایسی بات نہ کرے کیجائے یا ایسا کلمہ زبان پر نہ لایا جائے جس سے کسی جہاں کو جو اس وقت موجود ہوں کسی طرح کا بیچ پہنچے یا اونکو کسی واقعہ اور حادثہ کی یاد دے جو اُن پر گزرا ہو - باقی آئندہ

راقم محب حسین

ادب

بقیہ مقالہ شرح حال الہوریہ باشوکتی

بقیہ مقالہ

## شرح حال الہوریہ باشوکت و شان

نایت تکبر را ہرگز دیدہ ہے کہ با نہایت ذل و شخص واسعے جمع شود اینک نظر کن  
در سفلہ گان شعلہ و دنی انسان متغلیف و الہوریہ باشوکت تا آنکہ بر تو منکشف گردد  
کہ این ہم ممکن بودہ است و می شود کہ اخلاق متفادہ و اوصاف متبائنہ در الواج نفوس  
مجمع شود۔ یعنی در نفوس ادنیٰ و اجتناء۔ اگر درین امر غور کنی خواہی دانست کہ فطرت  
و طینت و نیت نادرست را ہرگز ممکن نیست کہ تربیت و تادیب با صلاح آورد۔ سبحان اللہ  
ایا اخلاق طبیعیہ تغیر میابد۔ چگونہ می شود کہ سجایای متوارثہ و منش و خواہیکہ ہنج۔  
(ترسینون) حاصل شدہ باشد بعضی و کوشش معلم و ہر قی زائل گردد۔ مدارس و کتاب  
عقول سلیمہ زکیہ را دانش و بیش می آموزد و نفوس شریفہ ذکیہ را با داج حسنہ و اخلاق  
فاضلہ مزین می سازد و آثار کاکت را از عقل سخیفہ و دناست را از نفوس خسیسہ برتر  
نمواند۔ بوزینہ از تربیت انسان می شود۔ محال است۔ اگر تغیر صورت بتدبیر  
میشد۔ البتہ تبدیل سیرت انزال و لیہا جایز بود۔ علم و تربیت عقل و نفوس  
را مانند غذاست۔ غذا اینکہ صحیح المزاج را باعث توانائی و قوت است همان غذا موجب  
از دیاد مرض بیمار است۔ دنی النفس سخیف العقل چون بدرسہ سے در آید و پادہ  
دائرہ تعلیم و تعلم بند فکر آن ہمہ نیست کہ مندرجات علوم را بروفق مقاصد و نیت  
خود نماید و خیالات متوجہ خویش را در لباس مطالب علیہ عالم جنود و ہر شب و روز



بقیه مقاله شرح حال الهوریا با شوکت شانی

درین اندیشه خواهد بود که فنون کتب را چنان آلت استحصال شهوات خسیسه و وسیله  
 الکتاب اغراض دنیته سازد - اسباب و آلات و وسائل چه علم بوده باشد و چه غیر  
 همه از برای استحصال خواهشهاست و چون طبیعت شر باشد بغیر از شر چه خواهش  
 خواهد نمود - ضد علت ضد دیگر چگونه خواهد شد - فاقد شئی چنان مبطی آن می شود  
 - پس اگر طبیعت شر باشد خواهش شر و اسباب مساعد نیز چه حیثیت از صاحب  
 آن طبیعت سرزند - و شتریکه ازین گونه شخصی سرزند چرا باید که مثل شر شر را نفس  
 دانی باشد که هیچگونه وسیله ای از برای اجراء مقاصد خسیسه نود ندارد - الله الله  
 اثر علت قویه چنان مساوی اثر علت ضعیفه می شود - تنگی دایره خفاست عوام بدین  
 کج اندیش و ضیق مجال ضالالت آن نیست مگر از عدم و وسائل و فقدان آلات -  
 غایتیکه قوانین و قواعد اتم و مل را نداند و سبیل اختلاها و تنزیر بارانشناسد و  
 بطریق جعل و اختراع و تبدیل و تحریف و حذف و اضافه و جمع و تفریع پی نبرده باشد غایت  
 مان چه خواهد بود - گمراهیکه اگر در طریقه آن قدحی و جرعه شود خود عاجز بماند تبدیل  
 افکار و دیگران را چنان خواهد نمود - و بالجمله الهوری بدینست است تخفیف العقل -  
 و تخفیف العقل بدینست و تعلیم و تربیت سودمند بلکه باعث از یاد و شرارت و فساد آن خواهد شد  
 - میدانم که بهم در ثبوت مقدمه اولی شک داری و هم در تحقیق مقدمه ثانیه  
 بنده ابرو در ابعبارات واضح بیان میکنم و بر این عقیده و طبیعت اقامه مینمایم  
 گوش داشته باش و بخوبی تأمل نمائید که مطلب بسیار دقیق است - اگر قوس  
 دایمتمی دیده شود که در تحت اداره و امده می باشد و جمیع طبقات آن چون

بقیه مقاله شرح حال الهمدیه با شوکت شاه

اعضا مختلفه شخص واحد و معاونت و معاضدت یکدیگر است و روح حیات و قوه محرکه  
مجموع اصناف آن یکیت و آمو و امور و آخذ و معطی و واضح و رافع از خود و میباشد  
و مسالک حرکات افراد آن مانند انصاف اقطار دایره واحد و بیک نقطه که سواد  
کل باشد نهی می شود و از محیط قومیت خارج نیگردد و چون دو شخصیکه هر یکک سینه  
از محیط دایره حرکت کند آحاد او در غریبه های خود با در عین مخالفت جریا  
مرا الفتند و در عین تباعد خرابان تقاربند و اصناف او در عین تدافع آرا در  
تجاذبند چنانچه دو متساوی القوه یک در حالت مجاذبه هر یکک طرفی از رسن  
گرفته در عین تدافع جذب دیگر می گردند و بتجاذبست البته از طرف هر عاقلی بر توافق  
افکار و نیات طبقات آن قوم و یا آن امت و تناسب عادات معنوی و فعلیات  
نفسانی اصناف آن حکم خواهد شد و بیچکس در ملائمه رغبتها و در پرتها و نفرتها  
افراد آن قوم شک نخواهد کرد چه چونکه افعال و اعمال افراد آن کیفیت  
مساشرات و طرز اجتماعات و وضع زیست و نوع معیشت و هیچ اداره ایشان یکی  
معلولهای افکار عقلیه و عادات معنوی و صفات انسانی ایشان می باشد  
و اگر تلائم و تناسب در عمل نبوده باشد هرگز توافق در میان معلولات آنها واقع نمی شود  
و تناسب در افکار و صفات آنوقت حاصل می شود که مقوم و معتدل بوده باشد  
زیرا آنکه صفات رفزلیه و اخلاق فاسده و افکار سخیفه را اگر چه با یکدیگر توافق  
اسمی هم بوده باشد و لکن فی الواقع در میان آنها تضاد تام و تباکن کامل است  
چونکه ماهیت هر فردی از افراد آنها مقتضی عدم توافق است یا فرد دیگری هر دو

بقیه مقاله شرح حال الهمریا با خود نشان

از یک صنف بوده باشد و یا از دو صنف و جهت توجه هر یک مخالف جهت دیگر است مثل متدبرین  
ایکه بر روی خط مستقیم یکی مشرقا و دیگر مغربا حرکت کند از نیست که هرگز توافق و موافقت  
در میانند احمقها و حسودها و بخیلها و طغاهها و متکبران و خائنها واقع نمی شود پس افکار معتدله  
و صفات معتدله همان افکار و همان صفات است که باعث توافق و تلائم باشد و جهت  
توجه آنها نقطه سعادت همه بوده باشد و این گونه صفات را انسانها اخلاق فاضله  
نامیده اند و این چنین افکار را افکار عالیله بنا برین هر وقتیکه در تلائم افکار و توفیق  
صفات آنقوم و همنی حاصل شود البته در وحدت اداره و تعاضد طبقات و روح الهیات  
ایشان مثل بظهور خواهد رسید و جهات حرکات افراد مختلف خواهد شد و در میان امر  
و مامور و آخذ و معطی و دافع و رافع تناقض روی خواهد داد و چون تدبیر بجا و رفته رفته  
تلائم افکار به تبارش سبیل شود و توافق صفات بتضاد محو گردد یعنی صفات ذمیه اخلاقی  
ذیله و افکار زنیة و خیالات باطله غلبه نماید و اخلاق فاضله و افکار سقیمه زایل شود  
و کج اندیشی و خیالات معوجّه و حسد و بخل و بغض و ضغینه و منافق و دریا و دروغ گوئی  
و شهوت پرستی و خود ستانی و تکبر بجا و تعجب بی معنی و کالبی در شرف خوارسی و خجاست  
شعاری و تدلیس و تزویر و حماقت و بلاادت و بلاهت و حرص و طمع و تشنه  
و سفله گی و ذلت و کرم و بی غیرتی و قلت ناموس و خود غرضی و تنامی و  
غنازی و بهتان زنی و افتراء و قیبت و ذنابی و تقدسی و ظلم و جور و حق ناشناسی  
و پانیت و فسرت و غفلت و جهالت و ذلت نفس و طیش و قاحت و عبادت

بقیہ مقالہ شرح حال اکہوریلین باشوکت و شائ

دستے تدبیری دینے و فائی و ماطلہ و خلف و عدد و کسالت و گران جانی و دون بہتی و تملق  
و تبصص کلی و اغواء و اتصال و اغراء فاش گردد بلا شک لغاصد مفقود و روح الحیات و قوہ  
محکمہ و خدا نیہ معدوم و بہت حرکت ہر فردے از افراد انقوم مخالف بہت حرکت دیگری  
خواہد شد چونکہ زوال ملت لامحالہ مستلزم زوال معلول است۔ و بسبب تنافی ارادہ  
و خلاف سجایا و تغایر اہویہ نفوس و تقابعد طبایع و تضارب آراء و متناقض افکار  
و تضاد صفات و تباغض قلوب و تباہن اعتدائیکہ طبقات و اتحاد آن مردم را در آن  
ہنگام حاصل میشود اجتماع را مثلاً فیکہ قوام نوع بشر و مایہ نہایت و موجب بقا است  
از برای ایشان منہج خواهد بود مگر بسبب قاصر خارجی و قاصر اجنبی و حیات و بود آن  
کم خردان فاسد الاخلاق و تباہ کاران دشمن جان خود ہا ممکن نباشد مگر در تحت اداؤ  
دیگرے۔ اینست حکمت تبدل ادارات در عالم وجود۔ این چنین اشخاصیکہ ایگینہ  
بودہ باشند حال آہنا با نفوس و عقول دیگران چرن حال و با و طاعون و جذام و دیگر  
امراض ساریہ است با ابدان پس اگر مملکتی روند کہ مزاج نفوس و عقول آن  
مستعد بودہ باشد جزا از خیر ملت تامہ فساد عمومی شدہ در زمان قلیل بدان مملکت  
آن کنند کہ با خود ہا کردہ بودند خصوصاً اگر در مرکز کہ محل اجتماع خلق است جاگیر نہ چنانچہ  
شأن امراض ساریہ است و اگر نفوس و عقول را استعدادی نباشد لامحالہ تفہم  
فساد را کاشتہ موجب سوء ادارہ و وہن در اعمال خواهند شد و این سموم مقالہ  
بالمقہ نے اثر نخواہد بود پس ہر کسے را واجب است کہ باین گونه مردم آن معا

که با مجذومین میکند. خطاب بعقل است اشتباه کن. - این مقدمه فلسفیه فراموش نشود تا آنکه مقدمه دیگر بر بیان کم پس از آن استنتاج منجبه نمایم. - استقامت افکار اتم و اعتماد اخلاق ایشان نه از جمله اموریست که در راهها و سبیلها حاصل شود بلکه اگر چندین قرن تعلیم و تربیت در آستانه مستمر بماند و بطناً بعد بطن در تقویم افکار و تعدیل اخلاق سعی کوشش شود البته ممکن است که در آن هنگام اشخاص در آن آستان یافت شوند که با استقامت و اعتماد موصوف گردند. - افکار مستقیمه و خیالات عالیه و دیگران را یا در گرفتن شخصی موجب آن نمی شود که خود او صاحب افکار عالیه شود بلکه اگر کسی خود صاحب افکار عالیه نبوده باشد کفیه افکار دیگران را نخواهد فهمید و بهر وارد و مستلقات آنها پی نخواهد برد و روابط و مناسبات آن افکار بر او پوشیده خواهد ماند و بر تنبیه لوازم آنها از ملزومات و ملزومات آنها از لوازم قادر نخواهد شد. - کور مادر زاد از شنیدن کیفیات الوان نهامیست آنها را نخواهد فهمید و نه بر لوازم و خواص آنها حکم تواند کرد و بدینست اخلاق فاضله آنها را حسنه آنها و اخلاق رذیله و مضار آنها کس ظاهر نفس و همتدب الاخلاق نمی شود. - محض شناختن مرض و دانستن دوا را آن موجب رفع مرض و حصول صحت نخواهد شد. - دانستن مضار و امض منافع حکایات باعث نفرت صفراوی می شود از آن و رغبت بدین نمیتواند شد. - اگر علم سبب تغییر میوئل حائضه نفسانی می شود یا آنکه خارجی و نتائج ظاهر آنها را منع میکرد و بیاید کسی بر فوت عزیزان محزون نشود و اگر محزون شود آه و زاری ننماید چه نگه هر کسی معلومست که فوت شد و برنگردد و خزن آه و زاری گریه کند و غم و بیفائده

بقیه مقال شرح حال اهوریان یا شوکت نشانی

معه چون طعامی را قبول نمکند علم منفعت مانع از قی نمی شود. اگر اخلاق بعلم نیکو می شد  
میباست که یک آله در میهم در عالم انسان بشود. و بالجمله هر کس از خواندن کتب  
سیاست و معاشرت سببستین و عقلاء (بشارک) نمی شود. چنانی شود بحیث  
وضع دماغ بنوع دیگر است. تغییر وضع دماغها قرون متعده میخوابد بتسلیم  
و تربیت مستمر. شجاع از شنیدن قصص مجنبا و جیون نمیگردد بلکه ثبات و اقبال  
افزون می شود. خائن از استماع فضائل امانت امین نخواهد شد. دزد با  
شناعت سرقت را نمیدانند و حیانت کاران دائم احتلاس و تزویر و رشوت و  
را نشنیده اند. میدانند و شنیده اند و گن آن افعال نفسیک از ملاحظه این امور  
ارباب نفوس مطهره را حاصل می شود ایشان را حاصل نمی شود چونکه بدون نفس  
بدین کیفیت که از ملاحظه امثال این امور منفعل شود و بجز از توارث هیچ دیگر صورت پذیر  
نمی آید. و قبح را هرگز افعال نفسیک عبارت از چهار است در ارتکاب امور شنیعه و نیست  
اگرچه کتابها در فضائل خصلت عیا خزانده باشد. این مطلب بسیار دقیق است  
و تو بسیار غنی لهذا ثانیاً بیان میکنم شاید لغبی. افکار مستقیمه و اخلاق معتدله آثار قوی  
جسمانیته که مانند قوای بذر بها و تخمها در کون محال معینه و مواضع مخصوصه کالبد آنها  
نهاد شده است و آن قوای جسمانیته و محال آنها اندک اندک بسبب تعلیم و تربیت بروز  
باز دیا و افزونی مینهند و نمو مینمایند چنانچه بذرها و قوای آنها بسبب زراعت و رعایت قافله  
فلاحیت با موافقت هوا و زمین کم کم افزونی می پذیرد. و ممکن نیست که آن قوای محال آنها

ادب

بقیه مقاله شرح حال اگهوبان با شوکت دین

ورا دلا و حشیتین و اخفا و آنها نیکه پس از مدتی نهایت فساد رسیده باشند در این  
 بسبب حسن تعلیم و تربیت بحال نمر رسیده مصدر افکار عالییه مستقیمه و منشا اخلاص  
 ماضله گردد - زیرا آنکه نمر قوای جسمانییه مطلقاً تربیت خصوصاً این گونه قوای  
 و طفره در هر حال محال و منتهی است - تخمیکه از اقلیمی باقیم دیگر نقل می شود از برای حرکت  
 قوه آن بسوی کمال و یا بسوی نقص مدتها باید اگر چندین بار تبدیل صورت نکند  
 و از اجمال تفصیل و از کمون بسوی منتقل گردد و هرگز به نهایت کمال و یا نهایت نقص  
 نخواهد رسید با وجود آنکه هوا و زمین را تا تأثیر است بسیار قوی و حرکت منو نباتات  
 سرعیت و حرکت قوه در حرکت و بطا تا این محل است - و درین شکل نیست که حرکت  
 نمر انسان بطیاست و تا تأثیر تعلیم و تربیت تا تأثیر است روحانی و تا تأثیر روحانی  
 از تا تأثیر جسمانی پس معلوم شد که استمرار تعلیم و تربیت در دو سله بطن متسللاً کافی  
 از برای کمال نمر قوای ان نیه نخواهد بود اگر متعلم از نسل حشیان و یا از اولاد  
 مقدوفان مذیت و انسانیت بوده باشد - بلی اگر تعلیم و تربیت چندین قرن و یک  
 سلسله مستمر بماند البته بسبب قوای تأثیرات بر آن قوای کامنه و تا تأثیر متالییه  
 آنها در حلقات آن سلسله اشتجابی خواهند یافت شد که قوای ایشان به تربیت و تا  
 بحال نمر رسیده منشا رجه کالات و فضائل نهاده شد - و به بعد تغییر وضع و ملغ  
 و تحول صور مواعین قوای و تا تأثیر و تبدیل نمر نمره و در قمرین و دو و اتم  
 نمره صورت نه بندد - اگر یک میلیون از اولاد از نیکها و اخفا و مقدوفان انسان  
 و مذیت در پاریس بتعلم علوم و ادب مشغول شوند هرگز قبول نکن که از کین و اخبار

بقیه مقاله شرح حال اگهوریا با شوکت و لیا

جماعت بدرجه اخبیا و اشرا جنس فرانس تواند رسید چگونه میسرند با نقص در اصل  
سرشت - کور را در بین چه فائده میدهد - حیوان گوشت خوار از گوشت چگونه صبر کند -  
بلکه باید دانست که اخفا و مقذوران انسانیت و اولاد وحشیان چون تعلم یا بند صوت  
شر و فساد خود را تغییر داده و اثره آن را وسیع خواهند نمود و اثر کی که بواسطه تعلیم  
و تربیت در اصل قوای ایشان حاصل می شود در کون مانده در نسل آنها بطناً بعد بطن  
اگر سلسله تربیت و تعلیم منقطع نگردد ظاهر خواهد گردید مثل آنکه بعضی از هیات و اخلاق  
و شایات و امراض اجداد و اخفا و ظهور و بروز نموده در اولاد که آله ایصال و منجربست  
در کون میماند - شر و فساد و یک بر تربیت و تعلیم آنها مترتب می شود با آن اثر خیر  
آنچنانست که زرع آتش گرفته بسوزد و زمین را بجهت زراعت آینه قوس  
حاصل شود - چون کیفیت نمودن قوارا دانسته باید بدانی که انحطاط آنها نیز بسبیل  
تدریج است - دلیل همان دلیل است و مثال همان مثال - این مقدمه را هم  
چون مقدمه اولی و خاطر داشته باش و در هر دو تامل نما و غور کن تا آنکه قادر گردی  
بر تطبیق کلیات بر جزئیات و قوارا شوی بر استخراج نتایج - البته بعد از این بر این  
فلسفیه و ادلیه طبیعیة بخوبی فحید می که در روی زمین قومی یافت نمی شود که در کم خرد  
و فساد اخلاق بیایه اگهوریا رسیده باشد چه نگردد این گرد و سبب تباهی سجا با و  
سخت و عقل و خلقت و دانش آنچنان سلسله انتظام و رشته هیئت اجتماعیه را گسیختن  
که خود با بقا سر نباه بر وند و در پیش قاهر سر نیاز بر زمین نهاده است خدای عز وند که  
از شر یک یار محفوظ مانده جائز نیست بسلامت بر وند و قنانه خود را با امانت از عهده بلا جبر و



بقیه مقاله شرح حال اگهوریا باشوکت لی

ادب

بدگیره و گذشته بهتری و ساسی و کناسی راضی شدند و ایشان را اینقدیم  
عقل نشد که از براسه استحصال این رتب شریفه معاہدہ نامه بگیرند لهذا پس از تسلیم  
و قبول و داد و گرفت ازین مراتب سنیته هم محروم شدند و حق این بود که محروم شوند  
چونکہ ایشان را این قدر هم قابلیت نیست - اکنون تو خود انداز و کن کہ از چند قرن  
جراشیم قوامی عقیدت و نفیته ایشان بغایت سرعت روی باخطاط تہادہ است -  
و میزان حرکت بسوی اسفل را فراموش نکن - قائمہ کلیتہ عطالت ( ساکن متحرک  
ی شود و متحرک ساکن نمی شود مگر بسبی ) را از دست مده - کمان مکن کہ نہایت  
حرکت اگهوریا ن نقطہ توحش و تبرر خواهد بود و پس از رسیدن بدان نقطہ چون  
سائر جنگلیان خواهند شد - آب را کہ ہر قدر متعفن و گندہ شود بپایہ آب  
جاری کہ بر قاذورات و جیفہ پا و ذباہا می گنجد نذر اہر رسید - آیا بتلی بجذام  
و آتشک اولاکش چون اولاد سالم المزاج است - آیا زمینہا یکسبب سور  
نصرف شورہ زار شدہ است و در صلاحیت زراعت مانند اراضی صالحہ حرہ است -  
سعدہ دائرہ فساد و شرارت و خباثت جنگلیان چه قدر خواهد بود - جنگلی مکر و جعل و تزییر  
و تدفیس و ریاکاری و منافق از کجا میداند - عقل و حشی اگر چه بہت است و لکن از مرتبہ  
جہل بسیط بیرون نرفته است - جہل مرکب را کہ با جہل بسیط برابر دانستہ - پس اگر  
اگہو ریان بدرسم روند با این طینت و جبلت و با این عقل و ادب اک بغیر از طرقت  
جمع رذائل و طرح فضائل و تفریق کلام امت و کسر ناموس انسانیت چه خواهند آموخت  
و فطرت لیتیم و خیمہ ایشان را بجز از شبل بر انداختن و با مال نمودن خویشتن چیست

بقیه مقاله شرح حال اگوریان با شوکت و شتاب

چیز خاطر بیگانگان بجه دعوت خواهد کرد۔ نظر کن بر افعال و اعمال و حرکات و سکنات ایشان تا آنکه همین امور را بچشم مشاهده کنی۔ لیان را شنیده بودی و لکن ندیده بودی۔ چشم را باز کن و باگوریان بنگر تا آنکه لیان خالص غیر مشوب را ببینی۔ اگوریان بعد از تعلیم و تعلم اگر کسی که از اهل ملت خود را به میند فی الحال باد قولنج کبریا ایشان را چنان بگیرد که جمیع اعضاء و جوارح حتی جنون هم از حرکت باز میایستد تا بی گاه گاه سبب تشنج که لازم قولنج است دستار حرکت داده بهر و تنها میرسانند۔ گویا که هند را فتح کرده اند۔ و اگر کسی بیگانگان را بنگرد فوراً ایشان را بیمار می ریشه ذل حاصل می شود و هر یک از اعضاء و جوارح آنها در سابق عرض نمودیم بحسب آمد عجیب حرکات مختلفه و غریبه اختلاجات متنوعه از آنها بظهور میرسد۔ اگر این لوم نیست پس چیست۔ تو امشب باگو لوم اگوریان را بجای سائیده است که با فایت تکبر اراده ایشان سبب نهایت ذل در پیش اراده بیگانگان لباس هستی پوشیدن نتواند۔ با وجود این اخلاق رفیله داین اوصاف ذمیمه جانی شگفت نیست که گاه گاه سبب مقاله در بیان فضائل سخایابی پسندیده و مسامحه صفات نامستوده و ذمام کبر و عجب و ریاکاری و تکلف ظاهریه از دیگران در دیده مشهور می سازند ازین غافل که قبیح الوجهه کبریه الصوق را بهتر است که آئینه در خانه نباشد۔ مشوه اخلاقی زشت روی را نیز بد که فکر افتد خود را بگیرد۔ شخص بدسیرت اگر سخنی از اخلاق فاضله بگوید یا مردم را بر قبیحیت خود آگاه میگرداند و زبانه با مردم خویش گویا میکند۔ اینجا جای خنده است چه چیز دیگری بسمان الله سبحان الله عاقل اگوری با بد همین طور باشد۔ اخلاق رفیله

بقیه مقاله شرح حال اهوریان با شوکت و شتاب

این اهوریان را چون کسی نظر کند ابتدا چنان گمان میکند که اینها مانند اخلاق رزویله دیگران تکلفات بیسطه دلی چون تجلیل کیمیاوی اخلاقی و منکر دمی بیند که هر یک از خلق فیم ایشان را که بیسطه خیال میکرد مرکب است از اخلاق ذمی و غیره چندان خلق تکبر ایشان که بحسب ظاهر بیسطه بنظر میآید چون تجلیل شود ظاهر می شود که مؤلف میباشد از اصل خلق تکبر و خود پسندی و خود نمائی و تقلید بیگانگان و سایر ادب و سماعی جمیده و گمان جهالت و اظهار خلاف واقع (یعنی افکار بسیار عالی و پیش دارند) و آداب مساکن و توهم چونکه بدین پیرایه جلوه میکنند مگر باضعفا و مسخره گری بحجت آنکه طبیعت سفله را با این وصف ملائمت نیست و تکلف بسیار زیرا آنکه او با شان را چنانچه باید از لوازم تکبر اظهار و حرکات تشبیه غیر منقطعه چونکه نوسنگبران بخوبی ارکان این صفت را نمیدانند و آواز غلیظ منکر و سخن گفتن بیجا و جواب ندادن و محل و کلمات مهمله با آه و تأسف و پیروی گردانیدن از آشناد و وقت مقابله و مواجهه و پشت کردن در هنگام مکالمه با هر اس و نصیحت با تعجب و شتم و تبسم ستمنازانه - حقیقت نوسنگبران باید همین گونه باشد انصاف باید داد - و همچنین است حال سایر اخلاق اهوریان اگر تحلیل کرده شود - بسیار تعجب است از تو که باز میگوئی اهوری اهوری - بنویز اهوری بر انفعصیدی - تو را عادت خست که چشم خود را تذبذب میکنی و عقل و هوش خویش را یک طرف نهادی بگوش خود ایدان میآوری - افعال و حرکات این گروه را ملاحظه میکنی و میگوئی که ایشان میگویند که ما روح در کالبد ما میدیم و مرد و ما را زنده میکنیم - بسیار خوب گیرم که شما بغیر از گوش و بجز دیگر ایمان نیاورید آیا آن آوازیکه از (لثامت کله) بر میآید بگوش تو نرسید -

عجیب آن آواز بیله گوشها پارسید و بگونه نشیدی - بشرف نفس و ملتو همت مسلمانان سابق سرگند است که اگر درین آواز غور نکنی و در مقصد صاحب آواز تأمل ننمایی اسم تو را هم مانند سادومی بچه در دفتر اگوریان خواهیم نوشت - جهت حرکت اگوریان و مقصد ایشان از اول معلوم بود ولی بزبان نمیان دروند بلکه بجهت اغراض ساده لوحان و اغوای احمقان مکس مقصود را همیشه ذکر میکردند و از برای اشتباه کار سه و پرده پوشی در مجبها و مخلصها مقاله با الفا میکردند تا آنکه درین روزها (ناستوده) حرك خان (صبر نموده خیرخواهی را تفسیر کرد و مقصد حقیقی هم قطاران خود قیج نمود و پرده از روی کار برداشت و حل معنی نمود - حقیقه حقیقه همان یادگار که یونانیان از برای (دیو جانس) ساخته بودند باید از برای همین خیرخواه نیز ساخته شود - چغنی دارد سگ از برای استحصال استخوانه متعلق میکند و می حرکت میدهد و سر بر پای معطی نهاده چه خود می باشد چه بیگانه بجهت اظهار خلوص نیت آواز باور میدهد - انسان از سگ هم کمتر است لاحول و لا - انسان را چنان میزید که در متعلق و خضوع به هزار مرحله برسگها پیشی گیرد و اگر دم ندارد در شش هم کم از آن نیست (ناستوده) حرك خان همین نکته را فحیده از آن بود که آواز بر آورد و ریشته حرکت داد و نا نهامی خورده را حلال کرد - خدا کند که این شکر سبب منوید نعمت گردد - چه تعجب کنم چه تعجب کنم - تعجب عبارتست از کیفیت که در حالت ادراک امور غریبه انسان را حاصل میشود - و چون اگوریان از برای شکم پرستی بدین راه قدم زده اند و میزنند و خواهند زد دیگر چه غرابت و چه تعجب - بلی آنچه جای تعجب است نیست که دیگران انحال اگوریان را

نفهیده توجیه و تأویل مینماید با وجود آنکه مقاصد و نیت ایشان از سخافت و رکاکت آثارشان آشکارتر است - جمیع مردمها هزار ساله و دوهزار ساله و همه استخوانهای پوسیده فرون خالیه درین روزها سر از قبرها و دخمها برآورده با آوازها بسیارند ندای الحیات الحیات البعث البعث النشور النشور میزنند اما اهوریان خیرخواه بقوت تمام الموت الموت الهلاک الهلاک الفنی الفنی آواز مینمایند - بر حال قومی که خیرخواه آن اگهولیت باید گریست - بیچاره مردمهاییکه در طغیان ثبوت و تنگنای گورها برهنه و عریان و گرسنه و عطشان از زوآ گزیده اند و هر ساعته از دیدن صورتها ناله نگیروا و منکرها لرزان و ترسانند و آرزوی ساز و سامانی نالان و گریانند و تذکار لذه اند زنده گانی ایشان را بر آتش حسرت نشانده است و زندنها حقوق آنها را بتنها غضب نموده ایشان را بدترین صورته و قبیح ترین وجهی از بسط زنده گانی رانده است و بغیر از خاکیکه آهیم باشک شور مرده آینه شسته چرخ و گریه از برای خردن آنها نمانده است گاه گاهی با امید رجعت و بر جاربعت دلباهی خود را را تسلی میدهند و شعلها این مذاهبای الیم را بتذکار حشر و نشر فردمی نشانند - و ممکن است که این آمال اجساد ایشان را حفظ و از تلاشی و تفرق باز دارد و می شود که این آرزوها این بیچاره مرده گان را برین دارد که خیالات خود را را حرکت داده در صدد استحصال اسباب نجات برآیند و جایز است چون این خدایان در ایشان قوت بگیرد با یکدیگر مخابرت نموده و مشورت کرده بهیئت جمعی اگر چه در نهایت ضعف و ناتوانی بوده باشند بعضی از نفوس خود را از زندانها

طلب نمایند و البته اگر زنده با هیئت مجموعه ایشان را به بینند ایشان را بالمره محروم نمودند  
 - اگوریا نه تنها قطع رجاء بحث و تشویر مرد هم را نموده اقامه برهان بر استحالدها  
 آن مینمایند بلکه جمیع بیماران و ضعیف الجثه ها و ناتوانان را دعوت بمرگ میکنند و بر ستم  
 موت و لیلها می قطعی میاورند و چنان بیان میکنند که راه نجات این گونه مردم بغیر از مرگ  
 نیست و ادوات کردن راسه فائده میثارند - با وجود این خیر خواهند خیر خواهند -  
 راست باید گفت این یکی را خوب فهمیده اند زنده گی بسیار درد سردارد - زنده گی  
 راهتی باید بس مالی و عقلی باید بسیار بزرگ و تجلیدی فوق العایه و دلی چون سنگ خارا  
 و قوت الهی بسیار محکم و عزیزی در نهایت ثبات - مُنْثُ خیف العقل را این گونه صفات  
 چگونه حاصل می شود - اصل طبیعت آن مضا ذاین مفاست - اسی ضعیف جسمان و  
 ضعیفان و اسی بیماران همگی بزرگ تن برد مید - برهان (ناستوده مرگ خان)  
 بسیار قویست من هم قبول نمودم - اگر برهان ایشان باطل هم باشد باز همگی لباس  
 حیات را از خود با دور کنند محض از برای خاطر (ناستوده مرگ خان) و پاران  
 ایشان ازین زنده گی در گذریه - چون اگر شما این کار را نکنید ایشان را ضرر و زیان  
 بسیار خواهد شد و از مزد و اجر این جان فشانها محروم میگردد - اگر شما را تنگی قبر  
 و وضع بود و باش آنجا از مرگ منع میکند (ناستوده مرگ خان) از برای شما  
 راه بسیار خوبی نشان میدود و هیچ روش و کنش اموات سابقین چون اهل قدیم  
 فلسطین و باشندگان پارینه اسطر را بطریق واضح بیان میکنند تا آنکه دستور العملی

ہوا باشد از برائے شاد و مقابر۔ دیگر سبب تاخیر حبسیت - اینک (ہوم شوہر)  
 بر دیوار (لٹا مت کدہ) نشہ ہر وقت ہر وقت بخراپی و تباہی و ویرانی و ہلاک  
 و اضحلال و فنی و موت نہ اور میدہ۔ نہ بیجائی این گروہ راحہ است و نہ ببعقلی و  
 نہ اور آئی این جماعت را اندازہ است - این روش اہل فلسطین و این کنش  
 اسطخریان کہ می بینی بقایای حیات قدیم و آثار زندہ گانی ویرینہ است نہ آنکہ سپس  
 مردن این مسلک را ایجاد نمودند۔ (ویٹر) و (مانگ) چرا مانند ایشان نمی شوند۔  
 البتہ نمیشوند چون ہیج وقت زندہ نہ ہوا اند۔ زندہ گیت کہ ہم قوم را بسوی کلات  
 بر میا گنیز اند۔ زندہ گیت کہ مردم را بر تعلیم علوم و صنایع و تجارت و عوت میکند۔  
 اگر قومی مردہ را روشی و کشتہ دوانشی و میشی از پیش نہ ہوا باشد ممکن نیست کہ بغیر نفخ  
 روح الحیات اور استکاری و رامو حاصل شود۔ چنانکہ دشواری استحصال اسباب استکاری  
 چون دشواری استحصال اسباب حیات است اگر آتچنان بہتے داشتہ باشد چرا زندہ نشود  
 (تہجج بلا مرجع در ہر جامعہ محال است) بلکہ اگر پیش از مردن اسباب استکاری اورا  
 ہوا باشد می شود کہ زمانہای دراز پس از موت باقی بماند۔ باصل کلام برگردیم این  
 وقیع اگوری بحیث اکتساب غایات خود کہ شکم پر کردن باشد عجیبہ مغالطہ ہا میکند و غیرہ  
 مثلاً ہا میآورد۔ اگر کسی ملاحظہ کند کہ اہل اسطخر و فلسطین در زمان حیات خود ہاچہ  
 بودند آیا سمی تواند کہ اکنون اسم آہنار و در میان ائمہ ذکر کند و بگوید کہ الآن اسطخریان  
 چہینند و اہل فلسطین چنانند۔ بنا بر رآی این وقیع البتہ اکنون دارا می ہزرگ  
 ہمیشہ می جی باقی والا و اولاد آن مینازد۔ و سیدمان بر نشئل و سلالہ او فخر میکند۔

بقیہ مقالہ شرح حال الہوریہ با شولٹز

خاک بر چشم ہر کہنے شرمست - اہل اسطر و فلسطین فیتند درین زمان مگر عبارت از شرم  
استخوان پوشیدہ کہ ہر روز اجزا را آن سلاشی و متناثر میگردد - زمانے نخواہد گذشت کہ ہم  
آہا ہم محو خواہد شد - عجیبہ تر یعنی وغیرہ تشویقی - حقیقت راست گفتہ بودہ کہ کار دیو ہا ہمیشہ  
برعکس دواثر گونہ است - آیا راست نگفتم کہ نشاید الہوریہ را در جماع و محافل راہ داد -  
ایشان باین فساد اخلاق و تباہی افکار و در ہر امر کہ در آیند دور ہر محبت دادارہ کے کہ  
شریک شوند لامحالہ موجب فساد و زیان و بربادی خواہند شد - اگر براہین عقلیہ و اولیہ  
طبیعیہ گذشتہ را اوراک نیکی اند کے صبر کن تا آنکہ مجسم خویش مشاہد نمائی - و علی کل حال  
ازین الہوریہ منون شدم کہ پایان کار را نشان داد - بعد از قول این الہوریہ و گزینہ مجلس اعزازی تھا  
کہ بلوئیہ قصہ را نیدانستم و غایت را نمیفہیدم - چہ قدر صراحت میکنی و چہ قدر دما زنی سخن را دوست میدانی  
- این ترقی حاصل بر لغت ز کمن - ہر نادان فقرتر نمودن از نادانیت - جیل الوجہ را  
چہ حق است کہ بر کوثر ناز کند - ناز خوب صورت بر مینا است چونکہ حسن را میداند  
و مزیای سے آن را ادراک میکند - دلی کلام را سودے نیست چرا بگویم و براسے کہ  
بگویم چہ فائدہ دارد و ثمرہ آن چہ خواہد بود - کہیکہ فرق در میانہ آسیاد و افریقا کنند  
و سبکی را از قبلی شناسد و تا تار را از فارس نداند و کیخسرو خود مند را با افراسیاب  
نادان سیکہ داند و بہ تباہن مترادفات حکم نماید و متبائنات را مترادف انکار و قطع  
ضرر و سود را زیان پندارد با آن سخن گفتن چہ فائدہ خواہد بخشید - در نزد کوثر  
چہ زیبا - در پیش نادان چہ مغالطہ چہ برہان - در نزد خشم چہ پشک چہ مشک  
- در پیش دیوانہ چہ مجنون چہ فرزانہ - در نزد احمق چہ دوست چہ دشمن -



بقیہ مقالہ شرح حال اگہوریا باشوکت شاہ

مگ چون دیوانہ شود چہ صاحب آن چہ بیگانہ۔ پس اگر خند ورم داری منشی بردہ دم  
ہنادہ بی۔ سبمان امشد اصرار تو از حد تجاوز کرد۔ جان من شرح حال اگہوریا  
باشوکت و شان را کتابا بہا باید این چند ورق۔ باقی آئندہ۔ راقم جلال الدین بنی

کیمیا

شیشہ کے شکستہ برتنوں کو جوڑ نیکی ترکیب

آمی سن گلاس اسپرٹ داتین میٹھا پانے ان تینو چیزوں کو جب  
ضرورت لیکر برتن مین ڈالکر یہی کے موافق پکاوین جب یہ سب اجزا ایک  
جگر ہو جاوین تب شکستہ شیشہ کے ٹکڑوں پر لگا کر باہم ملاوین  
چینی کے شکستہ برتنوں کے جوڑ نیکی ترکیب

آب آب نارسیدہ کو سرور کے موافق پیسکر بقیہ مرغ کی سفیدی  
مین ملاوین اور ٹوٹے ہوئے ٹکڑوں پر لگا کر باہم ملا کر دھوپ مین رکھوین  
اس ترکیب سے جوڑ مضبوط ہو جاتیگا۔

ہاتھی دانت کے رنگنے کی ترکیب

جس رنگ کا رنگنا منظور ہو اوس رنگ کی بانات کی دیجان اور ایک ٹکڑا لکڑی  
لیکر آدہ سیرا پی مین جوش دین جب رنگ نکل آئے تب بانات کے ٹکڑوں کا لکڑی ہاتھی دانت  
کا ٹکڑا یا کہلونا اسمین ڈالین تھوڑی دیر مین جو رنگ بانات کا ہو گا وہ آہستہ آہستہ آ جاوے گا۔

راقم محب حسین

یسرے یعنی سہی تھا اگرچہ آجکل کو سی جدید زیادتی تعداد امداد میں بہنیں  
 ہوئی ہے جس پر بھی ہر روز ایک پچاس (۱۵۰) آدمی مرقی میں -  
 چند روز ہوئے کہ امیر کے ایک جہاز کلکتہ میں آیا ہے اور  
 اس جہاز میں پچاس ہزار (۵۰,۰۰۰) صندوق مٹی کے تیل (کرومن ایل) کے  
 کے لدی ہوئے ہیں - جب یہ جہاز آیا تو صدر منحن کیسا دسی کے پاس تیل  
 زکور کے امتحان کے لئے ایک صندوق بھیجا گیا - تجربہ سے معلوم ہوا کہ یہ تیل  
 بہت جلد ذرا سی گرمی سے جل اڑتا ہے - اس جہاز کے حساب کے اوتار  
 اور فروخت کرنے کی ممانعت ہوئی ہے مگر مالک جہاز کے درخواست پر  
 بہر دوبارہ تیل کی ازمایش کا حکم ہوا ہے -

لندن کے عجائب خانہ میں ایک شعبہ می مکانام عجائب خانہ بندہ  
 در اسمین ایک بنایت عمدہ کارروائی شروع ہے - یہ کارروائی یہ  
 چیزوں پر جو بیانات تحریر ہیں اور کا ترجمہ ہو - یہ کام باہتمام مشرفی - این  
 لاسٹن کے جو "سندرسٹ" کے شاہی مدرسہ فوجی کے متعلق کارمے ہیں  
 اور جنہوں نے انوار سبیل کا ترجمہ فارسی سے انگریزی میں کیا ہے ہو گا  
 ترجمہ کا کام انجام دینے کے لئے انکو مددگار میرزا محمد باقر صاحب مسین ہو گا  
 ہنیں - میرزا محمد باقر صاحب جو پیشتر انگریزی رزیڈنسی پوسٹ میں تھے  
 فارسی اور عربی میں کمال لیاقت رکھتے ہیں - اور ایران میں ادکا مشہور  
 بحرک آجکل یہ فارسی زبان میں اول درجہ کے شاعر ہیں -

# انتشار

ہمارے مطبع میں ایک نہایت مفید عام کتاب جسکا نام "قانون بہلبان و اسبان" ہے فی الحال زیور طبع سے آراستہ ہوئی ہے۔ اس کتاب کے مولف نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر معتمد جناب صدر المہام متفرقا و میر مجلس طلبہ خیر خواہ ہند ہیں۔ یہ صاحب مدرکس میں پہلے جیسٹ آف دی پریس اور کٹنر انکم ٹیکس بھی ہو چکے ہیں اور اسوجہ سے انکی قانونی قیمت اچھی ہے۔ صاحب موصوف کے عمدہ ادب صاف میں سے یہ وصف قابل تعریف ہے کہ وہ کار خیر میں ہمیشہ ساعی رہتے ہیں چنانچہ وہ بیت المساکین محبوبیہ کے بانی ہیں اور کتاب خانہ محبوبیہ کے سرپرست ہیں۔

اس کتاب کی قیمت بوجہ فائدہ عوام کے بہت قلیل رکھی گئے ہے اور یہ رقم بھی جو اس کتاب کے فروخت سے وصول ہوگی جلسہ خیر خواہ مسجد کامون مین جو محض اوسم کے واسطے ہے صرف ہوگی۔ لہذا کتاب مذکور کی قیمت فی جلد ہر مالی قرار پانچ ہے جن صاحبوں کو خریداری منظور ہو وہ قیمت دیا فرما کر مہتمم مطبع اسلامیہ واقع ترب بازار ریڈ انسٹی سٹیٹ طلب فرمائیں۔

رئیس ذر از حضرات خردیاران معلم  
مولوی محمد غلام دستگیر صاحب مہتمم دفتر جناب صدر المہام متفرقات سرکار کا  
مولوی سید محمد جمال الدین صاحب حسین تحصیلدار کلپور عقبہ شکار دیہی پٹیہ غلام سید  
میر عنایت حسین صاحب طالب علم مدرسہ اعز

